





ترجمہ تفسیر «السراج المنیر»

تفسیر جزء سی قرآن کریم

حبیب کاظمی

[illegible]

تتوزع المعارف

سراج منیر

ترجمہ تفسیر «السراج المنیر»، تفسیر جزء سی قرآن کریم

تألیف: حبیب کاظمی

ناشر: نور معارف، ۱۳۹۶

چاپ: بوستان کتاب قم

نوبت چاپ: اول، فروردین ۱۳۹۶

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شایک: ۹۷۸۶۰۰۹۵۰۰۱۴۷

قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان



نشر نور معارف:

قم: مجتمع ناشران، واحد اداری ۵۰۸ | تلفن ۰۲۵-۳۷۸۴۱۱۳۳
مشهد: خیابان امام رضا (ع)، دانش شرقی ۶، حسینیه الزهراء (ع)
تلفن ۰۵۱-۳۸۵۲۳۳۹۵ | ۰۵۱-۳۸۵۱۲۹۴۰-۴۱
پست الکترونیکی: info@noormaaref.com
سامانه پیامک: ۵۰۰۲۰۱۰۳۱۲

فروشگاه مرکزی نشر نور معارف:

قم: مجتمع ناشران، طبقه زیر زمین، واحد تجاری B ۱۷
۰۹۱۰۱۱۰۴۵۳۸

نمایندگی های فروش:

قم: حرم مطهر حضرت معصومه (ع)، فروشگاه مرکزی نشر زائر
تلفن ۰۲۵-۳۷۱۷۵۳۶۱
قم: خیابان شهداء (صفائیه)، کوچه ۳۲، پلاک ۳۲، فروشگاه مرکزی پاتوق کتاب
تلفن ۰۲۵-۳۷۷۴۰۰۰۴
مشهد: بلوار سجاد، خیابان میلاد، به نشر آستان قدس رضوی
تلفن ۰۵۱-۳۷۶۵۲۰۰۸
تهران: میدان فلسطین، ضلع شمال شرق، پلاک ۴ و ۵، نشر بین الملل
تلفن ۰۲۱-۸۸۹۲۱۹۸۰
تبریز: ابتدای خیابان طالقانی، روبروی مصلاهی امام (ع)، کتابسرای دریا
تلفن ۰۴۱-۳۵۵۳۱۳۶۳
اصفهان: خیابان مسجد سید، کتابفروشی فدک
تلفن ۰۳۱-۳۲۲۰۵۴۸۵

فهرست مطالب

۱۳.....	مقدمه
۱۷.....	سوره نبأ
۱۷.....	آیات ۱-۵:
۱۷.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۱۹.....	آیات ۶-۱۶:
۲۰.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۲۴.....	آیات ۱۷-۳۰:
۲۵.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۳۰.....	آیات ۳۱-۳۸:
۳۱.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۳۴.....	آیات ۳۹-۴۰:
۳۵.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۳۷.....	سوره نازعات
۳۷.....	آیات ۱-۱۴:
۳۸.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۴۱.....	آیات ۱۵-۲۶:
۴۱.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۴۷.....	آیات ۲۷-۳۶:
۴۸.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۵۰.....	آیات ۳۷-۴۶:

پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۵۱
سورۃ عبس.....	۵۵
آیات ۱-۱۰:.....	۵۵
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۵۵
آیات ۱۱-۲۳:.....	۵۷
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۵۸
آیات ۲۴-۳۲:.....	۶۲
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۶۲
آیات ۳۳-۴۲:.....	۶۳
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۶۴
سورۃ تکویر.....	۶۷
آیات ۱-۱۴:.....	۶۷
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۶۸
آیات ۱۵-۲۹:.....	۷۳
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۷۳
سورۃ انفطار.....	۷۹
آیات ۱-۵:.....	۷۹
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۷۹
آیات ۶-۱۲:.....	۸۲
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۸۲
آیات ۱۳-۱۹:.....	۸۶
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۸۷
سورۃ مطففین.....	۹۱
آیات ۱-۶:.....	۹۱
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۹۱
آیات ۷-۱۷:.....	۹۴

پیام‌ها و آموزه‌ها	۹۵
آیات ۱۸-۲۸:	۹۷
پیام‌ها و آموزه‌ها	۹۸
آیات ۲۹-۳۶	۱۰۰
پیام‌ها و آموزه‌ها	۱۰۱
سوره انشقاق	۱۰۳
آیات ۱-۶:	۱۰۳
پیام‌ها و آموزه‌ها	۱۰۳
آیات ۷-۱۵:	۱۰۹
پیام‌ها و آموزه‌ها	۱۰۹
آیات ۱۶-۲۵:	۱۱۱
پیام‌ها و آموزه‌ها	۱۱۲
سوره بروج	۱۱۷
آیات ۱-۹:	۱۱۷
پیام‌ها و آموزه‌ها	۱۱۷
آیات ۱۰-۲۲:	۱۲۱
پیام‌ها و آموزه‌ها	۱۲۱
سوره طارق	۱۲۷
آیات ۱-۸:	۱۲۷
پیام‌ها و آموزه‌ها	۱۲۷
آیات ۹-۱۷:	۱۲۹
پیام‌ها و آموزه‌ها	۱۲۹
سوره اعلی	۱۳۳
آیات ۱-۵:	۱۳۳
پیام‌ها و آموزه‌ها	۱۳۳
آیات ۶-۱۹:	۱۳۷

پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۱۳۸
سورۃ غاشیہ.....	۱۴۵
آیات ۱-۱۶:.....	۱۴۵
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۱۴۶
آیات ۱۷-۲۶:.....	۱۵۰
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۱۵۱
سورۃ فجر.....	۱۵۵
آیات ۱-۱۴:.....	۱۵۵
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۱۵۶
آیات ۱۵-۲۰:.....	۱۵۹
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۱۵۹
آیات ۲۱-۳۰:.....	۱۶۲
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۱۶۳
سورۃ بلد.....	۱۶۹
آیات ۱-۷:.....	۱۶۹
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۱۶۹
آیات ۸-۱۶:.....	۱۷۳
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۱۷۴
آیات ۱۷-۲۰:.....	۱۷۶
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۱۷۶
سورۃ شمس.....	۱۸۱
آیات ۱-۱۰:.....	۱۸۱
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۱۸۱
آیات ۱۱-۱۵:.....	۱۹۰
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۱۹۰

۱۹۳.....	سوره لیل
۱۹۳.....	آیات ۱-۱۱:
۱۹۳.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۱۹۹.....	آیات ۱۲-۲۱:
۲۰۰.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۲۰۷.....	سوره ضحی
۲۰۷.....	آیات ۱-۵:
۲۰۷.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۲۱۳.....	آیات ۶-۱۱:
۲۱۳.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۲۱۹.....	سوره انشراح
۲۱۹.....	آیات ۱-۴:
۲۱۹.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۲۲۴.....	آیات ۵-۸:
۲۲۴.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۲۲۷.....	سوره تین
۲۲۷.....	آیات ۱-۵:
۲۲۷.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۲۳۱.....	آیات ۶-۸:
۲۳۱.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۲۳۵.....	سوره علق
۲۳۵.....	آیات ۱-۵:
۲۳۵.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۲۴۰.....	آیات ۶-۸:
۲۴۰.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۲۴۳.....	آیات ۹-۱۸:

پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۲۴۴
سورۃ قدر.....	۲۴۹
آیات ۱-۵:.....	۲۴۹
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۲۴۹
سورۃ بینہ.....	۲۵۹
آیات ۱-۵:.....	۲۵۹
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۲۵۹
آیات ۶-۸:.....	۲۶۵
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۲۶۶
سورۃ زلزال.....	۲۷۱
آیات ۱-۵:.....	۲۷۱
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۲۷۱
آیات ۶-۸.....	۲۷۵
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۲۷۵
سورۃ عادیات.....	۲۷۹
آیات ۱-۱۱:.....	۲۷۹
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۲۷۹
سورۃ قارعه.....	۲۸۷
آیات ۱-۱۱:.....	۲۸۷
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۲۸۷
سورۃ تکوین.....	۲۹۳
آیات ۱-۸:.....	۲۹۳
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۲۹۳
سورۃ عصر.....	۲۹۹
آیات ۱-۳:.....	۲۹۹
پیام‌ها و آموزه‌ها.....	۲۹۹

۳۰۵.....	سوره همزه
۳۰۵.....	آیات ۱ - ۹:
۳۰۵.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۳۱۱.....	سوره فیل
۳۱۱.....	آیات ۱ - ۵:
۳۱۱.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۳۱۹.....	سوره قریش
۳۱۹.....	آیات ۱ - ۴:
۳۱۹.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۳۲۵.....	سوره ماعون
۳۲۵.....	آیات ۱ - ۷:
۳۲۵.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۳۳۳.....	سوره کوثر
۳۳۳.....	آیات ۱ - ۳:
۳۳۳.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۳۴۳.....	سوره کافرون
۳۴۳.....	آیات ۱ - ۶:
۳۴۳.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۳۴۹.....	سوره نصر
۳۴۹.....	آیات ۱ - ۳:
۳۴۹.....	پیام‌ها و آموزه‌ها
۳۵۷.....	سوره مسد
۳۵۷.....	آیات ۱ - ۵:
۳۵۷.....	پیام‌ها و آموزه‌ها

سورۃ اخلاص	۳۶۵
آیات ۱ - ۴:	۳۶۵
پیام‌ها و آموزہ‌ها	۳۶۵
سورۃ فلق	۳۷۳
آیات ۱ - ۵:	۳۷۳
پیام‌ها و آموزہ‌ها	۳۷۳
سورۃ ناس	۳۸۱
آیات ۱ - ۶:	۳۸۱
پیام‌ها و آموزہ‌ها	۳۸۱
کتاب نامہ	۳۸۹

مقدمه

الحمد لله رب العالمین

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی محمد واهل بیته الطیبین الطاهرین. تفسیرهایی که تا امروز برای قرآن نوشته‌اند، گوشه‌هایی از دریای معانی این کتاب بزرگ و آسمانی را آشکار ساخته‌اند؛ اما هنوز معرفت‌های فراوانی است که به قلم و بیان نیامده است و نیاز به تأملات بیشتر دارد.

هریک از شیوه‌های تفسیری، ناظر به بخشی از مفاهیم و معانی قرآن است. گونه‌های مختلف تفسیر بر اساس مناهج قرآنی، به دسته‌های متعددی تقسیم می‌شود؛ از جمله:

- تفسیر لفظی و لغوی قرآن.
 - تفسیر قرآن با تکیه بر روایات.
 - تفسیر قرآن با تکیه بر جنبه‌های اخلاقی.
 - تفسیر قرآن با تکیه بر مباحث علمی و فلسفی.
 - تفاسیری که جامع روش‌های پیش‌گفته است.
- همچنین تفاسیر قرآن را از حیث مخاطب می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: برخی روی سخن با اهل فن دارند و بیشتر مباحث تخصصی را به میان می‌آورند؛ برخی نیز - همچون خود قرآن - با مردم و همه آنان که خواستار آشنایی بیشتر با تعالیم این کتاب آسمانی‌اند، سخن می‌گویند.

آنچه در اکثر تفاسیر، به چشم می‌خورد نوعی پراکندگی و گسترده‌گی مطالب در بیان نکات تفسیری است؛ به گونه‌ای که خواننده خود باید نکات مورد نظرش را از لابلای مطالب گوناگون استخراج و صید کند. اگر قرآن برای هدایت انسان‌ها است و اگر تفسیر قرآن برای رساندن پیام قرآن به گوش نسل‌های بشری است، جا دارد که در تفاسیر نیز بیش از پیش به شاخص‌های تربیتی و اخلاقی و هدایت‌گرانه قرآن نظر شود.

تفسیر *سراج منیر*، می‌کوشد پا جای پای قرآن بگذارد و بیش از هر چیز به مفاهیم هدایتی و اخلاقی قرآن نظر کند. بدین رو می‌توان ویژگی‌های زیر را برای این کتاب تفسیری برشمرد:

۱. تقطیع آیات هر سوره بر پایه موضوع و سیاق واحد، و سپس استخراج و دسته‌بندی نکات تفسیری. این روش، زمینه تدبر در آیات را برای خواننده هموارتر می‌کند و ذهن او را کمتر به سوی مباحث پیچیده نظری و فنی می‌برد.

۲. پیروی از هدف نزول قرآن. هدف تدوین این تفسیر، در حقیقت همان هدف نزول قرآن است؛ یعنی توجه و تدبر در رهنمودهای الهی. خداوند در آیات مختلف قرآن، همه انسان‌ها را مکلف به تدبر در آیات وحی کرده است. شماری از آیاتی که به اندیشیدن در قرآن و طلب هدایت از آن، دعوت کرده‌اند، بدین قرار است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟» «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»؛ «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؟» «نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ»؛ «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ»؛ «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَذَكِّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ»؛ «وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ»؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ».

بنابراین تفسیر حاضر، همراه و یار کسانی است که قرآن را «ذکری»، «بلاغ»، «هدی»، «موعظه»، «تبیان»، «بیان»، «فرقان» و «مبین» می‌دانند.

۳. صبغه تربیتی و اخلاقی. تفسیر سراج منیر، خواننده را به سوی تهذیب و تزکیه‌ای که غایت نزول قرآن است، فرامی‌خواند. از همین رو، در برخی نکات تفسیری، به جای گفت‌وگو درباره مفاهیم لفظی و محتوای علمی آیه، نکات تربیتی آن بیان شده است.

۴. زمینه‌سازی برای تأثیرگذاری بیشتر. شیوه تفسیری سراج منیر، زمینه را برای تأثیرگذاری بیشتر قرآن بر خوانندگان هموار می‌کند، و از یاد نباید برد که هدف نزول قرآن نیز جز این نبوده است؛ چنانکه در ابتدای سوره ابراهیم می‌فرماید: ﴿الرَّ* كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ؛ الف. لام. را. [قرآن] کتابی است که ما آن را بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آوری.﴾

۵. گزیده‌گویی و اهتمام به پیام‌رسانی. برخی از تفاسیر رویکرد اعتقادی دارند، برخی رویکرد اخلاقی و برخی نیز می‌کوشند عصاره پیام‌ها و آموزه‌های قرآن را در زمینه‌های مختلف - اعم از اعتقادات، اخلاق، تاریخ، ادبیات و معرفت دینی - بازگویند. تفسیر «السراج المنیر»، در این گروه جای می‌گیرد؛ همراه اختصار و گزیده‌گویی، و پرهیز از تفصیل و اطناب.

تفسیر قرآن را از جزء سی آغاز کردیم؛ زیرا عموم مردم با این بخش از قرآن انس و الفت بیشتری دارند. همچنین به دلیل خواندن سوره‌های این جزء از قرآن در نمازهای روزانه، تفسیر آیات جزء سی، اولویت دارد؛ تا نمازگزاران با حضور قلب بیشتری، این سوره‌ها را قرائت کنند.

خدای بزرگ را شکر و سپاس که توفیق تلاوت و تدبر در آیات قرآن را به این کمترین بنده خود عنایت فرمود و امید است تا پایان تفسیر همه اجزای قرآن، توفیق رفیق راه باشد. بفضله و کرمه.

صیب کاظمی
رمضان سال ۱۴۳۶ هـ

سوره نبا

آیات ۱-۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ (۲)
الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴) ثُمَّ كَلَّا
سَيَعْلَمُونَ (۵)

به نام خداوند بخشنده مهربان. درباره کدام خبر از یک دیگر می پرسند؟ (۱) آن خبر
سهمگین. (۲) آنچه در او اختلاف دارند. (۳) چنین نیست [که آنان می پندارند]. به زودی
خواهند دانست. (۴) چنین نیست [که آنان می پندارند]. پس به زودی خواهند دانست. (۵)

پیام ها و آموزه ها

يك. تفسیر «نبا عظیم» به قیامت، نشانه اهمیت اعتقاد به آن و تأثیرش در
حرکت تکاملی انسان است؛ زیرا انسان هر چه بیشتر به قیامت توجه کند و آن روز
را به یاد آورد، رفتار و گفتار خود را بیشتر زیر نظر می گیرد و مراقبت بیشتری می کند.
صفت «عظیم» در سوره ای دیگر نیز برای روز قیامت به کار رفته است: «أَلَا يَظُنُّ
أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ». کلمه «نبا» نیز در سوره ای دیگر برای قیامت به

کاررفته است: ﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ﴾.^۱

دو. کافران، گرچه در کفر اشتراک نظر دارند، در مسائل مختلف بریک رأی و نظر نیستند؛ چنانکه در مسئله معاد، باورهای یکسانی ندارند و به تعبیر قرآن: ﴿هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾؛ آنان درباره قیامت اختلاف دارند.^۲ گروهی از ایشان، معاد جسمانی را انکار می‌کنند و گروهی دیگر اصل آن را و برخی نیز قیامت را چنان دور می‌دانند که اندیشیدن به آن را بیهوده می‌پندارند. قرآن درباره این گروه می‌فرماید: ﴿هَيَّاهَاتَ هَيَّاهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ﴾.^۳ برخی نیز با شک به آن می‌نگرند: ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا﴾.^۴

کلمه «یتسائلون»، از رواج بحث و گفت‌وگو درباره معاد در میان کافران خبر می‌دهد؛ یا برای ریشخند مسلمانان و تمسخر باورهای ایشان، یا برای دل‌داری دادن به خودشان که حساب و کتابی در کار نیست.

سه. پرسشگران دو گونه‌اند: برخی برای دانستن می‌پرسند و برخی به قصد استهزا و تمسخر. قرآن، پرسش‌های گروه نخست را مطرح می‌کند و به آنها پاسخ می‌دهد؛ مانند سؤال‌هایی که تازه‌مسلمانان درباره روح^۴ و انفال^۵ و خمر و میسر^۶ می‌کردند و خداوند در قرآن به آنان پاسخ داده است. گروه دوم، در پی پاسخ نیستند؛ بلکه از راه سؤال، قصد توهین و تمسخر دارند. خداوند پاسخ این گروه را در قرآن، با کلمات تهدیدآمیز و خوارکننده می‌دهد؛ مانند ﴿كَلَّا سَيُعْلَمُونَ﴾.

۱. ص / ۶۷.

۲. مؤمنون / ۳۶.

۳. نمل / ۶۶.

۴. اسراء / ۸۵: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلْ...﴾ و از تو درباره روح می‌پرسند. بگو...

۵. انفال / ۱: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلْ...﴾ از تو درباره انفال می‌پرسند. بگو...

۶. بقره / ۲۱۹: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ...﴾ از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند...

چهار. در رویارویی با چالش‌های اعتقادی، باید با جدّیت، قاطعیّت و بدون مدارا و تسامح عمل کرد. در آیات نخستین سوره نبا، خداوند سؤال کافران را به هیچ می‌انگارد و آنان را شایسته پاسخی جز «کلا» نمی‌داند. «کلا»، در زبان عربی برای رد و بازداشتن است. وقتی در پاسخ کسی از «کلا» استفاده می‌شود، یعنی گویا پرسش‌های او ارزش پاسخگویی ندارد. قرآن با این حرف، در واقع از آنان می‌پرسد: «شما چگونه قیامت را انکار می‌کنید در حالی که قدرت خدا را در خلق دنیا دیده‌اید؟!»

پنج. معادباوران، زندگی خود را با آگاهی کامل به فرجام خویش، سامان می‌دهند و به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام: «گویا در دنیا، آخرت و عاقبت نیک خود را می‌بینند؛ فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^۱. ولی کفرپیشگان، آینده را به هیچ می‌انگارند و روزی به اهمیت و حقیقت آن پی می‌برند که سودی برای آنان ندارد.

شش. انسان‌ها می‌پندارند که قیامت در آینده‌ای دور رخ می‌دهد. آیات قرآنی، هشدار می‌دهند که قیامت «دور» نیست؛ نه «دور امکانی» و نه «دور زمانی»؛ یعنی قیامت نه دور از امکان است (بعد عقلی) و نه فاصله زمانی چندانی میان شما و آن است؛ زیرا میان شما و قیامت، جز مرگ فاصله‌ای نیست. حرف «سین» در فعل «سيعلمون»، خبر از آینده نزدیک می‌دهد.

آیات ۶-۱۶:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (۶) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (۷) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا
(۸) وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (۹) وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (۱۰) وَجَعَلْنَا النَّهَارَ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۳.

مَعَاشًا (۱۱) وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (۱۲) وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا (۱۳)
وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا (۱۴) لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا (۱۵)
وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (۱۶).

آیا زمین را گهواره‌ای نگردانیدیم؟ (۶) و کوه‌ها را [همچون] میخ‌هایی؟ (۷) و شما را جفت‌ها [ی نرو ماده] آفریدیم. (۸) و خوابتان را [مایه] آرامش کردیم. (۹) و شب را [برای شما] پوشش قرار دادیم. (۱۰) و روز را [زمان کوشش برای] معاش نهادیم. (۱۱) و بر بالای [سر] شما هفت [آسمان] را استوار کردیم. (۱۲) و چراغی فروزان و گرمابخش نهادیم. (۱۳) و از ابرهای فشرده، آب فرو ریختیم، (۱۴) تا دانه و گیاه برویانیم، (۱۵) و باغ‌های پردرخت. (۱۶)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يٰك. مؤمنان با نگاهی جامع به هستی می‌نگرند و در چهره‌اشیا، آفریننده آنها را می‌بینند. با چشمی آفریده‌ها را نظاره‌گرند و با دیده‌ای آفریننده را. از این‌رو هرگاه چشم می‌کشایند و زیبایی‌ها و شگفتی‌های طبیعت را می‌بینند، پروردگار عالم را می‌ستایند و نام او را به بزرگی و عظمت، بر زبان جاری می‌کنند.

دو. خدای سبحان در این سوره، پس از ذکر معاد، بی‌درنگ نشانه‌های طبیعی را نام می‌برد؛ زیرا آنچه در طبیعت انسان و جهان می‌گذرد، آشکارترین ادله رستاخیزند. توجه به این نشانه‌ها، معاد را ممکن و بلکه ضروری نشان می‌دهد و آدمی درمی‌یابد که خدایی که توانایی خلق این جهان را دارد، جهان‌های دیگر - از جمله جهان آخرت - را نیز می‌تواند بیافریند. از همین رو در آیات یادشده، از ضمیر متکلم استفاده شده است تا مخاطب، دست قدرت خدا را پشت هر پدیده و آفریده‌ای ببیند.

سه. راه اثبات مطالب اعتقادی را می‌بایست از پروردگار حکیم آموخت.

چنانکه در این آیات از سوره نبا پیدا است، قرآن کریم نخست باطل را نفی و سپس حق را ثابت می‌کند. ما نیز باید از هر دو ابزار نفی و اثبات بهره بگیریم. همچنان که در تربیت و پرورش روح، تخلیه (پیراستن یا سلب نابایست‌ها) بر تجلیه (آراستن یا جلب شایسته‌ها) مقدم است، در تعلیم نیز، نخست باید ذهن را از افکار باطل و پریشان پیراست، و آنگاه اندیشه‌های صواب و صحیح را جایگزین آنها کرد. در شهادت به یگانگی پروردگار نیز نخست خدایان دروغین نفی و طرد می‌شوند، و سپس پروردگار حقیقی اثبات می‌گردد.

چهار. اگر انسان از لجاجت و تعصب دوری کند، با نیم‌نگاهی به پدیده‌های پیرامونش - مانند کوه‌ها و دشت‌ها - و تفکر در حالات درونی‌اش - همچون خواب و بیداری - به معاد رهنمون می‌شود؛ زیرا حکمتی که در يك يك اجزای هستی است، از جایی دیگر نشأت می‌گیرد و ناظر را به این نتیجه قطعی می‌رساند که جهان، نیازمند قدرتی برتر است تا چنین خلقت حکمیانه و بی نقصی را رقم زند.

پنج. «مهاده» به معنای مکان آماده، هموار و به‌سامان است، و ریشه آن، مهد (گهواره) است. تشبیه زمین به گهواره «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا» بسیار ظریف و زیبا است. گهواره، اقامتگاهی موقت برای کودک است تا در آن بیارامد و رشد کند؛ نه قرارگاه همیشگی او. دنیا در نگاه مؤمنان، همچون گهواره است که چند صبحی در آن زندگی می‌کنند، تا آماده زندگی جاوید در آخرت شوند. اگر کسی دل به دنیا ببندد، همانند کودکی است که گهواره را آشیانه همیشگی خود پنداشته و آن را بر زندگی در خانه‌های مجلل و بزرگ ترجیح داده است.

شش. کوه‌ها که برای انسان، نماد استقامت و استواری‌اند، در قیامت سرنوشتی دیگر دارند: نخست به حرکت درمی‌آیند: «وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا».^۱ سپس از

۱. طور/ ۱۰ «وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا».

جا کنده و سخت در هم کوبیده می شوند: ﴿وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾.^۱ آنگاه همچون پشم حلاجی شده،^۲ گرد و غبار می شوند^۳ و سرانجام، مانند همه پدیده های زمینی نابود می گردند.^۴ و آن روز، جزوجه پروردگار باقی نمی ماند: ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾.^۵

هفت. بدن انسان همیشه میان حرکت و سکون است، و سلامت جسم او نیز در گرو همین دوران است. پس کسی که بی وقفه و بدون درنگ و استراحت، برای معاش خود می کوشد، به قانون آفرینش بی اعتنایی می کند. جسم و جان انسان، همان گونه که نباید راکد و ساکن باشد، نیاز به استراحت و تأنی دارد.

هشت. خواب و بیداری انسان، بسیار شبیه مرگ و معاد او است. از همین رو بندگان شایسته خدا، پس از هر بیداری به یاد قیامت می افتند و همواره در اندیشه توشه و زاد راه برای سفر آخرت اند. در دعایی که خواندن آن پس از بیداری، توصیه شده است، ارتباط میان خواب و مرگ به روشنی هویدا است: «الحمد لله الذي أحيانى بعد ما أماننى وإليه النشور».^۶

نه. پروردگار حکیم هر پدیده ای را برای هدفی معین آفریده است؛ چنانکه خواب را برای آرامش ﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا﴾ و روز را برای کار و کوشش ﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾ و ازدواج را برای تولید مثل ﴿وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا﴾ و نیروی جاذبه را برای ثبات و استقرار کره زمین ﴿وَبَدَلْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا﴾ و باران را برای رویاندن گیاه و

۱. حاقه / ۱۴ ﴿وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾.

۲. قارعه / ۵: ﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعُفُوشِ﴾.

۳. فرقان / ۲۳: ﴿فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾.

۴. طه / ۱۰۶: ﴿فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا﴾.

۵. الرحمن / ۲۷.

۶. الکافی، ج ۴، ص ۴۵۹.

محصولات کشاورزی ﴿لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا﴾ قرار داده است. چگونه می‌توان باور داشت که کوچک‌ترین اعمال ما هدف‌مند باشد، اما اصل وجود و هستی ما بی‌هدف و بیهوده و بی‌ثمر باشد؟ بلکه هدف خدا از آفرینش انسان، میل و نیل او به کمال است.

ده. در این سوره مبارکه، پس از اشاره به معاد، آیات الهی در روی زمین، مانند روییدن گیاه، با واژه «اخراج = بیرون آوردن، رویاندن» یاد شده است: ﴿لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا﴾. این تعبیر، برای آن است که مخاطب بداند که در جهان، بیش از يك قدرت نیست که فرمان‌روایی می‌کند؛ همان خدایی که شما را از گور بیرون می‌آورد و در صحنه رستاخیز حاضر می‌کند، گیاهان را نیز از زمین خارج کرده، برگ و بار می‌دهد. به عبارت دیگر، همچنان‌که در این دنیا دانه را از دل زمین خاکی بیرون می‌آورد، در آخرت نیز جسم و جان انسان‌ها را از زیر خروارها خاک، بیرون کشیده، زنده می‌گرداند.

یازده. خدای تبارک و تعالی، علة العلل همه پدیده‌ها است؛ اما در تدبیر امور جهان، از وسایط و وسایل بهره می‌گیرد. از همین رو در قرآن کریم، کارها را گاهی به خدا و گاه به دیگران، نسبت می‌دهد؛ مانند فرستادن ابرها و باران که در این آیات، مستقیماً به فرمان خدا منسوب شده است، و مانند «میراندن = قبض روح» که گاه به خدا^۱ و گاه به فرشتگان، نسبت داده می‌شود.^۲

دوازده. از اهداف آشکار این سوره، اثبات و اظهار حکمت خدا در خلق جهان است؛ چنانکه باران را فرو می‌فرستد تا گیاهان برویند و... از سوی دیگر، می‌دانیم که مؤمنان می‌کوشند تا خود را به صفات الهی بیارایند. پس بندگان

۱. نحل / ۷۰: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ﴾.

۲. سجده / ۱۱: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ﴾.

شایسته خدا در این صفت نیز به پروردگارشان اقتدا می‌کنند و می‌کوشند اعمالشان همواره از روی حکمت و مصلحت باشد؛ نه بیهوده و گزاف. بدین رو تمام همت و نیروی خود را به کار می‌گیرند تا دنیا را وسیله سعادت و خوشبختی خویش در آخرت کنند و شعارشان این آیه شریفه است: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱.

آیات ۱۷-۳۰:

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا (۱۷) يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۸) وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹) وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) لِلطَّاغِينَ مَابًا (۲۲) لَا يَبْقَىٰ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳) لَا يُذْوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (۲۴) إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا (۲۵) جَزَاءً وِفَاقًا (۲۶) إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذْبًا (۲۸) وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰).

بی‌گمان وعده‌گاه، روز داوری است؛ (۱۷) روزی که در صور می‌دمند و گروه‌گروه حاضر شوید. (۱۸) و آسمان، گشوده گردد؛ [همچون] دروازه‌ها [ی باز]. (۱۹) و کوه‌ها جاری شود؛ [چونان] سراب. (۲۰) بی‌گمان دوزخ، کمین‌گاه است، (۲۱) [و] برای سرکشان، فرجام. (۲۲) روزگاری دراز در آن درنگ کنند. (۲۳) در آنجا نه خنکایی چشند و نه آشامیدنی، (۲۴) جز آب جوشان و چرکاب. (۲۵) کیفری درخور [مجرمان]. (۲۶) آنان که [روز] بازرسی را انتظار نمی‌کشیدند؛ (۲۷) و آیات ما را پیوسته دروغ می‌خواندند. (۲۸) و ما هر چیزی را در کتاب، به شمار آوردیم. (۲۹) پس بچشید عذابی را

که جزآن بر شما نمی افزایم. (۳۰)

پیام ها و آموزه ها

يٰك. قیامت، روز تلخ جدایی ها است. در آن روز شگفت، پیوندهای خانوادگی، عاطفی و هرگونه پیوند و نسبتی از هم می گسلد. انسان ها در روز قیامت که «یوم الفصل» است، تلخ ترین جدایی ها را می چشند. پدر یا مادری که در این دنیا عاشقانه فرزندش را دوست می داشت، در آن روز او را رها می کند و از اندیشه خود بیرون نمی آید: «لَنْ تَنْفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ»^۱. تنها رابطه ای که هیچ گاه گسست ندارد، حتی در آن روز سخت، پیوند بنده با مولا است. پس اگر بنده ای دل به روابط ناپایدار دهد و پیوند جاودانه را از یاد برد، جفایی بزرگ در حق خود روا داشته است؛ که «هرچه دیر نیاید، دل بستن را نشاید». آری؛ مؤمن در دنیا پیوند عاطفی اش را با خانواده و خویشان و یاران و همسایگان و آشنایان نمی برد؛ اما آنان را جایگزین خدا نیز نمی کند و دلبستگی اش به دیگران، او را از دلدادگی به خدا باز نمی دارد.

دو. باورمند به قیامت و میقات، غمناک و نالان نیست که انتقامش از ظالمان گرفته نشده است؛ چراکه می داند به زودی در میعادگاه و محکمه الهی، حق ستمدیدگان از ستمگران گرفته خواهد شد. نیز می داند که «روز دست یافتن ستمدیده بر ستمگر، سخت تر از روز غلبه ستمگر بر ستمدیده است؛ یَوْمَ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ»^۲.

سه. در این سوره از روز قیامت به «میقات = زمان و مکان دیدار» تعبیر شده

۱. ممتحنه / ۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۴۱.

است. بنده‌ای که به دیدار مولای خود و روز بازخواست یقین دارد، با همه وجود و در همه اوقات عمرش می‌کوشد که در وقت دیدار، سربلند و روسفید باشد، که عذابی سخت‌تر از شرمندگی و روسیاهی در برابر مالک و صاحب خود نیست.

چهار. کسی که می‌داند هستی به کارگردانی خدای سبحان مدیریت و تدبیر می‌شود و روزی باید به دیدار او رود و پاسخگوی اعمال ریز و درشت خود باشد، تمام اهتمام و توجهش به آن روز است؛ حتی به لذت‌های حلال دنیا دل نمی‌بندد؛ چه رسد به حرام آن. زیرا می‌داند که در حلال، حساب است و در حرام، عقاب.^۱

پنج. در قرآن کریم، معمولاً برای قیامت و رخدادهای آن، از فعل ماضی استفاده می‌شود. در این آیات نیز فعل ماضی «کان» را برای قیامت به کار برده است. شاید برای آنکه مخاطبان بدانند که وقوع قیامت، چنان قطعی است که گویی اتفاق افتاده است. همچنین چون معاد و قیامت، حکمت و علت آفرینش است، پروردگار حکیم از روز نخست، فرجام جهان را منظور کرده و درباره آن با فعل ماضی سخن گفته است؛ تا مردم بدانند که پیش از جهان، هدف آن که در قیامت تحقق می‌یابد، در نظر بوده است.

شش. درباره سازگاری آیات «فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» و «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۲ که سخن از حشر جمعی می‌گویند، با آیاتی که سخن از حشر فردی به میان آورده‌اند، مانند «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا»^۳ دو احتمال وجود دارد:

الف. هر يك از این آیات، اشاره به موقفی از مواقف قیامت دارد؛ یعنی انسان‌ها در ایستگاه‌های نخستین، گروه‌گروه وارد می‌شوند؛ اما برای محاسبه در

۱. همان، خطبه ۸۲: «فی حلالها حساب، و فی حرامها عقاب.»

۲. اسراء / ۷۱.

۳. مریم / ۹۵.

محکمه عدل الهی، فرد فرد حضور می یابند.

ب. احتمال دوم این است که گرچه به ظاهر مردم گروه گروه محشور می شوند، به واقع پیوند و ارتباطی میان آنان نیست؛ چرا که در آن روز، هر کس جز به خود و اعمال خود نمی اندیشد.

هفت. در دنیا، آسمان ها از توده های عظیم ملکول های گازی پدید آمده اند و هیچ شکاف ملکولی در آنها نیست. کوه ها نیز نماد صلابت و استواری اند و چونان میخ هایی محکم، زمین را نگه داشته اند؛ اما در قیامت نظام آسمان و زمین دگرگون می شود و آسمان های بسته و فشرده، از هم می گشایند و فرومی پاشند، و کوه های استوار فرو می ریزند ﴿وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا * وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾؛ چنانکه حق و باطل نیز در قیامت همین سرنوشت را دارند: باطل های حق نما رسوا می شوند و حق های پوشیده، پرده از رخسار برمی گیرند. از این رو است که قرآن، قیامت را «خافضة رافعة»^۱ می خواند؛ یعنی روزی که حق را برمی کشد و باطل را فرومی کوبد.

هشت. دنیا چونان سراب، ظاهری فریبنده دارد و واقعیتی پوچ. این ظاهر و باطن، در قیامت نمایان می شود و دنیاپرستان به خطای وحشتناک خود پی می برند: ﴿فَكَانَتْ سَرَابًا﴾.

نه. تعبیر «مرصاد = کمینگاه» برای جهنم، از آن رو است که در انسان، حالت نگرانی و بیم شدید پیدا شود؛ زیرا اگر کسی بداند که کسانی در کمین او نشسته اند و منتظر فرصتی هستند تا گریبان او را بگیرند، بیشتر مراقب رفتار و گفتار خود است. ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾.

ده. جهنم، چونان شاهراهی بزرگ است که ناچار باید از آن گذشت؛ راهی که

کمین‌گاه ناظران و حساب‌رسان است. پس سخن در اصل عبور نیست که بر همگان الزامی است: «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا»^۱. سخن در چگونگی عبور از این مرحله دشوار است. برخی آسان و آسوده می‌گذرند و برخی در آن می‌مانند و عذاب می‌شوند.

یازده. از نشانه‌های دوزخیان، نافرمانی و گردن‌کشی است: «لِلطَّاغِينَ مَابًا». پس باید از هرگونه عصیان و طغیان پرهیز کرد تا به سرنوشت دوزخیان گرفتار نیامد.

دوازده. جهنم بازگشتگاه کافران است: «لِلطَّاغِينَ مَابًا». این تعبیر، می‌نماید که گویا کافران در دنیا، از موطن اصلی‌شان جدا شده بودند و در آخرت به آن بازمی‌گردند. بدین ترتیب، علت جاودانگی آنان در آتش روشن می‌شود. از تعبیر قرآن، چنین برمی‌آید که وطن و سرشت اصلی آنان، دوزخ است؛ پس چنانکه سرشت از سرنوشت جدا نمی‌شود، دوزخ نیز آنان را رها نمی‌کند.

سیزده. اهل دوزخ دو گروهند: گروهی دچار عذاب همیشگی اند «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ»^۲ و دسته‌ای گرفتار عذاب موقت: «لَا يَبِثْنَ فِيهَا أَحْقَابًا؛ روزگاری در جهنم درنگ می‌کنند» اما سرانجام روزی از آن بیرون می‌آیند.

برخی به این گمان که جزء گروه دوم‌اند، جهنم و عذاب الهی را چندان جدی نمی‌گیرند. آنان سخت در اشتباهند؛ زیرا اولاً ممکن است درنگشان در جهنم چندان دراز شود که گمانش را نمی‌کردند؛ چنانکه از کلمه «احقاب» همین فهمیده می‌شود. ثانیاً عذاب جهنم، چنان دردناک است که هیچ انسانی تحمل آن را ندارد؛ حتی در یک لحظه.

۱. مریم / ۷۱.

۲. بقره / ۱۶۲.

چهارده. دوزخ، مظهر قهر الهی است. در آنجا برای دوزخیان، نه نوشیدنی خنکی است که تشنگی شان را فروشانند و نه سایه‌ای که در آن اندکی بیاسایند. از «نکره در سیاق نفی» که فرمود «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا» چنین برمی آید که قطره‌ای آب یا ذره‌ای سایه نیز از آنان دریغ می‌شود.

پانزده. در قیامت، مجازات‌های کافران براساس عملکردشان در دنیا است، که از پروردگار عادل نیز جز این انتظاری نمی‌رود؛ اما با مؤمنان با رأفت و رحمت خود رفتار می‌کند. مؤمنان، اگر مدتی کوتاه در دنیا، خدا را پرستیده‌اند، خداوند آنان را تا همیشه در سایه مهر و کرم خود، روزی می‌دهد.

شانزده. سرکشی و نافرمانی، از دوراه ثابت می‌شود:

الف. انکار لفظی آیات و نشانه‌های الهی: «وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا».

ب. انکار عملی نشانه‌های پروردگار؛ زیرا کسی که به گونه‌ای عمل می‌کند که گویی به حساب و کتاب الهی در آخرت اعتقادی ندارد، عملاً معاد و قیامت را انکار می‌کند: «إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا».

هفده. از عوامل ثبات و استقامت مؤمنان در دنیا، مراقبت همیشگی است که از دوراه پدید می‌آید: ۱. یاد مرگ و قیامت؛ ۲. یقین به نظارت و احاطه علمی خدا به ریز و درشت اعمال انسان، و ثبت و ضبط آنها در دیوان حساب: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا».

هجده. یادآوری لحظه‌ای که در دادگاه رستاخیز، خداوند مجرمان را - بی‌واسطه - بازخواست می‌کند، به حقیقت هراس‌آور و هول‌انگیز است. این آیات چنین صحنه‌ای را به تصویر می‌کشند. التفات از غیبت «إِنَّهُمْ» به خطاب «فَذُوقُوا»، می‌فهماند که خدا در آن روز مستقیماً اهل دوزخ را عتاب و بازخواست و سرزنش می‌کند.

نورده. کافران و مشرکان در دنیا هیچ اعتقادی به معاد و قیامت ندارند و تلاش پیامبران الهی و صالحان نیز برای آگاهی بخشی به آنان و دعوتشان به حق هیچ سودی نداشته است؛ بلکه به تعبیر قرآن، جز بر نفرتشان افزوده نمی شود: ﴿وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا﴾^۱.

مجازات و عذاب آنان در قیامت، به کیفر اعمالشان است؛ بدین رو پیوسته عذابشان افزون تر می شود: ﴿فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾. از رسول خدا ﷺ نیز نقل شده است که در این آیه، بدترین و شدیدترین حالت دوزخیان، وصف شده است: «هذه الآية أشد ما في القرآن على أهل النار»^۲.

آیات ۳۱-۳۸:

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱) حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (۳۲) وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا (۳۳) وَكَأْسًا دِهَاقًا (۳۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا (۳۵) جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا (۳۶) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (۳۷) يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸).

رستگاری برای پرهیزگاران است: (۳۱) باغچه ها و تاکستان ها، (۳۲) و دخترانی هم سال، با سینه های برآمده، (۳۳) و پیاله های سرشار، (۳۴) در آنجا نه سخنی بیهوده بشنوند، و نه دروغی. (۳۵) به پاداشی از پروردگار تو [و] عطایی از روی حساب. (۳۶) پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است؛ بخشنده ای که [بی اذن او] کسی با وی سخن نگوید: (۳۷) در آن روز که روح و فرشتگان به صف می ایستند، و [مردم]

۱. اسراء/ ۴۱.

۲. الاصفی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ۱۳۹۸.

سخن نگویند، مگر آن کسی که [خدای] رحمان به او رخصت داد، و سخن راست گفت. (۳۸).

پیام‌ها و آموزه‌ها

یک. در قرآن کریم از بیم و امید، در کنار هم سخن به میان می‌آید. در این سوره نیز نخست کیفر و عذاب طغیانگران و سپس پاداش پرهیزگاران بیان شده است: ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾. ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾. این شیوه تربیت و هشدار، باید سرمشق مبلغان دینی قرار گیرد و آنان نیز همانند پروردگار، از ابزار تشویق و تنبیه در کنار هم سود برند؛ چرا که بیم دادن و هراساندن مردم بدون تشویق و امیدآفرینی، آنان را دچار یاس و ناامیدی می‌کند، و امیدبخشی و تشویق، بدون انذار، موجب سهل‌انگاری و کوتاهی آنان خواهد شد.

دو. گرچه بهشت سرشار از نعمت‌های مادی است - همچون باغ‌ها و چشمه‌ها- مؤمنان از نعمت‌های معنوی، مانند نشنیدن لغو و دروغ نیز بهره‌مندند؛ به پاداش رنجی که در دنیا از سخنان ناروا و بیهوده کشیدند. بنابراین اگر کسی زندگانی‌اش در دنیا از کذب و لغو پاکیزه باشد، بهشتی کوچک را تجربه کرده است؛ زیرا بهشت، یعنی جایی که خالی از لغو و بیهودگی است.

سه. بهشتیان در بهشت از نعمت‌های بی‌شمار برخوردارند. اما چون همواره به یاد صاحب حقیقی نعمت‌ها و در مراقبه‌اند، هیچ‌گاه دچار غرور و غفلت و یاوه‌گویی و بدمستی نمی‌شوند و از آنجا که خدا ریشه‌های کینه را از دل‌های آنان کنده است ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ﴾^۱ بر سر نعمت‌ها با یک دیگر نزاع نمی‌کنند و همدیگر را دروغگو نمی‌خوانند؛ بلکه در آنجا اعتماد و

اطمینان کامل حاکم است. افزون بر آنکه چون نکره در سیاق نفی در آیه «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغَوًا وَلَا كِذَابًا» افاده عموم می‌کند، «هیچ» لغو و دروغ در بهشت نمی‌شنوند. اما ذات نعمت‌های دنیا، نزاع برانگیز و دروغ‌ساز است؛ زیرا برخورداری هر کس، محرومیت دیگری را در پی دارد.

چهار. کافران، همواره مؤمنان را در دنیا تکذیب می‌کنند؛ اما در قیامت خدای سبحان جبران کرده، مؤمنان را در بهشتی جای می‌دهد که در آن تکذیبی نیست؛ بلکه کسی جز راست نمی‌گوید و جز اعتماد نمی‌آورد: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغَوًا وَلَا كِذَابًا».

پنج. پاداش‌های الهی در قیامت، هم «عطا و تفضل» است و هم «ضابطه‌مند». بنابراین همان‌گونه که همه کیفرها عادلانه است، پاداش‌ها نیز ضابطه دارد و از عطا و تفضل او است؛ نه از روی استحقاق و سزاواری بندگان؛ زیرا بهای بهشت جاودان، چند سال بندگی نیست، اما خداوند مهربان، آن عطای کثیر را به این بهای قلیل می‌دهد.

شش. در جود و کرم خدای سبحان شکی نیست؛ ولی عطای او نیز بی‌حساب نیست: «جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا». بنابراین هر کس پاداش بیشتری می‌خواهد، نباید سستی کند و باید تا می‌تواند در راه بندگی او بکوشد؛ چراکه پاداش بیشتر، در گرو بندگی بیشتر و بهتر است.

هفت. قرآن کریم، پاداش پرهیزگاران و کیفر طغیانگران را به زیبایی مقابل هم قرار داده است:

نوشیدنی مؤمنان، شراب طهور^۱ و نوشیدنی کافران، حمیم و غساق.
فرجام مؤمنان، رستگاری، و سرانجام کافران، گرفتاری.

پاداش مؤمنان، عطای بی حساب، و کیفر کافران، حساب و کتاب دقیق.

هشت. در این سوره کلمه رَبِّ، نخست به پیامبر ﷺ اضافه شده است و سپس به آسمان‌ها و زمین: ﴿مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَاباً * رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. یعنی همه هستی در کفه‌ای قرار دارند و وجود مقدس پیامبر گرامی ﷺ در کفه‌ای دیگر. در برخی از روایات^۱ نیز به این نکته مهم و معارفی اشاره شده است که هستی به افتخار وجود او، از عدم بیرون آمد و قدم به وجود نهاد.

نه. فرشتگان در قیامت با نظم کامل به صف می‌شوند و برای عمل به اوامر الهی آمادگی کامل دارند و بی اجازه او سخن نمی‌گویند.^۲ البته همه آفریدگان در آن روز شگفت، ساکت‌اند و جز با اذن پروردگارشان لب به سخن نمی‌کشایند.

ده. اگر قرآن می‌فرماید که بهشت، چنین و چنان است، برای آن است که مردم در دنیا به اهل بهشت اقتدا کنند و همچون آنان باشند؛ وگرنه سرنوشت دوزخی می‌یابند. اگر می‌فرماید در قیامت فقط سخن صواب، آن هم به اذن خدا، گفته و شنیده می‌شود، یعنی در زندگی مادی این‌گونه باشید تا چنان فرجام نیکی برای شما رقم بخورد. پس بر مؤمن است که در دنیا ادب حضور در پیشگاه پروردگار را پاس بدارد و بکوشد جز گفتار حق و درست بر زبان نیاورد و سیره دوزخیان نداشته باشد.

یازده. شفاعت در قیامت، گونه‌ای گفتار صحیح است که فقط با اذن پروردگار بزرگ رخ می‌دهد. بر این پایه، شفاعت پیامبران و اولیا نیز تنها با اجازه و رخصت پروردگار و براساس حکمت او است. امام صادق علیه السلام فرمود: «ما اهل بیت در قیامت اجازه شفاعت داریم و گویندگان صوابیم؛ نحن والله! المأذون لهم يوم

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۷: «لولاک لما خلقت الافلاک.»

۲. انبیاء / ۲۷.

القیامة والقائلون صواباً»^۱

دوازده. بالاترین افتخار برای بنده، اجازه سخن گفتن در محضر مولا است. تنها راه رسیدن به چنین افتخاری، لب فرو بستن از سخن ناصواب در دنیا است. البته روشن است که کسی می تواند گفتار صحیح و صواب بر زبان راند که صواب را بشناسد و از خطا تمیز دهد. از همین رو همواره باید از خداوند طلب راهنمایی کرد و از او خواست که ما را به راه و گفتار صواب هدایت کند: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۲. همچنین در محضر ربوبی، کسی اذن سخن می یابد که شایسته آن مقام باشد: «مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ». در اینجا، قرآن خدا را با لقب «رحمن» یاد کرده است. شاید دلیل آن، این باشد که خداوند اگر هم به کسی اجازه سخن بدهد، از سر رحمت و مهربانی است.

آیات ۳۹-۴۰:

ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَأً (۳۹) إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (۴۰).

آن روز، [روز حق] است. پس هر کس که بخواهد، راهی برای بازگشت به سوی پروردگارش پیش گیرد. (۳۹) ما شما را از عذابی نزدیک بیم دادیم: روزی که آدمی بنگرد آنچه را با دست خویش پیش فرستاده است. و کافر گوید: «ای کاش من خاک بودم.» (۴۰)

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۵.

۲. حمد / ۵.

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. حرکت در مسیر الهی با قهر و اجبار رخ نمی‌دهد و انسان در انتخاب راهش، آزاد است: «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ». اما هدایت و عنایت الهی، موقوف به مجاهدت و کوشش مؤمن در راه قرب الهی است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا».^۱ بنابراین آن کس که خواستار بازگشت به سوی پروردگار جهانیان است، نخست باید عزم خود را جزم کند «فَمَنْ شَاءَ» و سپس بر آن پای فشارد و تا رسیدن به مقصود، دست از طلب برندارد: «اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا».

دو. بیم‌دهنده واقعی خدا است: «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا». سپس پیامبران: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ».^۲ و از آن پس، عالمان راستین: «وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ».^۳ به راستی، برای دانشمندان علوم دینی، چه افتخاری بزرگ‌تر از این که اراده الهی و رسالت انبیا را استمرار می‌بخشند؟

سه. برای غافلان و بیمار دلان، بیم و هشدار مؤثرتر از امید و نوید است. بدین رو در این سوره مبارکه، خداوند بندگانش را انداز می‌دهد و آنان را از عذابی نزدیک بیمناک می‌کند: «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا».

چهار. انسان‌ها می‌پندارند که آخرت در آینده‌ای دور و بسیار دور، رخ می‌دهد. ولی آیه «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا» گوشزد می‌کند که این دورپنداری، خیالی بیش نیست؛ بلکه قیامت نزدیک است و میان شما و آن، مرگ فاصله شده است و آن نیز به دست خدا است. قیامت هر کس، پس از وفات او بی‌درنگ آغاز می‌شود.^۴

۱. عنکبوت / ۶۹.

۲. نساء / ۱۶۵.

۳. توبه / ۱۲۲.

۴. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۷: «من مات فقد قامت قیامته».

این اختارهای پی‌درپی و تأثیرگذار، هر عذری را از میان برمی‌دارد.

پنج. در آیات متعددی از قرآن کریم^۱ همچون آیه ﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾، از تجسم و دیدن اعمال در قیامت سخن به میان آمده است؛ در حالی که سزاوار این بود که بندگان، حقیقت اعمالشان را در همین دنیا ببینند؛ چراکه امکان جبران داشتند؛ اما خدای متعال، چشم آنان را از طریق وحی و پیامبران باز کرده و هر عذری را از آنان گرفته است. همچنین دنیا، دار امتحان است و کارنامه اعمال را پس از امتحان به دست مردم می‌دهند.

شش. انسانی که بایستی جانشین خدا بر روی زمین باشد، در قیامت چنان پشیمان می‌شود که آرزو می‌کند کاش همان خاک بی‌ارزش بود و هرگز سرشته نمی‌شد و به دنیا پا نمی‌گذاشت: ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾.

این تمنا و پشیمانی، حال و روز کافران است، و به حق، خاک از آنان سرنوشتی نیکوتر دارد؛ زیرا خاک دانه‌ای را درخت پربار کرده، زیر پای مؤمنان گسترده است؛ اما کافران با آنکه خدای سبحان بذر خوبی‌ها را در دل‌های آنان کاشت و آنان را بر فطرت پاک آفرید و با دلیل و برهان و ارسال کتاب‌های آسمانی و پیامبران فداکار، آن بذرها را آبیاری کرد، فطرت خود را زیر خروارها خاک و خاکستر دفن کردند و هیچ عذری برای خود باقی نگذاشتند: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.^۲

۱. آل عمران / ۳۰.

۲. شمس / ۱۰.

سوره نازعات

آیات ۱-۱۴:

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا (۱) وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۲) وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا (۳)
فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (۴) فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۵) يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶)
تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ (۷) قُلُوبٌ يَوْمئِذٍ وَاجِفَةٌ (۸) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۹)
يَقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرُدُّوْنَ فِي الْحَافِرَةِ (۱۰) أَئِنَّا لَكُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً (۱۱)
قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (۱۲) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) فَإِذَا هُمْ
بِالسَّاهِرَةِ (۱۴).

به نام خداوند بخشنده مهربان. سوگند به فرشتگانی که [جان کافران را] به سختی بگیرند، (۱) و به گیرندگان [جان مؤمنان] به آرامی، (۲) و به فرشتگانی که شناورند، (۳) پس به پیشگامان سبقت گیرنده، (۴) پس به تدبیرکنندگان کارگزار، (۵) آن روز که بانگ لرزاننده، بلرزد، (۶) از پی آن بانگی دیگر آید، (۷) در آن روز، دل‌هایی سخت بیمناک‌اند، (۸) دیدگان‌شان فرو افتاده، (۹) می‌گویند: «آیا ما به حفره‌های زمین باز می‌گردیم؟» (۱۰) آنگاه که استخوان‌هایی پوسیده باشیم؟» (۱۱) گویند: «در این صورت، برگشتی زیان‌آور است.» (۱۲) و آن، نهیبی است ناشناخته. (۱۳) و ناگهان همه در صحرا [ی محشر] حاضرند. (۱۴)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. این سوره مبارک با سوگندهای پی‌درپی به فرشتگان آغاز می‌شود: «نازعات»، فرشتگانی هستند که به امر خدا روح کافران را به سختی باز می‌ستانند. «ناشطات»، فرشتگانی هستند که به فرمان الهی، مؤمنان را مهربانانه قبض روح می‌کنند. «سابحات»، فرشتگانی هستند که اوامر الهی را بی‌درنگ به جا می‌آورند و روح مؤمنان را به پیشگاه حضرت حق می‌برند. «سابقات»، فرشتگانی هستند که در اجرای اوامر الهی، پیشی می‌گیرند. «مدبرات»، فرشتگان واسطه در تدبیر امور هستی‌اند. این تنوع در وظیفه و رسالت فرشتگان، برخاسته از گوناگونی مراتب آن‌ها در نزد خدا است. نکره آوردن کارهای آنان، مانند «غرقاً» و «نشطاً» براهمیت فراوان آن دلالت می‌کند.

دو. لحظه مرگ، از مهم‌ترین ساعات زندگی انسان است. بدین رو خدا از فرشتگان گوناگونی سخن می‌گوید که مأموریتشان قبض روح کافران و مؤمنان، و نیز رساندن ارواح به جایگاهشان است. برخی این آیات را به حالت‌های گوناگون ستارگان در آسمان تفسیر کرده^۱ و بعضی نیز آنها را در ستایش مجاهدان در میدان‌های نبرد می‌دانند.^۲ این احتمالات و مانند آن، گواهی است بر ذو وجوه بودن قرآن که در روایات مختلف نیز بیان شده است.^۳

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۵۱.

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۱۷۹.

۳. ر.ک: فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، مقدمه پنجم، ص ۲۱.

سه. شدت سختی جدا شدن ارواح از اجساد، با میزان نفوذ اجساد در عالم شهوات تناسب دارد؛ یعنی هراندازه انسان در شهوات و خواهش‌های دنیا بیشتر فرو رفته باشد، هنگام جان دادن، سختی بیشتری را تحمل می‌کند. از این رو فرشتگان، روح کافران را با قدرت و شدت از بدنشان جدا می‌کنند و آنان به دشواری جان می‌دهند؛ همانند بیرون آوردن تیرهای ستبر از بدن.

چهار. وقتی فرشتگان الهی که واسطه تبلیغ معارف الهی‌اند، چنین جایگاهی در نظام هستی دارند و خدا در سوره‌های گوناگون قرآن^۱ به سوگند از آنها یاد می‌کند، جایگاه بلند واسطه‌های فیض الهی - همچون پیامبران و پیشاپیش آنان وجود مقدس پیامبر ﷺ و اهل بیت گرامی او ﷺ - آشکارتر می‌شود.

پنج. خدای متعال در این سوره مبارک، تدبیر امور هستی را از وظایف فرشتگان برمی‌شمارد ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾، که جایگاه والای ایشان را نشان می‌دهد؛ زیرا تدبیر، از شئون الهی و اولیای او است: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ﴾.^۲ روشن است که فرشتگان، در تدبیر اختیار کامل ندارند و در حد واسطه، انجام وظیفه می‌کنند، و اصل و اساس در اجرای امور، اراده حضرت حق است. در این صورت، آیا اسناد تدبیر به پیشوایان معصوم و اولیای الهی که فرشتگان نیز خدمت‌گزاران آنان به شمار می‌آیند، امری شگفت‌انگیز است و نباید باور کرد؟

شش. فرشتگان الهی، افزون بر تدبیر امور هستی، در حمد و ثنای الهی نیز شناورند: ﴿وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ * يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ^۳. بنابراین سزاوار است که بندگان

۱. صافات / ۱-۳؛ مرسلات / ۱-۴.

۲. یونس / ۳.

۳. انبیاء / ۱۹-۲۰.

شایسته و فرشته خونیز بکوشند در ضمن اشتغالات روزمره زندگی، از ذکر و تسبیح الهی غفلت نورزند.

هفت. نسبت دادن پدیده‌های گوناگون جهان، همچون میراندن و روزی رسانی، به فرشتگان، نسبت معلول به علت اصلی نیست؛ چراکه تمام اسباب و علل، در طول سببیت خدای سبحان است، نه در عرض آن؛ همچون انتساب نوشتن به قلم و دست، که در طول اسناد آن به انسان است، نه در عرض آن.

هشت. از نشانه‌های قطعی قیامت، دو صیحه عظیم، به نام‌های راجفه و رادفه است. این بانگ‌های هولناک، اضطرابی شدید در انسان پدید می‌آورد. قرآن مجید، از کلمه «الراجفة»، برای وصف منافقان نیز استفاده کرده است: «وَالْمُرْجُفُونَ فِي الْمَدِينَةِ»^۱. گویا سخنان و دروغ‌های آنان، همچون زلزله‌ای ویرانگر، امنیت و آرامش روانی جامعه را به خطر می‌اندازد.

نه. وضعیت کافران در روز قیامت، شبیه حالات مؤمنان در دنیا است؛ زیرا مؤمنان در دنیا همیشه در خوف و خشیت از خدا به سر می‌برند؛ اما بیم و هراس کافران فقط در قیامت است: «قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ». نیز مؤمنان در دنیا دیدگانی خاشع و فروافتاده در مقابل پروردگار دارند؛ ولی کافران در قیامت چنین‌اند: «أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ». در کنار این دو حالت مشترک، مؤمنان حالتی ویژه هم دارند: آنان در دنیا جز از خدای بزرگ نمی‌هراسند و هیچ‌گاه غم و اندوهی به دل راه نمی‌دهند و در آخرت نیز این‌گونه‌اند: «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲. و چه فضیلتی بالاتر از این که صفات نیک قلبی پیش از آخرت، در دنیا حاصل شود؟

ده. زمین پس از صیحه دوم، بیابانی بی‌آب و علف و هموار می‌شود: «فَإِذَا هُمْ

۱. احزاب / ۶۰.

۲. احقاف / ۱۳.

بِالسَّاهِرَةِ». از این رو دل‌بستگان به زیبایی‌های دنیا باید به یاد روزی باشند که زمین از هرگونه نشانه حیات تهی می‌شود و جزا اعمال خالص برای خشنودی خدا، هیچ دستاویزی برای آنان نیست.

آیات ۱۵-۲۶:

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۱۵) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۶)
 أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۱۷) فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى (۱۸)
 وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى (۱۹) فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى (۲۰) فَكَذَّبَ
 وَعَصَى (۲۱) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى (۲۲) فَحَشَرَ فَنَادَى (۲۳) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ
 الْأَعْلَى (۲۴) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى (۲۵) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً
 لِّمَنْ يَخْشَى (۲۶).

آیا سرگذشت موسی، تو را رسید؟ (۱۵) آنگاه که پروردگارش او را در وادی مقدس طوی
 ندا داد: (۱۶) «به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است؛ (۱۷) و بگو: آیا سر آن داری
 که پاکیزه گردی (۱۸) و تو را به سوی پروردگارت، رهنمون باشم تا پروا کنی؟» (۱۹) پس
 بزرگ‌ترین نشانه بر او نمایان کرد. (۲۰) و [لی] او دروغ پنداشت و سر به عصیان
 گذاشت. (۲۱) سپس پشت کرد [و] کوشید، (۲۲) و گروهی را گرد آورد [و] ندا
 در داد، (۲۳) و گفت: «منم پروردگار برتر شما!» (۲۴) و خدا او را به کیفر آخرت و دنیا
 گرفتار کرد. (۲۵) در حقیقت، برای هر کس که [از خدا] بیم داشته باشد، در این
 [داستان] عبرت است. (۲۶)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. همه خوبان و اولیای الهی، وظیفه داشتند که با گردن‌کشان فرعون صفت

بستیزند. این مواجهه و رویارویی، بدون امدادهای غیبی نبوده است. خداوند هرگز کسانی را که مأموریت می‌دهد، تنها رها نمی‌کند؛ بلکه همچنان که مأمورشان می‌کند، یاری نیز می‌رساند.

دو. توفیق گفت‌وگو با مقام قدسی الله، در فضایی آکنده از پاکی تن و طهارت روح رخ می‌دهد. از همین رو، پروردگار بزرگ مرتبه سرزمین طور سینا را برای گفت‌وگو با موسی علیه السلام برگزید: ﴿إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾. و به ابراهیم نیز فرمان داد که خانه او را برای طواف کنندگان پاکیزه کند^۱ و مشرکان را از دسترسی به مساجد بازدارد.^۲ همچنین در قرآن به مؤمنان دستور می‌دهد که نزد هر مسجدی - به هنگام نماز - جامه و آنچه را مایه آراستگی است، بگیرند.^۳

براین پایه، اهل مناجات با پروردگار باید چرک عصیان و گناه را از خانه دل، و آلودگی‌های ظاهری را از خانه دنیایی خویش بزایند و با طهارت درون و برون به راز و نیاز با خدا پردازند.

سه. برای نابودی مفاسد اجتماعی باید ریشه‌های آن را خشکاند. ریشه مشکلات اجتماعی، معمولاً فرمانروایان ستمکارند: ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا﴾.^۴ زیرا مردم به دین رهبران خود می‌گرایند. از همین رو خدای سبحان برای اصلاح جامعه مصر، موسای کلیم را نخست به مبارزه با فرعون مصر فرمان می‌دهد تا از رهگذر اصلاح او، مردم نیز به دین خدا گرایش یابند.

چهار. سرکشی مخاطبان، نباید مبلغان را از رسالت بازدارد و وظیفه امر به

۱. بقره / ۱۲۵: ﴿أَنْ طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾.

۲. توبه / ۱۷: ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ﴾.

۳. اعراف / ۳۱: ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾.

۴. نمل / ۳۴.

معروف ونهی از منکر را رها کنند؛ چراکه احتمال تأثیر - هر چند ضعیف - همیشه وجود دارد. بسا گنه کاران عنود که بر اثر امر به معروف ونهی از منکر، از خواب غفلت بیدار شده و توبه کرده اند؛ همچون ساحران فرعون. گذشته از آن، امر به معروف و نهی از منکر، حجت خدا را بر تبه کاران تمام می کند و آنان در پیشگاه الهی هیچ گونه عذری نخواهند داشت.

پنج. در آیاتی که از هلاکت فرعون سخن می رود، قدرت و شوکت الهی می درخشد؛ تا هم دل های مؤمنان آرام گیرد و از فرعونیان زمان خود نترسند و هم رعب و وحشت در دل های کافران افتد.

شش. قرآن کریم شیوه های تبلیغ دین را به مؤمنان می آموزد. هنگامی که موسی و هارون علیه السلام به سوی دربار فرعون طاغی می روند، خداوند دستور می دهد که با او نرم سخن بگویند «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا»^۱ و با زبانی خوش، او را به سوی خدا و بندگی فراخوانند: «فَقُلْ هَلْ لَّكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى». با آنکه فرعون به خدای موسی و هارون علیه السلام اعتقاد نداشت، در خطاب به وی، از تعبیر «ربک = پروردگار تو» استفاده شده است تا دلش را نرم کنند: «وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى».

هفت. گرچه خدای متعال می تواند بندگان را آسان و بی هیچ زحمتی دگرگون کند، سنت الهی بر این استوار است که انسان ها با کوشش خود، راه را بیابند و در آن قدم گذارند. از همین رو حضرت موسی علیه السلام از فرعون می خواهد که خودش به تزکیه نفسش اقدام کند: «هَلْ لَّكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى».

هشت. کلمه «تزکیه» از کلمات کلیدی در ادیان است، یا به معنای رشد و نمو است که زمینه ساز تکامل انسان در همه ابعاد وجودی او است و تنها از رهگذر آموزه های پیامبران حاصل می شود، یا به معنای پیراستن جان و تن از هر گونه

پلیدی است که آن نیز در گرو پیروی از تعالیم الهی و توصیه های انبیا است.

نه. در رویارویی با پلیدان دورمانده از راه حق و حقیقت، باید به جای درخواست عمل به تکالیف سخت عبادی، از روش هایی بهره جست که آنان را به قرار گرفتن در مسیر درست تشویق کند و با فطرتشان هماهنگ باشد. از این رو است که موسای کلیم از فرعون می خواهد که بندگی خدا را برگزیند و به راه طغیان نرود، که اصلی فطری است و همه پذیر.

ده. برپایه قرآن کریم، نبوت دو کارایی دارد: نخست راهنمایی کسانی که برای پذیرش هدایت الهی زمینه دارند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا﴾^۱. دوم، مقابله با کسانی که از حق روی گردانند: ﴿قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾^۲. این امر در زندگانی دو پیامبر عظیم الشان، حضرت ابراهیم خلیل و موسای کلیم علیه السلام جلوه گراست و پیوستگی دین و سیاست را در زندگی بندگان، به خوبی نشان می دهد.

یازده. بنابر تعالیم قرآن کریم، همواره میان هدایت، تزکیه و خشیت، پیوندی تنگاتنگ است و سرپرست معنوی مردمان باید همه این ویژگی ها را يك جا داشته باشد، چون تهی بودن از تزکیه و خشیت، کلام او را بی اثر می کند و او را در انجام وظایفش، ناتوان.

دوازده. موسی علیه السلام از فرعون که ادعای خدایی داشت، می خواهد که به تزکیه و خودسازی روی آورد و از خدا بترسد. شگفتا که موسی، فرعون را به تقوا و خشیت می خواند، اما شماری از مؤمنان، تزکیه و خشیت را جزء وظایف دینی نمی دانند و به اعمال ظاهری بسنده می کنند.

۱. سبأ / ۲۸.

۲. توبه / ۳۶.

سیزده. تأثیرپذیری از پیامبران و اوصیای آنان، در مرحله نخست، موقوف به آگاهی و سپس خشیت است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾.^۱ دستاورد علم و خشیت نیز، اندازپذیری است: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ﴾.^۲ زیرا تأثیرپذیری و عبرت در گرو خشیت الهی است: ﴿لَعِبْرَةٌ لِّمَن يَخْشَى﴾.

چهارده. خودسازی دو مرحله دارد:

الف. دور کردن نفس از هرگونه گناه و آلودگی که مقدمه هدایت است؛
ب. خودسازی تفصیلی همراه خشیت که بنده را برای دریافت هدایت خاص الهی آماده می‌سازد. از همین رو در این سوره ابتدا، خودسازی و سپس هدایت و پس از آن خشیت الهی یاد شده است: تزکی؛ اهدیک؛ فتخشی.

پانزده. اثرگذاری بر باطن اشخاص بر تأثیرگذاری ظاهری مقدم است؛ چراکه راه اثرگذاری بر درون همواره باز است. اما از معجزات تنها در حالات خاصی می‌توان بهره گرفت. از این رو حضرت موسی علیه السلام نخست از راه سخن نرم و نیکو وارد شد تا قلب فرعون را تسخیر کند (تأثیر باطنی) و سپس برای اتمام حجت، از معجزات الهی سود جست که اثرگذاری بر ظاهر است.

شانزده. بهره‌مندان از لطف خاص خدا، بایستی از عنایت و فضل الهی برای هدایت دیگران و مبارزه با طاغوت‌های زمان بهره گیرند و چونان برخی راهبان و مرتاضان نباشند که جز به آرامش درونی خود نمی‌اندیشند.

هفده. خدای تبارک و تعالی، پیامبران را با نظر به امکانات و توانایی‌های دشمنان آنان یاری می‌کند. برای نمونه، چون فرعون قدرت‌مند بود و ادعاهای گزاف داشت و ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ می‌گفت، موسی علیه السلام با معجزاتی شکوهمند وارد

۱. فاطر/ ۲۸.

۲. همان/ ۱۸.

میدان شد: «فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى». این نکته، مایه دلگرمی مبلغان دین خدا است؛ زیرا می‌دانند که امدادهای غیبی، با میزان خصومت و قدرت دشمنان تناسب دارد. پس دلیلی برای نگرانی و اندوه نمی‌ماند.

هجده. منحرفان از راه حق، همیشه از پذیرش حق سرباز می‌زنند. حقیقت روشن را هم انکار می‌کنند؛ همچون فرعون که نشانه‌های روشن الهی - مانند ابطال سحر ساحران و اژدها شدن عصا - را تکذیب کرد.^۱

نوزده. با آنکه مؤمنان باید در مسیر حق ثابت قدم باشند، متأسفانه گاهی این گونه نیست. بسیاری از گمراهان در راه باطل خود جدیت دارند و در رسیدن به اهداف باطل خویش، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند و حتی - به فرموده قرآن - متحمل آزار و اذیت می‌شوند: «إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ».^۲ همچون فرعون که در راه باطل خود به هرکاری دست می‌زد: «أَدْبَرَ يَسْعَى». از همین رو است که امیر مؤمنان علیه السلام از اصحابش شکوه می‌کند که چرا اهل باطل در باطلشان یکپارچه‌اند و شما در راه حقتان پراکنده‌اید: «فيا عجباً! والله، يميت القلب ويجلب الهم من اجتماع هؤلاء القوم على باطلهم وتفرقكم عن حركم فقبحاً لكم وترحاً».^۳

بیست. گردن‌کشان در هر دوره‌ای از همه امکانات تبلیغی به سود خود بهره می‌برند. فرعون نیز از توانایی خاصی در جذب مردم و اثرگذاری بر آنان برخوردار بود و آیه «فَحَشَرَ فَنَادَى» و «فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ»^۴ به آن اشاره دارد. براین

۱. اعراف / ۱۲۳ - ۱۲۴.

۲. نساء / ۱۰۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۷ ص ۶۹.

۴. شعراء / ۵۳.

پایه، در رویارویی با دشمن باید از همه وسیله‌های مؤثر و کارگشا، همچون امکانات رسانه‌ای، بیشترین استفاده را کرد.

بیست و یک. مجازات الهی در حق تبهکاران دو گونه است: دنیوی و اخروی. بدین رو آل فرعون را به خواری در دنیا و آخرت گرفتار کرد. عذاب دنیایی‌شان غرق شدن در دریا بود: «فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ»^۱ و در آخرت نیز به شدیدترین عذاب‌ها مبتلا می‌شوند: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»^۲.

اساساً می‌توان گفت که اگر کسی به درجه‌ای از عصیان و سرکشی برسد که پروردگار متعال را به مبارزه بطلبد و ادعای خدایی کند، در همین دنیا به عذاب الهی دچار خواهد شد؛ در حالی که سرنوشت سایر گناه کاران این گونه نیست.

بیست و دو. داستان‌های پیامبران در قرآن، برای گذران وقت و سرگرمی نیست؛ بلکه همگی مایه پند و عبرت‌اند؛ هر چند جز اهل خشیت عبرت نمی‌گیرند: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى». زیرا عقل تنها زمانی رام می‌شود که در اختیار قلبی پاک و خاشع باشد.

آیات ۲۷-۳۶:

أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمُكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸)
وَأَغَطَّشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰)
أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (۳۱) وَالْجِبَالُ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعًا لَّكُمْ
وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۳) فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى (۳۴) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ

۱. اعراف / ۱۳۶.

۲. غافر / ۴۶. آیه «فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى» نیز به همین نکته اشاره دارد.

الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (۳۵) وَتُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَى (۳۶).

آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که آن را بنیان نهاد؟ (۲۷) بام آن را نیکو و به انداز
برافراشت، (۲۸) و شبش را تار و رزش را آشکار گردانید، (۲۹) و پس از آن، زمین را
گسترش داد، (۳۰) آب و چراگاه از آن برآورد، (۳۱) و کوهها را لنگر آن کرد، (۳۲) برای شما
و دام‌هایتان. (۳۳) پس ناگهان آن هنگامه بزرگ‌تر در رسید، (۳۴) روزی که انسان به
یاد آورد آنچه را که برای آن کوشید (۳۵) و جهنم آشکار برای آن که می‌بیند. (۳۶)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. به گواهی آیات قرآن، خلقت آسمان و زمین از آفرینش انسان، دشوارتر
بوده است: ﴿عَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾، ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ
خَلْقِ النَّاسِ﴾.^۱ پس خدایی که بر خلق موجودی عظیم و بی‌کرانه توانایی دارد، خلق
و احیای مخلوقات ضعیف، همچون انسان، براو دشوار نیست. از این رو بندگان
شایسته وقتی به آسمان می‌نگرند - به‌ویژه در شب - و آن همه ستاره و کهکشان را
می‌بینند، به ناچیزی خود بیشتر واقف می‌شوند و معاد و احیای مردگان را برای
خدا، کاری آسان می‌یابند.

دو. بهره‌گیری از پرسش به جای بیان ابتدایی مطالب، از شیوه‌های تأثیرگذار
در بیان است. در این روش، گرچه ممکن است جواب از پیش روشن باشد،
مخاطب به فکر و تأمل فرو می‌رود و ذهن او آمادگی بیشتری برای پذیرش دارد. در
این سوره مبارک نیز از آرایه پرسش استفاده شده است: ﴿عَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ﴾.

سه. از بهترین راه‌های تثبیت یاد خدا در قلوب بندگان، یادآوری نشانه‌های
آفاقی او است؛ زیرا نوعی انتقال از محسوس به معقول است. از همین رو قرآن کریم

بارها از آسمان ها و زمین یاد می کند،^۱ تا از این رهگذر، یاد خالق آنها را در دل ها زنده نگه دارد. آری؛ خداوند بندگانی دارد که بدون نشانه های بیرونی نیز به یاد او هستند و از این یاد نمی کاهند؛ زیرا خدا در وجودشان تجلی یافته است: «الهی ترددی فی الآثار یوجب بعد المزار»^۲ خدایا، نگرستن من به آثار و نشانه ها، دیدار تو را از من دور می کند.»

چهار. قرآن، همواره نعمت هایی همچون آب، دریا، چراگاه ها و کوه ها را به یاد انسان می آورد تا قدردان باشد. ذکر نعمت های این چنینی روا است؛ اگر انسان را از عبادت پروردگار بازندارد؛ زیرا خدا منزّه است از آنکه نعمتی را بیافریند، اما دسترسی به آن را ممنوع کند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^۳.

پنج. سزاوار آن است که انسان مالک و صاحب اشیای پیرامونش باشد؛ نه عاشق و دلباخته آنها؛ وگرنه مملوک آنها می شود. در تعریف زهد گفته اند: «زهد آن است که انسان مالک باشد، نه مملوک». آیه شریف «مَتَاعاً لَّكُمْ» نیز به همین حقیقت اشاره دارد که متاع دنیا برای انسان است نه آدمی برای متاع دنیا.

شش. خدای متعال، بهره های دنیوی را به انسان و چارپایان، یکسان و همزمان نسبت می دهد: «مَتَاعاً لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ». یعنی این دو در کامیابی های مادی، همسان اند. اگر انسان بر حیوان امتیازی دارد، در تمتعات دنیایی نیست؛ در اموری همچون تعقل و تفکر است. از این رو انسان را حیوان ناطق دانسته اند.

هفت. گرفتاری انسان ها در روز قیامت، بسی بزرگ تر از هر بلای دنیایی است.

۱. بقره / ۲۲؛ توبه / ۳۶؛ یونس / ۳.

۲. اقبال الاعمال، دعای عرفه، ص ۳۴۸.

۳. اعراف / ۳۲.

از این رو قیامت را «الطامة» نامیده است؛ یعنی بلای چیره و فراگیرنده. توصیف آن به «الکبری» دلالت بیشتر بر بزرگی و عظمت قیامت می‌کند: ﴿فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى﴾. البته یادکرد آن مصیبت بزرگ، تحمل گرفتاری‌های دنیایی را برای انسان راحت‌تر می‌کند.

هشت. بر پایه آیات قرآن، انسان در قیامت همواره کوشش‌های خود را در دنیا یاد می‌کند: ﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى﴾. این حالت، برای دوزخیان عذاب است و برای مؤمنان، سرور. پس سزاوار آن است که انسان در دنیا به یاد قیامت و در تدارک زاد و توشه‌ای برای آن روز بزرگ باشد و این همان مراقبه و محاسبه‌ای است که امام کاظم علیه السلام فرموده‌اند: «از ما نیست کسی که هر روز از خود حساب نکشد؛ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ»^۱.

آیات ۳۷-۴۶:

فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۳۸) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹) وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱) يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (۴۲) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا (۴۴) إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا (۴۵) كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَةً أَوْ ضُحَاهَا (۴۶).

اما هر کس که طغیان کرد، (۳۷) و زندگی دنیا را برگزید، (۳۸) پس جایگاهش، همان آتش است. (۳۹) و اما کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش هراسید، و نفس

خویش را از هوس بازداشت، (۴۰) پس جایگاه او، همان بهشت است. (۴۱) از تو می‌پرسند که رستاخیز، چه هنگام است؟ (۴۲) تو را چه رسد گفتگو درباره آن. (۴۳) علم آن با پروردگار تو است. (۴۴) تو فقط کسی را که از آن می‌ترسد هشدار می‌دهی. (۴۵) روزی که آن را می‌بینند، گویی که آنان جز شبی یا روزی درنگ نکرده‌اند. (۴۵)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يٰك. زمينه عصيان و طغيان در نفس انسان ﴿طَغَى﴾، به ترجیح زندگی دنیا بر آخرت می‌انجامد: ﴿وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾. همان‌گونه که ترس از پروردگار ﴿خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾، عامل بازدارنده شهوات است: ﴿نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى﴾. در نگاه کلی بر پایه قرآن کریم، خاستگاه و زمینه بسیاری از ناگواری‌های بیرونی، درون انسان است.

دو. بهره‌گیری از نعمت‌های دنیا ناپسند نیست، بلکه ترجیح آنها بر رضای پروردگار ﴿وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ و نفوذ آنها در قلب انسان ﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾^۱ مذموم و ناپسند است. به سخن دیگر، مشکل در دل‌بستگی به دنیا است، نه در بهره‌وری از آن. مانند آب که اگر بیرون کشتی باشد، پشتیبان آن است و اگر به درون آن نفوذ کند، آن را غرق می‌کند.

سه. درباره «مقام پروردگار» که بیم از آن، بهای بهشت است ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾ چند احتمال وجود دارد:^۲
الف. جایگاه خدا در حساب‌رسی بندگان.

۱. حبر/ ۳۹.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۱۹۳.

ب. مقام علم الہی بہ کردار بندگان و مراقبت از آنان.

ج. جایگاه ربوبی.

ہر سہ احتمال، بندہ را ملزم بہ پاکسازی درون و بیرون می کند.

چهار. خوف از مقام ربوبی، بہ معنای توجہ بہ حضور و نظارت خدا، از اسباب پایداری در راہ او، در پنهان و آشکار است. همچنین نوسان میان حالت اقبال و ادبار یا قبض و بسط را - کہ معمولاً عرفا از آن شکوہ می کنند - درمان می کند یا از آن می کاهد. امام صادق علیہ السلام می فرماید: «کسی کہ می داند خدا او را می بیند و گفتار او را می شنود و بہ اعمال زشت و زیبای او آگاہ است، از مقام رب می ہراسد و نفس خود را از آلودگی ہا بازمی دارد؛ مَنْ عِلْمُ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ، وَيَسْمَعُ مَا يَقُولُ وَيَعْلَمُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرِّ فَيُحْجِزُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ.»^۱

پنج. ترس انسان علل و عواملی گوناگون دارد:

الف. عامل طبیعی خارج از وجود انسان؛ مانند ترس از حیوان درندہ یا دشمنی خطرناک.

ب. عمل انسان؛ همچون ترس جنایت کار از قصاص.

ج. بزرگی شخص مقابل؛ نظیر ترس شاگرد از استاد.

ترس دوستان و اولیای الہی، از گونه سوم است؛ زیرا آنان بیشترین درک را از حضور پروردگار دارند و از ہمین رو بیشترین احساس شرم و حیا و بیم را در درون خود احساس می کنند.

شش. واکنش انسان در برابر ہوای نفس خویش، باید همانند رفتار پدر با فرزند باشد کہ مصلحت خود را تشخیص نمی دہد. همان گونه کہ پدر بہ

نصیحت فرزند بسنده نمی‌کند و گاه عملاً نیز او را از کاری باز می‌دارد، انسان نیز باید نفس سرکش را مهار کند و دست و پای او را ببندد و همچون واعظان، به نصیحت قناعت نکند.

هفت. آیات ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ و ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ در مقام بیان قاعده‌ای عمومی و بدون استثنا هستند. طبق این قاعده، «راه طغیان به دوزخ منجر می‌شود، و خوف و اطاعت از پروردگار، راه رسیدن به بهشت است.» همچنان که در طبیعت هر سببی نتیجه‌ای خاص دارد، در مباحث معنوی نیز هر راهی به مقصدی خاص می‌رسد و در آن تخلف نیست.

هشت. انسان‌ها، گاهی به جای اهتمام در امور مهم، خود را درگیر مسائلی جزئی و بی‌نتیجه می‌کنند؛ چونان مشرکان صدر اسلام که از رسول خدا ﷺ تاریخ قیامت را می‌پرسیدند: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾. قرآن کریم نیز هیچ‌گاه به این گونه پرسش‌های بی‌فایده پاسخی نمی‌دهد و حتی پیامبر ﷺ را از گفت‌وگو درباره آن نهی می‌کند: ﴿فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا﴾.

می‌توان برخی پرسش‌ها درباره امام زمان (عج) و تاریخ ظهورشان را نیز از این دست دانست. پرسشگران به جای پدید آوردن زمینه فرج امام (عج) در خود و جامعه، سرگرم این گونه امور می‌شوند.

نه. با آنکه پروردگار، زمینه دست‌یابی بشر را به بسیاری از دانش‌های ظاهری فراهم کرده و علوم باطنی فراوانی نیز به پیامبران و امامان عطا فرموده است، برخی مجهولات هرگز برای بشر روشن و معلوم نخواهند شد و علم آنها در اختیار خدای سبحان است و بس. تاریخ قیامت از این گونه است. سزا است که انسان از خدا بخواهد به اندازه گنجایش وجودی اش او را از علوم مفید و سودبخش آگاه کند. یا درخواست کند که نخست ظرف وجودی او را گسترش دهد و سپس وی را از علوم

الهی بهره‌مند سازد.

۵۵. خدا پیامبران را برمی‌انگیزد که به جهنم هشدار و به بهشت بشارت دهند و آنان نیز بسته به نوع مخاطبان، از انداز و تبشیر بهره گرفته‌اند؛ لیکن بیشتر مردم از حق و حقیقت غافل بوده‌اند. از این رو هشدار و انداز، لازم‌تر و کاراتر از بشارت است. بدین رو قرآن منکرین قیامت را انداز می‌دهد: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنِ يَخْشَاهَا». بنابراین سزاوار است که مبلغین دین نیز با نگاه به مخاطبین، از انداز و تبشیر بهره گیرند.

یازده. با آنکه پیامبران برای تکامل و به سود بشر برانگیخته شده‌اند، آمادگی روحی آنان و ترس از مبدأ «إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ»^۱ و معاد «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنِ يَخْشَاهَا»، شرط پذیرش دعوت انبیا است؛ وگرنه فراخوان پیامبران، به نتیجه نمی‌رسد و اثر نمی‌بخشد: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۲.

دوازده. به گواهی قرآن، آخرت به اندازه‌ای دراز است که تمام عمر دنیا به مقدار شبی یا روزی «لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» و حتی ساعتی «يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ»^۳ بیش نیست. تفکر در کوتاهی دنیا و بلندای آخرت، انسان را از غلتیدن در منجلا ب گناه و شهوات نگه می‌دارد؛ زیرا انسان به راحتی از سود کم برای رسیدن به سود فراوان می‌گذرد؛ چه رسد به اینکه آن سود کم در مقابل آن نفع بسیار، در حد هیچ باشد.

۱. یس / ۱۱.

۲. بقره / ۶.

۳. روم / ۵۵.

سوره عبس

آیات ۱-۱۰:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲)
وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّه يَزْكَى (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ
اسْتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكَى (۷) وَأَمَّا مَنْ
جَاءَكَ يَسْعَى (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰).

به نام خداوند بخشنده مهربان. چهره درهم کشید و روی گردانید، (۱) که آن مرد نابینا
نزد وی آمد؛ (۲) و توجه می دانی؟ شاید او وارسته گردد، (۳) یا آگاه شود و اندرز به او
سود رساند. (۴) اما آن کس که خود را بی نیاز می بیند، (۵) توبه او می پردازی؛ (۶) با
آنکه اگر پاک نگردد، بر تو [باکی] نیست. (۷) و اما آن کس که نزد توستافت، (۸) در
حالی که [از خدا] می ترسید، (۹) توازاو به دیگران می پردازی. (۱۰)

پیام ها و آموزه ها

يك. لحن توبیخی آیات نخستین سوره عبس، شاهد آن است که نمی توان
این آیات را درباره پیامبر گرامی ﷺ دانست؛ زیرا آن حضرت حتی با کافران ترشرو
نمود. پس چگونه با مؤمنان - آن هم نابینایی که بیش از دیگران نیازمند مهربانی و
توجه است - عبوس بوده است؟!

دو. اخلاق نیکوی مؤمنان، برخاسته از کمال ذاتی و درونی آنان است و ایشان کارهای نیک را برای خشنودی خدا می‌کنند، نه برای به دست آوردن مقام یا جلب خشنودی دیگران. بنابراین ترشرویی، نکوهیده است و مؤمن خود را از آن باز می‌دارد؛ حتی در برابر نابینایان که روی درهم‌کشیده و عبوس را نمی‌بینند؛ زیرا این عمل نزد خدا ناپسند است.

سه. قرآن کریم هنگام سخن از هدایت، محور اصلی تعالیم انبیا را «خودسازی» می‌خواند. بنابراین همه احکام الهی برای رهایی انسان از بندگی نفس و دعوت او به خضوع در برابر پروردگار، تشریع شده است. بهترین شیوه خودسازی نیز، زدودن غفلت از دل و جان، و یادآوری خداوند است. از این رو سوره مبارک عبس، خودسازی «یَزَكِّي» و یادآوری «يَذَكِّرُ» را با هم یاد می‌کند.

چهار. پیامبران الهی، گاه آموزگارند و انسان را از نادانی بیرون می‌آورند و گاه مذکر و آدمی را از غفلت نجات می‌دهند. از این رو یادآوری برای غافلان سودمند است: «أَوْ يَذَكِّرُ تَنْفَعُهُ الذِّكْرَى». البته روشن است که تنها اهل ایمان از تذکار وحی بهره می‌برند و اهل عناد را از این یادآوری‌ها سودی نیست، بلکه بر کفر و عنادشان می‌افزاید.

پنج. دنیاپرستان معمولاً به آنچه ملاک پیشرفت می‌دانند، روی می‌آورند؛ مانند استغنا از غیر: «أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى». اما ارزش‌های پرهیزگاران با نگاه مادی قابل درک نیست و به همین سبب، دنیاپرستان از آنان روی‌گردان‌اند. این مطلب، شاهدی دیگر است بر اینکه آیات نخست سوره عبس، درباره پیامبر گرامی ﷺ فرود نیامده است.

شش. آیات نخستین سوره مبارک، روی‌گرداننده از انسان نابینا را - که جایگاه اجتماعی در میان مردم ندارد - سرزنش می‌کند. هدف اصلی این آیات،

برجسته سازی معیارها در ارزش گذاری است. اسلام، ملاک برتری را تقوا می داند، نه ظاهر انسان. از این رو هر گونه بی اعتنایی را به هر مؤمنی، محکوم می کند. این معیار متریقی، در دوران جاهلیت فراموش شده بود و همچنان کمتر به آن توجه می شود.

هفت. از ویژگی های بارز دنیاپرستان، روی گردانی از هدایت انسان ها به سوی خدا است. البته آنان اساساً خود را از هدایت و تزکیه بی نیاز می پندارند. خدا این بی اعتنایی را نکوهیده است: «وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيَ». و می توان گفت چنین شخصی همان است که به امور مسلمانان اهتمام ندارد و به تصریح پیامبر گرامی ﷺ از مسلمانان نیست: «من لم يهتم بأمر المسلمين فليس بمسلم».^۱

آیات ۱۱-۲۳:

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۳)
مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا
أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹) ثُمَّ
السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا
يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳).

هشدار! این [آیات] پندی است. (۱۱) تا هر که خواهد، از آن به یاد آرد.. (۱۲) در اوراق
ارجمند، (۱۳) بلندمرتبه و پاکیزه، (۱۴) به دست فرشتگانی نویسنده، (۱۵) گرامیان و
نیکان. (۱۶) کشته باد انسان! چه ناسپاس است! (۱۷) از چه چیزی آفریده است او
را؟ (۱۸) از نطفه ای آفرید، پس سامانش داد.. (۱۹) سپس راه را بر او هموار کرد. (۲۰)

آنگاه میراند و در گورش نهاد... (۲۱) سپس چون بخواهد، برانگیزاندش. (۲۲) ولی نه! هنوز آنچه را به او فرمان داده بود، به جای نیاورده است. (۲۳)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. آیات این سوره، از زوایای گوناگون عظمت قرآن را بیان می‌کنند:
الف. قرآن، صحیفه‌ای ارجمند و پاک است که از غیب فرود آمده است:
﴿فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ﴾.

ب. به سبب مقام بلند نازل‌کننده‌اش، جایگاهی والا دارد: ﴿مَرْفُوعَةٍ﴾.
ج. از هرگونه آلودگی و تحریف، پاک است: ﴿مُطَهَّرَةٍ﴾.
د. در دستان فرشتگانی بزرگوار و نیکومنش است: ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ﴾. «سَفَرَةُ» فرشتگان حامل وحی‌اند. همان‌گونه که برای نگهداری از اشیای ارزشمند، نگهبانانی مطمئن و متعدد می‌گمارند، حاملان وحی نیز جبرئیل و فرشتگان زیردست او هستند: ﴿مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ﴾.^۱

دو. همچنان‌که قرآن کریم بردستان سفیرانی پاک و ارجمند به سوی پیامبر گرامی حمل می‌شود، بهترین شخصیت‌های جهان، یعنی معصومان علیهم‌السلام عهده‌دار گرفتن و دریافت هستند. کسانی که حقایق قرآن را در هر دوره‌ای حمل و منتقل می‌کنند، چون صحیفه‌های پاک، نیازمند دل‌هایی پاک و مقدس هستند و بدون طهارت، حقائق قرآن کریم، حتی برای دانشمندان قابل درک و دریافت نیست: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾.^۲

سه. پروردگاری که گنه‌کاران را مهربانانه به سوی خود می‌خواند ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ

۱. تکویر / ۲۱.

۲. واقعه / ۷۹.

الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ^۱، کافران نعمت را این گونه عتاب می‌کند: «قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»؛ مرگ بر انسان! چقدر ناسپاس است او!

کافر، به واقع با کفر خویش به جنگ خدا می‌رود و از این رو به لعن و نفرین الهی گرفتار می‌آید. این خشم و غضب نیز نشانه رحمت او است؛ زیرا عدالت و تربیت، گاه مقتضی غضب و سخت‌گیری است تا خفتگان را بیدار کند و مردگان را احیا.

چهار. کفر بزرگ، پوشاندن حقیقت خدا است و کفر کوچک، پوشاندن نعمت‌های او. ولی توبیخ شدید در آیه «قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» با منکر ربوبیت پروردگار، تناسب بیشتری دارد؛ شاید از آن رو که کفران نعمت، آغاز کفرورزی به حقیقت خداوند است. بنابراین کافر نعمت نیز سزاوار چنین خطاب و عتابی است.

پنج. پروردگاری که همه جهان در برابر او هیچ و پوچ است، چرا گاهی مطلبی را شایسته شگفتی می‌داند و اظهار تعجب می‌کند؟ «مَا أَكْفَرَهُ»! اظهار شگفتی خدا از کاری، نشانه زشتی آن کار است. به واقع کدام فعل یا قول، شگفت‌انگیزتر از انکار خدا یا کفران نعمت‌های او است؟ «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲.

شش. نفرین خدا به لفظ مرگ «قَتَلَ الْإِنْسَانُ»، از لعن (دوری از رحمت خدا) روشن‌تر است؛ اما مرگی که خداوند، آن را سزای کافران می‌داند، فقط مرگ جسمی نیست؛ مرگ قلب و باطن است که از هلاکت جسمی، سخت‌تر است. اینان گرچه به ظاهر زنده‌اند، در حقیقت مردگانی متحرک‌اند که گوش و چشم و قلب باطنشان از کار افتاده و زندگانی‌شان بی‌معنا شده است: «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ»

۱. زمر/ ۵۳.

۲. ابراهیم/ ۱۰.

وَمَا يَشْعُرُونَ^۱.

هفت. قرآن کریم بارها به شکل‌های گوناگون، چگونگی آفرینش انسان را بیان کرده است: «مِنْ مَنِّي يُمْنِي»^۲ و «مِنْ مَاءٍ مَّهِينٍ»^۳ و... در این آیات نیز با بیان چگونگی خلقت کافران، پستی وجودی آنان را یادآور می‌شود که از آبی بدبو آفریده شده‌اند و از سوی دیگر، بزرگی خود را نیز یادآوری می‌کند که چگونه در نه ماه از درون رحم مادر، انسانی زیبارو بیرون می‌آورد. در حقیقت هدف اصلی این آیات، یادآوری خاستگاه انسان است تا سربه‌عصیان و طغیان نگذارد.

هشت. تعبیر «فَقَدَرَهُ» می‌فهماند که دستی پرتوان، موجودی را از نیستی به هستی می‌آورد و در زمانی کوتاه، عجایبی بس شگرف پدید می‌آورد و سپس با دادن اختیار و قدرت تصمیم‌گیری به انسان، او را آزاد می‌گذارد تا راهش را خود انتخاب کند. کمال تکوینی انسان، مقتضی کمال تشریعی او است. انسان همان گونه که کامل آفریده شده است، باید در پی کمال روحی و قلبی خود نیز باشد و از خدا بخواهد که جان او را همچون خلقت جسمانی‌اش به کمال برساند.

نه. خداوند متعال، انسان را آفرید و موانع کمال را از پیش روی او برداشت و راه را بر وی آسان کرد: «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرُهُ». این لطف و عنایت الهی در آغاز، همه بندگان، از گناهکاران تا خوبان و پاکان، را در بر می‌گیرد؛ ولی گاه بنده بر اثر ارتکاب گناه و تکرار آن، به ویژه گناهان کبیره، به جایی می‌رسد که راه بر او دشوار می‌گردد: «فَسَيُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى»^۴. گناه‌کار در خود گرایشی نیرومند به گناه می‌یابد و در این

۱. نحل / ۲۱.

۲. قیامت / ۳۷.

۳. سجده / ۸.

۴. لیل / ۱۰.

حالت، شیطان به او چیره شده، به هر جا که بخواهد می‌کشانند. این، همان معنای سرپرستی شیطان بر انسان‌هایی است که از مسیر حق منحرف شده‌اند.

ده. توجه به مراحل نخستین آفرینش «مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ» و پایانی آن «ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ»، کبر و غرور را در انسان کمرنگ می‌کند. در آغاز سوره، از کسی سخن رفته است که اعتنائش به دنیا داران بیشتر است تا پرهیزگاران. خداوند با یادآوری آغاز و سرانجام انسان، در مقام اصلاح این بینش است.

یازده. میراندنی که نتیجه‌اش فرو رفتن در قبر است، مرگ ظاهری است و وبیّه اجسام و اجساد است که پس از دفن در خاک، تجزیه شده، پس از مدتی می‌پوسد و بویناک و نفرت‌انگیز می‌شود. در برابر این سیر نزولی اجسام، ارواح سیری صعودی در پیش دارند؛ حتی تا جوار خدا: «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»^۱.

دوازده. اقتضای حکمت الهی زنده شدن همه مردگان است، تا به ثواب یا عقاب خود برسند؛ ولی تمام این کارها موقوف به اراده الهی است: «إِذَا شَاءَ أَثَرَهُ». پس او است که اختیاردار همگان است؛ از آغاز تا پایان و در تکلیف و پاداش.

سیزده. بر پایه آیاتی که از طبیعت انسانی خبر می‌دهند، آدمیزاد بسیار حریص، کم‌طاقت،^۲ ستمکار و نادان است^۳ و در خسران به سر می‌برد.^۴ این آیات، نافرمانی انسان را تقبیح می‌کنند؛ زیرا سرکشی در برابر خدایی است که مرگ و زندگی در دست او است: «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ».

۱. قمر/ ۵۵.

۲. معارج/ ۱۹-۲۰: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً».

۳. احزاب/ ۷۲: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا».

۴. عصر/ ۲: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ».

آیات ۲۴-۳۲:

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَيْنًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲).

پس بنگرد انسان به خوراکش. (۲۴) ما آب را فراوان فروریختیم؛ (۲۵) آنگاه زمین را نیکو شکافتیم. (۲۶) پس در آن، دانه رویانیدیم، (۲۷) و انگور و سبزی، (۲۸) و زیتون و درخت خرما، (۲۹) و باغ‌های سرسبز، (۳۰) و میوه و علف، (۳۱) برای شما و دام‌هایتان. (۳۲)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. فرمان به نگرستن به غذا و دقت در آنچه می‌خوریم «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»، یعنی درنگ در منشأ، چگونگی به دست آوردن، گوناگونی آنها و واسطه‌هایی که در آماده‌سازی آن نقش دارند. و مراد از طعام، تنها غذای جسمانی نیست؛ بلکه غذای معنوی، یعنی غذای روح نیز منظور است؛ چنانکه امام باقر علیه السلام فرمود: «غذای روح، علم است و انسان باید بنگرد که دانش خود را از چه کسی می‌گیرد؛ علمه الذی يأخذه عَمَّنْ يأخذه.»^۱

دو. این آیات، پس از سرزنش کافران، نعمت‌های الهی را برمی‌شمارد تا بندگان خدا را به تفکر وادارد که چگونه ابرهای باران‌زا به فرمان او می‌بارند «أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» و زمین را آماده رویش می‌کنند «ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا» تا انواع گیاهان «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا» و درختان در آن برویند «وَحَدَائِقَ غُلْبًا» تا شکم انسان را سیر کنند،

و چشم او را بنوازند. شاید انتخاب نعمت‌های دیدنی، خوردنی و آشامیدنی، از میان نعمت‌های بی‌شمار، از آن رو است که درک آنها برای همگان ممکن و آسان است.

سه. این آیات، ریزش باران را از آسمان و رویش گیاهان را از زمین، مستقیماً به خداوند نسبت می‌دهند؛ اگرچه بیشتر مردم بر اثر غفلت، وسائط و وسایل را بیشتر از مسبب الاسباب می‌بینند. قرآن، کشاورز حقیقی را خدا می‌داند نه انسان‌هایی که با بیل زمین را می‌شکافند و در آن دانه می‌کارند: «أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ»^۱. از این رو است که بندگان مخلص خدا، هنگام خوردن و نوشیدن و برخورداری از هر نعمت دیگری، خدا را شکر می‌گزارند و او را یاد می‌کنند. آنان می‌دانند فرق است میان پدیدآورنده و آماده‌کننده.

چهار. قرآن کریم هنگام سخن از غذا، چارپایان را در کنار انسان‌ها یاد می‌کند: «مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» و خوراک انسان «فَاكِهَةً» را همراه غذای حیوانات «أَبَا»؛ ولی آنگاه که از نعمت آگاهی سخن می‌گوید، انسان را هم‌نشین فرشتگان مقرب الهی می‌کند: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ»^۲. یعنی انسان اگر در خورد و خوراک، شبیه جانوران است، در فهم و درک، همسان فرشتگان است؛ بلکه برتر از آنان.

آیات ۳۳-۴۲:

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ (۳۳) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۵) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۶) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷)

۱. واقعه / ۶۴.

۲. آل عمران / ۱۸.

وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ
عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۱) أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ (۴۲).

پس آنگاه که بانگ گوش‌خراش برآید؛ (۳۳) روزی که آدمی از برادر خویش
بگریزد، (۳۴) و از مادرش و پدرش، (۳۵) و از همسرش و پسرانش. (۳۶) در آن روز، هر
کس را حالی است که بدان مشغول است. (۳۷) در آن روز چهره‌هایی درخشان
است، (۳۸) خندان [و] شادان.. (۳۹) و در آن روز، چهره‌هایی غبارآلود، (۴۰) که
تاریکی در خود فرو برده است؛ (۴۱) آنان، همان کافران بدکارند. (۴۲)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. در قرآن کریم از چندین صدای مهیب و رعب‌آور در روز رستاخیز، سخن
رفته شده است:

«صیحه واحده»، فریاد مرگبار آسمانی؛

«الراجفه» فریادی مهیب که همه چیز را به لرزه درمی‌آورد؛

«الصاخه»، فریاد و خروشی گوش‌خراش؛

«الناقور»، صدایی کوبنده، همانند صدای شیپور.

از مجموعه این بیانات قرآنی دانسته می‌شود که در قیامت، وقتی در صور
می‌دمند، فریادی مهیب و هولناک، همگان را به حضور در صحرای محشر
فرامی‌خواند. برخلاف دعوت پروردگار در دنیا که آرام و زیبا و مهربان است، آنچه
روز قیامت به گوش‌ها می‌رسد چنان هولناک است که به وصف نمی‌آید. این
تفاوت، به این معنا است که تا گرفتار آن صیحه آسمانی نشده‌اید، امروز صدای
نرم و آرام حق را بشنوید و اجابت کنید: فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا عَلَيْهَا.^۱

و پیش از آنکه مرگ بر شما فرود آید، خود را آماده کنید: موتوا قبل أن تموتوا.^۱ و پیش از آنکه اعمالتان را در روز جزا با ترازوی الهی بسنجند، امروز خویشتن را بازخواست کنید: وزنوها قبل أن توزنوا.^۲ چراکه در آخرت، فرصتی برای جبران و توبه نیست.

دو. آیات مربوط به فرار خویشاوندان از یک دیگر در قیامت «يَوْمَ يَقْرَأُ الْمُرءُ مِنْ أَخِيهِ»، گواهی بر هول‌انگیزی و وحشت‌زایی آن روز عظیم است. آن روز مردم از یکدیگر می‌گریزند؛ یا از آن رو که هر کس به مشکلات خود می‌اندیشد و بس، یا از آن رو که هر کس بیم دارد که حق را از دیگری ضایع کرده باشد، و اکنون از او بازخواهد؛ پس، می‌گریزد تا گریبان‌ش به دست صاحب حق نیفتد.

سه. فرار خویشاوندان از یک دیگر در قیامت، این درس را به مؤمن می‌دهد که به هیچ کس جز خدا نباید دل بست و چشم امید داشت؛ بلکه باید کوشید که بستگان و خویشاوندان دنیایی را به همراهان اخروی تبدیل کرد.

مؤمن به جای آنکه همچون دنیاپرستان، فرزندانش را مایه غرور و گردن‌کشی در دنیا کند، می‌کوشد آنان را صدقات جاریه و جاودانه‌ای برای آخرت خویش گرداند. در نتیجه نه تنها از حضور ایشان در قیامت هراسی ندارد، بلکه به دنبال آنان می‌گردد تا کمکشان کند و در بهشت به او ملحق شوند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ».^۳

چهار. چنین خویشان در آیه، بدین ترتیب است: برادر، مادر، پدر، همسر و فرزند: «يَوْمَ يَقْرَأُ الْمُرءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ». شاید از آن رو که انسان‌ها در دنیا بیشترین نزدیکی و زندگی مشترك را با فرزندان و همسران خود دارند

۱. وافی، ج ۴، ص ۴۱۱.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳. طور/ ۲۱.

و سپس با خانواده پدری. همچنین بیشترین محبت و دلسوزی را انسان به فرزندان خود دارد؛^۱ اما روز قیامت به قدری هولناک است که پدر از فرزند نیز می‌گریزد.

پنج. چهره انسان، آینه‌ای تمام‌نما برای حالات روحی او در دنیا و آخرت است. در آخرت - همان‌گونه که در این آیات آمده است - مؤمنان با چهره‌ای گشاده، نورانی و خندان محشور می‌شوند: ﴿وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ * صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ﴾. و کافران با صورت‌های غبارآلود و تیره: ﴿وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾. در دنیا نیز چهره مؤمن نورانی‌تری خاص دارد که خود آن را احساس می‌کند؛ چنانکه اهل بصیرت، مؤمن را در میان هاله نور می‌بینند. این چهره نورانی، نتیجه اعمال نیک، به‌ویژه نماز شب است.

شش. انحرافات که صورت و سیرت انسان را تیره و تار می‌کنند، دوگونه‌اند: الف. انحرافات اعتقادی که اوج آن کفر به خدای متعالی است: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾.

ب. انحرافات اخلاقی: ﴿الْفَجَرَةُ﴾. بنابراین کسی که خواستار درجات بالای کمال است، باید افزون بر باورهای درست، کارهای شایسته نیز داشته باشد.

۱. از همین رو است که قرآن فرزندان را فتنه (وسیله امتحان) می‌خواند: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ (انفال / ۲۸).

سوره تکویر

آیات ۱ - ۱۴:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ
انْكَدَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴) وَإِذَا
الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶) وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ
(۷) وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹) وَإِذَا الصُّحُفُ
نُشِرَتْ (۱۰) وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَإِذَا
الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمْتُ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ (۱۴).

به نام خداوند بخشنده مهربان. آنگاه که خورشید در هم پیچد، (۱) و آنگاه که
ستارگان تیره شوند، (۲) و آنگاه که کوه‌ها به راه افتند، (۳) و آنگاه که شتران حامله را
وانهند، (۴) و آنگاه که جانوران وحشی گرد آیند، (۵) و آنگاه که دریاها به جوش
آیند، (۶) و آنگاه که جان‌ها پیوند خورند، (۷) و آنگاه که از دختر زنده‌به‌گور
پرسند: (۸) به کدامین گناه کشته شد؟ (۹) و آنگاه که نامه‌ها را بگشایند، (۱۰) و
آنگاه که آسمان از جا کنده شود، (۱۱) و آنگاه که دوزخ را برافروزند، (۱۲) و آنگاه که
بهشت را پیش آرند، (۱۳) هرکس بداند چه فراهم آورده است. (۱۴)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. از آنجا که قرآن کریم برپایی قیامت را امری حتمی و همچون گذشته‌ای می‌داند که واقع شده است، همواره از آن با فعل ماضی یاد می‌کند: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ». «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»^۱. یادآوری آینده قطعی با فعل ماضی، برای تشویق بندگان به عمل و جبران گذشته و آماده شدن برای آینده، تأثیرگذارتر است.

دو. خدای متعالی از تغییر پدیده‌های بزرگ و ثابت، در قیامت همچون خورشید، ستارگان و کوه‌های استوار یاد می‌کند، تا مخاطب بداند که هیچ چیز ثابت و یک‌دست باقی نمی‌ماند و همه راه نابودی و پراکندگی را می‌پیمایند: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ». ماندگار و پایدار نهایی، جز ذات پروردگار نیست، و فقط او شایسته اعتماد و دل بستن است: «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»^۲.

سه. شترباردار ده‌ماهه، از نفیس‌ترین و ارزشمندترین اموال عرب در زمان نزول قرآن کریم بوده است. قرآن می‌فرماید هول و وحشت آن روز به اندازه‌ای است که مردم چنین مال ارزشمندی را نیز رها می‌کنند: «وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ». اگر قلب مؤمن در همین دنیا همواره به یاد سختی‌های روز قیامت باشد - چنانکه در بیان امیرالمؤمنین، پارسایان این گونه‌اند^۳ - از دل بستگی به زرق و برق دنیا می‌رهد؛ چون معیار ارزشمندی در نزد او با دنیا داران متفاوت می‌شود و دیگر اشیای نفیس دنیا برای او ارزشی ندارد.

چهار. حیوانات وحشی تکلیف ندارند. از این رو مفسران نظریه‌های گوناگونی

۱. واقعه / ۱.

۲. غافر / ۱۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ ص ۳۰۳.

درباره حشر آنها گفته‌اند.^۱ مثلاً نوشته‌اند: جانواران به فراخور درکشان از ستم و ستمگری، حساب‌رسی می‌شوند؛ چنانکه قرآن فرموده است: «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، مگر آنکه گروه‌هایی چون شما هستند: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ﴾».^۲ از شباهت‌های انسان‌ها به دیگر جنبندگان، همانندی فرجامشان است. بنابراین بندگان می‌بایست به اعمالی که از روی علم و آگاهی به منصه ظهور درمی‌آورند، بیشتر توجه کنند؛ چراکه حتی حیوانات، بر پایه کمترین درک و آگاهی‌شان، مواخذه و بازخواست می‌شوند؛ به طوری که در روایات آمده است: «خداوند حیوانی را که شاخ ندارد و حیوانی دیگری جهت به او شاخ زده است، قصاص می‌کند؛ حَتَّى يَقْتَصَّ لِلشَّاةِ الْجَمَاءِ مِنَ الشَّاةِ الْقِرْنَاءِ تَنْطَحُهَا».^۳

پنج. ماده اصلی آب، دو عنصر هیدروژن و اکسیژن است که به شدت آتش‌زا و ماده انفجار است؛ اما پروردگار بزرگ این دو ماده را به گونه‌ای با هم ترکیب کرده است که از آن مایه حیات پدید آمده است. همچنین هرگاه اراده کند، همین آب را شعله‌ور و آتشبار می‌کند: ﴿الْبَحَارُ سُجْرَتْ﴾. خدایی که می‌تواند از مواد آتش‌زا، ضد آنها را، یعنی آب، بیافریند، قادر است جمع پراکنده و گسیخته اجتماع را نیز پیوند دهد و زندگی شایسته‌ای برای آنان رقم زند؛ همان‌گونه که مسلمانان صدر اسلام را بر مدار محبت و مهربانی گرد آورد؛ مسلمانانی که تا چند سال پیش از این، اعراب جاهلی بودند و کمترین میل و انگیزه را به دوستی و مودت داشتند: ﴿وَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ

۱. التبیان، ج ۱۰، ص ۲۸۱؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۷۳؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۱۴.

۲. انعام / ۳۸.

۳. معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۰۳.

حَکِیمٌ ۱.

شش. نفس آدمی، شایستگی زندگی در بهشت یا جاودانگی در آتش را در همین دنیا به دست می‌آورد و گویی در همین دنیا دوران نامزدی با حورالعین یا هم‌زیستی با شیاطین را می‌گذرانند و ازدواج در قیامت سر می‌گیرد: ﴿وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴾. آن روز، روز خوشی و شادی مؤمنان است؛ زیرا بر اثر پاکدامنی در دنیا، دخترانی پاک به ازدواج آنان درمی‌آیند.

هفت. زنده به‌گور کردن دختران، مصداق قطع رحم، بلکه قتل نفس است. با آنکه دختر زنده به‌گور، همانند جنین، سرنوشتی ناشناخته دارد، خدا در قیامت به خون‌خواهی او برمی‌خیزد: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾. پس عاقبت دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و قاتلان ایشان، سخت‌تر از عرب جاهلی است؛ زیرا در دادگاه عدل الهی، نخست از کشندگان اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و یاران باوفای او، بازخواست می‌شود و سپس از ستمگران دیگر.

هشت. نفس آدمی، هنگام انحراف از راه هدایت، از مسیر فطرت نیز خارج می‌شود. مثلاً مادر که نماد مهربانی و فداکاری است، فرزند زنده خود را به خاک می‌سپارد! چنانکه زنان دوران جاهلیت به هنگام زایمان، گودالی کنده و کنار آن می‌نشستند، تا نوزاد دخترشان را در آن دفن کنند.

گرچه به‌ظاهر، این پدیده جاهلی در جامعه امروزین رخ نمی‌دهد، اما بشر کنونی گرفتار جاهلیت مدرن شده است و همان کارهای جاهلیت نخست را به گونه‌های دیگر انجام می‌دهد. در گذشته، فرزندان را زنده به‌گور می‌کردند و امروز روحشان را مسخ می‌کنند و به فساد می‌کشند که بسی زشت‌تر از قتل جسمانی است.

در روایات،^۱ کشتگان ولایت و محبت اهل بیت (علیهم السلام)، مصداق ﴿إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾^۲ شمرده شده‌اند: و چه بسیارند کسانی که در طول تاریخ در راه محبت اهل بیت (علیهم السلام) به شهادت رسیده‌اند.

نه. برخی گنه‌کاران از ترس بی‌آبرویی نزد بندگان - حتی کودکان و نابالغان - گناهان خویش را پنهان می‌کنند اما در روز رستاخیز، ذات و چهره واقعی همه تبه‌کاران برای همگان آشکار می‌گردد و نامه‌های اعمالشان باز می‌شود: ﴿نُشِرَتْ﴾. بزرگ‌ترین عذاب آن روز، حضور شرمسارانه در محضر پروردگار و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است.

ده. از ویژگی‌های مهم روز قیامت، رفع حجاب‌ها و کنار رفتن پرده‌ها است. انسان در آن روز چیزهایی را می‌بیند که تا پیش از آن هرگز نمی‌دید و نمی‌دانست؛ همچون بهشت، جهنم و فرشتگان. در آن روز شگفت، پرده از روی آسمان نیز برداشته می‌شود: ﴿وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ﴾. در آیه‌ای دیگر از شکافته شدن آسمان و فرود آمدن فرشتگان در آن روز سخن رفته است: ﴿وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾.^۲

از این‌روی سزاوار است که بندگان که عزم و اراده‌ای استوار دارند، با مراقبه‌ای دائمی و ذکر مستمر، حجاب‌ها را در همین دنیا از جلو دیدگان خود بردارند تا با آنچه در آن دنیا می‌بینند، مأنوس باشند؛ البته آن مقدار که ممکن است و رخصت داده‌اند.

یازده. بهشت مانند عروسی آراسته به سمت بهشتی می‌شتابد: ﴿وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنْفِلَتْ﴾. شوق بهشت به دیدار بهشتیان، بیشتر از شوق بهشتیان به دیدار بهشت

۱. تفسیر فرات کوفی، ص ۵۴۱.

۲. فرقان / ۲۵.

است؛ زیرا بهشت را برای اهل ایمان آفریده‌اند و آفرینش او با پیوستن به بهشتیان، به کمال می‌رسد. از قرآن کریم استفاده می‌شود که بهشت و جهنم، یاران خود را در همین دنیا در بر گرفته‌اند. اما حجاب ماده، این پیوند را پنهان می‌کند. بر اساس روایات نیز حوری‌های بهشتی هم‌اکنون در شوق دیدار همسران خویش به سر می‌برند.

دوازده. در این سوره دوازده مقدمه، برای يك نتیجه آمده است: ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ﴾. این بیان زیبا و رسا، اهمیت مراقبت در دنیا را نشان می‌دهد؛ تا بندگان در قیامت، يك باره با ناخوشی‌های آخرت رو به رو نشوند. اگر بندگان تجسم کارهای خوب و بد خود را در دنیا ببینند، بسیاری از رفتارهایشان تغییر می‌کند؛ زیرا درمی‌یابند که هر عمل خوب یا بد، سرنوشت آنان را در قیامت رقم می‌زند. اما بدون تجسم اعمال هم می‌توان زشتی یا نیکی آنها را دید؛ زیرا علم انسان به اعمالش، «علم الیقین» است و به آنها علم حضوری دارد: ﴿وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾^۱.

سیزده. احضار اعمال انسانی در قیامت، شامل همه افراد و همه اعمالشان می‌شود: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا﴾^۲. همچنین دیدن صورت ملکوتی اعمال، بعید نیست؛ زیرا در سرای آخرت، پرده‌ها می‌افتد و ماهیت اعمال، آشکار می‌گردد؛ چنانکه قرآن کریم، خوردن مال یتیم را در دنیا، این‌گونه به تصویر می‌کشد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾^۳. کسانی که اموال یتیمان را ستمگرانه می‌خورند، به‌واقع آتش می‌خورند.

۱. کهف / ۴۹: «آنچه را کرده‌اند، حاضر می‌بینند.»

۲. آل عمران / ۳۰.

۳. نساء / ۱۰.

آیات ۱۵-۲۹:

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (۱۷)
وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي
الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱) وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲)
وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴) وَمَا هُوَ
بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶) إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ
(۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ
رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹).

نه سوگند به ستارگان چرخنده، (۱۵) سیارگان از نو آیند. (۱۶) سوگند به شب، چون
بازرود، (۱۷) سوگند به بامداد چون بردمد، (۱۸) که این [قرآن] سخن فرشته‌ای ارجمند
است؛ (۱۹) توان مندی [که] پیش خداوند عرش، جایگاهی بلند دارد. (۲۰) در آنجا
مطاع [و] امین است. (۲۱) و هم‌نشین شما مجنون نیست؛ (۲۲) و به حتم [فرشته وحی] را
درافق روشن دیده است. (۲۳) و او برغیب بخیل نیست. (۲۴) و این، سخن شیطان
رانده [از درگاه خدا] نیست. (۲۵) پس به کدامین سومی روید؟ (۲۶) این [سخن] جز
پندی برای جهانیان نیست؛ (۲۷) برای هرکس از شما که بخواهد به راه راست رود. (۲۸)
و اراده نخواهید کرد مگر آنچه را پروردگار جهانیان اراده کرده است. (۲۹)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. درباره آیاتی که قسم را نفی می‌کنند، مانند «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ»
نظریه‌های گوناگونی بیان شده است. برخی گفته‌اند خداوند متعال به دلیل روشن
و مبرهن بودن این امور، نیازی به سوگند نمی‌بیند؛ چنانکه ما نیز گاهی می‌گوییم:
«قسم نمی‌خورم، اما...» این رأی تفسیری، بهتر از نظریه زائد بودن حرف نفی «لا» در

«لا اقسام» است.

دو. در آیات بسیاری، از سیارات و ستارگان - برای سوگند یا غیر آن - سخن رفته است، تا بندگان نظاره‌گر ملکوت آسمان‌ها باشند. چون آفرینش آنان از خلقت آدمی بس بزرگ‌تر است. انسان با تفکر در این نشانه‌ها به افقی برتر صعود می‌کند و به دنیا دل نمی‌بندد، و به زمین و زمینیان وابسته نمی‌شود.

سه. «تَنفَسْ صَبْح» در آیه «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ»، نشان می‌دهد که آغاز روز با برآمدن آفتاب، وارد مرحله‌ای نو می‌شود. گویی روز در چنگال شب اسیر بود «وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ»^۱ و پس از آزادی، زیر نور گرمابخش خورشید، نفس می‌کشد. این زیبایی و صحنه دلربای طبیعت را کسانی می‌فهمند که شب می‌خوابند و روز برمی‌خیزند تا کار و زندگی را از نو آغاز کنند؛ اما آنان که شب‌ها را بیدار و بیهوده به صبح می‌رسانند، از دیدار این رخداد طبیعی محرومند.

چهار. این سوگندهای مکرر، بیانگر آن است که جبرئیل در میان فرشتگان، مقامی عظیم و بی‌همتا دارد. صفات «امین»، «مطاع»، «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» و «رَسُولٍ كَرِيمٍ»^۲ شمه‌هایی از حقیقت او است که قرآن برای ما بازگفته است.

بسیار روشن است که باور به امانت‌داری جبرئیل، اعتقاد به درستی شریعت اسلامی را در پی دارد و شك در آن، شك در حجیت شریعت نبوی ﷺ است. با وجود این، متأسفانه برخی، جاری شدن کلام غیروحیانی را - به القای شیطان - بر زبان نبی مکرم ﷺ روا دانسته‌اند!^۲

پنج. این آیات، جبرئیل را به القاب و صفاتی همچون بزرگواری، قدرت‌مندی،

۱. فلق / ۳.

۲. الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۶۶.

جایگاه رفیع، امین و فرمانروای فرشتگان، ستوده‌اند. اگر او که واسطه است، چنین صفات و مقاماتی دارد، گیرندگان وحی از جبرئیل، باید جایگاهی والاتر داشته باشند؛ چنانکه پدر پیامبران، حضرت آدم علیه السلام، مسجود جبرئیل و همه فرشتگان بود. جانشین هر پیامبری نیز باید همین کمالات را داشته باشد؛ زیرا وقتی سفیر وحی و رسول الهی همگون‌اند، میان رسول و وصی نیز باید سنخیت باشد.

شش. به باور برخی مفسران، صفات «رسول کریم» و «ذی قوه» و «مطاع» درباره پیامبر صلی الله علیه و آله است. بر این اساس، صفت «مطاع»، از رسیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله به مقامی خبر می‌دهد که عالم تکوین نیز از ایشان فرمان می‌برد؛ زیرا تا قله بلند اطاعت و بندگی، بالا رفته است. بر پایه برخی گزارش‌ها، عموی پیامبر به ایشان گفت: «پروردگارت، چه اندازه درخواست‌های تو را اجابت می‌کند و کلامت را پذیرا می‌شود؟» پیامبر فرمود: «تو نیز اگر پروردگار را اطاعت کنی، او را پذیرای کلامت خواهی یافت؛ ما أطوع ربک لک یا محمد! فقال له: و انت یا عم! لو اطعته اطاعک.»^۱

هفت. آیه «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» بر کوه بینی کافران، انگشت گذاشته است، که عاقل‌ترین انسان را دیوانه خطاب می‌کردند! افزون بر آن، خدای کریم رسولش را یار و همراه مردم معرفی می‌کند: «صَاحِبُكُمْ». ذکر کلمه «صاحب» برای نزدیک کردن آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه برای آگاه کردن آنان است که چگونه با آنکه همراه پیامبر بودند و اوج ادراک و تعقل را در او دیدند، جسارت ورزیده، وی را متهم به جنون کردند!

هشت. آیه «وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ» به مقام و منزلت هر دو ملاقات‌کننده اشاره دارد. در این دیدار آکنده از انس و مهربانی، از سویی جبرئیل امین به افتخار

۱. تفسیر روح البیان، ج ۱۰، ص ۳۵۱.

دیدار پیامبر ﷺ دست یافت، و از سوی دیگر، آن حضرت جبرئیل را در «افق مبین» مشاهده کرد. قرآن، در آیتی دیگر «افق مبین» را «افق اعلی» خوانده است: ﴿وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى﴾^۱ به راستی چه مقام و منزلتی بالاتر از این که انسان به مقامی رسد که هرگز با طبیعت بشری به آن نمی‌توان رسید. البته زمانی به این جایگاه بار می‌یابد که مانند فرشتگان به عالم ماده دل بستگی نداشته باشد.

نه. پیامبر اکرم ﷺ، هم در بخشش‌های مادی کریم است و هم در امور معنوی. او در ابلاغ یافته‌های وحیانی‌اش بخل ندارد: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾. پس پیروان او نیز باید در هر دو بُعد، سخاوت‌مند باشند. بدین رو تأسی به پیامبر ﷺ، با گوشه‌گیری و قطع ارتباط با مردم سازگار نیست؛ بلکه هر بهره‌مندی باید به شکرانه آنچه به دست آورده است، به دیگران بهره برساند.

ده. منحرفان از جاده هدایت الهی، همانند گمگشتگان بیابان‌ها، هر چه تندتر روند، بر سرگشتگی خود می‌افزایند. بدین رو قرآن، خطاب به آنان می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ تَذْهَبُونَ﴾.

یازده. قرآن کریم، افزون بر لطایف و اشاراتش که جز خواص آن را نمی‌فهمند، ﴿ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ یادآوری برای همگان است. پس هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که کتاب الهی، از درک و فهم بشری بیرون است؛ چنانکه از آیات متعددی در قرآن دانسته می‌شود که این کتاب، برای تدبّر و تفکر همگان نازل شده است.

دوازده. قرآن کریم «ذکر» است، اما برای ایستادگان در مسیر مستقیم: ﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾. آیات قرآن، همچون باران است. کسی از باران بهره می‌برد که خود را در معرض آن قرار دهد. از سوی دیگر، به بار نشستن اراده بشری به خواست الهی وابسته است. اگر او برای کسی خیر بخواهد، به وی شرح صدر می‌دهد، تا بر

استقامت در مسیر حق عزم یابد. این حقیقت، چکیده آیات پایانی سوره مبارک تکویر است. گهر این آیات، تحقق مسئله ظریف و دقیق «امر بین الامرین» است. از یک سو، خدا تصمیم‌گیری را به انسان بخشیده است تا بهانه نیاورد که من اختیار نداشتم و از سوی دیگر، به او اختیاری تام و مستقل در مقابل اراده پروردگار نداده است: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

سوره انفطار

آیات ۱-۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ
انْتَثَرَتْ (۲) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴) عَلِمْتَ
نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ (۵)

به نام خداوند بخشنده مهربان. آنگاه که آسمان بشکافت، (۱) و آنگاه که ستارگان
پراکنده شوند، (۲) و آنگاه که دریاها جاری شوند، (۳) و آنگاه که گورها زیر و زبر
شوند، (۴) هرکس داند که از پیش، چه فرستاده و در پی چه نهاده است. (۵)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. سوره انفطار - همچون سایر سوره‌های معادی قرآن - تغییرات
شگفت‌انگیز آسمان و زمین را در آستانه قیامت بیان می‌کند؛ از انفطار (شکافتن)
آسمان تا انتشار (پراکندگی) ستارگان و جاری شدن دریاها و زیر و رو شدن گورها. آیه
شریفه «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»^۱ به زیبایی و رسایی، چکیده همه
رخدادهای شگرف آسمان و زمین و نظام کیهانی را در آستانه قیامت بیان کرده

است. این گزارش‌ها برای آن است که بشر بداند که هیچ چیز ثابت و ماندگاری ندارد.

دو. ستارگان در روز قیامت، همچون دانه‌های گردنبند، از هم می‌پاشند: ﴿وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ﴾. گویا جاذبه زمین یا هر چیز دیگری، حلقه پیوند و نگه‌دارنده مروریدهای آسمان است و با نابودی آن نیرو، پیوستگی آنها به گسیختگی تبدیل می‌شود. بنابراین جهان هستی در هر لحظه، نیازمند نیرویی الهی است که جلو فروپاشی آن را بگیرد. این پیوستگی همیشه وامدار لطف پروردگار است و باید همواره سپاس‌گزار او بود.

سه. این سوره، سخن از روان شدن آب دریاها ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ﴾ و سوره پیشین سخن از برافروختگی آنها در قیامت گفته‌اند.^۱ شاید یکی پیش از دیگری رخ دهد؛ ولی هر دو در تغییر خاصیت و تبدیل ماهیت مواد و عناصر، در روز قیامت اشتراك دارند و آبی که باید آتش را خاموش کند، در آن روز به ماده‌ای آتش‌زا تبدیل می‌گردد. اگر عناصر مادی تغییرپذیرند، ماهیت و صفات انسان‌ها نیز تغییر می‌کند؛ چنانکه تکبر و غرور طاغیان در روز رستاخیز، به حقارت و ذلت آنان بدل می‌شود.

چهار. کشاورز زمین را می‌شکافد تا محصول بدهد. در روز قیامت نیز زمین می‌شکافد و گورها زیر و رو می‌شوند تا اجساد مؤمنان که گران‌بهارترین دفینه‌ها در دل خاک‌اند بیرون بیایند: ﴿وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ﴾. برخی از مفسران،^۲ علت زیر و رو شدن زمین را در قیامت، بیرون آمدن گنج‌های گران‌بها دانسته‌اند. اما آیا در لحظه‌های سخت و شگفت محشر، گنج‌ها و دفینه‌های مادی ارزشی دارند؟

۱. تکویر/ ۶: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۳۱، ص ۷۳.

پنج. آیاتی که تغییرات کیهانی نزدیک قیامت را گوشزد می‌کنند، در پایان، بزرگ‌ترین رخداد را کنار رفتن پرده‌ها و آشکار شدن اعمال برای بندگان بر می‌شمرند: «عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ». پس چه زیبا و بجا است که مؤمن به درجه‌ای از کمال برسد که پیش از وقوع این رخداد، با یقین به آن زندگی کند. بنابراین باید معقولات غیبی نزد او، همانند محسوسات شهودی باشد.

شش. در تفسیر «عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ» چند وجه گفته‌اند:

الف. «أَخَّرْتُ» به معنای اجر و ثوابی است که پس از مرگ مؤمن به او می‌رسد و در مقابل، «قَدَّمْتُ» کارهای شایسته بنده، پیش از جان سپردن است. این تفسیر، اهمیت علم سودمند و فرزند نیکوکار را که صدقه جاریه است، روشن می‌سازد؛ زیرا چه بسا اثر این صدقات جاری و ماندگار، حتی پس از مرگ، کمتر از اعمال دنیایی او نباشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «پرونده همگان پس از مردن بسته می‌شود، مگر کسی که صدقه جاریه از خود بر جای گذاشته، یا سنتی نیکو را پایه‌گذاری کرده، یا فرزندی شایسته از او باقی مانده است که برای او استغفار می‌کند؛ لیس یتبع الرجل بعد موته من الأجر إلا ثلاث خصال؛ صدقة أجزاها فی حیاته، فیهی تجری بعد موته، وسنة هدی سنّها، فیهی تعمل بها بعد موته وولد صالح یتستغفر له.»^۱

ب. «أَخَّرْتُ» اعمالی است که بنده بر انجام دادن آن توانا بوده است، ولی سستی کرده و آن را به تأخیر انداخته است. در مقابل، «قَدَّمْتُ» کارهای شایسته‌ای است که توفیق عمل به آن را داشته و پیشاپیش فرستاده است.

ج. «أَخَّرْتُ»، کارهای پایانی زندگی و «قَدَّمْتُ» اعمال آغازین زندگانی است.

هفت. از مجموع آیات قیامت، چنین برمی‌آید که بندگان در قیامت، به تدریج به سرنوشتشان آگاه می‌شوند. نخست به بهشتی یا جهنمی بودن خود پی می‌برند و

سپس پرونده اعمال هر کسی باز می شود تا آن را بخواند و شاهد و حسابگر کارهای خود باشد.

هشت. این سوره با آیات کوبنده اش، همچون دیگر سوره های مکی، اهداف مشخصی دارد؛ مانند تأثیرگذاری عمیق و فوری بر مخاطبان، بیدار کردن وجدان های خفته و بیان صحنه های هولناک قیامت. این روش قرآن را در تبلیغ دین نیز می توان به کار گرفت؛ یعنی باید مخاطب را به فکر و تأمل واداشت و سپس عاقبت هر روشی را برای او بازگفت.

آیات ۶-۱۲:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ (۶) الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ
فَعَدَّلَكَ (۷) فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ (۸) كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ (۹)
وَأَنْ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ (۱۰) كِرَامًا كَاتِبِينَ (۱۱) يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ
(۱۲).

ای انسان، چه چیز تو را در مقابل پروردگار بخشنده ات مغرور کرده است؟ (۶) همان کس که تو را آفرید و اعتدال بخشید و سامان داد، (۷) آن گونه که خواست، [اجزای] تو را به هم پیوست. (۸) با این همه، روز جزا را انکار می کنید. (۹) همانا بر شما نگهبانانی است: (۱۰) بزرگوارانی نویسنده [ی اعمال] (۱۱) آنچه را می کنید، می دانند. (۱۲)

پیام ها و آموزه ها

يك. آیه «مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»، توییحی است برای یادآوری حساب رسی و نعمت های الهی و مهربانی و کرم خدا. این آیه می گوید: خدایی که چنین صفاتی دارد، سزاوار نیست که او و نعمت هایش انکار شوند. کرم وی، باید انسان را شاکر

کند، نه مغرور. آیه، دلیل غرور را نام نبرده و به بندگان واگذار کرده است تا درباره آن تفکر کنند. برخی علت غرور را کرم خدا و بعضی شیطان و گروهی جهالت آدمی به مقام پروردگار دانسته‌اند. پیامبر اکرم ﷺ هنگام تلاوت این آیه می‌فرمود: «غَرَّهُ جَهْلُهُ؛ نادانی انسان، او را فریفت.»^۱

دو. نخست از انسان، با فعل غایب سخن رفته است: «عَلِمْتُ نَفْسٌ». سپس به خطاب، التفات^۲ شده است، تا تأثیر توبیخ و مؤاخذۀ انسان، بیشتر شود. در این آیات، قرآن شش بار انسان را خطاب می‌کند تا بیش از پیش به محتوای پیام بیندیشد و عبرت گیرد: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ * الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ * فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ».

سه. شگفتی‌های بدن انسان، او را عجیب‌ترین مظهر وجود کرده است. در این آیات به پاره‌ای از الطاف پروردگار و عجایب شگرف بدن انسان اشاره شده است. نخست اصل آفرینش و خارج شدن آدمی از کتم عدم و پا گذاشتن به جهان هستی: «خَلَقَكَ». سپس شکل گرفتن اعضا و سامان‌یابی آنها: «فَسَوَّاكَ». آنگاه تعادل بخشی به جوارح: «فَعَدَلَكَ». در پایان نیز قالب نهایی بیان شده است: «رَكَّبَكَ». آیه شریفه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۳ به زیبایی همه این مراحل را خلاصه کرده است.

روشن است که بیان مراحل شگفت آور آفرینش، پس از عتاب شدید پروردگار، مایه سرافکندگی و شرمساری مخاطب از غرور بی جا خواهد شد.

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۸۲.

۲. التفات در علم معانی و بیان، به معنای تغییر لحن گوینده از غیاب به خطاب یا برعکس یا از آن دو به متکلم و... است.

۳. تین / ۴.

چهار. برخی گفته‌اند عامل غرور انسان، کرم خداوند است؛ زیرا در آیه، صفت کریم برای خدا به کار رفته است: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾. گویی آیه پاسخی در دهان انسان می‌گذارد تا در جواب بگوید: خدایا، کرم تو مرا گستاخ کرد.

این نظر پذیرفته نیست؛ زیرا اولاً پروردگار، افزون بر کریم بودن، منتقم نیز هست و ثانیاً در ادامه با خطابی تند و صریح، کلام آنان را نفی می‌کند و آنان را منکران معاد می‌خواند: ﴿لَّا بَلَّ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ﴾. بر این اساس، کرم پروردگار و ربوبیت قهری او، شکننده غرور است، نه افزاینده آن.

پنج. اعمال انسان در سه جایگاه، حساب‌رسی می‌شود:

الف. در پیشگاه پروردگار؛

ب. در نزد فرشتگان بزرگواری که مأمور ثبت اعمال هستند و از ریز و درشت آن آگاهند: ﴿كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾.

ج. نزد خود انسان که آشکارا اعمال خودش را می‌نگرد: ﴿عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ﴾.

بنابراین گنه‌کار باید نخست از خدای سبحان و سپس از فرشتگان و آنگاه از نفس خود که آن را از جایگاه خلافت الهی به بندگی هوا و هوس تنزل داده است، شرمسار باشد. از امام کاظم علیه السلام سؤال شد: آیا فرشتگان از اراده و نیت انسان آگاهند؟

- آیا بوی چاه فاضلاب و شمیم عطریکسان است؟

- خیر.

- هنگامی که بنده کاری نیکو را اراده می‌کند، از او بویی خوش به مشام‌ها می‌رسد و در این هنگام، فرشته سمت راست و مسئول ثبت اعمال نیک، به فرشته سمت چپ که مأمور ثبت اعمال بد است، می‌گوید برخیز! او قصد کار خیری کرده

است. وقتی آن کار نیک را به انجام می‌رساند، زبان انسان قلم آن فرشته و آب دهانش مرکب او می‌شود و آن را به سود وی ثبت می‌کند. اما هنگام اراده گناه، نفسش بدبو می‌شود و فرشته سمت چپ به فرشته سمت راست می‌گوید که برخیز! او قصد نافرمانی کرده است. وقتی آن کار زشت را به انجام می‌رساند، زبانش قلم آن فرشته و آب دهانش مرکب او می‌شود.^۱

شش. ظاهراً تعبیر «لِحَافِظِينَ» به قرینه تعبیر «كَاتِبِينَ» به حفظ و ثبت اعمال اشاره دارد. گرچه شاید اشاره به این داشته باشد که پروردگار مهربان از روی لطف و کرم خود فرشتگانی را برای مراقبت بندگان از شرور گماشته است. همان گونه که در قرآن کریم می‌فرماید: «برای آدمی فرشتگانی است که پیایی به امر خدا از رو به رو و پشت سر می‌آیند و از او نگهبانی می‌کنند؛ «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ».^۲ امام باقر^{علیه السلام} در تفسیر این آیه فرمود: «آنان دو فرشته در شب و دو فرشته در روز هستند که بنده را محافظت می‌کنند؛ هما ملکان یحفظانه باللیل و ملکان بالنهار یتعاقبانه».^۳ امیر مؤمنان^{علیه السلام} نیز چنین فرمود: «همانا ایشان فرشتگانی هستند که انسان‌ها را از شرور نگه می‌دارند، تا به مرز مقدرات برسد. آن گاه او را به حال خود رها می‌کنند؛ أَنَّهُمْ مَلَائِكَةٌ يَحْفَظُونَهُ مِنَ الْمَهَالِكِ، حَتَّى يَنْتَهَوْا بِهِ إِلَى

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۲۹: «... عن عبد الله بن موسى بن جعفر عن ابيه قال: سألته عن الملكين: هل يعلمان بالذنوب إذا أراد العبد أن يفعلها، أو بالحسنة؟ فقال (ع): ریح الکنیف وریح الطیب سواء؟ قال: لا. فقال (ع): إنَّ العبد إذا همَّ بالحسنة، خرج نفسه طیب الریح، فيقول صاحب الیمین لصاحب الشمال: قم فإنه قد همَّ بالحسنة، فإذا فعلها، كان لسانه قلمه وریقه مداده، فأثبتها له. وإذا همَّ بالسيئة، خرج نفسه منتن الریح، فيقول صاحب الشمال لصاحب الیمین: قف فإنه قد همَّ بالسيئة، فإذا هو فعلها، كان لسانه قلمه وریقه مداده، وأثبتها عليه.»

۲. رعد / ۱۱.

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶۰.

المقادیر، فیحیلون بینہ و بین المقادیر.^۱

هفت. چه برازنده و زیباست که انسان به فرشتگان ثبت کننده اعمال اقتدا کند. این فرشتگان جزیقینی‌ها را نمی‌نویسند، تا گواه بر اعمال غیر یقینی نباشند: ﴿يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾.

بنده مطیع پروردگار نیز از گمانه‌زنی و شهادت غیر یقینی می‌پرهیزد، چون بی‌تردید ظن و گمان در فهم حقیقت، هیچ سودی ندارد: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾.^۲

هشت. از ظاهر آیه ﴿يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾ چنین برمی‌آید که فرشتگان تنها رفتارهای بیرونی انسان را می‌دانند و بردرون او اشراف ندارند؛ زیرا افعال قلبی را جز خدا کسی نمی‌داند. البته می‌توان گفت که خداوند به فرشتگان نگارنده خبر می‌دهد تا همه افعال و نیت‌ها ثبت شود. البته همین که پروردگار متعال از کردار بنده باخبر است، کافی است که مؤمن، مراقب نیت‌ها و اندیشه‌های خود نیز باشد؛ چون در برابر خدایی است که ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾^۳ خیانت چشم‌ها و آنچه را در سینه‌ها پنهان است، می‌داند.

آیات ۱۳-۱۹:

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴) يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ
الدِّينِ (۱۵) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ (۱۷) ثُمَّ
مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ (۱۸) يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۳۱.

۲. نجم / ۲۸.

۳. غافر / ۱۹.

يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۱۹).

به حق نیکان در بهشت‌اند (۱۳) و بدکاران در دوزخ. (۱۴) روز جزا در آنجا رسند، (۱۵) و از آن [عذاب] در امان خواهند بود. (۱۶) و توجه دانی که روز جزا چیست؟ (۱۷) باز چه دانی که چیست روز جزا؟ (۱۸) روزی که کسی بر کسی اختیار ندارد؛ و در آن روز، فرمان از آن خدا است. (۱۹)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يٰۤاَيُّهَا الْاَبْرَارُ اِنِّىْ لَنِعِمِّىْ. به نیکوکاری اهل بهشت اشاره می‌کند، که افزون بر تقوا و بندگی است. از این آیه دانسته می‌شود که سبب بهره‌مندی از نعمت‌ها و یکی از ملاک‌های مهم برای ورود به بهشت، احسان و نیکوکاری است؛ گرچه بی‌تردید، بهشت جای نیکوکاران بی‌تقوا نیست.

و نعیم همچون ظرفی است که ابرار در دنیا و آخرت در آن قرار دارند. فخر رازی نقل می‌کند که حضرت صادق علیه السلام در این آیه، نعیم را به معرفت پروردگار و مشاهده جمال الهی تفسیر کرده‌اند: «النعیم المعرفة والمشاهدة»^۱ و این نعمت، هر چند در دنیا به بندگان شایسته خدا عطا می‌شود، در آخرت روشن‌تر و آشکارتر می‌گردد.

دو. واژه «نعیم» در آیه «اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِيْ نَعِيْمٍ» نکره است و نشان‌دهنده بزرگی و بی‌شماری نعمت‌های الهی. حرف «فی» نیز می‌نمایاند که گویی تنعم و خوشی، همانند ظرفی است که بهشتیان در آن غوطه می‌خورند.

در مقابل «ابرار»، «فجار» است. فجار، جمع فاجر، و از «فجر» به معنای شکافتن است. فجر را فجر نامیده‌اند، چون افق تاریک را با نور می‌شکافد.^۲ فاجر

۱. مفاتیح الغیب، ج ۳۱، ص ۸۰.

۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۷۵.

را هم از آن رو فاجر می‌گویند که پرده پاکی و عصمت را دریده و فسق خود را آشکار کرده است. گویا اجزای وجودی‌اش از هم گسیخته و ساختارش متلاشی شده است.

سه. بر اساس آیه **﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾** اهل بهشت در دنیا نیز از نعمت‌های بهشتی بهره‌مندند؛ زیرا معنای عبارت، «بهره‌مندی در زمان حال» است، نه در آینده. اگر این آیه را مربوط به آینده بدانیم، حمل بر مجاز کرده‌ایم. جهنمیان نیز هم‌اکنون به عذاب الهی گرفتارند و آیه **﴿يُضَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ﴾** تأیید می‌کند که این آتش، اکنون نیز افروخته است؛ ولی در قیامت آن را می‌چشند. نشانه‌اش زندگی نکبت‌بار و خالی از رحمت الهی است که در دنیا به آن دچار شده‌اند.

همچنین تعبیر **﴿وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ﴾** می‌فهماند که عذاب از دوزخیان جدا شدنی نیست؛ چنانکه از آیه **﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾**^۱ دانسته می‌شود همه انواع عذاب، از جمله عذاب‌های دنیوی، آنان را فرا گرفته است.

چهار. به ظاهر، مخاطب **﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ﴾** نبی مکرم اسلام ﷺ است؛ چراکه عظمت قیامت و عذاب اخروی، به گونه‌ای برایشان نیز پوشیده است؛ چه رسد به دیگر بندگان خدا. تکرار آیه، فخامت و عظمت رخدادهای قیامت را می‌رساند.

قرآن کریم برای بیان بزرگی قیامت، بارها تعبیر «ما أذراك» را به کار گرفته است: **﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ﴾**^۲ و **﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرٌ﴾**^۳ و **﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفُصْلِ﴾**^۴

۱. توبه / ۴۹.

۲. حاقه / ۳.

۳. مدثر / ۲۷.

۴. مرسلات / ۱۴.

و ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴾.^۱

پنج. واژه دین در ﴿يَوْمُ الدِّينِ﴾، به معنای جزا و کیفر است. پس عظمت روز قیامت، یا به سبب حوادث هولناک آن است، یا بر اثر مجازات دقیق عملکردها.

شش. گرچه مالکیت و حاکمیت مطلق در دنیا و آخرت از آن خدا است، تجلی‌گاهش روز قیامت است که مشهود همگان می‌شود. در قیامت، همه چیز به دست خدا است و شفاعت پیامبران و اولیای الهی، با حاکمیت او منافاتی ندارد؛ زیرا در طول آن است، نه عرض آن.

مؤمنان در دنیا به این حقیقت رسیده‌اند و همیشه بی‌هراس از مالکان و حاکمان ظاهری، با عزت ایمانی زندگی می‌کنند. امام باقر علیه السلام فرمود: «روز قیامت، همه امور به دست خدا است و همه حاکمان نابود می‌شوند و حاکمی جز خدا نمی‌ماند؛ إِنَّ الْأَمْرَ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ، یا جابر! إذا كان يوم القيامة بادت الحکام، فلم يبق حاکم إلا الله.»^۲

۱. طارق / ۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷، ص ۹۵.

سوره مطففين

آیات ۱-۶:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ (۱) الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى
النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ (۲) وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ (۳) أَلَا يَظُنُّ
أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴) لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (۵) يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ
الْعَالَمِينَ (۶).

به نام خداوند بخشنده مهربان. وای بر کم فروشان، (۱) که چون از مردم پیمانه گیرند،
تمام گیرند؛ (۲) و چون برای آنان پیمانه یا وزن کنند، کم نهند. (۳) گویا نمی دانند که
برانگیخته خواهند شد؟ (۴) [در] روزی بزرگ، (۵) روزی که مردم برای پروردگار
جهانیان به پای ایستند. (۶)

پیام ها و آموزه ها

يك. خدای بزرگ، هنگام اعلام خشنودی از مؤمنان نیکوکار، کلمه «طوبی»^۱ را
که برای تبریک و نوید است، به کار می برد. در مقابل، واژه «ویل» - به معنای هلاک

و عذاب - برای تهدید غضب شدگان است و معمولاً در قرآن کریم درباره منحرفان فکری، همچون مشرکان، کافران و تکذیب کنندگان آیات الهی، به کار می رود؛ هر چند گاهی شامل حال منحرفان عملی نیز می شود: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ»، «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»^۱ و «وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ»^۲.

دو. شاید برخی کم فروشی را گناهی کوچک و سبک بشمرند؛ اما قرآن کریم، یکی از تندترین تعبیرات را درباره این گناه به کار می برد. سوره با «وَيْلٌ» می آغازد که معمولاً برای گناهان بزرگ به کار می رود؛ مانند تکذیب آیات الهی: «وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ».

این شیوه گفتار، نشانه اهتمام فراوان خداوند به حقوق مردم است؛ چنانکه به تصریح قرآن مجید یکی از شعارهای مهم حضرت شعیب علیه السلام، استیفای همین حقوق مردم بوده است: «وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۳. تا آنجا که عمل نکردن به این دستورهای اقتصادی، مایه افساد در زمین و هم ردیف کفر به پروردگار شمرده شده است و سبب نابودی قوم شعیب.

سه. به دست آوردن مال نامشروع از راه کم فروشی و هزینه کردن آن در زندگی، پیامدهای بسیار دردناکی دارد که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به پاره‌ای از آنها اشاره کرده است؛ همچون محرومیت از نعمت‌های الهی و گرفتار شدن به قحطی و خشک سالی: «وَإِذَا طُفِّفَ الْمِكْيَالُ وَالْمِيزَانُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ وَالنَّقْصِ؛ کم فروشی نکردند، مگر آنکه محروم و گرفتار قحطی شدند»^۴.

۱. همزه / ۱.

۲. جائیه / ۷.

۳. هود / ۸۵.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۴.

از آنجا که تأثیر مال حرام در زندگی محسوس نیست - برخلاف آثار ویرانگر گناهانی مانند شراب خواری - ممکن است برخی زشتی کم فروشی را نبینند. از این رو خدای سبحان با کلمه «ویل» به مردم گوشزد می کند که این گناه را کوچک شمارند. پیامدی های مال نامشروع، چنان ویرانگر است که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در تحلیل دشمنی مردم، فرمود لقمه های حرام، آنان را به این راه کشاند: «قَدْ مُلِئْتُ بِطَوْنِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ؛ شکم های خود را از حرام انباشتید.»^۱

چهار. با بررسی آیات، درمی یابیم که کم فروشان دو ویژگی را توأمان دارند: الف. خودپرستی و منفعت طلبی؛ زیرا هنگام خریدن جنس، تمام آن را از فروشنده می گیرند: «الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ».

ب. غش و خیانت در معامله؛ زیرا هنگام فروختن جنس به مشتری، از آن می کاهند: «وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ».

گرچه ویژگی نخست، حرام نیست، ولی وقتی با هم جمع می شوند، صفت زشتی را پدید می آورند.

در این آیات، هنگام سرزنش کم فروشی، از زیانکاران با کلمه «الناس = مردم» تعبیر می شود. شاید از آن رو که کم فروشی به هر کس با هر مذهبی، نکوهیده است و زشتی آن تنها برای مسلمانان نیست.

پنج. هر چند مخاطب این آیات، کم فروشان در متاع هایی است که پیمانه می شوند، روح حاکم بر آیات، هرگونه کم فروشی را با دیگران، در اموال یا حقوق، پوشش می دهد؛ زیرا تضييع دوگونه است:

الف. گاهی در حقوق است؛ مانند کسی که عهده دار کاری با شرایط مخصوصی در زمان معینی است، ولی به تعهد خود عمل نمی کند.

۱. تحف العقول، ص ۲۴۰.

ب. گاهی تضییع در اموال است؛ مانند کم فروشی در بازار و معامله.

شش. انسان عاقل حتی اگر یقین و گمان نداشته باشد، احتمال ضرر را نیز جدی می گیرد و از آن می پرهیزد؛ اما گویا گناه کاران قیامت را محتمل هم نمی دانند: «الَّا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ». از آنجا که روز قیامت، بسیار مهم و خطیر است، اگر کسی به آن گمان هم داشته باشد، باید از کم فروشی بپرهیزد. عده ای از مفسران عقیده دارند، «ظَنٌّ» در این آیه، به معنای یقین است؛ همانند آیه «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ».^۱ روایتی نیز همین معنا را تأیید می کند: «یوقنون أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ، وَالظَّنَّ مِنْهُمْ يَقِينٌ».^۲

هفت. بهترین راه برای ترک محرمات حتی در خلوت، یادآوری روزی است که همه در پیشگاه حضرت حق حاضر می شویم و تمام اعمال ما بر ما عرضه خواهد شد: «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». در این حالت، دیگر عمل پنهانی معنا ندارد؛ زیرا همه رفتارهای آدمی زیر نظر پروردگار متعالی است. از همین رو این آیه شریف، انسان ها را همواره به یادآوری آن روز بزرگ فرامی خواند، تا از هر گناهی، حتی کم فروشی به کسانی که خود نمی دانند و به حقوق خود آگاه نیستند، بپرهیزند.

آیات ۷-۱۷:

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينَ (۷) وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينَ (۸) كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۹) وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (۱۰) الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۱۱) وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۳) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴)

۱. بقره/ ۴۶.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۴.

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ
(۱۶) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۱۷).

چنین نیست [که می‌پندارند]. کارنامه بدکاران در «سجین» است. (۷) و توجه دانی که «سجین» چیست؟ (۸) کتابی است رقم‌خورده. (۹) وای بر تکذیب‌کنندگان در آن روز! (۱۰) آنان که روز جزا را دروغ می‌شمارند. (۱۱) و جز تجاوزپیشه گنه‌کار، آن را دروغ نمی‌شمرد. (۱۲) [همان که] چون آیات ما را براو خوانند، گوید: افسانه‌های پیشینیان است. (۱۳) چنین نیست؛ بلکه آنچه کردند، بر دل‌هایشان زنگار بست. (۱۴) به حتم آنان در آن روز از پروردگارشان سخت در حجاب‌اند. (۱۵) آنگاه آنان به جهنم درآیند. (۱۶) سپس [به ایشان] می‌گویند: «این، همان است که دروغش می‌پنداشتید.» (۱۷)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. دستگاه محاسباتی خدا در اوج دقت و حساسیت، به ثبت و ضبط کردار بندگان می‌پردازد. این آیات، برای کارنامه گنه‌کاران، چند ویژگی را می‌شمرد: الف. گناهان، در کتابی مکتوب است، و نویسندگان آن کتاب، فرشتگانی بزرگوارند که در کار خود کوتاهی یا خیانت نمی‌کنند.

ب. کارنامه گنه‌کاران در جایی به نام «سجین» نگه‌داری می‌شود. درباره «سجین» دو وجه را گفته‌اند:

۱. زندان یا بایگانی. زیرا «سجین» از «سجن» به معنای زندان است. سجین، مبالغه سجن بوده و بر جایی اطلاق می‌شود که در آن، پرونده‌ها بایگانی می‌شود. بر این اساس، «کتاب مرقوم» صفت «سجین» نیست.
 ۲. کتاب جامع و دیوان اعمال. بنابراین «کتاب مرقوم» صفت «سجین» است.
- دو. آیات «الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بَيَوْمِ الدِّينِ» و «وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ»

همانند آیه «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»^۱ خبر از آن می‌دهند که تکرار گناهان، به انکار خدا و بیماری قلب می‌انجامد. کافران، حقایق روشنی همچون معاد را تکذیب نکردند و آیات الهی را افسانه‌های پیشینیان نخواندند، مگر آنگاه که تکرار گناه، قلبشان را بیمار و زنگاری کرد: «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ».

روشن است که قلب، فرمانده وجود است و اگر زنگار گیرد، عضوهای دیگر نیز سالم نمی‌مانند.

سه. زنگار دل، محصول تکرار و پافشاری بر گناهان است. پس باید از اصرار بر گناهان، حتی معاصی کوچک، پرهیز کرد؛ چون زنگارزدگی قلب، ممکن است ناگهانی باشد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که بنده گناه کند، نقطه سیاهی در دل او پدیدار می‌شود. اگر توبه کند و از گناه دست بکشد، قلب او صیقل می‌یابد. و چنانچه به گناه بازگردد، تیرگی افزون می‌شود، تا همه قلب را فراگیرد و این همان زنگاری است که خداوند در قرآن ذکر کرده است؛ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا نَكَتَتْ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةً سَوْدَاءَ. فَإِنْ تَابَ وَنَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ، صَقَلَ قَلْبُهُ وَانْ عَادَ، زَادَتْ حَتَّى تَعْلُو قَلْبَهُ فَذَلِكَ الرِّينَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ».^۲

چهار. «كَلَّا» در قرآن کریم، گاهی به معنای نفی شدید، زمانی بازداشتن و منع، و گاه به معنای دیگری آید. در این سوره مبارکه، «كَلَّا» به معنای ردع، یعنی انکار گفتار پیشین مخاطبان و اثبات سخن پسین است؛ نمونه‌ها: الف. «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ». مخاطبان در آیات قبلی، قرآن را افسانه‌های پیشین خواندند و این آیه، آنان را به سکوت فرامی‌خواند و با جمله بعدی، به آنان

۱. روم/ ۱۰.

۲. نهج الفصاحه، ص ۲۸۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۲۵.

می فهماند که گفتارشان درباره این کتاب بزرگ، برخاسته از دل زنگاری آنان است.
 ب. ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾. این آیه شریفه، کیفر و پیامدهای
 زنگارزدگی قلب را در روز قیامت، یادآوری می کند.
 ج. ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَنِي سَجِينٌ﴾. این آیت هشداردهنده، کم فروشان را از
 فراموشی روز جزا بیم می دهد.

پنج. با آنکه در قیامت، پرده ها کنار می رود و مظاهر جمال و جلال الهی بر
 همگان آشکار می گردد و حقیقت تمام اعمال رخ می نماید، کافران به فرموده قرآن
 کریم در آن روز نیز در حجاب محرومیت از رحمت الهی به سر خواهند برد: ﴿إِنَّهُمْ عَنْ
 رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾. در سوره ای دیگر می فرماید: در آن روز خدا نیز به آنان نظر
 نمی افکند و با آنان سخن نمی گوید: ﴿وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا
 يُزَكِّيهِمْ﴾.^۱ حجاب محرومیت، همواره با کافران است، و چه عذابی سخت تر از
 گرفتاری در زندان حجاب و محرومیت؟

آیات ۱۸-۲۸:

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّينَ (۱۸) وَمَا أَذْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ (۱۹) كِتَابٌ
 مَرْفُومٌ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲) عَلَى
 الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يَسْقُونَ
 مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ
 (۲۶) وَمِمَّا رَزَقَهُ مِنْ تَحْنِينِ (۲۷) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸).

آری؛ کتاب نیکان در علیین است. (۱۸) و تو چه دانی که علیین چیست؟ (۱۹) کتابی
 است رقم خورده. (۲۰) مقربان به آن می نگرند. (۲۱) به راستی که نیکوکاران در نعمت

بسیارند. (۲۲) بر تخت‌ها [نشسته و به هرسوا] می‌نگرند. (۲۳) شادی نعمت را در سیمای آنان بازمی‌شناسی. (۲۴) از شراب دست‌ناخورده می‌نوشند. (۲۵) مُهر آن، مُشک است، و برای این [نعمت‌ها] بر مشتاقان است که بر یک‌دیگر پیشی گیرند. (۲۶) [آن شراب] آمیخته با [چشمه] «تسنیم» است: (۲۷) چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند. (۲۸)

پیام‌ها و آموزه‌ها

یک. بر پایه قرآن کریم، نامه اعمال نیکان با نامه اعمال بدکاران تفاوت‌هایی دارد و نیز اشتراکاتی. تفاوت در این است که نامه ابرار در جایگاهی بلند به نام «عَلِیَّین» نگهداری می‌شود، ولی نامه فجّار در «سَجِین» است. به فرموده پیامبرگرامی ﷺ، «عَلِیَّین» جایگاهی در آسمان هفتم و زیر عرش الهی است: «علیین فی السماء السابعة تحت العرش».^۱

اشتراکاتی نیز با یک‌دیگر دارند؛ از جمله اینکه «عَلِیَّین» و «سَجِین» هر دو فراتر از تصور آدمیان است. از همین رو برای هر دو، «وَمَا أَدْرَاكَ = تو چه دانی» آمده است. همچنین تمام رفتارها و گفتارهای انسان، بی‌کم‌وکاست و ابهام در آنها ثبت و ضبط است. بدین رو هر دو کتاب، به «مَرْقُوم» موصوف شده است. مرقوم، به نوشته‌ای می‌گویند که در آن ابهامی نیست.

وصف اختصاصی نامه اعمال نیکان، این است که مقربان در آن می‌نگرند: «يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ». برخی از مفسران، مقربان را فرشتگان الهی دانسته‌اند و برخی، گروهی از بندگان خاص پروردگار.

دو. اگر ضمیر «يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» به خدا بازگردد، مقربان کسانی هستند که در بالاترین درجات کمال و مقام قرب الهی ساکن‌اند و جلال الهی را می‌نگرند. آنان،

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۹۲.

این مقام را وامدار رحمت و عنایت پروردگارند: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ». و چون از «شَرَابًا طَهُورًا»^۱ نوشیده‌اند، به چنین مقامی که برتر از مرتبه نیکان و فرشتگان است، دست یافته‌اند.

سه. بهشتیان در بهره‌گیری از نعمت‌های الهی درجه یکسانی ندارند. گرچه نیکان در نعیم بهشتی غرق هستند، مقربان، نعمت‌های ویژه‌ای دریافت می‌کنند؛ شراب ابرار، آمیخته با تسنیم: «وَمَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ». ولی شراب مقربان از تسنیم خالص است: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ». و شرابشان در جام ریخته نمی‌شود، بلکه کنار چشمه به اندازه دلخواهشان می‌نوشند و از مزایای دیگری نیز بهره‌مند هستند که فهم این مقامات، ویژه درک‌کنندگان جمال الهی است.

چهار. نعمت‌های بهشتی چهره بهشتیان را طراوت و تازگی می‌بخشد: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ». اما هر نعمتی بهجت‌آور و طراوت‌بخش نیست. بسا مال‌ها و مکنت‌های دنیایی که پژمردگی و سیه‌رویی به بار می‌آورند. جز نعم الهی، که جسم و جان را نورانی می‌کند، برخورداری‌های دنیوی، وزر و وبال است.

پنج. جام‌های شراب بهشتی، برخلاف جام‌های دنیایی که با گِل و خاک مُهر و موم می‌شوند، ممهور به مُشک‌اند تا خالص و دست‌نخورده و پاکیزه بمانند: «خِتَامُهُ مِسْكٌ». بنابراین خواهان لذت در دنیا، نباید کامیابی خود را بر اثر ریاکاری و غفلت از پروردگار، ناخالص کند.

شش. اختلاف درجات اهل بهشت، نتیجه رقابت مؤمنان برای رسیدن به آن است: «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ». قطعاً این مسابقه در دنیا است؛ چون آخرت روز حساب است نه عمل؛ چنانکه دنیا روز عمل است، نه حساب. بسیار تفاوت است میان شراب موجود در طبقات پایین بهشت و تسنیم که

شراب خالص است. بنا به روایتی، تسنیم در طبقات بالای بهشت است و به روایتی دیگر، در هوا جاری است و جام بهشتیان را پر می‌کند.^۱

هفت. اصل رقابت، نکوهیده نیست؛ بلکه مهم هدف و موضوع رقابت است. خداوند پس از بیان نعمت‌های بهشتی، مردم را به رقابت در آنها تشویق می‌کند. در نعمت‌های خداداد بهشتی، غبطه خوردن نیز پسندیده است؛ زیرا رقابت، سرعت مؤمنان را در عمل به احکام الهی بیشتر می‌کند. بهشت میدانی بی‌مرز و کرانه است و مسابقه مؤمنان برای رسیدن به آن، برنده و بازنده‌ای ندارد. در نتیجه درگیری و اختلافی هم شکل نمی‌گیرد؛ بر خلاف مسابقه‌های دنیا که چون در زمان و مکانی محدود است و جز گروهی اندک در آن به نتایج مطلوب نمی‌رسند، موجب درگیری و نزاع می‌شود.

آیات ۲۹-۳۶

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (۲۹) وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ (۳۰) وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ (۳۲) وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (۳۳) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (۳۴) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۳۵) هَلْ تُؤِيبُ الْكَفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶).

[در دنیا] کسانی که گناه می‌کردند، مؤمنان را به ریشخند می‌گرفتند. (۲۹) و چون بر ایشان می‌گذشتند، با چشم و ابرو به یک‌دیگر اشاره می‌کردند. (۳۰) و خنده‌زبان نزد خویشان خود بازمی‌گشتند. (۳۱) و چون مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: آنان

[مردمی] گمراهند. (۳۲) و حال آنکه آنان برای بازرسی [کار]شان فرستاده نشده بودند. (۳۳) و [لی] امروز، مؤمنانند که بر کافران می‌خندند. (۳۴) بر تخت‌های خود نشست و به هرسو، نظاره می‌کنند. (۳۵) [تا بنگرند] آیا کافران به دلیل آنچه کردند، کیفر می‌بینند؟ (۳۶)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. آیات پایانی، درباره کافران به جای «الَّذِينَ كَفَرُوا» می‌فرماید: «الَّذِينَ أَجْرُمُوا». گویا کفر، سرچشمه جرم است و یکی به دیگری می‌انجامد. کفر و عصیان در برابر خدا، بی شک پیامدهای اجتماعی نیز دارد؛ از جمله مردم‌آزاری و بزهکاری و... بدین رو مسلمان مجرم، شبیه‌ترین انسان به کافر است.

دو. کافران در برابر استدلال مؤمنان، هیچ منطق و برهانی ندارند. بدین رو به تمسخر و استهزا روی می‌آورند «يَضْحَكُونَ» و با چشم و ابرو اشاره‌های تحقیرآمیز می‌کنند «يَتَغَامَزُونَ» و به ریشخند دیگران سرگرم می‌شوند «انْقَلَبُوا فَكِهِينَ»، و چون مؤمنان را گمراه می‌شمزند، خود را راه‌یافته می‌پندارند «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ»، اما در بهشت برین، نوبت به مؤمنان می‌رسد که بر تخت‌های خود تکیه زنند و به کافران بخندند: «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ».

سه. آیات پایانی، رویارویی کفرپیشگان را با مؤمنان یادآور می‌شود و اینکه مؤمنان باید آماده تحمل سختی‌های گوناگونی، همچون سخنان و رفتار تمسخرآمیز، عیب‌جویی و نسبت‌های ناروا به خود باشند و به رضایت و ستایش کافران، دل نبندند. با وجود اختلاف فکری مؤمنان و کافران و روحیه مجرمانه کفرورزان، سازش این دو گروه خیالی باطل است؛ مگر اینکه یکی از دیگری پیروی

کند ﴿حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾؛ به ویژه اینکه کافران در جہل مرکب غوطہ ورنند؛ یعنی در حالی کہ خود در ضلالت و گمراہی بہ سرمی برند، مؤمنان را در گمراہی می بینند!

چهار. برخی مؤمنان در دنیا، عقوبت عاجل را برای ستمگران آرزو می کنند؛ در حالی کہ امرکافران بہ دست پروردگار است و او است کہ فرجام ظالم و مظلوم را رقم می زند. پس حتی اگر انتقام الہی بہ تأخیر افتد، سرانجام روزی فراخواہد رسید کہ کافران، کیفر افکار و اعمال خود را ببینند: ﴿ثَوْبَ الْكُفَّارِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾. مؤمنان کہ در دنیا آزار می دیدند، در آخرت کیفر دشمنان خود را بہ چشم می بینند.

سوره انشقاق

آیات ۱ - ۶:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا
وَحُقَّتْ (۲) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۴) وَأَذْنَتْ
لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا
فَمُلَاقِيهِ (۶).

به نام خداوند بخشنده مهربان. آنگاه که آسمان بشکافت، (۱) و [فرمان] پروردگارش را
گوش سپارد و [همین] سزد (۲) و آنگاه که زمین بگسترد، (۳) و آنچه را که در او است
بیرون افکند و تهی گردد و [فرمان] پروردگارش را گوش سپارد و [همین] سزد. (۵)
ای انسان، توبه سوی پروردگار خود سخت کوشنده‌ای. پس به دیدارش بار خواهی
یافت. (۶)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. این سوره مبارک، تصویرکننده صحنه‌هایی است که انسان‌ها در قیامت
با آن روبه‌رو خواهند شد؛ برخی در ناز و نعمت و برخی گرفتار عذاب و شدت.
نعمت‌ها و شادی‌های دنیا در قیامت، در چشم انسان، کوچک جلوه می‌کند

و آنچه امروز شادی آفرین است، فردا حقیر و ناچیز است: ﴿إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا * إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ؛ نزد خویشانش شادان بود و نمی دانست که باز می گردد﴾.

دو. قرآن کریم بارها به رخدادهای آسمانی در آستانه قیامت اشاره کرده است؛ حوادثی بزرگ که هیبت آسمان را نیز درهم می شکند و آن را می شکافد. راز سخن گفتن از آسمان و تکرارش - با آنکه همه هستی در آستانه قیامت دست خوش دگرگونی می شود - این است که زمین معمولاً با عوامل طبیعی یا انسانی تغییر می کند؛ برخلاف آسمان که نماد صلابت و استواری است و گمان نمی رود که روزی از هم بپاشد و حادثه ای آن را تهدید کند. از همین رو بیان تحولات آسمانی، تغییر و تبدل جهان را بهتری فهماند.

سه. برخی مفسران،^۱ انشقاق را به معنای «گسستن پس از پیوستن» دانسته اند. بر این اساس، گویا پیوند اجزای هستی، موقت و برای آسودگی بشر در زندگی بوده است. اما با برپایی قیامت، دیگر دلیلی برای هیئت پیشین پدیده ها نمی ماند. از این رو نظام جهان از هم می پاشد و نظم زمین و آسمان به هم می ریزد. بر پایه این تفسیر، شاید آیه اول به مراحل نخستین آفرینش بر اثر انفجاری بزرگ در ماده اولیه، اشاره دارد؛ برداشتی که نظریه های علمی جدید نیز آن را تأیید می کنند.

چهار. قرآن کریم، گاهی به پدیده های ساکن و ثابت در دنیا - همچون صبح و شب - سوگند یاد می کند: ﴿وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى﴾.^۲ گاهی نیز همان پدیده ها را در آستانه قیامت یاد می کند که از هم می پاشند و نابود می شوند: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾. تا مخاطب بیشتر بیندیشد و از محسوسات به سوی معقولات حرکت

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۰۷.

۲. ضحی / ۱-۲.

کند و به این یقین برسد که جهان تحت سیطرهٔ پروردگار بلندمرتبه است.

پنج. جهان همچون بنده‌ای فرمان‌بردار در برابر پروردگار خود خاشع و مطیع است. از این رو در این آیهٔ مبارک از آسمان به گونه‌ای یاد می‌شود که گویی دارای دو گوش شنوا است: «وَأَذِنَتْ». البته او سزاوار چنین اطاعت و انقیادی است: «وَحَقَّتْ». این فرمان‌بری و کرنش، تنها در آن روز سخت نیست؛ بلکه از آغاز آفرینش بوده است؛ آن هنگام که آسمان و زمین با زبان حال یا قال گفتند: «آتَيْنَا طَائِعِينَ».^۱ البته فرمان‌برداری آنان در قیامت روشن‌تر است؛ چون در آن روز به ویرانی و از هم گسیختگی دستور داده می‌شود، نه ساختن و به هم پیوستن که روز نخست روی داد.

اکنون که همهٔ جهان مطیع پروردگار است، سزا است که انسان نیز سرکشی و تمرد را کنار گذارد و به قافلهٔ هستی بپیوندد.

شش. امتداد زمین در آیهٔ «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ»، یا به معنای گسترش سطح ظاهری زمین است، یا به معنای هموار شدن آن است که در نتیجه، کوه‌ها نیز مسطح می‌شوند؛ برخلاف هیئت نخستین آنها: «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ».^۲ زمین نیز همچون آسمان در همهٔ این لحظات، فرمان‌بردار پروردگار است: «وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ». تکرار این آیه در سوره، برای تأکید بر فرمان‌بری زمین و همهٔ هستی از او امر پروردگار است.

هفت. بر اساس گفتار قرآن کریم، مردگان همچون امانتی در دل زمین به سر می‌برند تا در روز قیامت، از آن بیرون آیند: «وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا».^۳ و «وَأَلْقَتْ مَا

۱. فصلت / ۱۱.

۲. رعد / ۳.

۳. زلزال / ۲.

فِيهَا وَتَخَلَّتْ» بنابراین کسی نپندارد که اجساد مدفون در زمین، به عدم پیوسته‌اند؛ بلکه زمین فرمان‌بردار، همان‌گونه که آنها را دریافت کرده است، روزی آنها را آشکار می‌کند. تعبیر «تَخَلَّتْ» به این معنا است که حتی اجزای ریز و ناچیز هم از زمین بیرون می‌آید.

هشت. مقدمه‌چینی طولانی در سوره انفطار ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ * وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ * عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ﴾^۱ و نیز در سوره انشقاق ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ * وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ * وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ * وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ * يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْهِ﴾ برای بیان يك نتیجه، نشانه اهمیت آن است. به‌راستی برای انسان در دنیا هیچ چیز مهم‌تر از مراقبه و یاد پروردگار و توجه به نتایج کارها، نیست؛ لیکن اکثر مردم از آن غافل‌اند.

نه. این سوره، همانند دیگر سوره‌های مکی، فرجام انسان را به او یادآوری می‌کند. به حکم عقل نیز، آدمی در آغاز راه می‌بایست به فکر پایان آن باشد. پس اگر دین و آیینی هم نباشد، عاقل باید سخت بکوشد تا به هدف برسد و آماده دیدار با حقیقت عریان شود و از گردنه‌های قیامت به سلامت بگذرد: ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْهِ﴾.

ده. قرآن کریم گاهی قسم را بدون متعلق بیان می‌کند، یا شرط را بدون جمله جزا. این شیوه بیان سبب شوق و شکوفایی ذهن در تأمل و تدبر برای یافتن متعلق سوگند و جزا می‌گردد. در نتیجه اثربیشتری نیز دارد. در این سوره مبارک، پس از چندین مقدمه، به نتیجه تصریح نشده است؛ ولی عبارت ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ﴾ پایان را یادآوری می‌کند و اینکه انسان روزی به دیدار پروردگار نایل می‌شود: ﴿وَأَنَّ

إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ۚ ۱ ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ ۲.

یازده. دیادوستان از هیچ تلاشی برای رسیدن به مال و متاع دنیا فروگذار نمی‌کنند؛ کوششی همراه رنج و زحمت که شاید همه عمر آنها را در بر بگیرد. آیا شایسته‌تر نیست که انسان، توان محدودش را صرف هدف آفرینش خود کند؟ به‌ویژه آنکه تلاش برای آخرت، قطعاً نتیجه می‌دهد ﴿فَمَلَأَ قَبْهَ﴾؛ برخلاف کوشش برای دنیا که سودی جز زیان ندارد.

دوازده. قرآن کریم در آیات بسیاری، انسان را به شتاب در راه خدا دعوت می‌کند؛ گاه با کلمه «فرار = گریختن» ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾^۳ و گاه با تعبیر شتافتن به سوی غفران الهی ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ﴾^۴ و زمانی نیز با اشاره به کوشش انسان: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾^۵. در این آیه نیز واژه «کدح» به معنای سیر سرسختانه و همراه مجاهدت به کار رفته است؛ زیرا با حرف «إلی» آمده است که انتهای مسیر را نشان می‌دهد: ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ﴾.

گفتنی است که مخاطب آیه، «انسان» است بدون هیچ قید و صفتی: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ﴾. بنابراین مجاهدت و حرکت به سوی خدا، وظیفه هر انسانی است؛ نه گروهی خاص.

سیزده. حرف «إلی» برای انتهای مسیر به کار می‌رود. پس تعبیر ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ﴾ می‌فهماند رنج و تلاش انسان تا دیدار پروردگار است و پس از آن، دیگر هیچ سختی

۱. نجم / ۴۲.

۲. فاطر / ۱۸.

۳. ذاریات / ۵۰.

۴. آل عمران / ۱۳۳.

۵. نجم / ۳۹.

و رنجی نخواهد بود؛ بلکه سعادت و آرامش است؛ چونان کشاورز که رنج کاشت را به جان می‌خرد تا به لحظه برداشت برسد. اما رنج دنیاپرستان با مرگ نیز پایان نمی‌پذیرد؛ بلکه مردن آغاز رنج‌هایی دیگر و بیشتر برای آنان است. از این‌رو است که: «دنیا بهشت کافرو زندان مؤمن است.»

چهارده. اگر هدف نهایی در سیر و سعی انسان، وصال پروردگار باشد، کوشش او باید الهی و مؤمنانه باشد تا به هدف (لقای حق) برسد.

دیدار پروردگار، یا به معنای دریافت پاداش از او است، یا به معنای توفیق دیدار خدا از راه کشف و شهود قلبی، و یا به معنای دیدن حاکمیت او بر همه عرصه‌های هستی در روز قیامت، یا به معنای دیدار با حقیقت اعمال خود «وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا»^۱. و چقدر فرق است میان تلاشی که نتیجه‌اش پاداش الهی است با کوشش دنیاپرستان که پیامدش بدفرجامی و ناکامی است: «وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ»^۲.

پانزده. دیداری که در آیه «فَمُلَاقِيهِ» از آن سخن به میان می‌آید، دیداری قهری و جبری است که برای همه اهل محشر رخ می‌دهد؛ لیکن کمال مؤمن در دیدار مشتاقانه و از روی اختیار با خداوند در دنیا است. چنین توفیقی به دست نمی‌آید مگر با رنج و تلاش بسیار در زندگی دنیایی. سزاوار و زیبا است که دیدار قهری با پروردگار کریم در محشر، پس از ملاقات اختیاری با او در دنیا صورت گیرد. اهل معنا چون طعم دیدار با خدا را در دنیا چشیده‌اند، برای دیدار با او در قیامت لحظه‌شماری می‌کنند و شوق آنان به مرگ، از همین‌رو است؛ زیرا مرگ به انتظار آنان برای دیدار با حضرت حق پایان می‌دهد.

۱. کهف / ۴۹.

۲. عنکبوت / ۱۳.

شانزده. بعید نیست که آیات نخستین سوره که درباره حوادث هولناک قیامت است، در محل نصب برای فعل مقدر «أُذْکِرُ = به یاد آر» باشد. در این صورت، تأکیدی است بر عظمت حوادث شگفت‌انگیزی که در روز قیامت رخ می‌دهد. بنابراین قاری قرآن هنگام خواندن این آیات، باید خود را در صحنه قیامت ببیند و در درون خود، آن را تجربه کند.

آیات ۷-۱۵:

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يَحْسَابُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸)
وَيُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹) وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰)
فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا (۱۱) وَيَصْلَى سَعِيرًا (۱۲) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا
(۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴) بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵).

اما کسی که کارنامه‌اش را به دست راستش می‌دهند، (۷) زود و آسان به حسابش رسیدگی می‌شود، (۸) و خوشحال به سوی کسانی باز می‌گردد. (۹) و اما کسی که کارنامه‌اش را از پشت سر به دست او می‌دهند، (۱۰) [از خدا] مرگ عاجل خواهد، (۱۱) و در آتشی فروخته درآید. (۱۲) او در [دنیا در میان] خانواده‌اش شادمان بود. (۱۳) می‌پنداشت که هرگز [نزد خدا] باز نخواهد گشت. (۱۴) آری؛ پروردگارش به او بینا بود. (۱۵).

پیام‌ها و آموزه‌ها

یک. این آیات، دو گروه از حاضران در عرصه قیامت را می‌شناساند:

۱. مؤمنان که نامه اعمالشان را با دست راست می‌گیرند.

۲. کافران که به قیامت باور نداشتند و در آن روز نامه اعمالشان را از پشت سر

دریافت می‌کنند.

دریافت نامہ اعمال از پشت سر، یا از آن رو است که چهره کافران در قیامت محو و برگردانده می شود ﴿مَنْ قَبِلَ أَنْ نَظْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا﴾^۱ یا از آن رو که آنان نامہ اعمالشان را با دست چپ می گیرند، اما آن را پشت سرشان پنهان می کنند. شاید هم گروهی سوم وجود دارد که نامہ اعمالشان را با دست چپ می گیرند؛ آنان مؤمنان گناه کارند.

دو. حساب رسی آسان ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ چند معنا دارد:
الف. نادیدن گناهان.

ب. تبدیل سیئات به حسنات، به برکت شفاعت یا عوامل دیگر؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: سه چیز، حساب را آسان می کند: بخشش به کسی که تو را محروم کرده است؛ پیوند با خویشاوندی که قطع رحم کرده است؛ گذشت از کسی که به تو ستم روا داشته است: «ثلاث من كن فيه حاسبه الله حساباً يسيراً وأدخله الجنة برحمته. قالوا: وما هي يا رسول الله! قال: تعطي من حرمك وتصل من قطعك وتعفو عمن ظلمك»^۲.

سه. در قیامت تفاوت بسیار بزرگی میان بازگشت هریک از مؤمنان و کافران به آغوش خانواده شان است: مؤمنان شادان و خوشحال بازمی گردند تا در آرامش جاودانه زندگی کنند ﴿وَيُنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾؛ خواه در میان خانواده بهشتی خود یا همان همسر و فرزندان در دنیا که در پی او وارد بهشت شده اند. ممکن است مراد از «اهل»، هم نشینان و همراهان صالح باشد، نه خاندان و خانواده.
در برابر، کافران که در دنیا مدتی با خانواده خود خوش بودند ﴿إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾، در آخرت اندوهی جانگداز را تحمل می کنند و خانواده خود را برای

۱. نساء / ۴۷.

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۹۹.

همیشه از دست می دهند: ﴿يَصْلَىٰ سَعِيرًا﴾.

چهار. شادی مؤمن در دنیا ناپسند نیست؛ زیرا بر اثر فضل و رحمت الهی و برای به دست آوردن رضایت او است: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾.^۱ برخلاف شادمانی دنیاپرستان که همراه غفلت و معصیت است: ﴿ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ﴾.^۲

پنج. دریافت نامه اعمال با دست چپ یا از پشت سر، موجب رسوایی و شرمساری در میان شاهدان و حاضران است، که انسان‌ها در زندگانی دنیا همیشه از آن می‌گریختند. نیز تغییر رنگ و سیاه شدن چهره، نشانه عاقبت سوء است که گناهکاران پیش از ورود به دوزخ، گرفتار آن می‌شوند.

شش. از عوامل شادمانی ناپسند، غفلت از روز قیامت است. از همین رو در نخستین وصف می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ؛ أَنَا مِی پنداشتند که هرگز به سوی خدا باز نمی‌گردند﴾. بر این پایه، برای رهایی از شادی‌های دروغین و غفلت‌زا، بهترین راه، یادآوری حوادث هولناک قیامت است که در انتظار او است. همچنین باید شاهد و ناظر بودن خدا را در همه جا به یاد آورد: ﴿بَلَىٰ إِنْ رَبُّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا﴾.

آیات ۱۶-۲۵:

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶) وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (۱۷) وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (۱۸)
لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ (۱۹) فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ
الْقُرْآنُ لَا يُسْجُدُونَ (۲۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ (۲۲) وَاللَّهُ أَعْلَمُ

۱. یونس / ۵۸.

۲. غافر / ۷۵.

بِمَا يَوْعُونَ (۲۳) فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵).

نه سوگند به شفق، (۱۶) و شب و آنچه می پوشاند، (۱۷) و ماه چون کامل [بدر] شود، (۱۸) که از حالی به حالی می نشینید. (۱۹) پس چرا باور نمی دارند؟ (۲۰) و چرا آنگاه که بر آنان قرآن بخوانند، چهره بر خاک نمی ساینند؟ (۲۱) [نه!] بلکه آنان که کفر ورزیده اند، دروغ می پندارند. (۲۲) و خدا به آنچه در دل دارند، داننا تر است. (۲۳) پس آنان را به عذاب دردناک نوید ده، (۲۴) مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کرده اند، که آنان را پاداشی فراوان است. (۲۵)

پیام ها و آموزه ها

يك. قسم خوردن به چیزهای بی جان، همچون شفق، ماه و شب، در حقیقت، قسم به پروردگار است؛ زیرا آنها نشانه هایی بیش نیستند. بنابراین قسم به غیر خدا نادرست نیست؛ زیرا همه هستی به پروردگار متعالی منتسب است و نگاه به پدیده ها نظر به پدیدآورنده آنها است. مؤمنی که با طبیعت انس می گیرد، همچون عاشقی است که با هدایای محبوب خود انس گرفته است.

دو. آدمی معمولاً در پدیده های پیرامونش آن گونه نمی نگرد که قدرت و رحمت الهی را در آنها ببیند. شاید علت سوگند به این اشیای بی جان در قرآن، برای توجه دادن بشر به عظمت هستی است، تا با دیده ای دیگر جهان را بنگرد. مثلاً انسان از نعمت شب غافل است، که هر چیزی را زیر پرده سیاه خود جمع و پنهان می کند ﴿وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ﴾ و سبب می شود که همه به آشیانه های خود بازگردند و آرامش گیرند.

سه. آیه شریف، به ماه در زمانی که کامل شده است، قسم می خورد: ﴿إِذَا انَّسَقَ﴾. نه به مطلق ماه. گویا ماه شایسته سوگند الهی نیست، مگر وقتی که به

کمال برسد؛ چنانکه وقتی آفرینش حضرت آدم ﷺ - با دمیدن روح الهی در او - کامل شد، فرشتگان مأمور شدند بر او سجده کنند.

چهار. هدف همه این آیات، تأکید بر مفاد آیه «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» است، که در تفسیر آن، نظریه‌های گوناگونی اظهار شده است:

الف. حالات گوناگون انسان در دنیا.

ب. حالات دنیایی، برزخی و قیامتی بشر.

ج. حالات و سختی‌های گوناگون در عرصه‌های قیامت.

محور مشترك این نظریات، سرعت دگرگونی‌ها در زندگی آدمی است که قدرت الهی را در تحولات نشان می‌دهد. بنابراین بنده با پناه بردن به خدا، می‌تواند بهترین حال را نصیب خود کند و در این تحولات در پی رسیدن به کمال خود باشد و به جایگاه کنونی‌اش قناعت نرزد؛ چون کسی که دو روزش یکسان باشد، مغبون است.^۱

پنج. بر اساس آیه «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ»، انتقال از سختی به آسانی، از لوازم زندگانی تحول‌خواه و نوگرای انسان است که نعمتی بزرگ برای او به شمار می‌رود؛ زیرا می‌داند سختی‌ها ناپایدار و گشایش آمدنی است. در نتیجه آرامش می‌یابد. پس مؤمن اگر در همه عمر نیز در سختی باشد، باز هم بی‌تاب و ناراحت نیست؛ چون می‌داند که روزی این رنج‌ها پایان می‌یابد و جبران می‌شود.

شش. سجده دو قالب دارد: مادی (نهادن مواضع هفت‌گانه بر زمین) و معنوی (اخلاص در بندگی). مقصود از سجده در آیه «وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ» سجده معنوی است که انقطاع ندارد، نه سجده کردن در برابر هر آیه، که آیاتی معدود، سجده واجب دارند. سجده معنوی، یعنی انقیاد در برابر وحی و امر و

۱. معانی الاخبار، ص ۳۴۲: «مَنْ اشْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ»

نهی‌های آن. از این‌رو سجده ظاهری اگر همراه انقیاد و اطاعت حقیقی نباشد، بالابرنده نیست.

هفت. واکنش مؤمنان در برابر آیات الهی، با واکنش کافران، تفاوت اساسی دارد: مؤمنان هنگام خواندن آیات، به سجده می‌روند و اشک می‌ریزند: ﴿إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾.^۱ ولی کافران، اهل انقیاد و اطاعت نیستند: ﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ﴾. نیز تلاوت آیات قرآن، بر ایمان مؤمنان می‌افزاید ﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^۲ اما کافران را سودی نمی‌بخشد جز زیادتیر شدن بیماری دل‌هایشان: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ﴾.^۳

هشت. آیات بی‌شماری در قرآن تأکید دارند که پای فشردن کافران بر کفرشان، نشانه یقین به باورهایشان یا کوتاهی پیامبران در بیان وحی نیست؛ بلکه برخاسته از دشمنی و عنادشان یا پیروی از سیره پدرانشان یا دلبستگی به منافعی است. از این‌رو قرآن کریم، عمل آنان را «تکذیب» می‌خواند که سعی درماندگان است، نه دلیل صاحبان یقین. بدین‌رو قرآن، از خطاب به غیبت، التفات می‌کند: ﴿فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾. یعنی آنان لایق خطاب و گفت‌وگو نیستند.

نه. خدای متعال بارها در قرآن کریم اشاره می‌کند که از درون انسان‌ها آگاه است. وسوسه‌های درونی ﴿مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ﴾^۴ و اسرار ﴿يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾^۵ و آنچه را در سینه‌ها پنهان می‌کنند ﴿وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾^۶ می‌داند. در این سوره نیز

۱. مریم / ۵۸.

۲. انفال / ۲.

۳. توبه / ۱۲۵.

۴. ق / ۱۶.

۵. طه / ۷.

۶. غافر / ۱۹.

می‌فرماید که به آنچه در دل دارند، آگاه‌تر است: ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ﴾. پیام این آیات، آن است که انسان باید از دریافت‌های درونی خود نیز مراقبت کند؛ زیرا قلب نیز همچون ظرفی است که می‌توان آن را پریا خالی کرد. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «دل‌ها ظرف‌هایی است که بهترینش جادارترین آن است؛ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ؛ فخيرها أوعاها.»^۱ پس بهترین قلب، آن است که بهترین محتوا را دارد.

ده. تعبیر «بشارت» که معمولاً در خبرهای خوش و همواره برای مؤمنان به کار می‌رود، در اینجا برای استهزا و سرزنش کافران است: ﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾. خداوند مؤمنان را گاهی به پاداش کریم بشارت می‌دهد ﴿وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾^۲ و گاه به اجر بزرگ ﴿فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.^۳ ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾^۴ و هنگامی نیز به پاداش بی‌منت ﴿غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾.^۵ پاداش‌های دنیایی، موقت و منت‌آلود است؛ برخلاف اجر اخروی.

یازده. قرآن کریم بارها ایمان و عمل صالح را کنار یک‌دیگر، شرط سعادت انسان خوانده و از عمل صالح به شکل جمع و همراه با «ال» یاد کرده است که برای افادهٔ عموم است؛ زیرا خوشبختی کامل، زمانی به دست می‌آید که انسان، افزون بر ایمان، فرمان‌بر و مطیع نیز باشد و همهٔ اعمال شایسته را به جای آرد. قرآن کریم، حتی خشوع مستحبی را در نماز، از ارکان رستگاری برمی‌شمرد. بنابراین دانسته

۱. نهج البلاغه، ص ۴۹۵.

۲. حدید / ۱۱.

۳. نساء / ۷۴.

۴. هود / ۱۱.

۵. فصلت / ۸.

می شود که رستگاری درجات دارد که با نقص ایمان و عمل صالح، کاهش می یابد.

سوره بروج

آیات ۱-۹:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ
(۲) وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ (۳) قَتِيلٍ أَصْحَابِ الْأُخْدُودِ (۴) النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ
(۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷)
وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۸) الَّذِي لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۹).

به نام خداوند بخشنده مهربان. سوگند به آسمانی دارای برج‌ها، (۱) و روز موعود، (۲) و
گواهی‌دهنده و گواهی‌شونده، (۳) مرگ بر آتش افروزان در گودال؛ (۴) آتش انبوه، (۵)
آنگاه که بالای آن [گودال] نشستند (۶) و می‌دیدند آنچه با مؤمنان می‌کردند، (۷) و
انتقام نمی‌گرفتند مگر از آن رو که آنان به خدای ارجمند ستوده ایمان آورده بودند؛ (۸)
همان [خدایی] که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین برای او است، و خدا بر هر چیزی گواه
است. (۹)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. قرآن کریم بارها به نشانه‌های آسمانی، همچون خورشید، ماه و ستارگان،

سوگند یاد کرده است. شاید از آن رو که نشانه‌های آسمان، پیش دید انسان است و می‌تواند در آنها بیندیشد و تأمل کند. از سوی دیگر، این نشانه‌ها تجلی‌گاه عظمت الهی است؛ زیرا تنها خدا است که می‌تواند در آنان دست برد؛ برخلاف زمین که بشر نیز قدرت تصرف در آن را دارد.

دو. «بروج»، جایگاه ستارگان است.^۱ روشن است که استقرار ستارگان در جایگاه‌های خود، حکمت‌ها و ظرافت‌های بسیاری دارد که اهمیت آن کمتر از خود ستارگان نیست. اگر جای ستارگان آسمان اندکی دگرگونی یابد، از مدار خود بیرون می‌روند و نظام کیهانی به هم می‌ریزد، و به پاشیدگی فصل‌های چهارگانه و بی‌نظمی جزر و مد دریاها منجر خواهد شد. در این سوره، پس از یادآوری ستارگان، از قیامت و رخدادهای آن، مانند انتقام‌گیری از ستمگران، سخن رفته است؛ تا مخاطب بداند همان حکمتی که سبب استقرار اجرام آسمانی در عالم تکوین است، مقتضی عدالت در نظام تشریع و قصاص و انتقام از ظالمان است. پس هر چیزی باید در جایگاه خود باشد؛ همچون ستارگان.

سه. یادکرد قیامت، پس از ذکر آسمان، می‌نمایاند که هرگونه سختی و رنج مؤمنان، در پیشگاه خدایی است که قدرت او آسمان‌ها و ستارگانش را مدیریت می‌کند. پس تحمل سختی در راه او، بی‌اجر و ثواب نخواهد بود.

امیرمؤمنان علیه السلام در بیان داستان اصحاب اخدود، فرمود: هنگامی که هجوم آوردند تا نوزادی را در آتش افکنند، مادرش تاب نیاورد. در این هنگام، نوزاد به زبان آمد و به مادر گفت: به خدا سوگند، سوختن در راه خدا آسان است... «فجاءت امرأة معها صبی لها ابن شهر، فلما هجمت هابت ورقت علی ابنها، فنادی الصبی: لا تهابی ارمی بی بنفسک فی النار؛ فإن هذا والله! فی الله قلیل، فرمت بنفسها فی

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۴۶۰.

النار و صبیها، و كان ممن تكلم فی المهد.^۱

تعبیر «الیوم الموعود» بشارتی است برای منتظران و مایه آرامش برای ستم‌یادگان؛ گویی آن روز قیامت، روزی است که دوستان خدا منتظرش بودند.

چهار. از شگفتی‌های قرآن کریم قابلیت انطباق يك واژه بر ده‌ها مصداق است؛ نمونه‌اش آیه ملک سلیمان است که برخی مفسران بیش از یک میلیون احتمال درباره آن داده‌اند. نمونه دیگر، آیه «شَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» است با نزدیک به سی احتمال. تفسیر «شاهد» به پیامبر گرامی ﷺ از بهترین احتمالات است؛ به دلیل آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^۲ و تفسیر «مشهود» به روز قیامت نیز درست می‌نماید؛ به دلیل آیه «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ»^۳.

پنج. شهادت، گاهی حضور عینی است و گاهی ادای شهادت برای احقاق حق. هر دو معنای «شاهد»، بر پیامبر اکرم ﷺ صدق می‌کند و نشانه بزرگی ایشان است؛ زیرا او نظاره‌گر اعمال انسان‌ها در دنیا است و گواه صادق در قیامت. این معنای آیه، تهدیدی است برای معاندان او و سبب شرمساری برای ما مسلمانان. چرا که کارهای ما به رؤیت آن حضرت می‌رسد و آن وجود نازنین را می‌آزارد. همین نکته، کافی است تا دوستدار واقعی پیامبر ﷺ از اعمال بد دست شوید تا محبوب خود را نیازارد.

شش. اگر مراد از «اصحاب الاخدود» مؤمنان باشد، آیه از حوادثی خبر می‌دهد که بر آنان گذشته است. چنانچه کافران قاتل، مراد باشد، «قُتِلَ أَصْحَابُ

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۰۷.

۲. احزاب / ۴۵.

۳. هود / ۱۰۳.

«الْأَخْذُودُ» نفرین بر کافران است؛ نظیر آیات «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»^۱ و «قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ»^۲. گویی خدایی که آنان را از کتم عدم به هستی آورده است، بر اثر خروجشان از هدف آفرینش، آنها را شایسته زندگانی نمی داند. این نفرین، شامل حال همه کسانی است که همچون اصحاب اخدود، از فطرت خویش بیرون آمده اند و در پی شیطان می روند. در مقابل آنان، کسانی قرار دارند که خداوند حیات پاکیزه را به آنان وعده می دهد: «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»^۳.

هفت. جنایت اصحاب اخدود، از دردناک ترین جنایات تاریخ بوده است؛

زیرا:

الف. قربانیان را به درون گودالی افکنده بودند.

ب. عذاب و شکنجه مؤمنان را از نزدیک می دیدند: «إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ». یعنی هم شکنجه می کردند و هم تحقیر.

ج. مواد آتش زای فراوانی داخل گودال ریخته بودند تا زود خاموش نشود: «النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ».

د. انتقامشان شخصی نبود، بلکه بر اثر پایداری مؤمنان بر ایمانشان به خدا بود: «وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ». این شیوه کافران را قرآن در آیه ای دیگر یادآور شده است: «هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ»^۴.

هـ. سوختن در آتش و مردن در آن، از سخت ترین مرگ ها است؛ زیرا هم دردناک است و هم تدریجی.

۱. عبس / ۱۷.

۲. ذاریات / ۱۰.

۳. نحل / ۹۷.

۴. مائده / ۵۹.

آیات ۱۰-۲۲:

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ
وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ (۱۰) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ (۱۱) إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ
لَشَدِيدٌ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَيَعِيدُ (۱۳) وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ (۱۴) ذُو
الْعَرْشِ الْمَجِيدِ (۱۵) فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ (۱۶) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ (۱۷)
فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ (۱۸) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ (۱۹) وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ
مُحِيطٌ (۲۰) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ (۲۱) فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (۲۲).

کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار دادند و سپس توبه نکرده‌اند، عذاب جهنم برای آنان است؛ عذابی سوزان. (۱۰) برای کسانی که ایمان آوردند و نیکوکاری کرده‌اند، باغ‌هایی است که از زیر آن جوی‌ها روان است. این است رستگاری بزرگ. (۱۱) انتقام پروردگارت شدید است. (۱۲) او است که می‌آورد و بازمی‌گرداند. (۱۳) و او است آن آمرزندهٔ مهربان. (۱۴) دارای عرش ارجمند. (۱۵) هر چه خواهد کند. (۱۶) آیا حدیث سپاهیان را شنیده‌ای؟ (۱۷) فرعون و ثمود. (۱۸) بلکه آنان که کافر شدند در ناباوری‌اند. (۱۹) با آنکه خدا از هر سو برایشان محیط است. (۲۰) آری، آن قرآنی گرامی است. (۲۱) که در لوح محفوظ است. (۲۲)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. خداوند متعال پس از آنکه سرگذشت دردناک مؤمنان را در گودال آتشین گفت، به دو گروه ظالم دیگر اشاره می‌کند: فرعون و ثمود. سپس به قدرت نظامی آنان اشاره می‌فرماید: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ﴾. این قدرت نظامی سرانجام به معجزه الهی در هم می‌شکند و آنان به طرز وحشتناکی و به وسیله نیروهای طبیعی

هلاک می‌شوند: فرعون با آب دریا و ثمود با طوفان.

با وجود این، کفار قریش از این داستان‌های واقعی عبرت نگرفتند و به دشمنی و انکار ادامه دادند. تعبیر قرآن دربارهٔ تکذیب آنان ﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ﴾، نشانگر آن است که تکذیب آنان را فراگرفته بود و در آن غرق بودند؛ چندان که امیدی به اصلاحشان نبود. در عمل نیز آنان تا لحظهٔ آخر به کفر و عناد خود ادامه دادند.

دو. معمولاً پس از سوگندهای قرآن، جواب آن یاد می‌شود و اساساً هدف اصلی از سوگند، تأکید بر جواب آن است. اما گاهی قرآن کریم جواب قسم را به صراحت ذکر نمی‌کند تا مخاطب را به اندیشه و کاوش وادارد. در همین سورهٔ مبارک، پاسخ سوگند به روشنی یاد نشده است؛ ولی از تدبر در آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ﴾، دانسته می‌شود که گویا متعلق قسم، انتقام الهی از ستمگران به سخت‌ترین شکل و متناسب با جرمشان است؛ آنان در دنیا مؤمنان را همانند اصحاب اخدود سوزاندند؛ خدا نیز سوگندهای گوناگونی یاد کرده است که به همان شیوه از آنان انتقام می‌گیرد.

سه. خداوند از توبه نکردن آن جنایت‌کاران خبر می‌دهد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا﴾. این خبر به این معنا است که آنان - به‌رغم جرم و جنایتشان - می‌توانستند توبه کنند، اما نکردند. توبه‌پذیری خدا در هر مرحله، بالاترین نشانهٔ رحمت و کرم او است؛ اگرچه همهٔ بندگان، توفیق استفاده از دریای رحمت او را ندارند. آیهٔ مزبور گویی به کافران قریش پیام می‌دهد که اگر دست از آزار رسول خدا ﷺ و یارانش بردارند و توبه کنند، خداوند بازگشت آنان را پذیرا است. پس، چگونه گنه‌کار از رحمت الهی ناامید شود، وقتی گناهانش هرگز به سنگینی شکنجه و قتل مؤمنان نیست؟

چهار. یادآوری شکنجه با آتش، در مقابل عذاب جهنم، بدین معنا است که عقوبت الهی، تنها دوزخ نیست؛ بلکه عذاب‌های دیگری هم هست که تصور آنها برای پرهیز از گناه کافی است. عذاب آتشین، پوست را می‌سوزاند، و سپس پوست دیگری جایگزین آن می‌کند تا عذاب گناه‌کار تکرار شود: ﴿كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾.^۱ شاید مراد از ﴿إِنَّهُ هُوَ يُدَيُّ وَيُعِيدُ﴾ او است که می‌آغازد و باز می‌گرداند. نیز همین است که پوست‌های بدنشان می‌سوزد و سپس پوست‌های نو آفریده و باز عذاب و دوباره خلق می‌شود و تا هرگاه خدا بخواهد، این کار تکرار می‌گردد.

پنج. برپایه حکمت پروردگار، انسان بایستی همیشه میان بیم و امید باشد. از این رو خدا نعیم بهشتی را کنار جحیم یاد می‌کند و بشارت به بهشت را بی‌درنگ پس از وعده به جهنم می‌آورد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ﴾.

شش. در آیات بسیاری، برای اعمال انسان قید «صالحات» یاد شده است. پس بر خلاف گمان مشهور، تنها گونه‌ای از عمل شایسته، برای نجات انسان بس نیست. عمل صالح نیز بدون ایمان سودی نمی‌رساند و بی‌تردید، ایمان با اسلام فرق دارد؛ به دلیل آیه ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾.^۲ مراد از ایمان، باور کامل به همه آموزه‌های دین است، نه پذیرش بخشی از دین و کفر به پاره‌ای دیگر.

هفت. ﴿بَطْشٌ﴾ گرفتن با قهر و غلبه است. این تعبیر، نشانه تناسب میان جرم و کیفر آنان است و از سویی، آرامش خاطر رسول خدا ﷺ و یاران با وفایشان را به

۱. نساء / ۵۶.

۲. حجرات / ۱۴.

همراه دارد؛ چرا که خدا دوستدار اولیای خویش است: ﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ﴾. در برابر دشمنان نیز، ﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ است؛ یعنی هیچ کس و هیچ چیز مانع او در هیچ کاری نیست.

با تدبر و تأمل، پیوند این تعبیر با تعابیر دیگر سوره آشکار می شود. پروردگار بر دشمنانش سخت قهر و غلبه دارد ﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾ و با دوستانش بخشنده و مهربان است ﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ﴾ و در ذات خود نیز بزرگوار و صاحب عرش است ﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ﴾. بنابراین حکم او بر همه بندگان جاری است و آن حکم، خشنود کردن مؤمنان و تنبیه کافران است.

هشت. میان فعل خدا و کارهای دشمنان، تقابل زیبایی است:

الف. کافران، شاهد کشتار مؤمنان بودند ﴿وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ﴾، و خدا نیز گواه بر آنان ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.

ب. آنان برای شکنجه مؤمنان آتش گداخته فراهم کردند ﴿النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ﴾؛ پروردگار نیز عذابی آتشین برای آنان آماده می سازد: ﴿لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

ج. آنان از مؤمنان در این دنیای ناپایدار انتقام گرفتند ﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾؛ خدای متعالی نیز از آنان با مجازات قهرآمیز در سرای پایدار انتقام می گیرد: ﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾.

د. اعمال زشت آنان در نامه اعمالشان ثبت می شود و در قیامت آنان را رسوا می کند؛ ولی خدا صالحان را می ستاید و به بهشت بشارت می دهد: ﴿لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾.

نه. پروردگار عالم، در ضمن بیان جنایات اصحاب اخدود، اسمای حسناى خود را هم ذکر می کند:

- ﴿عَزِيزٌ﴾: کسی که یارای مقابله با وی در کسی نیست.

- ﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾: هیچ کس و هیچ چیز مانع اراده او نیست.

- ﴿حمید﴾: هر ثنا و ستایشی را سزاوار است و نیز مؤمنان را به دلیل صبر و تحملشان در برابر آزار کافران می ستاید.
- ﴿مالک﴾: هستی مملوک او است؛ حتی کافران و دشمنانش.
- ﴿شہید﴾: هیچ ذره ای در آسمان و زمین از چشم او پنهان نیست. پس چگونه جفای کافران را در حق مؤمنان، نبیند؟
- ﴿غفور﴾: کسی نباید از او ناامید شود؛ زیرا بخشنده است.
- ﴿ودود﴾: مهربانی او حد و حصر ندارد؛ اگرچه برخی را با الطاف ویژه اش می نوازد.

ده. آیات بسیاری در قرآن گواهی می دهند که خدا بر اشیا و اشخاص و اعمالشان احاطه کامل دارد؛ همچون: ﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾. و ﴿أَلَمْ يَكُنْ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾.^۱

توجه به این حقایق والا، مؤمن را به درجه ای از عصمت نایل می گرداند. در نتیجه، عصیان و گناهی از او سر نمی زند؛ زیرا خود را همواره در محضر پروردگار می بیند و همان گونه که انسان هرگز عیب جسمانی خود را پیش چشم دیگران آشکار نمی کند، بندگان مؤمن نیز خود را به گناه آلوده نمی کنند و در برابر پروردگار متعالی، مرتکب خلاف نمی شوند. از داستان حضرت آدم و حوا می آموزیم که حتی ترک اولی، زشتی های انسان را آشکار می کند: ﴿فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ﴾.^۲

۱. فصلت / ۵۳.

۲. طه / ۱۲۱.

سوره طارق

آیات ۱ - ۸:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ
(۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) إِنَّ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴) فَلْيَنْظُرِ
الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ
وَالْتَّرَائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸).

به نام خداوند بخشنده مهربان. سوگند به آسمان و ستاره شبگرد. (۱) و توجه دانی که
چيست ستاره شبگرد؟ (۲) آن اختر فروزان. (۳) هيچ كس نيست مگر اينكه او را
نگهبانی است. (۴) پس انسان بايد بنگرد كه او را از چه آفريده اند؟ (۵) از آب
جهنده ای خلق شده است، (۶) [كه] از صلب مرد و میان استخوان های سينه زن
بيرون می آيد. (۷) خدا بربازگرداندن او توانا است. (۸)

پیام ها و آموزه ها

يك. بسیاری از آیات قرآن کریم از انسان می خواهند كه به آسمان و ستارگان
بنگرد تا نگاه او از زمینی كه به آن انس گرفته است، به شگفتی های آسمان دوخته
شود. این آیات نیز به ستاره ای كه شكافنده تاریکی شب است، اشاره دارد و به

اندازه‌ای این پدیده در نگاه الهی مهم است که تعبیر «وَمَا أَذْرَاكَ» درباره آن به کار رفته است. عبارت «وَمَا أَذْرَاكَ» فقط دوبار برای غیر قیامت به کار رفته است: شب قدر و طارق.

دو. خدایی که تاریکی شب را با ستاره‌ای می‌شکافد و با نور آن همه جا را روشن می‌کند، قطعاً می‌تواند انسان را از تاریکی نفسش برهاند. بنابراین از تاریکی‌های درون نیز نباید هراسید و ناامید شد؛ زیرا خدایی که شب را با ستاره‌ای روشن می‌کند، درون انسان را نیز می‌افروزد.

سه. «حافظ» در آیه «إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ»، یا فرشته‌ای است که اعمال انسان را ثبت و ضبط می‌کند، چنانکه در سوره انفطار گذشت «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كَرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»؛^۱ یا مراد نگهداری و مراقبت مؤمنان از شرور و آفات است، چنانکه در سوره رعد می‌خوانیم: «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ».^۲ نقطه مشترک و مهم، وجود فرشتگانی است که میان بنده و خدا واسطه‌اند؛ گاهی برای نگاشتن اعمال و گاهی برای نگهداری بندگان از آفات و گزندها.

چهار. در این سوره مبارک، پس از یادآوری بالاترین درجات آسمان و ستاره درخشان، به پست‌ترین قسمت بدن انسان، یعنی محل خروج نطفه، اشاره می‌کند، تا مخاطب به همه ابعاد هستی توجه کند و دریابد که زنده شدن پس از مرگ، همچون اصل آفرینش، برای خدا آسان است.

پنج. این آیات به پیچیده‌ترین قسمت آفرینش، یعنی شکل گرفتن وجود انسانی، اشاره دارد. ریشه او آبی جهنده «مَاءٍ دَافِقٍ» است که اگر ریزش و جهش

۱. انفطار/ ۱۰-۱۲.

۲. رعد/ ۱۱.

نداشت، هرگز لقاحی شکل نمی‌گرفت. و از میان استخوان‌ها و مهره‌های پشت بیرون می‌آید: ﴿الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾. پروردگار با بیان این نکات، عظمت خلقت را پیش چشم انسان می‌آورد و قدرت خود را برای بازگرداندن او گوشزد می‌کند؛ چنانکه این نکته را در آیات دیگری از قرآن نیز فرموده است:

- ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾^۱.

- ﴿إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾.

آیات ۹-۱۷:

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹) فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (۱۰) وَالسَّمَاءِ ذَاتِ
الرَّجْعِ (۱۱) وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ (۱۳) وَمَا هُوَ
بِالْهَزْلِ (۱۴) إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَأَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) فَمَهْلٍ
الْكَافِرِينَ أَهْمُ لَهُمْ رُويًا (۱۷).

روزی که رازها فاش گردد، (۹) پس او را نه نیرویی باشد و نه یاری. (۱۰) سوگند به آسمان
بارانی، (۱۱) سوگند به زمین شکافته [برای زراعت]، (۱۲) قرآن، سخنی روشن
است، (۱۳) و نه هزل. (۱۴) آنان نیرنگ می‌بازند، (۱۵) و [من نیز] دست به نیرنگ
می‌زنم. (۱۶) پس کافران را مهلت ده؛ مهلتی اندک. (۱۷)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. در این دنیا می‌توان باطن پلید خود را پنهان کرد و ظاهر خود را نیکو جلوه
داد؛ ولی آن روز که پرده‌ها افتد، ظاهرسازی هیچ سودی ندارد: ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾.
بنابراین بهتر است به اصلاح درون همت بست و به اعمال ظاهری بسنده نکرد.

خداوند متعال همان‌گونه که انسان را برای اعمال ظاهری‌اش حساب‌رسی می‌کند، حالات درونی‌اش را هم می‌نگرد: ﴿إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾.^۱

دو. گرچه ممکن است در دنیا، انسان برای حل مشکلاتش به شخص قدرت‌مندی مراجعه کرده، از او یاری بگیرد، اما در آخرت همه مردم نزد خداوند یکسان‌اند و هیچ قدرتی در برابر قدرت قهار او وجود ندارد. پس کسی از عهده کمک به دیگری برنمی‌آید: ﴿فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ﴾. ای کاش انسان این حقیقت سرنوشت‌ساز را در دنیا درک کند.

سه. در قرآن کریم همواره میان قسم و جواب آن تناسب است. مثلاً در اینجا به آسمان باران‌زا ﴿ذَاتِ الرَّجْعِ﴾^۲ و زمینی حاصل‌خیز ﴿ذَاتِ الصَّدْعِ﴾^۳ سوگند می‌خورد تا به انسان بفهماند که دستی که زمین مرده را با باران زنده می‌کند، مردگان را نیز می‌تواند در سرای آخرت زنده کند: ﴿إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾.

چهار. نزول باران از آسمان و رشد گیاهان از زمین، با نزول قرآن کریم به گونه‌ای زیبا تناسب دارد: قرآن کریم از نشانه‌های رحمت الهی است که بر دل‌های آماده فرود می‌آید تا آنها را شکوفا کند. بنابراین خواستاران هدایت الهی می‌بایست همواره آماده دریافت فیوضات الهی باشند؛ همچون زمین که آب باران را در خود می‌کشد و باغ‌های زیبا و میوه‌های تازه و شیرین، بیرون می‌دهد.

پنج. کسانی که قرآن کریم را بیهوده می‌پندارند، در حقیقت به مبارزه با خدای متعالی برخاسته‌اند. از این‌رو دچار عذابی سخت و تدریجی می‌شوند و اگر آنان کید

۱. بقره/ ۲۸۴.

۲. مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۴۳.

۳. مجمع البحرین ج ۴، ص ۳۵۸.

و مکرکنند، خدا کیدشان را با کید پاسخ می دهد: ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا﴾. چه حماقت باراست که انسان به دست خود به دام کید الهی افتد.

شش. اگرچه «کید» به خودی خود ناپسند است، در رویارویی با نیرنگ بازان و حيله گران و از باب مقابله به مثل، پسندیده است: ﴿جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا﴾.^۱ افزون بر آن، خدا که مالک هستی است، حق دارد ستمگران را پنهانی مجازات کند، که آن را می توان کید او نامید؛ چراکه خدا بر دل ها و گوش هایشان مهر می نهد، تا آنان را به سوی عذاب خود بکشاند.

هفت. خدای سبحان از پیامبر گرامی ﷺ می خواهد در دیدن انتقام الهی از کافران شتاب نکند؛ حتی به آنان مهلت دهد: ﴿فَمَهْلٍ﴾. البته این مهلت، اندک است و آنان به زودی به سزای اعمال زشتشان می رسند؛ چنانکه در زمان رسالت پیامبر گرامی ﷺ چنین شد و ایشان در جنگ ها بر آنان غلبه می یافت. البته عذاب اخروی آنان، حساب دیگری دارد.

سوره اعلی

آیات ۱ - ۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ
فَسَوَّي (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴) فَجَعَلَهُ
غُثَاءً أَحْوَى (۵).

به نام خداوند بخشنده مهربان. تسبیح گوی نام برتر پروردگارت را؛ (۱) همان که آفرید و
پس از آن هماهنگی بخشید. (۲) و آن که اندازه نگه داشت و راه نمود. (۳) و آن که
چراگاه را آشکار کرد، (۴) پس آن را خاشاکی تیره گون کرد. (۵)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. قرآن کریم گاهی تسبیح و تنزیه را به پروردگار نسبت می‌دهد «سَبِّحْ لِلَّهِ»^۱ و
زمانی تنزیه نام خدا را از مؤمنان می‌خواهد «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ»؛ همان گونه که گاه
برکت و فرخندگی را به ذات مقدس پروردگار اسناد می‌دهد «تَبَارَكَ اللَّهُ»^۲ و گاهی

۱. حدید / ۱.

۲. اعراف / ۵۴.

آن را به نام مبارک خداوند منسوب می‌کند «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ»^۱. چنین می‌نماید که اسمای الهی، ویژگی‌هایی دارند که تسبیح و تقدیس آنها همچون ذات پروردگار بایسته و ضروری است. اساساً هر چه بیرون از ذات اقدس الهی است و با او نسبتی پیدا می‌کند، شایسته تقدیس و تنزیه است.

دو. به نظر، تسبیح شایسته ذات پروردگار است، نه اسم او. از این رو مفسران در معنای تسبیح نام خدا اختلاف دارند. به باور برخی،^۲ تسبیح اسم الهی به این معنا است که اسم مبارک پروردگار در کنار اسم بت‌ها (لات و عزی و...) ذکر نشود. یا از آن رو است که مؤمنان از بدگویی خدایان اهل کفر و شرک بپرهیزند تا آنان از روی انتقام اسم پروردگار را به زشتی بر زبان نیارند: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»^۳. یا بدین معنا است که اسم پروردگار را با توجه و التفات بیان کنند.

مهم این است که بنده مؤمن در همه حالات باید به احترام اسم و مسما توجه و التفات کند. از این رو در احکام دینی، لمس اسم الهی بدون طهارت جایز نیست.

سه. گفته‌اند: معنای تسبیح نام خدا، تسبیح مسما در مقام ذات، صفات، افعال، اسما و احکام او است.^۴ تنزیه ذات الهی، یعنی اعتقاد به اینکه خدا دارای ماهیتی جوهری یا عرضی نیست. تنزیه در صفات نیز اعتقاد به حادث نبودن، انتها نداشتن و ناقص نبودن خدا است. تنزیه در افعال هم یعنی باور به مالکیت

۱. رحمن / ۷۸.

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۶۴.

۳. انعام / ۱۰۸.

۴. مفاتیح الغیب، ج ۳۱، ص ۱۲۶.

مطلق الهی؛ مالکیتی که هیچ اعتراضی برای کسی باقی نمی گذارد. تنزیه در اسما نیز یاد کردن خدا با نام هایی است که خود مشخص کرده است. تنزیه در احکام، یعنی اعتقاد به اینکه وضع احکام الهی سودی برای ذات مقدّسش ندارد. به هر روی، هر اندازه که گستره تقدیس و تکریم الهی نزد بنده فراخ تر باشد، بیشتر می کوشد که ذات، افعال و صفات خود را از هرگونه شرک جلی و خفی بپیراید.

چهار. تعبیر «اعلی» در ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾، مضمونی نزدیک به «الله اکبر» دارد که به معنای پیراستگی و والایی خدا از توصیف دیگران است. «اعلی» یعنی خدا منزّه است که وهم یا خیال بشر او را احاطه کند. امام باقر^{علیه السلام} در ذیل همین آیه شریفه می فرماید: «هنگامی که آیه سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، را خواندی بگو: سبحان ربی الاعلی؛ حتی اگر در دل آن را نجوا کردی.»^۱

این حدیث به ذکر درونی اشاره دارد. یعنی ضرورت ندارد ذکر و تسبیح لفظی باشد؛ چنانکه قرآن کریم نیز می فرماید: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾.^۲

پنج. قرآن کریم بارها ربوبیت را به خالقیت پیوند می دهد؛ چرا که ربوبیت پرورگار جایگاهی والا و از سنخ معقولات دارد و درک آن آسان نیست؛ اما خالقیت او محسوس و دیدنی است. براین پایه، همواره در دعوت انبیای الهی نیز به مبدأ خلقت اشاره شده است که آثار آن را با اندکی تأمل در هستی می توان دید؛ همچون سخن ابراهیم نبی^{علیه السلام}: ﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴾.^۳ و حضرت موسی^{علیه السلام}: ﴿رَبُّنَا الَّذِي

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۱۹.

۲. اعراف / ۲۰۵.

۳. شعراء / ۷۸.

أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى. ^۱ پیامبر اکرم ﷺ نیز نخستین آیه‌ای که دریافت کردند، چنین بود: ﴿أَفْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾. ^۲ پیدا است که درك بزرگی خلقت، خضوع در عبادت و فراوانی در شکرگزاری نعمت‌های پروردگار را در پی خواهد داشت.

شش. قرآن کریم پس از بیان مبدأ آفرینش، مصادیق آن را برمی‌شمرد تا با ذکر فروع به تثبیت اصل بپردازد و این، تمرینی برای بندگان است تا در آفاق و انفس سیر کنند. نخست دو موضوع تقدیر و هدایت را یاد می‌کند که هر دو از امور معنوی و تصرفات غیبی پروردگارند: ﴿قَدَّرَ فَهَدَى﴾. سپس در آیات ﴿وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى﴾ و ﴿فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى﴾ به امور مادی اشاره می‌کند؛ به گیاهان سبزی که غذای چارپایان است و پس از مدتی خشک و بی‌فروغ می‌گردد.

هفت. هنگام تأمل در جهان آفرینش، بایستی دست حکیمانه‌ای را دید که در پشت پرده هستی قرار دارد. اگر غلتیدن در عالم وجود و کشف ناشناخته‌های آن، بدون توجه به پدیدآورنده‌اش باشد، ارزشی نخواهد داشت. در آیه ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى﴾، پس از اشاره به اصل خلقت، تسویه و نظام بخشیدن و مرتب کردن هستی را یاد می‌کند که نیازمند تأمل و دقت متفکران است تا نظم و ترتیب جهان آفرینش را دریابند.

در آیه ﴿وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾، هدایت پس از تقدیر یاد شده است که این نیز ژرف‌اندیشی خردمندان را می‌طلبد. کافر، هدایت موجودات را به سوی هدف خلقتشان به طبیعت بی‌جان نسبت می‌دهد؛ ولی خدا هر دو هدایت تکوینی و تشریعی را به خود منتسب می‌کند. هدایت تکوینی، مانند ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ

۱. طه/ ۵۰.

۲. علق/ ۱-۲.

شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى^۱ و هدایت تشریعی، همچون: ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾^۲.

هشت. قرآن کریم در آیاتی به چگونگی پیدایی، رشد کردن، خرم و سرسبز شدن و سپس خشک و کم فروغ شدن گیاهان اشاره می‌کند: ﴿ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فِتْرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا﴾^۳ و ﴿كَمْثَلٍ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فِتْرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا﴾^۴. انتخاب این تعابیر که در مقام بیان نعمت‌های الهی است، از آن رو است که وضع گیاهان بازگوکننده فناء دنیا است و عبرتی برای انسان که به متاع دنیایی دل نبندد. رویش و از بین رفتن هر گیاهی، تنها به اندازه گذشت یک فصل زمان می‌برد. پس می‌سزد که انسان از وضع گیاهان، به دیگر نعمت‌های دنیایی پی برد و عبرت گیرد.

آیات ۶-۱۹:

سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (۷)
وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى (۸) فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى (۹) سَيَذَكِّرُ مَنْ
يُحْشَى (۱۰) وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲) ثُمَّ
لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴) وَذَكَرَ اسْمَ
رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۷)
إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸) صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (۱۹).

ما به زودی [آیات خود را] بر تو می‌خوانیم، تا فراموش نکنی. (۶) جز آنچه را خدا خواهد،

۱. طه / ۵۰.

۲. بلد / ۱۰.

۳. زمر / ۲۱.

۴. حدید / ۲۰.

که او پیدا و پنهان را می‌داند. (۷) و برای تو آسان‌ترین را فراهم می‌کنیم. (۸) پس پند ده، اگر سود بخشد. (۹) آن کس که بیمناک است، عبرت گیرد. (۱۰) و نگون بخت، خود را از آن محروم سازد؛ (۱۱) همان کس که در آتشی بزرگ وارد شود؛ (۱۲) آنگاه نه در آن می‌میرد و نه زنده می‌ماند. (۱۳) رستگار شد آن کس که خود را پاک گردانید؛ (۱۴) و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد. (۱۵) اما [شما] زندگی دنیا را برمی‌گزینید. (۱۶) و [بدانید] که آخرت، نیکوتر و پایدارتر است. (۱۷) این، در کتاب‌های پیشین هست؛ (۱۸) کتاب‌های ابراهیم و موسی. (۱۹)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. امر به تسبیح و تنزیه خدا با وعده فروفرستادن قرآن و فراموش نکردن پیامبر ﷺ در آیه «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى»، پیوندی زیبا دارد و در حقیقت، تسبیح و تنزیه در آیات پیشین «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» مقدمه‌ای برای دریافت عنایت خاص الهی و دریافت قرآن کریم است.

این لطف و عنایت الهی با آیه بعد «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» نیز مرتبط است. بدین‌گونه که خدا به همه چیز آگاه است؛ از جمله به اشتیاق شدید رسول خدا ﷺ به گرفتن وحی، که آیه «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»^۱ به آن اشاره دارد.

دو. گرچه لطف الهی بر بنده نعمتی بزرگ است، نگهداری و حفظ آن مهم‌تر و بزرگ‌تر است. از همین جا حکمت تعبیر «لاتنسی» دانسته می‌شود. اگر خدا قرآن را فروفرستد و پیامبر ﷺ فراموش کند، نزول وحی چه سودی دارد؟

البته خدا به پیامبر ﷺ انزال وحی را وعده می‌دهد؛ اما تحقق آن را به مشیت خود معلق می‌کند: «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ». تا پیامبر ﷺ هم در خوف و رجا به سر برد. پروردگار صریحاً می‌فرماید که اگر اراده کند، هر چه را وحی کرده است، از یاد رسول

خدا ﷻ می برد: ﴿وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾.^۱

تعلیق بر مشیت، در همه چیز حتی نعمت های جاودانه بهشت نیز دیده می شود: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾.^۲ این تعابیر، تأکیدی بر حاکمیت مطلق الهی بر همه هستی و در تمام حالات است.

سه. در آیه شریفه ﴿يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾ می توان «جهر» را به امور محسوس - مانند شنیدنی ها و دیدنی ها - تفسیر کرد و امور مخفی را به چیزهایی که حواس بشری بدون ابزار مخصوص نمی تواند آنها را دریابد. آنگاه عظمت پروردگار این گونه نمایان می شود که او بدون بهره گیری از این ابزار، همه امور پنهانی را درک می کند. همچنین می توان امور مخفی را حقایقی دانست که اساساً برای بشرداراک شدنی نیست و درک آنها تنها برای پروردگار بزرگ ممکن است، بنابراین آیه رهنمون می شود که حقایقی در جهان هست که آنها را برای خود قرار داده و دست بشر هرگز به آنها نخواهد رسید.

چهار. اگر انسان به علم و سیطره پروردگار بر تمام امور پیدا و پنهان یقین داشته باشد ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾،^۳ قطعاً این یقین، هم بر نیت های درونی او اثر می گذارد و هم بر رفتارهای بیرونی او. در نتیجه در خیال خود نیز به مخالفت با مولایش نمی اندیشد. چراکه گرچه تصور این امور، عقاب پروردگار را در پی ندارد، بنده می داند که در صورت ارتکاب، به عتاب او گرفتار می شود و شرمسار خواهد شد. اینجا است که عظمت معصومان علیهم السلام آشکار می شود که تصور معصیت نیز به وجودشان راه ندارد.

۱. اسراء / ۸۶.

۲. هود / ۱۰۷.

۳. غافر / ۱۹.

پنج. آیه شریفه «وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى»، نشانه تعامل ویژه خدا با بندگان خالص خود است. خدای سبحان برای بندگان خاص و خالص خود، نه تنها راه را آسان می‌کند، بلکه آنان را برای سیر در طریق کمال، کمک می‌رساند و بهشت را به آنان نزدیک می‌کند: «وَأُزِلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛^۱ از سوی دیگر، بنده نیز در آسان شدن راه نقش دارد؛ با تحصیل آمادگی و قابلیت سیر در طریق و استمداد از توفیق الهی. می‌توان گفت که آسان‌سازی راه، مشروط و وابسته به فعل بنده است؛ زیرا اگر تقصیر کند، آسان‌سازی خدا فعلیت نمی‌یابد؛ همان‌گونه که پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «عمل کنید! برای هر کس آسان است آنچه برای آن آفریده شده است؛ اعملوا، فكلٌ ميسر لما خلق له.»^۲

شش. آسان کردن راه برای رهروان تبلیغ دین الهی، از بزرگ‌ترین عنایات پروردگار به بندگان خاص خود است و چنان ارزشی دارد که خدای متعالی هنگام ذکر آن با ضمیر متکلم مع‌الغیر یاد می‌کند: «وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى». این ضمیر، معمولاً در قرآن کریم در امور مهم و بزرگ، مانند «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ»^۳، «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ»^۴ و «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ»^۵ به کار می‌رود.

هفت. آیات پیشین، تمام نیازمندی‌های مبلغان دین الهی را بیان کرده است:
الف. احراز قابلیت و آمادگی، از راه توجه به پروردگار و تحمید و تقدیس او.
ب. پشتیبانی و حمایت درونی، با استمداد از وحی و یادآوری آن.
ج. پشتیبانی بیرونی، با آسان شدن راه، از طریق تصرف در اشیا، همچون

۱. شعراء/ ۹۰.

۲. صدوق، التوحید، ص ۳۵۶.

۳. قدر/ ۱.

۴. حجر/ ۹.

۵. کوثر/ ۱.

معجزه، یا تصرف در انسان‌ها، مانند نرم کردن قلوب آنان.

هشت. بر اساس آیه شریفه ﴿فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى﴾، پیامبر گرامی ﷺ مأمور به انداز و تذکیر کسانی است که اهلیت و قابلیت هدایت و پذیرش را دارند؛ وگرنه همه کوشش‌های حضرت هدر می‌رود و رنج‌آور است که عمر شریف ایشان صرف اشخاص ناشایست شود.

تفسیری دیگر از آیه چنین است: پیامبر ﷺ در هر حال، باید تذکیر و انداز کند؛ حتی اگر از رسیدن به نتیجه ناامید باشد؛ چرا که ایشان آراسته به اخلاق الهی است؛ چنانکه خداوند به موسی ﷺ دستور داد به انداز سرسخت‌ترین انسان‌ها یعنی فرعون بپردازد: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾.^۱ تا هم لطف همگانی خود را بنمایاند و هم حجت را براو تمام کند.

نه. بر پایه قرآن کریم، خشیت زمینه‌ساز پذیرش هدایت الهی است: ﴿سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى﴾. خشیت، چه به معنای ترس از عذاب الهی باشد و چه شرم از نعمت‌های پروردگار، سبب می‌شود که مؤمن به دنبال راه نجات از عذاب و عتاب خدا باشد. بنابراین انسان‌ها نباید منتظر باشند که معجزه‌ای در قلب‌های آنان به دست هادیان رخ دهد، بلکه همچون زمینی که خود را برای دریافت بذر آماده می‌کند، و سپس هر آنچه دارد به آن بذر می‌دهد تا رشد کند، بایستی به دنبال ایجاد آمادگی در درون خود باشد. مبلغان نیز باید به دنبال آماده‌سازی دل‌های مؤمنان برای جلب هدایت الهی باشند.

ده. «أشقی» در آیه شریفه ﴿وَيَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى﴾ می‌تواند به معنای «شقی» باشد؛ همان‌گونه که برخی صفت‌های تفضیل در قرآن کریم در اصل وصف به کار

رفته‌اند؛ مانند «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»^۱. گرچه می‌توان گفت اشقیا نیز درجات گوناگونی دارند. «اشقی» کافر معاندی است که آتش بزرگ جهنم «النَّارَ الْكُبْرَى» - در قیاس با آتش دنیا یا در سنجش با درجات پایین آتش جهنم - او را در بر می‌گیرد: «يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى». اما «شقی»، کسی است که از فرصت‌ها بهره‌برداری بهینه نکرده و عمر خود را در راه باطل گذرانده است.

یازده. از جلوه‌های شدت عذاب الهی در آخرت، چه برای کافرانِ جاوید در آتش یا برای گنه‌کارانی که در درازمدت در آتش به سر می‌برند، استمرار عذاب، بدون لحظه‌ای توقف است و آیه شریفه «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى»^۲ همین حالت جهنمیان را بازگو می‌کند که نه به مرگ می‌میرند و نه زندگی خود را بازمی‌یابند. دردناک‌تر از عذاب پیوسته، استمرار خشم الهی است که همواره با آنان است: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا»^۳. چراکه اگر رحمت الهی در فاصله‌ای کوتاه نیز آنها را در بر می‌گرفت، کارشان آسان‌تر می‌شد و برای نجاتشان امیدی بود. برخلاف بلاهای دنیایی که هر چند سخت و شدید باشد، سرانجام پایان می‌پذیرد.

دوازده. تزکیه در آیه شریفه «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» رمزستگاری و خودسازی در همه ابعاد وجودی انسان است. خودسازی باید نخست از قلب آغاز شود و قلب را از هر چه جز خدا است، خالی کرد و در پایان به اعضا و جوارح می‌رسد که آنها را باید در راه خشنودی پروردگار به کار گرفت. تزکیه، مقدمه‌ای است برای اینکه انسان به حالتی برسد که در همه حال خود را در محضر خدا ببیند و با خضوع و

۱. فرقان / ۲۴.

۲. طه / ۷۴.

۳. فاطر / ۳۶.

خشوع کامل به نماز در مقابل پروردگار بایستد. به بیانی کامل‌تر، این آیات به تخلیه درون از ناخالصی‌ها «تَزَكَّى» و جلا دادن قلب با ذکر الهی «وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ» و ادای فرائض الهی، همچون نماز «فَصَلَّى» اشاره دارد و در پرتو این امور، بنده به مقامی می‌رسد که برای آن آفریده شده است.

سیزده. از نشانه‌های نادانی و حماقت، مقدم داشتن دنیا بر آخرت است. بهره نعمت‌های دنیایی فقط به جسم می‌رسد؛ اما نعمت‌های اخروی به جسم و روح، هر دو تعلق دارد. در بهشت، مؤمن به وجه پروردگار نظر می‌کند و با حوریان انس می‌گیرد؛ اما نعمت‌های دنیایی همراه سختی و رنج است. نعمت‌های آخرتی همواره پایدار است: «خَيْرٌ وَأَبْقَى». درک این تفاوت‌ها نیازمند رشد و بلوغ روحی است که همگان از آن بهره‌مند نیستند.

چهارده. مخاطبان کتاب‌های آسمانی نیز اختلاف مراتب دارند؛ اما در اصول اساسی رسیدن به کمال مشترک هستند. هیچ امت و گروهی از قوانین سیرالی الله مستثنا نیست و وقتی امت‌های پیشین، همانند امت ابراهیم و موسی علیه السلام به پیروی از آموزه‌های این سوره که در «صحف ابراهیم و موسی» نیز آمده است، مکلف هستند، امت پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله به طریق اولی و وظیفه پیروی از این سوره را دارند؛ زیرا کتاب آسمانی‌شان کامل‌تر و ادله و براهینشان قوی‌تر و پیامبرشان والاترین و آخرین پیامبران است.

سوره غاشیه

آیات ۱ - ۱۶:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) وَجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ تَأْسِبَةٌ (۳) تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً (۴) تُسْقَى مِنْ
عَيْنٍ آنِيَةٍ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ (۶) لَا يَسْمِنُ وَلَا يُغْنِي
مِنْ جُوعٍ (۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ (۸) لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ (۹) فِي جَنَّةٍ
عَالِيَةٍ (۱۰) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ
مَّرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴) وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَزُرَّابِي
مَبْثُوثَةٌ (۱۶).

به نام خداوند بخشنده مهربان. آیا خبر قیامت فراگیر به تو رسیده است؟ (۱) در آن روز،
چهره برخی هراسان است، (۲) کوشندگان بی بهره. (۳) در آتشی سوزان درآیند. (۴) از
چشمه‌ای داغ نوشانده شوند. (۵) خوراکشان جز گیاه خاردار نیست، (۶) [که] نه فربه
کند، و نه گرسنگی را فرونشاند. (۷) در آن روز، چهره‌هایی خندان‌اند. (۸) از کوشش
خود راضی. (۹) در بهشت برین به سربرند. (۱۰) در آنجا سخن بیموده نشنوند. (۱۱) در
آن، چشمه‌ای روان است. (۱۲) تخت‌هایی بلند در آنجا است. (۱۳) و جام‌هایی در
دسترس. (۱۴) و بالش‌هایی در کنار هم [چیده]. (۱۵) و فرش‌های فاخر گسترده. (۱۶)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ اَلَمْ يَكُنْ لَّكُمْ اِلٰهًا قَبْلَ هٰذَا ۚ فَكَيْفَ يُحْيِيْكُمْ اِذَا اَمْتُمْ ۚ كَذٰلِكَ يَتْلُوْا عَلَیْكُمْ اٰیٰتِہٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ (سجده: ۷۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یاد کنید نعمت خداوند را بر شما؛ آیا پیش از این الهی برای شما نبود؟ پس چگونه می‌تواند شما را زنده کند پس از آنکه بمیرید؟ بدین گونه تلاوت آیات را بر شما می‌نماید تا عاقل شوید.

بدین رو بر مبلّغان دین است که با تأسی از این شیوه قرآنی، گاهی از بیان مستقیم بهره‌مند و مطلب را از راه‌های مختلف به گوش مخاطب برسانند. در آیه نخست، مخاطب «هَلْ أَتَاكَ»، نبی مکرم ﷺ است که چون بزرگ‌ترین آفریده خدا است، این آیات با خطاب به ایشان آغاز می‌شود. شاید هم بتوان گفت که در این گونه موارد، مخاطب، هرکسی است که این آیات را بخواند.

دو. تعبیر «غاشیه» درباره روز قیامت نشان‌دهنده ابعاد هولناک آن روز بزرگ است؛ زیرا این نام‌گذاری، یا برای آن است که قیامت انسان‌ها را از هر جهت در بر می‌گیرد و همه در آن روز گرد هم می‌آیند و حساب‌رسی می‌شوند «وَحْشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُنَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۲ یا از آن رو است که مناظر و مواقف و عذاب هولناکش همه را فرا می‌گیرد و کسی از آن در امان نیست: «يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ»^۳ «يَوْمَ كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا»^۴.

پیدا است که یادآوری این پایان دردناک، انسان را وامی‌دارد که دست از گناه

۱. قارعه / ۳.

۲. کهف / ۴۷.

۳. عنکبوت / ۵۵.

۴. انسان / ۷.

بشوید و به عاقبت کار بیندیشد.

سه. حالات درونی هر انسانی در چهره او بیشتر نمایان می شود. از همین رو آیه شریفه به چهره انسان در قیامت اشاره می کند و می فرماید مجرمان در قیامت چهره هایی خوار و زبون دارند: «وَجُوهٌ يُّومَذُّ خَاشِعَةً». در آیاتی دیگر می خوانیم:

- «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ»^۱.

- «خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ»^۲.

- «يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ»^۳.

چون در قیامت پرده ها کنار می روند این حالت را همگان می بینند؛ گرچه در دنیا نیز برخی اولیای خدا سیاهی و ظلمت را در چهره ستمکاران می بینند.

از سویی دیگر، قرآن درباره مؤمنان می فرماید چهره هایی شاداب و با طراوت دارند: «نَّاعِمَةٌ» و «نَّاضِرَةٌ»^۴. طبیعی است که در آن روز و بر اثر این رونمایی در مقابل دید همگان، برخی خوار و بعضی گرامی اند.

چهار. برپایه این آیات در روز قیامت، همه مردم در برابر پروردگار باید خاضع و خاشع باشند و همواره در هراس از عذاب الهی به سر برند. بنابراین آیا بهترین نیست انسان همه تلاش خود را به کار بندد تا پیش از خشوع اجباری در آن روز، اکنون به اختیار خود در دنیا، در برابر خدا به این حالت برسد؟ برای رسیدن به این مرحله می توان از نماز سود جست که بهترین راه برای رسیدن به مقام خشوع است.

پنج. از مهم ترین اسباب اندوه و افسوس در روز قیامت، بیهوده یافتن اعمال

۱. سجده / ۱۲.

۲. شوری / ۴۵.

۳. همان.

۴. قیامت / ۲۲.

است: ﴿عَامِلَةً نَّاصِبَةً﴾. یعنی آنان پیوسته کوشیدند و خود را خسته کردند، اما بهره‌ای نگرفته‌اند. همچون آیه ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾^۱، که می‌گوید خداوند اعمال کافران را چون گردی پراکنده می‌سازد. گناه‌کاران، عمر دراز خود را در رسیدن به اهداف مادی هزینه می‌کنند و در این راه خود را به سختی می‌اندازند و حتی گاهی از مؤمنان هم بیشتر رنج می‌کشند. قرآن خطاب به مؤمنان می‌فرماید: اگر شما درد می‌کشید، آنان نیز آسوده نیستند: ﴿إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ﴾^۲. ولی در قیامت به ناگاه با صحنه‌ای روبه‌رو می‌شوند که آه از نهادشان بلند می‌شود؛ زیرا ناگاه همه تلاش خود را بیهوده و برباد رفته می‌بینند؛ برخلاف بهشتیان که در آن روز بر سفره اعمالشان می‌نشینند و از آنچه کرده‌اند، سود می‌برند.

شش. عذاب‌های دوزخیان در جهنم، قابل بیان نیست. آیاتی که از احوال قیامت می‌گویند، تنها به گوشه‌ای از حوادث آن روز شگفت می‌پردازند و همان را نیز با زبانی ساده و همه‌فهم بازگو می‌کنند؛ هیچ لفظی از عهده گزارش قیامت برنمی‌آید. آنچه گفته‌اند، اندکی از بسیار و قطره‌ای از دریا است.

در این سوره و سوره‌های دیگر اشارتی به عذاب گناه‌کاران شده است. می‌فرماید: دوزخی تشنه، آب می‌خواهد تا رفع عطش کند؛ اما به جای آب سرد و گوارا آبی داغ و جوشان به کامش می‌ریزند: ﴿وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا﴾^۳. وقتی گرسنه است و غذا طلب کند، میوه تلخ از درخت زقوم به او می‌خورانند: ﴿فَإِنَّهُمْ لَا كِلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُونَ

۱. فرقان / ۲۳.

۲. نساء / ۱۰۴.

۳. کهف / ۲۹.

مِنْهَا الْبُطُونُ^۱ اگر بیشتر بخواهد، از چرکابه سیرابش می‌کنند: «وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينَ^۲» این همه، پس از آن است که در دنیا از نعمت‌های گوناگون بهره‌مند بوده است.

بر پایه این سوره، خوراک جهنمیان از «ضریع» است که گیاهی تلخ، خشک و بدبو است؛^۳ چنانکه حیوانات نیز آن را نمی‌خورند. نوشیدنی‌های آنان نیز داغ‌ترین نوشیدنی است: «تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ^۴». تعبیر «تُسْقَى» نشان می‌دهد که به آنها نوشانده می‌شود و وادار به نوشیدن می‌شوند و اختیاری از خود ندارند. این حالت، شکنجه همراه تحقیر است.

هفت. چهره‌های بهشتیان با طراوت «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ^۵» و شاداب «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ^۶» است. این پاداش، نتیجه اعمال دنیایی آنان است. هر نعمتی در آخرت بر اثر کارهای دنیایی انسان است؛ همان‌گونه که در آیه «قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا^۷»، کلمه «وَرَاءَ» به بازگشت به دنیا تفسیر شده است. یعنی اگر می‌توانید به دنیا بازگردید و از آنجا برای خود نور بگیرید. بی‌گمان، بهشتی شاداب و نورانی، در دنیا نیز چهره‌ای شاداب و نورانی داشته است؛ هر چند در مراتب پایین‌تر.

هشت. قرآن کریم از زندگی خوش و رضایت‌مندانه بهشتیان در بهشت خبر می‌دهد: «لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ^۸». این رضایت، یا از خودشان است که در دنیا راه درست را انتخاب کرده‌اند، یا از نعمت‌هایی است که از آن بهره‌مندند. و البته بالاترین

۱. صافات / ۶۶.

۲. حاقه / ۳۶.

۳. مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۵۰۶.

۴. مطففین / ۲۴.

۵. حدید / ۱۳.

نعمت آنان در بهشت، خشنودی از پروردگارشان است. پس رضایت ایشان در بهشت، نتیجه خشنودی پروردگار از آنان است.

نه. این سوره مبارک برای یادآوری نعمت‌های خدا، هفت نعمت مادی بهشت را برمی‌شمارد؛ بهشت برین، چشمه روان، تخت‌های بلند و زیبا، قدح‌های در دسترس، فرش‌های فاخر و گسترده، بالش‌ها و پشتی‌های ردیف هم. قرآن، همه این نعمت‌ها را نکره ذکر کرده است تا بر بزرگی آنها دلالت کند.

قرآن، در آغاز همه نعمت‌ها، يك نعمت معنوی را یاد می‌کند که بسیار مهم است: نشنیدن سخن لغو و باطل:

- ﴿لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً﴾.

- ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا﴾.^۱

از این بیانات دانسته می‌شود که سخنان بیهوده، چونان عذابی است که بهشتیان هرگز بدان دچار نمی‌شوند. از همین رو مؤمن همواره در دنیا از فضایی که در آن شنونده یا گوینده گفتار بیهوده باشد، گریزان است.

آیات ۱۷-۲۶:

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹) وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۲) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (۲۴) إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶).

آیا به شترغنی نگرند که چگونه آفریده شده است؟ (۱۷) و به آسمان که چگونه برافراشته است؟ (۱۸) و به کوه‌ها که چگونه برپا است؟ (۱۹) و به زمین که چگونه گسترده است؟ (۲۰) پس پند و اندرز [شان] ده که تواندرزگویی. (۲۱) برآنان چیره نیستی. (۲۲) مگر آن که روی بگرداند و کفر ورزد، (۲۳) که خدا او را به عذاب بزرگ‌تر عذاب کند. (۲۴) بازگشت آنان به سوی ما است. (۲۵) سپس حسابشان با ما است. (۲۶)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. از شیوه‌های بیانی قرآن کریم، انتقال انسان از امور ظاهری به سوی اسباب و علل درونی است. در آیات گذشته، روز رستاخیز و بهشتیان و جهنمیان وصف شدند؛ اما گویی خبر دادن از آن روز شگفت، به تنهایی اثرگذار نیست. پس در ادامه، بندگان را به معرفت‌آموزی و دانش‌اندوزی دعوت می‌کند؛ معرفتی که به ترس و خشیت از پروردگار انجامد.

از راه‌های افزایش معرفت، نگاه و تفکر در مظاهر قدرت الهی در دنیای پیرامونی است. براین اساس، قرآن کریم بارها به مناظر و مظاهر خلقت اشاره کرده است. در زمان نزول قرآن، عرب در بیابان می‌زیست و با شتر به سفر می‌رفت و آسمانی پرستاره داشت و در مقابل خود کوه‌هایی را می‌دید که نماد استواری بودند. بدین رو قرآن کریم نیز به همین مظاهر اشاره دارد.

تفکر در امور عالم، انسان را به آفریدگار راهنمایی می‌کند و سپس قدرت و آنگاه حکمت او را به یاد انسان می‌آورد و بر ایمان انسان به روز قیامت می‌افزاید.

دو. می‌سزد که مبلغان دین، شیوه‌های تبلیغی و اثرگذاری را از قرآن کریم بیاموزند. قرآن کریم گاه با پرسش‌های پی‌درپی، مخاطب را به اندیشه وامی‌دارد تا خود به دنبال پاسخ برود و اقناع شود. در این آیات، چهار بار کلمه «کَيْفَ» که از ادات پرسش است، به کار رفته است؛ پرسش از کیفیت آفرینش شتر و آسمان و کوه‌ها و زمین.

سه. قرآن کریم در آیاتی اعلام می‌کند که پیامبر ﷺ همچون دیگر پیامبران بر باطن و درون بندگان سیطره ندارد، و به یقین چنین است؛ وگرنه اعمال بشر اختیاری نبود و ثواب و عقابی نداشت. نمونه‌هایی از آیات یاد شده بدین شرح است: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»، «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»، «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^۱، «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ»^۲، «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»^۳ و «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ»^۴.

یادآوری این نکته، از آن رو است که مبلّغان دین، اگر نتیجه هدایت خود را در مردم مشاهده نکردند، از ادامه تبلیغ ناامید نشوند و عزم و اراده خود را از دست ندهند؛ چراکه انبیای الهی ﷺ نیز بر باطن انسان‌ها سلطه نداشتند و نمی‌توانستند دگرگونی ناگهانی در آنها پدید آورند و به یادآوری بسنده می‌کردند.

چهار. برخی از آیه «إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ» برداشت کرده‌اند که اسلام دین مدارا و قاطعیت همراه با واقع‌نگری است. زیرا گرچه همواره باید با مخاطبان گفت‌وگو کرد و آنان را پند و موعظه داد، اما در برابر کافران که در کفر خود عناد دارند و با مؤمنان می‌ستیزند، نباید به موعظه بسنده کرد، بلکه باید با آنان به مقابله برخاست: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً»^۵. این گمان که موعظه زبانی مرحله پایانی در دعوت بندگان به سوی خدا است - آن هم به این بهانه که آمران به معروف و ناهیان از منکر، جان و مال خود را از دست ندهند - پنداری باطل است.

۱. یونس / ۹۹.

۲. ق / ۴۵.

۳. کهف / ۶.

۴. فاطر / ۸.

۵. بقره / ۱۹۳.

پنج. بی گمان، همه چیز در برابر عظمت الهی حقیر و کوچک است. بنابراین وقتی خدا چیزی را به شدت و بزرگی می ستاید، نشان دهنده عظمت واقعی آن است و این مسئله درباره عذاب جهنم، رخ داده است. خدا در وصف دوزخ ویژگی های مختلفی بیان می کند: «عَذَابٌ شَدِيدٌ»^۱، «عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۲، «عَذَابٌ مُّهِينٌ»^۳، «عَذَابٌ مُّقِيمٌ»^۴، «عَذَابٌ السَّعِيرِ»^۵، «عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۶، «عَذَابٌ الْحَرِيقِ»^۷، «عَذَابُ الْخُلْدِ»^۸، «عَذَابٌ غَلِيظٌ»^۹، «عَذَابٌ جَهَنَّمَ»^{۱۰} و «أَشَدُّ وَأَبْقَى»^{۱۱}.

در این سوره نیز کافران به عذاب بزرگ تر «الْعَذَابُ الْأَكْبَرُ» تهدید شده اند. بنابراین شخص آگاه به عذاب الهی با این اوصاف، می بایست از راه باطل خود دست بکشد؛ مگر اینکه سست ایمان باشد، یا مصلحت خود را تشخیص ندهد.

شش. در آیات «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ» و «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» دو نکته مهم وجود دارد:

الف. این سخنان، تسکین قلب پیامبر ﷺ است و تحمل سختی ها را برای ایشان آسان می کند.

۱. آل عمران / ۴.

۲. بقره / ۱۰.

۳. بقره / ۹۰.

۴. مائده / ۳۷.

۵. حج / ۴.

۶. بقره / ۷.

۷. آل عمران / ۱۸۱.

۸. یونس / ۵۲.

۹. ابراهیم / ۱۷.

۱۰. فرقان / ۶۵.

۱۱. طه / ۱۲۷.

ب. به شدت کافران معاند را می ترساند؛ چراکه خدای بزرگ مسئولیت حساب رسی را خود بر عهده گرفته است؛ خدایی که هیچ چیز از دید او پنهان نمی ماند.

سوره فجر

آیات ۱ - ۱۴:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَالْفَجْرِ (۱) وَلَيَالٍ عَشْرٍ (۲) وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ (۴) هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ (۵) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ (۸) وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹) وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ (۱۱) فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ (۱۴).

به نام خداوند بخشنده مهربان. سوگند به سپیده دم. (۱) و به شب های دهگانه، (۲) و به جفت و تاق (۳) و به شب، چون سپری گردد. (۴) آیا در این، [نیاز به] سوگندی [دیگر] برای خردمند است؟ (۵) آیا ندانستی که پروردگارت با عاد چه کرد؟ (۶) با [شهر] ارم که استوار بود (۷) که مانندش در شهرها نساخته بودند؟ (۸) و با ثمود، که تخته سنگ ها را در دژه می بریدند؟ (۹) و با فرعون، صاحب میخ های [برای شکنجه]؟ (۱۰) همانان که در شهرها طغیان کردند (۱۱) و آنها را به فساد کشیدند. (۱۲) [تا آنکه] پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرو آورد. (۱۳) به حتم پروردگارتو در کمین گاه است. (۱۴)

پیام‌ها و آموزه‌ها

یک. این سوره در پی بیان سنت‌های الهی در میان افراد و ملت‌های گوناگون است؛ سنت‌هایی که - همچون سنت‌های تکوینی - هرگز نابود نمی‌شوند. مفاد این سوره مبارک بدین شرح است:

الف. بیان خوی و منش امت‌های طغیان‌گر که چگونه سرکشی، آن‌ها را به ورطه هلاکت افکند.

ب. بیان طبیعت و سرشت انسان‌های طاعی که اموال یتیمان را به ظلم تصاحب می‌کردند و در پی گردآوری ثروت بودند و هنگام مصیبت به عجز و ناله در می‌آمدند و هنگام برخورداری، راه اسراف در پیش می‌گرفتند.

ج. یادآوری گروهی که از پروردگار خود خشنود شدند و او نیز از آن‌ها راضی شد و به مقام نفس مطمئنه بار یافتند.

دو. اختلافی را که مفسران در معنای واژگان این سوره دارند، در کمتر واژه‌ای از قرآن کریم می‌توان یافت؛ چندان که برخی مجموع احتمالات را در «الْفَجْرِ» و «الشَّفْعِ وَالْوَتْرِ» به چهل رسانده‌اند. همین اختلافات ما را به ضرورت وجود مکملی برای قرآن کریم رهنمون می‌سازد. کسانی که به راحتی بتوانند مراد خدای متعالی را از میان احتمالات فراوان نمایان سازند و اینان، جزائمه معصومین علیهم‌السلام نخواهند بود؛ زیرا حقایق والای قرآن کریم نزد آنان است و ایشان مخاطبان نخستین این کلمات نورانی هستند.

سه. احتمالات اساسی درباره کلمات «الْفَجْرِ»، «لَيَالٍ عَشْرٍ»، «الشَّفْعِ وَالْوَتْرِ» و «اللَّيْلِ» را در دو محور می‌توان خلاصه کرد:

الف. «الْفَجْرِ» صبح روز عید قربان است و «لَيَالٍ عَشْرٍ» ده روز نخست ذی حجه. «الشَّفْعِ وَالْوَتْرِ» نیز به روز ترویبه و روز عرفه اشاره دارد و «اللَّيْلِ» نیز شب بیتوته در مزدلفه است.

ب. «الْفَجْرِ» همان صبح صادق و وقت نماز صبح است و «لَيَالٍ عَشْرٍ» نیز ده شب پایانی ماه مبارک رمضان که هنگامه‌ای برتر و مناسب برای بندگی است. «الشَّفْعِ وَالْوَتْرِ» نیز اشاره به نمازهایی است که هنگام سحر خوانده می‌شود و «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرَ» نیمه پایانی شب را بازمی‌گوید.

چهار. روش قرآن کریم در بیان قسم و «مقسم علیه» معمولاً ذکر قسم و سپس «مقسم علیه» است. اما در این سوره مبارک دو نکته درخور درنگ است: الف. براساس نظر برخی مفسران، جواب قسم با اتکا به وجود قرینه، حذف شده است.

ب. خدای متعال پس از بیان قسم‌های گوناگون، پرسشی تقریری یاد می‌کند: آیا این سوگندها برای خردمندان کافی و وافی است: «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ».

پنج. درباره جواب قسم در این سوره مبارک دو نظر وجود دارد: الف. جمله «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ».

ب. فعل امر محذوف، به قرینه هشدار پروردگار به وقوع عذاب الهی بر عصیان‌گران در دنیا و آخرت، و بشارت به ثواب برای جان‌هایی که در حالت رضا و تسلیم به سر می‌برند و در قیامت نیز به بهشت می‌روند. این ابهام در جواب، همانند دیگر ابهام‌های قرآنی، زمینه تفکر و تدبیر بیشتر در قرآن کریم را فراهم می‌کند.

شش. میان معانی لفظی «حجر» با «عقل» پیوند تنگاتنگی وجود دارد. «حجره» یعنی اتاق، و «محجور علیه»، یعنی کسی که قدرت تفکر و تعقل ندارد، و «حجر الأم»، یعنی دامن مادر. همه این الفاظ و معانی با کارکردهای عقل هماهنگی دارند؛ زیرا عقل نیز همچون دامن مادر و اتاق، انسان را حفظ می‌کند. «محجور علیه» یعنی کسی که به دلیل فقدان یا کمبود عقل، حق تصرف در اموال خود را ندارد.

هفت. این سوره مبارک جلوه‌های گوناگونی از قدرت بشری را در تاریخ به نمایش می‌گذارد:

الف. به پیشرفت‌های عمرانی و استحکام ساختمان‌های شهرها اشاره می‌کند؛ مانند شهر «ارم» که بی‌مانند و دارای قصرهای بلند و ستون‌های برافراشته بود: ﴿إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾.

ب. به پیشرفت صنایع اشاره دارد؛ مانند استخراج سنگ‌ها از دل کوه برای ساختمان‌سازی، در دوره‌ای که هیچ یک از وسایل پیشرفته امروزی را نداشتند: ﴿وَتُمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ﴾.

ج. به قدرت نظامی فرعون و هیبت او در رویارویی با دشمنانش و آزارشان اشاره دارد که آسیه همسرش نیز هنگام مخالفت با او از شکنجه‌هایش در امان نماند: ﴿وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ﴾.

هشت. خدای متعال در برابر معاندانی که عنادشان با خدا شخصی است و بر فساد جامعه نمی‌افزایند، نه تنها از در صبر و مهلت وارد می‌شود، بلکه توبه آنان را هم می‌پذیرد. اما با اهل عناد و لجاجت که به افساد و تباهی جامعه بشری می‌پردازند، قاطع و سریع برخورد می‌کند. از اینجا علت انتقام هولناک خدای بزرگ از مجرمانی که شهرها را به فساد می‌کشیدند ﴿فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ﴾ روشن می‌شود. تعبیر «ربک» و اضافه شدن «رب» به پیامبر اکرم در ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾، برای دل‌داری دادن به ایشان است؛ یعنی پروردگاری که طغیانگران پیشین را در هم کوبیده است، دشمنان تو را نیز کیفر می‌دهد.

نه. مجازات‌های الهی همواره با میزان جرم همخوانی دارد. بر پایه این آیات شریف، فسادگستران و طغیان‌گران، همانند قوم عاد، ثمود و فرعون، گرفتار عذابی متناسب با جرمشان شدند؛ عذابی پی در پی ﴿فَصَبَّ عَلَيْهِمُ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ﴾ و شدید و غلیظ ﴿سَوْطَ عَذَابٍ﴾. شدت این عذاب، از کلمه «سوط» به معنی شلاق

فهمیده می‌شود. عذاب به تازیانه‌ای تشبیه شده است که برگرفته آنان فرود آمده است. همچنین، عذاب خدا در حق آنان، ناگهانی بود: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ﴾. در نتیجه برای روبه‌رو شدن با آن، آمادگی نداشتند و چنین عذابی از عذاب پیش‌بینی شده، بسیار سخت‌تر و دردناک‌تر است.

ده. شکارچی، همواره در کمین شکار خود نشسته است تا در وقت مناسب او را شکار کند؛ اما طعمه معمولاً به کمین‌کننده توجهی ندارد؛ وگرنه در کمین گرفتار نمی‌شود. حال اگر مؤمن بداند که کردار و گفتار او همواره در دید خدای سبحان است ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ﴾، به انتقام الهی گرفتار نمی‌شود.

آیات ۱۵-۲۰:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ
(۱۵) وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱۶) كَلَّا بَلْ لَّا
تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸)
وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا (۱۹) وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰).

اما انسان، چون پروردگارش او را بیازماید و گرامی‌اش دارد و نعمت فراوان به او دهد، می‌گوید: پروردگارم مرا عزیز داشته است. (۱۵) و اما چون وی را بیازماید و روزی‌اش را بر او تنگ گرداند، می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرد. (۱۶) چنین نیست. بلکه یتیم را نمی‌نوازد (۱۷) و بر خوراک [دادن به] بینوا هم‌دیگر را بر نمی‌انگیزد (۱۸) و میراث را غارت می‌کنید (۱۹) و مال را سخت دوست دارید. (۲۰)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. این آیات در پی اصلاح بینش انسان درباره نعمت و بلا است. در نگاه

قرآن کریم، نعمت همواره مایه شادی نیست: ﴿وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾.^۱ چنانکه بلا همیشه برای افسوس خوردن نیست: ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ﴾.^۲ البته انسان به اقتضای سرشت خویش هر چه می‌یابد خوشحال و هر چه را از دست می‌دهد، غمگین می‌شود. اما پیامبران آمدند تا انسان را به مرحله‌ای برسانند که از این سان نباشند.

دو. آیات نکوهش جزع و ناله ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ﴾ به نوعی با آیات پیشین و پسین ارتباط دارد. ارتباط با آیات گذشته، این‌گونه است که ناظر بودن خدا بر همه حالات انسان، تلاش او را دوچندان می‌کند تا رضایت الهی را جلب کند و از خشم او بگریزد؛ نه اینکه نعمت را دلیل اکرام و محرومیت را نشانه غضب الهی بداند. ارتباط آیه با آیات پسین، چنین است که گویی قواعد اکرام و توهین در نظر انسان، متفاوت از چیزی است که باید باشد. یعنی عدم اکرام یتیم و خوردن مال دیگران، سبب اهانت است و اطعام مسکینان و گسست قلبی از مال دنیا مایه اکرام.

سه. طبیعت بنده مؤمن این‌گونه است که به هنگام راز و نیاز با پروردگار خود، همه مؤمنان را کنار خود می‌بیند و پروردگار خویش را خدای همه می‌داند. از این رو بیش از شصت بار در قرآن کریم تعبیر «ربنا» به کار رفته است. اما انسان بی‌ایمان به دیگران بی‌اعتنا است. حتی هنگام سخن از پروردگار، خود را محور اصلی می‌انگارد و با ضمیر مفرد یاد می‌کند و به دیگران هیچ توجهی ندارد: ﴿رَبِّي أَكْرَمُ﴾ و ﴿رَبِّي أَهَانُ﴾.

گفتنی است که ملاک اکرام و اهانت در دیدگاه غیرمؤمنان، نعمت‌های مادی

۱. حدید/ ۲۳.

۲. همان

است. ایشان هرگز نمی‌توانند دریابند که ملاک اکرام و اهانت، خشنودی و ناخشنودی خدا است.

چهار. اگر بنده، تدبیر همه وجود را به دست خدای حکیم بداند و بس، به دو دلیل، دیگر نعمت و بلا در نزد او تفاوتی ندارد:

الف. تقدیر مولایش را دوست می‌دارد و از آن استقبال می‌کند.

ب. وقتی نعمت و بلا در مسیر رشد و تکامل او باشد، هر دو نزد او یکسان است؛ بلکه به درجه‌ای می‌رسد که در درون خود ابتلائات را دوست‌تر دارد؛ زیرا سبب ناله و تضرع به درگاه الهی خواهد شد و در قیامت پاداش دارد.

پنج. پیام آیه «لَا بَلَّ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» با فهم عمومی از کمک به یتیمان تفاوت دارد. مراد آیه، فقط تأمین پوشاک و خوراک یتیمان نیست؛ بلکه شامل احترام و اکرام هم می‌شود؛ چرا که معمولاً یتیمان سرخورده می‌شوند و به مهربانی دیگران نیاز بیشتری دارند. مقصود از اطعام مساکین نیز، تنها تغذیه آنان نیست؛ بلکه تشویق و ترغیب دیگران را به این کار نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا نیاز یتیمان با انفاق برخی از نیکوکاران تأمین نمی‌شود و نابودی فقر، تنها با تلاش همگانی مؤمنان ممکن است.

تهیدستی نیازمندان به اندازه‌ای اهمیت دارد که امیرمؤمنان (ع) آن را از اسباب طغیان آنان بر شمرده است: «کیلا یتبیغ بالفقیر فقره»^۱. خدای سبحان نیز عدم اطعام مسکین را از صفات کافران خوانده است: «إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ»^۲.

شش. از آنجا که یتیمان، سرپرست ندارند، دست‌اندازی به اموالشان آسان‌تر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹، ص ۳۲۵.

۲. حاقه / ۳۳-۳۴.

است؛ اموالی کہ همچون آتش، درون وجود غاصب را بہ جہنم تبدیل می کند.
آیات فراوانی در قرآن مجید، محبت مالی و معنوی بہ یتیمان را سفارش
می کنند:

- ﴿وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ﴾.^۱
 - ﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾.^۲
 - ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ﴾.^۳
 - ﴿كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ﴾.
- در آیه اخیر، از غیبت بہ خطاب التفات شدہ است تا اکرام یتیم را برجستہ تر کند.

آیات ۲۱-۳۰:

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲)
وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (۲۳)
يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا (۲۵)
وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدًا (۲۶) يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي
إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَادْخُلِي
جَنَّتِي (۳۰).

نہ چنان است؛ آنگاہ کہ زمین، سخت در ہم کوبیدہ شود (۲۱) و [فرمان] پروردگارت و

۱. نساء / ۱۲۷.

۲. همان / ۸.

۳. همان / ۲.

فرشته، صف در صف آیند. (۲۲) و جهنم را در آن روز احضار کنند. آن روز انسان پند گیرد؛ ولی [او کجا و پند کجا؟] (۲۳) گوید: «کاش برای زندگانی خود [چیزی] از پیش فرستاده بودم.» (۲۴) پس در آن روز هیچ کس همچون خدا عذاب نکند (۲۵) و هیچ کس همچون او در بند نکشد. (۲۶) ای نفس مطمئنّه، (۲۷) خشنود و خوشایند به سوی پروردگارت بازگرد، (۲۸) و در میان بندگان من درآی. (۲۹) و در بهشت من داخل شو. (۳۰)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يٰك. واژه «کَلَّا» که در این آیات تکرار شده است، برای بازداشتن مخاطبان از اندیشه خطا و آماده‌سازی او برای اندیشه صواب است. در آیه «كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» مخاطبان را از این خیال باطل باز می‌دارد که نعمت‌های بسیار را علامت بزرگی، و تنگدستی را نشانه حقارت می‌دانستند و سپس آنان را آماده پذیرش این بینش می‌کند که بزرگی و بزرگواری در اکرام یتیمان بی‌سرپرست است، و کوچکی در سخت گرفتن بر فقرا و تشویق نکردن دیگران برای کمک به نیازمندان.

آیه «كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» می‌فهماند که ملاک‌ها و معیارهای حقیقی اکرام و اهانت، در روز قیامت دانسته می‌شود؛ روزی که زمین سخت در هم کوبیده می‌شود و نظام کیهانی دگرگون می‌گردد و همه در پیشگاه الهی حاضر می‌شوند و پرده‌ها کنار می‌رود.

دو. قرآن از مسلمانان خواسته است که تنها خواننده قرآن نباشند و از تفکر و تدبر در این کتاب بازمانند. مثلاً آیات متعددی در قرآن وجود دارد که بدون تدبر و اندیشه، معنای آن آشکار نمی‌گردد؛ مانند آیاتی که به ظاهر برای خدا قائل به جسمانیت شده‌اند:

- «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۱.

- «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۲.

- «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ضُلُجٍ مِنَ الْعَمَامِ»^۳.

در این سوره مبارکه نیز آیه «وَجَاءَ رَبُّكَ» آمده است؛ ولی وقتی بنده، قلب خود را به روی حقایق می‌گشاید، درمی‌یابد که جسم بودن خدا محال است؛ زیرا برای او ماندنی نیست «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۴. خود نیز می‌فرماید هرگز مرا نخواهی دید: «لَنْ تَرَانِي»^۵. موجودی که دیده نمی‌شود و مانند ندارد، نمی‌تواند جسمانی باشد. بنابراین باید در آیه یادشده، کلمه‌ای در تقدیر باشد؛ مثلاً «امر» یا «قهر» یا «آیات». در نتیجه صورت واقعی آیه، «جاء امر ربك» یا «جاء قهر ربك» یا «جاء آیات ربك» است.

سه. در آیه «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» می‌توان آمدن جهنم را در روز قیامت مجاز دانست؛ یعنی برای صاحبان خود نمایان شد؛ همانند آیه «وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى»^۶. گویی به سوی آنان آمد، پس از آنکه از ایشان غائب بود. شاید هم به معنای حقیقی خود باشد؛ یعنی دوزخ از مکان خود حرکت کرد و به سوی آنها شتافت و این حقیقتی بسیار هولناک است؛ گویی که جهنم در بلعیدن آنان شتاب دارد و ندا می‌دهد: «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»^۷.

۱. طه / ۵.

۲. فتح / ۱۰.

۳. بقره / ۲۱۰.

۴. شوری / ۱۱.

۵. اعراف / ۱۴۳.

۶. نازعات / ۳۶.

۷. ق / ۳۰.

بر پایه روایتی، هنگامی که این آیات بر رسول گرامی ﷺ نازل شد، چنان چهره مبارک حضرت دگرگون گشت که اصحاب، تا آن روز چنین حالتی را در چهره ایشان ندیده بودند.^۱

چهار. انسان گناه کار در روز محشر آرزوهای فراوانی خواهد داشت:

الف. ای کاش هیچ گاه با کسی که او را از راه حق بازداشت، دوست نمی شد: ﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾.^۲

ب. ای کاش هرگز نامه اعمال خود را دریافت نمی کرد: ﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ﴾.^۳

ج. ای کاش چونان خاکی بی ارزش بود و پا به جهان زندگان نمی گذاشت تا به چنین عاقبتی گرفتار نمی شد: ﴿إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾.^۴

د. ای کاش می توانست برای زندگانی خود چیزی از پیش بفرستد: ﴿لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾.

از عبارت «قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي» چنین برمی آید که زندگی حقیقی و واقعی انسان در آخرت است؛ چنانکه در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.^۵

پنج. کریم و صبور، جز به ضرورت کسی را با زبان تهدید نمی کند؛ چه رسد به اقدام عملی برای اجرای تهدید. متأسفانه انسان چنان سقوط می کند که خداوند -

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۱.

۲. فرقان / ۲۸.

۳. حاقه / ۲۵.

۴. نبأ / ۴۰.

۵. عنکبوت / ۶۴.

که رحمتش بر غضبش مقدم است - وی را این گونه تهدید می کند: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا». فعل «يُعَذِّبُ» چه معلوم باشد، چه مجهول، گویای خشم الهی است.

تفکر در این آیات، روحیه مؤمنان مظلوم را به شدت تقویت می کند؛ زیرا درمی یابند که روزی فراخواهد رسید که کافران به گونه ای عذاب خواهند شد که هیچ کس آن را گمان نمی برد.

شش. نفس مطمئن، این افتخار را دارد که مخاطب حضرت حق شود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ». راه رسیدن به نفس مطمئن، ذکر الهی است که مایه آرامش قلب است: «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ».^۱ یاد الهی با دو چیز به دست می آید: نماز «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۲ و قرآن که نام دیگر «ذکر» است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ».^۳ بر این پایه، قرآن بالارونده (نماز) و قرآن فرودآمده از نزد خدا، انسان را به مرحله نفس مطمئن می رسانند. از این رو امام سجاده علیه السلام فرمود: «اگر همه اهل عالم از بین بروند، اگر قرآن همراه من باشد، از تنهایی وحشت ندارم؛ لو مات من بین المشرق والمغرب، لما استوحشت بعد أن يكون القرآن معي».^۴

هفت. در دو آیه پایانی این سوره مبارک، نکات بسیار زیبایی نهفته است. از آنجا که صاحبان نفس مطمئن بهترین بخش وجودشان، یعنی قلب خود را، خالصانه وقف پروردگار کرده اند، خدا نیز به آنان نفس مطمئن، بخشید و آنان را در زمره بندگان خاص خود قرار داد و کلمه «عباد» را به خود اضافه کرد: «عِبَادِي». از طرفی اضافه کلمه «جنت = بهشت» به پروردگار در ترکیب «جنتی»، فقط در این

۱. رعد / ۲۸.

۲. طه / ۱۴.

۳. حجر / ۹.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۲.

سوره آمده تا شرافت بهشت را بنمایاند و اینکه برای بندگان خالص آماده شده است.

گفتنی است که صاحب نفس مطمئن، نخست در زمره بندگان خاص درمی آید که پیشاپیش آنها پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ قرار دارند،^۱ و سپس وارد بهشت می شود تا نشان دهد - همانند هر جای دیگری - شرافت بهشت به اهل آن است.

هشت. ورود به بهشت همگانی یا بهشت اختصاصی مقربان خدا، به میزان ترس از جایگاه پروردگار وابسته است و این حالت، جز با بازداشتن نفس از پیروی هوای نفس به دست نمی آید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾.^۲ ترس، گاهی از جایگاه ربوبی است و زمانی از عذاب الهی. بندگان خاص خدا از جایگاه ربوبی پروردگار می هراسند، نه از عذاب الهی؛ زیرا گناهی مرتکب نشده اند.

۱. همان، ج ۳، ص ۱۲۷.

۲. نازعات / ۴۱-۴۰.

سوره بلد

آیات ۱-۷:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴) أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدَرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷).

به نام خداوند بخشنده مهربان. نه سوگند به این شهر [مکه]. (۱) و حال آنکه تو در آن جای داری. (۲) سوگند به پدر و فرزندی که آورده است. (۳) همانا انسان را در رنج آفریده ایم. (۴) آیا می‌پندارد که هیچ کس هرگز بر او چیره نخواهد شد؟ (۵) گوید: «مال فراوان تباه کردم.» (۶) آیا می‌پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟ (۷)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. درباره نفی قسم در آیه آغازین این سوره چند دیدگاه است:
الف. معنای حقیقی «لا اقسام»؛ یعنی با همه شرافت و ارزشی که مکه دارد، خدا نمی‌خواهد به این شهر قسم یاد کند؛ زیرا رسولش در این شهر آزار دیده و خون و جانش مباح شده است. بنابراین سوگند نخوردن به مکه برای تعظیم و تکریم پیامبر ﷺ است.

ب. نفی قسم، برای آن است که موضوع چنان روشن است که نیازی به سوگند نیست.

ج. می‌توان «لا» را زائد و برای تأکید دانست؛ مانند موارد مشابه در قرآن.^۱ برای اساس، آیه یکم و دوم با یک دیگر مرتبط‌اند. به این معنا که من به این شهر، چون انسان شریفی همچون رسول خدا ﷺ در آن اقامت دارد، سوگند می‌خورم. بر اساس این دیدگاه نیز همچون دیدگاه نخست، تعظیم پیامبر ﷺ مراد است.

دو. تفسیر آیه «وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» به حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل علیهما السلام، با ذکر مکه در آغاز آیه مناسبت دارد. بر این پایه، سوره بلد به نمادهای توحید در زمین اشاره دارد: ابراهیم «وَوَالِدٍ»، فرزندش اسماعیل «وَمَا وَلَدَ»، پیامبر گرامی اسلام «وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» و شهر مکه که میزبان خانه خدا است «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ». قرآن کریم بارها از بنیان‌گذار کعبه، حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل علیهما السلام و همسرش به نیکی یاد کرده است و اساساً خداوند متعال اجر هیچ کوشنده‌ای را بی پاداش نمی‌گذارد.

نکره بودن کلمه «والد» برای تعظیم است و تعبیر «ما ولد» به جای «من ولد»، از باب اعجاب است؛ چنانکه در زبان عرفی نیز گاهی در مقام اعجاب می‌گوییم: تو چیستی؟ به جای «تو کیستی؟»

سه. قرآن کریم بندگان را برای تحمل سختی‌های زندگانی دنیایی آماده می‌کند. از این رو در آیات بسیاری به طبیعت پر رنج و سختی زندگانی در دنیا اشاره دارد: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ».^۲ در این سوره نیز آیه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» می‌نماید که اساساً خلقت انسان بر پایه رنج

۱. واقعه / ۷۵؛ الحاقه / ۳۸؛ المعارج / ۴۰؛ القیامه / ۱-۲؛ التکویر / ۱۵؛ انشقاق / ۱۶؛ البلد / ۱.

۲. انشقاق / ۶.

بوده است. از روزی که روح به کالبدش دمیده می شود تا زمانی که از دنیا می رود، زندگی راحت و خالی از سختی و رنج به خود نمی بیند. پیداست که اگر انسان از پیش به سختی های زندگانی آگاه باشد، انقطاع کامل به سوی خدای متعالی پیدا می کند؛ خدایی که زدایش یا کاهش سختی ها تنها به دست او است.

چهار. به باور برخی، «کبد» در «فی کبد» به معنای استوار و استقامت است. بر این اساس، آیه معنایی همانند آیه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۱ خواهد داشت و با آیات پسین همین سوره که درباره ویژگی های جسمی و توانمندی های انسان، مانند چشم، زبان و لب است «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ»، تناسب دارد و از سویی این معنا با آیاتی که بندگان را به مراقبه و انفاق در راه خدا برای شکرگزاری نعمت های او دعوت می کند «فَكُ رَقَبَةً * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ» همخوانی دارد؛ زیرا خدا نخست اشاره می کند که انسان را توانمند و نیرومند آفریده و سپس با ذکر برخی مصادیق خلقت، آن را بیان می کند و آنگاه از آدمی مراقبه می خواهد و سپس شکرگزاری برای نعمت های بی شمار الهی.

پنج. از وجوه تقابل میان دنیا و آخرت، آن است که دنیا به گونه ای آفریده شده است که زندگانی انسان همواره با سختی همراه است. اما آخرت به گونه ای خلق شده است که انسان در آن با آسایش و امنیت به سر می برد. البته سختی دنیا با مرگ از میان می رود؛ ولی خوشی آخرت جاودانه و همیشگی است. پس کدام عاقلی راحتی همیشگی را به خوشی های زودگذر می فروشد؟ اگر دنیا همچون طلایی بود اما موقت، و آخرت مانند خاکی بود ولی جاودانه، باز هم آخرت از دنیا

برتر و بهتر بود؛ حال آنکه عکس مطلب درست است: دنیا تکه خاکی بیش نیست و آخرت، طلایی ماندگار.

شش. در این آیات از شخصی یاد می‌شود که مدعی است اموال بسیاری را انفاق یا هزینه کرده است: «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا». درباره چنین کسی سه احتمال می‌تواند داد:

الف. کسی که ریاکارانه انفاق کرده است. بنابراین پیوندش با آیه «أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ» بدین‌گونه است: خدا همه کس و همه چیز را می‌بیند و به نیت درونی انسان‌ها واقف است.

ب. شخصی که اموال فراوانی را در دشمنی با اسلام و پیامبر ﷺ هزینه کرده است. بدین رو خدا در آیه «أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» می‌فرماید به زودی چنین اشخاص را به سزای اعمالشان می‌رساند.

ج. افرادی که اموال بسیاری را انفاق می‌کنند، اما بر خدا منت می‌گذارند؛ همانند کسی که در زمان پیامبر ﷺ مسلمان شده بود و در قضیه‌ای به حضرت گفت: از وقتی مسلمان شدم اموال فراوانی از من در کفارات و انفاق‌ها رفت.^۱ خدا با بیان نشانه‌های خلقت خود، به این‌گونه آدمیان می‌فهماند که اگر منت روا باشد، خدا باید منت بگذارد: «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ».

هفت. قرآن کریم بارها انسان را به بازگشت به خویشتن فرا می‌خواند:

- «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»^۲.

- «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۳.

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۳.

۲. علق / ۱۴.

۳. فصلت / ۵۳.

تا او را از دل بستگی به سرای فانی برهاند و به سوی عالم غیب رهنمون و به مراقبه سلوکی تشویق کند، تا از این رهگذر، اسباب انقطاع حقیقی او به سوی خدای سبحان فراهم آید. بدین رو در این سوره مبارکه می فرماید: ﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ﴾. اعتقاد به اینکه خدای سبحان شاهد و ناظر همه رفتارها است و همه هستی در قبضه قدرت او است، خشوع ظاهری و باطنی انسان را در پی دارد.

هشت. منحرفان از هدایت الهی، همواره هستی را از چشم خود می نگرند و به هیچ حقیقتی جز آنچه خود می پندارند معتقد نیستند و هر چه را نپسندند، منکر وجود آن می شوند؛ بی آنکه برهانی بیاورند. خدای سبحان در آیات نخست، گمان چنین افرادی را هدف گرفته و در پی اثبات این مطلب است که تا وقتی چنین دیدگاهی دارند، به جایی نمی رسند و اگر بخواهند تغییر کنند، باید تغییر ماهوی و جوهری در دیدگاهشان رخ دهد و فقط به خود ننگرند؛ بلکه خواست خود را با مولایشان تنظیم کنند. جالب این است که آنان دو گمان جاهلانه داشتند که بطلان نشان بر همگان روشن است:

۱. آنان را کسی نمی بیند.

۲. کسی بر آنها قدرت ندارد.

آیات ۸-۱۶:

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ (۹) وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰)
فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُ رَقَبَةً (۱۳)
أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶).

آیا او را دو چشم نداده ایم؟ (۸) و زبان و دو لب (۹) و دو راه [خیر و شر] را به او نشان

دادیم. (۱۰) اما او از گردنه سخت عبور نکرد. (۱۱) و تو چه دانی که آن گردنه چیست؟ (۱۲) بنده‌ای را آزاد کردن، (۱۳) یا در روز گرسنگی، اطعام (۱۴) یتیمی خویشتاوند، (۱۵) یا بینوایی خاک‌نشین. (۱۶)

پیام‌ها و آموزه‌ها

یک. قرآن کریم در بیش از ۷۰ آیه، از جعل و خلق الهی در امور محسوس و نامحسوس سخن می‌گوید که یکی از آنها در این سوره است: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ». البته جعل، شأن ربوبی است؛ اما در بندگی، مهم آن است که بنده جعل الهی را درک کند و از آن عبرت بگیرد و به قدرت و عظمت او پی ببرد.

دو. بنده برای شناخت عظمت پروردگار به سیر و سیاحت آفاقی و انفسی نیازی ندارد؛ بلکه آیات شگفت الهی را در جسم ظاهری خود نیز می‌بیند. به چشمان خود بنگرد که تنها ابزار دیدن نیست، بلکه وسیله‌ای برای انتقال احساسات و عواطف روحی است و نمودار تأثیرات درونی. به زبانش بنگرد که ابزار سخن گفتن و چشیدن طعم غذاها است. به لب‌های خویش درنگرد که تکلم بدون آنها ممکن نیست. در تکلم و سخن‌وری خود بیندیشد که به‌واقع عملیاتی است بسیار پیچیده؛ زیرا تکلم، تبدیل افکار درونی به اصوات شنیدنی است در کمترین زمان.

سه. خدای متعالی بارها در قرآن کریم بر هدایت درونی انسان تأکید فرموده است؛ از جمله در سوره شمس «فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»^۱ و در این سوره: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ».

کلمه «نجد» به معنای سرزمین یا راه بلند است. خداوند از راه خیر و شر، و کفر

و ایمان به «نجد» تعبیر کرده تا بفهماند هر دو راه روشن و آشکار است و کسی را نرسد که بهانه گیرد و بگوید پیام رسولان به او نرسیده است؛ زیرا آگاهی از زشتی اموری همچون ظلم و دروغ در درون او نهاده شده است.

چهار. تناسب میان دو چشم «عَيْنَيْنِ» و دو لب «شَفَتَيْنِ» و راه خیر و شر «التَّجْدَيْنِ» بسیار روشن است: خدای بزرگ همان گونه که به انسان ابزاری درونی داده است تا راه خیر را از شر باز یابد، وسایلی ظاهری نیز بخشیده است تا به راحتی خود را از ارتکاب کارهای زشت برهاند؛ مثلاً چشم ها را پایین اندازد تا به نامحرم نظر نیفکند و لب ها را ببندد تا سخن بیهوده نگوید. بنابراین کسی که چشم و زبان خود را در حرام بازگذارد، عذری ندارد.

پنج. مؤمن در زندگانی دنیا برای رسیدن به درجات بالای کمال، باید از گردنه های دشوار هوا و هوس نفسانی بگذرد و به تعبیر قرآن، «اقتحام عقبه» کند و همان گونه که خیر و خوبی وقتی به انسان می رسد که او از محبوب هایش بگذرد و آنها را انفاق کند،^۱ در عبور از گردنه ها و موانع سیرالی الله نیز انسان باید سختی ها را تحمل کند. مثلاً بنده ای را آزاد کند «فَاُفٍّ رَقَبَةٍ» یا در زمان خشک سالی انفاق کند و انسان ها را از گرسنگی برهاند «أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ». عظمت این مطلب از تعبیر «وَمَا أَذْرَاكَ» فهمیده می شود؛ تعبیری که قرآن کریم درباره امور مهم و دشوار به کار می برد.

شش. مؤمن هنگام انفاق مال در راه خدا یا اطعام نیازمندان، به نزدیک ترین راه برای دست یابی به رضایت پروردگار می اندیشد؛ یعنی به دنبال بهترین مصداق این عنوان عام می گردد. آیات این سوره نیز به برخی مرجحات کمک به نیازمندان، البته بعد از اطمینان از اصل فقر، اشاره می کند. واژه «یتیمًا» می فهماند که فرزند

۱. آل عمران / ۹۲: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾.

یتیم، بهترین کس برای رسیدگی و ترحم است؛ همچنین خویشاوندان نسبی، بهترین کسان برای انفاق اند ﴿ذَا مَقْرَبَةٍ﴾؛ مسکینان زمین گیر ﴿ذَا مَتْرَبَةٍ﴾ و قحطی زدگان ﴿فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ﴾، از دیگر مصداق روشن برای انفاق و امدادند.

هفت. از دیدگاه قرآن کریم، کسی که به ظاهر آیات ﴿فَاكُ رَقَبَةٍ﴾ و ﴿أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ﴾ عمل کند و بندهای مؤمن یا کافر را آزاد کند و نیازمندان را اطعام دهد، از کسانی است که از گردنه های صعب العبور به سلامت گذشته و از اصحاب الیمین به شمار می آید؛ حال اگر به باطن این آیات نگاه شود و این مسئله در قلمرو معقولات بررسی شود، بدین معنا است که اگر کسی بندهای را از عذاب جهنم برهاند، یا غذای معنوی به او دهد، پاداشی عظیم در انتظار او است.

آیات ۱۷-۲۰:

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷)
أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ
الْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ (۲۰).

آنگاه از کسانی خواهد بود که گرویده اند و یکدیگر را به صبر و مهر سفارش کرده اند؛ (۱۷) آنان خجستگان اند، (۱۸) و کسانی نشانه های ما را کفر ورزیدند، ناخجستگان شوم. (۱۹) آنان را آتشی سرپوشیده فرا خواهد گرفت. (۲۰)

پیام ها و آموزه ها

يك. در آیات گذشته، انفاق به نیازمندان، به ویژه در روزهای قحطی و خشک سالی - گرچه مرتبط با جنبه های بیرونی انسان است - نشانه توفیق گذراز گردنه های هوا و هوس نفسانی شمرده شد. اکنون در این آیات، به جلوه های معنوی برای عبور از گردنه ها اشاره می کند و این جلوه های معنوی به مراتب از جلوه های

بیرونی بیشتر اهمیت دارد؛ زیرا حالات بیرون از حالات درونی برمی خیزد. بر طبق این آیات، انسان نخست باید ساخت ایمانی خود را نیرومند کند ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ و سپس به درجه‌ای برسد که همواره مشتاق به کمک به دیگران در مسیر کمال باشد که با سفارش به صبر بر طاعت الهی و پرهیز از محرمات عملی می‌شود: ﴿تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ﴾. همچنین باید بر هم‌نوعان خود شفقت داشته باشد ﴿تَوَاصُوا بِالْمَرْحَمَةِ﴾ تا بتواند هم حقوق خدا و هم حقوق مخلوقات را رعایت کند؛ همان‌گونه که در سوره عصر می‌فرماید: ﴿وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ﴾.^۱ و سفارش به رحمت، از مصادیق تواصی به حق است.

دو. قرآن کریم معمولاً عمل صالح را در کنار ایمان ذکر می‌کند؛ اما در این سوره، تواصی به صبر و رحمت در کنار ایمان یاد شده است؛ زیرا عمل صالح واجب یا مستحب، با صبر و رحمت به دست می‌آید. البته تعبیر به تواصی به صبر و رحمت، مطلبی دیگر را نیز می‌فهماند و آن این است که تواصی ریشه‌های ایمانی افراد جامعه را تقویت می‌کند و زمینه را برای اعمال صالح در جامعه فراهم می‌سازد.

سه. در جامعه ایمانی چنین نیست که برخی به وعظ و نصیحت سرگرم باشند و بعضی نیز تنها مخاطب این نصایح باشند؛ بلکه با تحقق «تواصی»، رابطه‌ای تعاملی میان مردم شکل می‌گیرد و امر به معروف و نهی از منکر میانشان نهادینه می‌شود و مردم یک‌دیگر را وعظ می‌کنند و از یک‌دیگر موعظه می‌پذیرند. اگر این تواصی در جامعه اسلامی استقرار یابد، اعمال نیک انسان‌ها، حالات و سپس عادات و آنگاه ملکات آنان می‌شود.

چهار. قرآن کریم در لابه‌لای آیات خود، شیوه‌های درست تبلیغ دین را نیز آموزش می‌دهد؛ همچون:

- استفاده از شیوه‌های گوناگون؛ با آنکه خداوند مالک علی‌الاطلاق است و می‌تواند همگان را به زور به خود مؤمن کند، اما با شیوه‌های گوناگون، همچون وعظ و نصیحت، مردم را به سوی خود می‌خواند.
- ذکر مصادیق به جای کلیات مبهم؛ همچون آزاد کردن بنده، انفاق در زمان قحطی، رسیدگی ویژه به ایتام و مساکین.
- بیان مطالبی برای تقویت پیوند بندگان با آفریدگار، مانند ذکر نعمت‌های خاص.
- توجه به غیر مؤمنان؛ زیرا برای انفاق و آزاد کردن بنده، قید مسلمان یا مؤمن را نیآورده است.
- ترجیح ندادن برخی از گروه‌ها بر برخی دیگر؛ چراکه «همگان» را فرامی‌خواند به صبر. پس وظیفه عده‌ای موعظه کردن و تکلیف عده‌ای موعظه شنیدن نیست؛ بلکه همه باید هم‌دیگر را توصیه و ارشاد کنند.
- توجه به امورات دنیوی بندگان تا همگی زندگی معتدل و آرامی داشته باشند.

پنج. بیشتر مردم، خوش‌یمنی و بدیمنی را در امور بی‌ارزشی نظیر آمدن و رفتن کلاغ و مانند آن می‌بینند و بر این اساس، فال نیک یا بد می‌زنند. آیات پایانی سوره بلد ثابت می‌کنند که خوش‌یمنی و بدیمنی به فرجام امور در روز رستاخیر وابسته است. اصحاب میمنه، کسانی هستند که از صراط مستقیم به سلامت می‌گذرند و اصحاب مشئمه کسانی‌اند که در آخرت به جهنم می‌روند. پیدا است که پستی «لوم» و بدیمنی «شوم» با یک‌دیگر متلازم هستند؛ همان‌گونه که بزرگی «کرم» و خوش‌یمنی «یمن». این مطلب از سخن سلمان روشن می‌شود؛ هنگامی که به او گفته شد: «تو کیستی و چه ارزشی داری؟» پاسخ داد: «من و تو در آغاز نطفه پستی بودیم و پایان من و تو گور است. پس روز قیامت در پیش میزان عدل الهی، هر که

کفه میزانش سنگین تر باشد، کریم است و آن که کفه میزانش سبک باشد، پست است.^۱

شش. آیه پایانی از عذاب الهی سخن می گوید: «عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ». هر چند از گونه های عذاب سخنی نمی راند، نکره بودنش بزرگی آن عذاب را می رساند. پس همین هشدار، کافی است تا انسان از ارتکاب معاصی بازگردد.

در این آیه، اشارتی نهفته است که نشان دهنده سنگینی عذاب است. تعبیر «عَلَيْهِمْ» از احاطه عذاب بر جهنمیان خبر می دهد و از این جهت، با آیه «أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا»^۲ بسیار شباهت دارد. آری؛ این حالت که احساس عذاب از هر سو او را در برگرفته و هیچ راهی برای فرار ندارد، بسیار دردناک است؛ به ویژه اگر عذابش، بی پایان باشد.

۱. فقال سلمان: «أَمَّا أُولَى وَأُولَکَ فَنُطْفَةٌ قَدْرَةٌ، وَأَمَّا أُخْرَى وَأُخْرَى فَجِيفَةٌ مُنْتَنَةٌ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، وَنُصِبَتِ الْمَوَازِينُ: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ الْكَرِيمُ، وَمَنْ خَفَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ اللَّئِيمُ.» (من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۴)

۲. کهف / ۲۹.

سوره شمس

آیات ۱ - ۱۰:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَاها (۲)
وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا (۵)
وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا
وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰).

به نام خداوند بخشنده مهربان. سوگند به خورشید و تابش آن، (۱) سوگند به ماه چون
پی [خورشید] درآید، (۲) سوگند به روز چون زمین را روشنایی دهد، (۳) سوگند به شب
چون پرده بر آن افتد، (۴) سوگند به آسمان و آن کس که آن را افراشت، (۵) سوگند به
زمین و آن کس که آن را گسترد، (۶) سوگند به نفس و آن کس که آن را سامان داد، (۷)
سپس پلیدی و پرهیزگاری را به او الهام کرد، (۸) که هر کس نفسش را پیراست،
رستگار شد، (۹) و هر کس آن را زشت گردانید، زیان کرد. (۱۰)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. شکی نیست که میان سوگندهای قرآنی و «مقسم علیه = آنچه قسم برای
تأکید بر آن است»، پیوند و ارتباط است که تدبرکنندگان در قرآن کریم باید آن را

کشف کنند و اساساً حکمت قسم‌های الهی نیز همین است؛ وگرنه خدای سبحان نیازی به سوگند و تأکید ندارد تا دفع شبهه کند یا چیزی را به ما بیاوراند. بر این پایه، شاید بتوان گفت که قسم‌های آغازین این سوره، که به شگفتی‌های آفرینش و خودسازی انسان ربط دارد، در مقام بیان این نکته هستند که خدا همه هستی را برای بشرام کرده است تا او به کمال خود برسد. بنابراین اگر انسان به کمال مطلوب دست نیابد، خلاف کاروان هستی قدم برداشته است؛ چراکه همه مخلوقات به هدف غایی خلقت خود رسیده‌اند، جز او. حدیث قدسی نیز همین معنا را تأیید می‌کند: «بنده‌ام همه کس و همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم؛ عبادی خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي».^۱

دو. سوگندهای قرآن در کیفیت و کمیت، با یک‌دیگر تفاوت‌هایی دارند. به لحاظ کیفیت، یک سوره به مظاهر آسمانی قسم می‌خورد «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ»^۲ و سوره‌ای دیگر به جلوه‌های زمینی «وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاها» و سوره‌ای دیگر به مظاهر انفسی «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» و سوره‌ای نیز به نشانه‌های قیامت: «وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ».^۳ از جهت کمیت نیز در برخی سوره‌های قرآن فقط یک قسم یاد شده است مانند «وَالْعَصْرِ»، در بعضی دو سوگند مانند «وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى»^۴ در پاره‌ای سه قسم «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى * وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى»^۵، در مواردی چهار سوگند «وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ * وَطُورِ سِينِينَ * وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»^۶ و در سوره‌ای دیگر پنج

۱. الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، ص ۷۱۰.

۲. طارق / ۱.

۳. بروج / ۲.

۴. ضحی / ۱-۲.

۵. لیل / ۱-۳.

۶. تین / ۱-۳.

قسم: ﴿وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾.^۱ اما در سوره شمس، یازده سوگند یاد شده است برای یک «مقسمٌ علیه»، و آن، اهمیت تزکیه نفس است. این همه سوگند - که در قرآن سابقه ندارد - برای یادآوری تزکیه، می‌نمایاند که تزکیه، ریشه و پایه تمام کمالات انسان در دنیا و آخرت است. بنابراین فراتر از این اعمال ظاهری، آنچه مؤمن را رستگار می‌کند، همان تزکیه و خودسازی درونی است که آثار بیرونی آن نیز بسیار است.

سه. درباره مرجع ضمیر مفعولی «ها» در «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰهَا» = و سوگند به روز آنگاه که آن را روشن می‌کند» دودیدگاه وجود دارد:

الف. «الأرض». بر پایه این تفسیر، ابهامی درآیه نیست.^۲

ب. «الشمس». بر این اساس، معنای آیه چنین است: «سوگند به روزی که خورشید را روشن می‌کند».^۳ این احتمال، ابهام معنایی دارد؛ زیرا خورشید روز را روشن می‌کند، نه روز خورشید را. شاید دلیل این تعبیر، آن باشد که مردم با روز انس و آشنایی بیشتری دارند و چون در روز خورشید را می‌بینند، گویا روز باعث دیده شدن خورشید می‌شود. در مسائل معنوی نیز می‌توان گفت بنده‌ای که مردم را به سوی خدا می‌خواند، بنده‌ای شایسته است؛ همچون روزی که خورشید را به میان مردم می‌آورد. بر پایه روایات، کسی که به احیای امر پیامبر ﷺ و اهل بیت  پردازد، از رحمت و مغفرت الهی بهره می‌برد.

چهار. مفسران در مورد کاربرد کلمه «ما» برای پروردگار متعال، به جای «من» اختلاف دارند. «ما» معمولاً برای غیرعاقل به کار می‌رود و «من» برای عاقل؛ اما در موصول «ما» ابهامی است که بر عظمت دلالت می‌کند. گویا خلقت آسمان و زمین

۱. فجر/ ۱-۴.

۲. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۳۹۹.

۳. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۷۵.

و نفس به اندازه‌ای مهم است که آن را فقط می‌توان به قدرت عجیب و مبهم الهی نسبت داد. در این میان، نفس انسانی، عظمت بیشتری دارد؛ به همین دلیل «نکره» آمده است که در زبان عربی، گاهی بر عظمت دلالت دارد. از این مهم‌تر، عطف پروردگار و خالق هستی به مخلوقات است که از شرافت و ارزشمندی هستی حکایت می‌کند.

بر این اساس، مؤمن باید همواره از آفریده به آفریننده برسد؛ برخلاف کسانی که از مظاهر طبیعت شگفت‌زده می‌شوند، اما به سازنده و آفریننده آنها پی نمی‌برند. در نتیجه دانش و آگاهی آنان، سودی به حالشان ندارد و اثری از خشیت و ترسی که باید در دانشمندان باشد، در آنها دیده نمی‌شود.

پنج. می‌توان موصول «ما» را قوانین حاکم بر هستی دانست؛ قوانینی که آسمان‌ها را برافراشته‌اند «وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا» و زمین را گسترانیده‌اند «وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا». بر پایه این برداشت، هستی و آنچه در او است، در کفه‌ای و قوانین مدبر هستی در کفه‌ای دیگر قرار می‌گیرند و آن که این قوانین حاکم بر هستی را کشف می‌کند، انسان است.

شش. نفس در قرآن کریم، گاه بر روح اطلاق می‌شود «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»^۱ و گاه بر جسد انسان «إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ»^۲. بنابراین امکان دارد «تسویه نفس = نَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»، هم‌زمان شامل روح و بدن شود، و خدای متعالی قدرت بیکران خود را در خلقت هر دو به کار گرفته است؛ چراکه پس از آفرینش بدن، تعبیر «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»^۳ به کار برده و بعد از دمیدن روح،

۱. زمر/ ۴۲.

۲. قصص/ ۳۳.

۳. مؤمنون/ ۱۴.

خود را ستوده است: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.^۱

هفت. آیه ﴿فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾، اتمام حجت خدا با بندگان است؛ زیرا می‌فرماید ما راه درست و خطا را به او الهام کردیم. بنابراین انسان نمی‌تواند روز قیامت بهانه یا عذر بیاورد که خیر و شر را نمی‌دانسته است. الهام پروردگار، در حکم پیامبر درونی در هر کس است، و با وجود پیامبر، کسی معذور نیست.

جالب است که موضوع الهام الهی، مطلق نفس انسان، اعم از مؤمن و غیر مؤمن است؛ همان‌گونه که مخاطب آیات ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَنِّي مَعَاذِيرُهُ﴾^۲ مطلق انسان است. آیه فطرت نیز ناظر به هر انسانی است؛ بدون هیچ قیدی: ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾.^۳ بر پایه این آیات، حرکت در جاده فطرت، نیازمند امری بیرون از ذات انسانی نیست و فرستادن پیامبران نیز به هدف رساندن ندای فطرت به گوش انسان‌ها و بیان جزئیاتی است که عقل به درک آنان توانا نیست. بنابراین «انسان»، مسئول است و موظف به خودسازی: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا﴾.

هشت. الهام پروردگار در ﴿فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ افاضه گونه‌ای از معرفت به انسان است که او بر اساس آن به حسن و قبح اشیا شناخت تصویری و تصدیقی می‌یابد که از آن به حکمت نظری تعبیر می‌کنند. این، پایین‌ترین درجه کمک الهامی خدا به نفس انسانی است؛ اما خدای سبحان می‌تواند درهای رحمت خود را بگشاید و بنده صالح را با مصالح و مفاسد شخصی‌اش آشنا تر سازد؛ یعنی حکمت عملی را نیز به او الهام کند، تا در همه جزئیات زندگی در صراط مستقیم

۱. مؤمنون / ۱۴.

۲. قیامه / ۱۴-۱۵.

۳. روم / ۳۰.

قرار بگیرد؛ همان راهی که هدایت به آن را در نمازهای واجب روزانه و مستحب از خدای متعال خواستاریم.

نه. فجور، جمع «فجر» است و فجر یعنی شکافتن.^۱ علت اطلاق آن بر کارهای خلاف و زشت، آن است که فسق و فجور، پرده تقوا را می‌برد؛ همان‌گونه که سپیده دم (فجر)، تاریکی شب را می‌شکافد.^۲ تقوا نیز به حالتی اطلاق می‌شود که نفس در پناه‌گاهی امن استقرار یافته باشد و انسان را از هر چه می‌ترسد، حفظ کند.^۳ بر این اساس، در نفس مُلْهَم به فجور و تقوا مقتضی کمالات وجود دارد و مانع نیز مفقود است. بنابراین انسان برای رسیدن به کمال، همه اسباب را دارا است. اگر کسی پرده‌های عصمت و نجابت را کنار بزند و زشتی‌ها را آشکار کند، چه تضمینی وجود دارد که دوباره این پرده ترمیم شود؟ یا اگر کسی از حصار تقوا بیرون بیاید، طعمه گناهان گرگ صفت نمی‌شود؟

ده. شاید راز تقدیم فجور بر تقوا در آیه «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» این باشد که همواره تخلیه و ترک رذایل، بر تحلیه و کسب فضائل تقدم دارد و همچنین قبح زشتی‌ها روشن و آشکار است و فطرت پاک به راحتی می‌تواند آن را دریابد. از این رو گناه فاعل زشتی‌ها از تارك تقوا سنگین‌تر است؛ زیرا او با اموری فطری و وجدانی مخالفت کرده است. مثلاً قوم حضرت صالح علیه السلام، با کشتن شتر، حرمت الهی را هتک کردند و گناه‌شان فقط از روی هوا و هوس نبود. به همین دلیل، عذاب قوم صالح شدت و فراگیری ویژه‌ای داشت.

یازده. همه موجودات جهان در پی رستگاری‌اند و برای رسیدن به آن

۱. مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۲۶.

۲. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۳۲.

۳. مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۸۱.

می‌کوشند. اما گاهی در مصادیق خطا می‌کنند. برخی رستگاری را در امکانات مادی می‌بینند؛ همچون قوم قارون که می‌گفتند: «يَالَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»^۱. گروهی نیز علوم مادی را ملاک رستگاری می‌دانند: «فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»^۲. گروهی دیگر، جمعیت فراوان و ثروت بسیار را: «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا»^۳. دسته‌ای از آدمیان نیز قدرت و برتری را: «وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى»^۴. اما قرآن کریم رستگاری را در تزکیه و خودسازی می‌شناساند.

دوازده. قرآن کریم هنگام سخن از ارتباط رستگاری با کارهای نیک، آن را با صیغه تَرْجَى (امیدواری) بیان می‌کند: «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۵. یعنی امید است که نیکوکاران رستگار شوند. ولی ترتب رستگاری را بر تزکیه قطعی می‌داند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا». یعنی اهل تزکیه، به قطع رستگارند. از اینجا معلوم می‌شود که نسبت میان اعمال ظاهری و بیرونی و اعمال درونی همانند نسبت ریشه و شاخه است که هرگاه ریشه سالم باشد، قطعاً درخت پربار می‌شود. حدیث پیامبر ﷺ نیز این مطلب را تأیید می‌کند: «نية المؤمن خير من عمله»^۶.

سیزده. قرآن کریم، هنگامی که چیزی را مطلق و بی‌قید یاد می‌کند، هرگاه گزینه‌ای در میان نباشد، معنای عام آن مراد است. بنابراین از اطلاق ایمان و عمل صالح، ایمان کامل و همه اعمال صالح مراد می‌شود. پس «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» یعنی رستگاری در پرتو تزکیه کامل اعتقادی و عملی به دست می‌آید. مؤیدش این

۱. قصص / ۷۹.

۲. غافر / ۸۳.

۳. کهف / ۳۴.

۴. طه / ۶۴.

۵. حج / ۷۷.

۶. الکافی، ج ۲، ص ۸۴.

است که آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»^۱ رستگاری را ویژه مؤمنان دانسته و آیات دیگر به تفصیل ویژگی‌های مؤمنان را گفته‌اند، که یکی از آنها روگردانی از لغو است. ممکن است برخی رو برتافتن از لغو را جزء صفات غیر ضروری بدانند، اما از آنجا که رستگاری موقوف به تزکیه به معنای وسیع آن است، اعراض از لغو را نیز در برمی‌گیرد.

چهارده. تزکیه و خودسازی، کاری اختیاری است - نه اجباری - و بنده خود باید به این کار اهتمام ورزد. امام صادق علیه السلام فرمود: «طیب نفس تو، خودت هستی و نشانه‌های بیماری و سلامت و داروهای شفابخش را می‌دانی؛ إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَیِّبَ نَفْسِكَ وَبُئِنَ لَكَ الدَّاءُ وَعَرَفْتَ آيَةَ الصَّحَّةِ وَدَلَّتْ عَلَى الدَّوَاءِ؛ فَانْظُرْ كَيْفَ قِيَامُكَ عَلَى نَفْسِكَ.»^۲

با این حال، شایسته است که انسان همواره یاری خدای متعالی را در این مسئله مهم بخواند؛ چراکه بی آن، تحقق تزکیه بسیار دشوار است؛ همچنان‌که رسول گرامی صلی الله علیه و آله هنگام تلاوت این آیه، پس از لحظه‌ای درنگ گفت: «پروردگارا، تقوا را بر نفس من ارزانی دار و آن را تزکیه کن؛ زیرا تو بهترین کسی هستی که می‌توانی نفس مرا پاک کنی. تو بر نفس ولایت داری؛ اللَّهُمَّ! آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا زَكَّاهَا أَنْتَ خَيْرَ مَنْ زَكَّاهَا؛ أَنْتَ وَلِيِّهَا وَمَوْلَاهَا.»^۳

آیه «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ»^۴ نیز همین معنا را تأیید می‌کند. پس هیچ منافاتی میان خودسازی بنده و توفیقات الهی نیست.

۱. مؤمنون / ۱.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۵۴.

۳. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۲۰.

۴. نور / ۲۱.

پانزده. تزکیه، اعم از اصلاح نفس است؛ زیرا تزکیه هم پیراستگی از رذائل است و هم آراستگی به فضائل؛ نه صرف پاک‌سازی از آلودگی‌ها؛ چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «مال با زکات کم می‌شود، اما زکات علم، آن را بیشتر می‌کند؛ الْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ»^۱ به عبارت دیگر، انسان با تزکیه، کمالی بر خویش می‌افزاید، نه اینکه خود را از لذتی محروم کند. ترس از دست دادن لذاذات دنیایی سبب می‌شود برخی از قدم گذاشتن در این مسیر بهراسند؛ در حالی که راه تزکیه، مسیر رشد و افزایش نعمت‌ها است؛ چنانکه دنیاپرستان نیز گاهی برای به دست آوردن چیزی ارزشمند، سختی از دست دادن چیزی را تاب آوردند.

شانزده. کشاورزی که بذری را در زمین می‌پاشد و به آن رسیدگی می‌کند و روز به روز، رویش آن را تا زمان ثمردهی می‌بیند، با کسی که تنها دانه‌ای را در میان خروارها خاک پنهان می‌کند، بسیار تفاوت دارد. این مثال، فرق رهروان مسیر تزکیه را با دیگرانسان‌ها نشان می‌دهد: انسان‌هایی که نفس خود را زیر خاک‌های شهوت پنهان کرده‌اند ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ هرگز به محصول دلخواهی نمی‌رسند. قرآن درباره انسان‌های دوران جاهلیت که فرزندان دختر خود را زنده به‌گور می‌کردند، تعبیر «دَسَّ» به کار برده است: ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾^۲. بنابراین جرم کسانی که نفس خود را زیر خاک‌های شهوت پنهان می‌کنند، با آن مشرکان نادان یکسان است؛ اگرچه در نگاه نخست میان آن دو فرق است.

گفتنی است که کلمه «قد» که برای تأکید و تثبیت است، در هر دو مسیر سعادت و شقاوت به کار رفته است («قد افلح» و «قد خاب»)، تا نشان دهد هر دو مسیر روشن و بدون ابهام است.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۶.

۲. نحل / ۵۹.

ہفدہ۔ کسی کہ بہ جای پرداختن بہ خودسازی، ندای فطرت خود را نشنیدہ می گیرد و روح و نفس خود را پنهان می کند، قطعاً نومید و بی بہرہ خواہد شد؛ لیکن اثر این را روز قیامت خواہد دید و خدای متعالی در وصف گروہی از آنان می فرماید: ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱ و چقدر فرق است میان کسی کہ در قیامت بہ ناگاہ می بیند ہمہ سرمایہ ہا و کوشش ہایش بر باد رفته و از تمام نعمت ہای الہی محروم است، با کسی کہ رستگاری خود را از ہمین دنیا بہ روشنی می بیند.

آیات ۱۱-۱۵:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَاسَوَّاهَا (۱۴) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵).

[قوم] ثمود، بہ سبب طغیان خود، تکذیب کردند؛ (۱۱) آنگاہ کہ شقی ترین آنان برخاست. (۱۲) پس فرستادہ خدا بہ آنان گفت: «مادہ شتر خدا و [نوبت] آب خوردن اورا [حرمت نہید]». (۱۳) و [لی] آنان تکذیبش کردند و آن [مادہ شتر] را کشتند، و پروردگارشان بہ کیفر گناہشان، بر سرشان عذاب فرود آورد و آنان را نابود کرد (۱۴) و بیمی از آن بہ خود راہ نداد. (۱۵)

پیام ہا و آموزہ ہا

یٰک. کفر، گناہ بزرگی است و پیامدش جاودانگی در آتش. این معصیت، یک بارہ در انسان پدید نمی آید، بلکہ گاہی بہ تدریج انسان گرفتار کفر بہ خدا

می‌شود. تاریخ پُر از انسان‌هایی است که هرگز گمان نمی‌کردند روزی مرتد و کافر شوند، اما شدند. نقطه آغاز، گناهان جوارحی است؛ چون آدمی بر اثر گناهان اندک اندک از خدا دور می‌شود؛ تا آنکه سرانجام روی به انکار می‌آورد. در حادثه کشتن شتر حضرت صالح، قاتل شتر در آغاز گناه کاری شقی بود؛ اما پس از مدتی به درجه‌ای رسید که جنگ با خدا را آغاز و هدیه الهی به حضرت صالح علیه السلام را پی کرد و کشت. بنابراین سرکشی او به تکذیب انجامید. از بای سببیت در آیه **كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا** همین معنا برداشت می‌شود؛ زیرا می‌گوید سرکشی و طغیانگری منشأ تکذیب آیات الهی است. و مشابه این آیه است، آیه: **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاءُوا السُّوءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ**^۱، که می‌گوید انسان نخست به کارهای زشت و کردار بد می‌پردازد و سپس به تکذیب نشانه‌های الهی.

دو. بی‌گمان، کسی که نفس خود را زیر خاک‌های نادانی و شهوت دفن کرده، از فیض الهی محروم می‌شود و این، حالتی دردناک است؛ اما بدتر از آن، طغیان و سرکشی است؛ مانند کاری که قاتل شتر حضرت صالح علیه السلام کرد و شقاوت خود را نمایان ساخت: **إِذْ أَنْبَعَثَ أَشْقَاهَا**. او در واقع رسول خدا را به مبارزه طلبید!

سه. هر چند همه پدیده‌های جهان هستی، منسوب به آفریدگارشان هستند، اما شتر حضرت صالح علیه السلام افتخار یافت که با اضافه تشریفی به خدا، منسوب شود: **نَاقَةَ اللَّهِ**. بدین رو کشندگان این شتر به عذابی دردناک گرفتار خواهند شد. وقتی ظلم به حیوانی که منسوب به خدا است، چنین عقوبتی دارد، پس توهین یا هتک حرمت بندگان صالح او که خلفای الهی بر روی زمین‌اند، چه کیفری خواهد داشت؟!

چهار. با آنکه شتر حضرت صالح را یک نفر کشت، قرآن همه قوم او را قاتل

می خواند: «فَعَقَرُوْهَا». چون دیگران هم به این گناه راضی بودند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «عذاب قوم ثمود، همگانی شد، زیرا آنان به این کار رضایت دادند؛ فَعَمَّهُمْ اَللّٰهُ بِالْعَذَابِ، لَمَّا عَمَّوْهُ بِالرِّضَا»^۱ پس باید از هم نشینی با گناهکاران دوری کرد و به عملشان هرگز خرسند نبود و به صفاتشان تاسی نکرد.

پنج. قرآن کریم معمولاً برای فهم بهتر مطالب، از مثال کمک می گیرد. در این سوره نیز که سخن از فجور و تقوا است، قوم ثمود را تمثیل کرده است که بهترین مثال برای تارکان تزکیه است. آنان از جاده تقوا بیرون و به راه فجور و زشتی ها رفتند و مرتکب گناهانی بزرگ شدند. در نتیجه، خداوند عذابی سخت بر آنان فرو آورد که آنان و سرزمین شان را در هم کوبید و با خاک یکسان کرد: «فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا».

شش. از اسباب دور شدن از منکرات، تفکر در فرجام آنها است و اینکه همه کارهای خوب و بد ثبت می شود. اما شگفتا که انسان - با آنکه سرگذشت اقوام گذشته را می شنود و می خواند - عبرت نمی گیرد و به دست خود اسباب نابودی خود را فراهم می کند. اگر قاتل شتر حضرت صالح علیه السلام در عذاب گذشتگان تفکر کرده بود، هرگز پیامبرزمانش را به مبارزه نمی طلبید. او به درجه ای از عصیان رسید که به تعبیر قرآن: «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا؛ از پایان کار خود نهراسید». البته این معنا در صورتی است که فاعل «لَا يَخَافُ» قاتل شتر باشد؛ اما برخی ضمیر فاعلی را به خدا برگردانده اند. بنابراین معنای آیه این گونه می شود: خدا از عقاب آن قوم، بیمی به خود راه نداد.

سوره لیل

آیات ۱ - ۱۱:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲)
وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴) فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى
وَاتَّقَى (۵) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (۷) وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ
وَاسْتَغْنَى (۸) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى (۱۰) وَمَا يُغْنِي
عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱).

به نام خداوند بخشنده مهربان. سوگند به شب چون بپوشاند، (۱) سوگند به روز چون
نمایان گردد، (۲) و [سوگند به] آن که نروماده را آفرید، (۳) که همانا کوشش شما پراکنده
[و بیهوده] است. (۴) اما آن که بخشید و تقوا پیشه کرد، (۵) و [پاداش] نیکوتر را
تصدیق کرد، (۶) به زودی راه را بر او آسان می کنیم. (۷) و اما آن که بخل ورزید و دعوی
بی نیازی کرد، (۸) و [پاداش] نیکوتر را دروغ خواند، (۹) به زودی راه را بر او دشوار خواهیم
نمود. (۱۰) و دارایی او به کارش نمی آید. (۱۱)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. كلمه «لیل» در سه سوره شمس، لیل وضحی با تعبیری مشابه تکرار شده

است:

- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا»^۱.

- «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى».

- «وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى»^۲.

در سوره‌های لیل و شمس، «لیل» همراه قید «غشیان = پوشاندن» به کار رفته است. در تفسیر «غشیان» در این آیه، مفسران دیدگاه‌های مختلفی دارند:

الف. با شب، روز پوشانده می‌شود. به این معنا در آیه دیگری تصریح شده است: «يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارُ»^۳.

ب. غشا، پوشاندن خورشید است؛ یعنی شب نور خورشید را می‌پوشاند. آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا»^۴ نیز بر همین معنا دلالت دارد.

ج. مراد آیه، هر چیزی است که شب آن را در می‌پوشاند؛ همانند آیه «وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ»^۵.

شاید راز تأکید ویژه بر شب این باشد که شب از شگفتی‌های خلقت پروردگار است و بر اثر جابه‌جایی سیاره بزرگی همچون زمین، شکل می‌گیرد، و در طبیعت و در نتیجه در زندگانی بشر اثر دارد. از سویی، عامل آرامش است و بهترین فرصت برای خواب و استراحت و مناجات با پروردگار؛ مخصوصاً در سحرگاهان است که مؤمنان در آن وقت با خدا راز و نیاز می‌کنند: «وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»^۶.

۱. شمس / ۴.

۲. ضحی / ۲.

۳. اعراف / ۵۴.

۴. شمس / ۴.

۵. فلق / ۳.

۶. ذاریات / ۱۸.

دو. در این سوره مبارکه - مانند سوره شمس - از تاریکی شب به فعل مضارع تعبیر می شود که استمرار را می رساند: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى». اما در هر دو سوره از روز با فعل ماضی تعبیر شده است «تَجَلَّى». همین تعبیر، مایه تحیر مفسران شده و نظریات متفاوتی تولید کرده است:

الف. به باور برخی، این آیه به زمان بعثت پیامبر مکرم ﷺ اشاره دارد؛ زیرا در زمان ایشان تاریکی جاهلیت همه جزیره العرب را فرا گرفته بود.

ب. به اعتقاد برخی، فعل ماضی که پس از «اذا»ی شرطی قرار بگیرد، بر آینده دلالت می کند.

ج. گروهی گفته اند که فعل «تجلی» در اصل «تتجلی» بوده است که حرف «تاء» در آن برای تخفیف حذف شده است. پس «تجلی» مضارع است، نه ماضی. شاید بتوان گفت که اصل در جهان هستی، تاریکی است و گویا شب حالتی پیوسته است که روز در پی آن می آید تا بتواند خود را نشان دهد؛ همان گونه که از آیه «يُغْشِي اللَّيْلُ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا»^۱ فهمیده می شود.

قرآن کریم، گاه مطلبی را به عمد مبهم بیان می کند تا انسان ها را به تفکر و تأمل بیشتر وادارد.

سه. خدای سبحان پس از سوگند به شب و روز، به ذات خودش یا به قدرت آفرینش خویش سوگند یاد می کند: «وَمَا خَلَقَ». مراد از «ما = آنچه» یا ذات الهی است یا قدرت آفرینندگی او. این دو احتمال در آیه «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»^۲ نیز مطرح است.

قسم به آفریدگار یا سوگند به قدرت او، به قسم به مخلوق عطف شده است که می نمایاند تفکر در مخلوق، راهی است برای رسیدن به خالق، که در علم منطق،

۱. اعراف / ۵۴.

۲. شمس / ۷.

اصطلاحاً به آن برهان «اثنی» می‌گویند. البته سوگندهای یکم و دوم، به آیات آفاقی است و سوگند سوم، به آیات انفسی.

چهار. در سوگند سوم، از میان انواع صفات الهی، به آفرینش دو جنس مذکر و مؤنث اشاره شده است؛ چه مراد از ذکر و اثنی در آیه، همه زوج‌ها در عالم حیوانی و طبیعت باشد، چه تنها مرد و زن، و چه آدم و حوا. اساساً آفرینش موجودات به شکل زوج مذکر و مؤنث، از شگفتی‌های آفرینش به شمار می‌آید و گویای تدبیر حکیمانه حضرت حق است که چگونه از مادهٔ اولی مشترک، موجوداتی کاملاً متفاوت - در شکل ظاهری و درونی و در احساسات و عواطف - به وجود می‌آورد.

پنج. «سعی» در لغت عرب به معنای شتاب در راه است، و در این سوره، اعمال بشری مراد است. آیاتی فراوان در قرآن کریم، به تلاش انسان‌ها در دنیا اشاره می‌کند؛ چه در راه خیر و چه در راه شر. قسم‌های سه‌گانه در این سوره، برپراکندگی کوشش انسان دلالت دارند: ﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى﴾.

این آیه و آیات مشابه آن گویای آن است که آدمی در زندگی، آرامش ندارد و خواسته یا ناخواسته می‌کوشد. پس باید ببیند که سعی خود را در چه راهی مصرف می‌کند: در مسیر رضایت الهی ﴿أَعْطَى وَاتَّقَى﴾، تا به بهشت رود؟ یا در راه شر و دشمنی با خدا؟ عقل حکم می‌کند که انسان در جست‌وجوی سریع‌ترین راه به سوی خدا باشد و امکانات و سرمایه‌های خود را در راه او هزینه کند.

شش. گرچه در آیه ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾ اعطا به صورت مطلق و بدون قید آمده است، اما مقرون به تقوا است. بنابراین می‌توان اعطا را به اعطای غیر مالی، مانند وقف نفس بر طاعت الهی، تفسیر کرد. در زبان عرفی نیز مثلاً می‌گویند: «زید اختیار خود را به عمرو اعطا کرد.» البته برخی مفسران، اعطا را به قرینه ذکر مال و بخل، اعطا و انفاق مالی دانسته‌اند.

نکته جالب توجه آن است که اعطا با تقوا آمده است؛ یعنی اعطا و انفاق، هنگامی سودبخش است که همراه تقوا باشد؛ زیرا: ﴿خدا فقط از پرهیزگاران می پذیرد؛ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾.^۱

هفت. این سوره مبارکه بر دو حقیقت تأکید می کند:

الف. حقیقتی که باید در عالم عمل محقق شود و آن انفاق است؛ چه انفاق به معنای اعم یا انفاق مالی: ﴿أَعْطَى وَاتَّقَى﴾.

ب. حقیقتی که باید در عالم اعتقاد تحقق یابد و آن، تصدیق روز رستاخیز است: ﴿وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى﴾. مقصود از «حسنى» در آیات بسیاری جزای نیکی است که در قیامت به انسان می دهند:

- ﴿وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾.^۲

- ﴿وَلَّيْنِ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَى﴾.^۳

- ﴿فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَى﴾.^۴

هشت. بی گمان، جهان ما عالم اسباب و علل است و این منافات ندارد که توفیق الهی نیز از اسباب به شمار آید و بدیهی است که توفیق الهی، مشروط به زمینه مناسب است؛ همچنان که در این سوره پس از ذکر اعطا و تقوا، از توفیق الهی خبر می دهد و می فرماید: ﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى﴾.

«تیسیر» یعنی آماده سازی، و «یسری» یا به معنای خصلتی است که در آن آسانی است و مایه توفیق مندی انسان برای عمل صالح، یا به این معنا است که او

۱. مائده / ۲۷.

۲. نساء / ۹۵.

۳. فصلت / ۵۰.

۴. کهف / ۸۸.

را برای حیاتی سعادت مند آماده می کند و توفیق اعمال شایسته را به وی می دهد تا سبب داخل شدن او در بهشت گردد. اگر «حُسنی» به بهشت تفسیر شود، وجه دوم به نظر صحیح تر می آید.

نه. بنده ای که در مسیر قرب پروردگار است، با جان و دل، حقیقت تیسیر الهی را لمس و درک می کند. نفس او شیرینی اعمال نیک را می یابد ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾^۱ و بدون تزلزل، آن اعمال را به جا می آورد ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۲ و هیچ هراسی و اندوهی به دل راه نمی دهد ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۳ و امداد غیبی پروردگار، همچون نزول ملائکه، به مدد او می آید؛ چنانکه در جنگ بدر این مهم رخ داد: ﴿يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾^۴ در مقابل، کسی که همواره به تکذیب آیات الهی می پردازد، نه تنها نماز برای او عملی سنگین است ﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۵ بلکه با کسالت و بی میلی به نماز می ایستد ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى﴾^۶ و از جهاد فراری است ﴿مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَقُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾^۷ آنچه ذکر گردید، روشن می سازد که مؤمن نباید فقط به سعی و عمل خود اعتماد و بسنده کند، بلکه همواره باید چشم به توفیق الهی داشته باشد؛ چراکه تیسیر الهی است که او را در راه محافظت می کند. جالب است که آیه شریفه می فرماید ما انسان را برای رسیدن به بهشت آماده می کنیم و متعلق تیسیر، ذات

۱. حجرات / ۷.

۲. ابراهیم / ۲۷.

۳. یونس / ۶۲.

۴. آل عمران / ۱۲۵.

۵. بقره / ۴۵.

۶. نساء / ۱۴۲.

۷. توبه / ۳۸.

انسان است، نه افعال او؛ گویی ذات و ماهیت انسان با همه جوانبش آماده رسیدن به بهشت برین می شود. امام باقر^{علیه السلام} در وصف چنین شخصی می فرماید: «عمل خیری را اراده نمی کند، مگر آنکه خدا زمینه اش را برای او فراهم می کند؛ لا یرید شیئا من الخیر، الا یره الله له.»^۱

ده. اگر آیه «فَسَنِّيئِرُهُ لِّلْيُسْرَى» چنین معنا شود که خدا راه های خیر را به روی بنده شایسته اش باز می کند، تناسب زیبایی میان این آیه و آیه «مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى» شکل می گیرد؛ یعنی هر کس مشکلات مردم را از راه انفاق آسان کند، خدا نیز دشواری های راه کمال را برای او آسان می گرداند و وی را از تیسیر الهی بهره مند می کند. در روایات متعددی نیز انفاق در راه خدا را سرچشمه طول عمر، وسعت رزق، برکات اخروی و... می خوانند.

یازده. به گواهی قرآن در این سوره، از ویژگی های بارز اهل باطل، دنیادوستی و ثروت اندوزی و بخل ورزی است. بنابراین هر که در او این خصلت باشد، شبیه کافران است؛ هر چند به ظاهر مؤمن باشد. آری؛ لازمه اعتقاد به خدا و روز قیامت، زهد و انفاق است.

خداوند، دنیادوستان را این گونه وصف می کند: «وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى؛» یعنی اموال آنان نه تنها منجی آنان نیست، که مایه سقوطشان از درجه انسانیت و افتادن در دوزخ و محروم شدن از درجات آخرتی است. قرآن با این تعابیر، آنان را به چارپایانی تشبیه می کند که از بالای کوهی به پایین دره سقوط کرده اند.

آیات ۱۲-۲۱:

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى

۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۷.

(۱۴) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۶) وَسَيَجْزِيهَا
الْأَثْقَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ
تُجْزَى (۱۹) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰) وَلَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱).

ہمانا بر ما است ہدایت. (۱۲) و بہ حقیقت، دنیا و آخرت از آن ما است. (۱۳) پس شما را
از آتشی کہ زبانہ می کشد بیم دادم. (۱۴) جز ننگون بخت تر در آن وارد نشود: (۱۵) آن کہ
تکذیب کرد و روی گرداند. (۱۶) و پارسا تر [بین مردم] از آن [آتش] دور است: (۱۷) همان
کہ مالش را می دہد تا پاک گردد، (۱۸) و هیچ کس را بہ قصد پاداش گرفتن نعمت
نمی بخشد، (۱۹) جز برای رضای پروردگارش کہ برتر است. (۲۰) و بہ زودی خشنود
می شود. (۲۱)

پیام‌ها و آموزہ‌ها

یک. خدای بزرگ مرتبہ، ہدایت انسان‌ها را بر خود واجب می داند؛ همان گونه
کہ روزی دادن بہ آنان را: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾.^۱ حرف «علی»
بر ہر دو (ہدایت و روزی)، بدین معنا است کہ خداوند آنها را بر خود واجب
کرده است.

ہدایت دو گونه است:

۱. نشان دادن راہ؛ همچنان کہ از آیات دیگری نیز فہمیدہ می شود:

- ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ﴾.^۲

- ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾.^۳

۱. ہود / ۶.

۲. نحل / ۹.

۳. انسان / ۳.

- ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱.

۲. ایصال الی المطلوب (رساندن به هدف). هدف در دنیا، حیات طیبه است و در آخرت، بهشت: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲.

یعنی خدا دو گونه بندگان را هدایت می کند: گاهی فقط راه را به آنان نشان می دهد، گاه آنان را به مقصد می رساند؛ مانند هدایت تکوینی.

دو. آیه ﴿وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى﴾ دو تفسیر دارد:

الف. بیان عزت پروردگار است؛ یعنی خدا مالک دنیا و آخرت است و تکذیب و بخل کافران به سلطنت و غنای اوزیانی نمی رساند.

ب. تشویق مؤمنان به عبادت و انفاق در راه خدا است؛ یعنی خدا مالک دنیا و آخرت است و به هر کس هر چه بخواهد، می دهد. اگر کسی خواستار دنیا است، به دنیا روی آورد و اگر خواهان آخرت است، باید در راه رسیدن به آن بکوشد. پس باید خیر دنیا و آخرت را، از خدا خواست: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾^۳.

سه. بر پایه ظاهر آیه ﴿لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى﴾ دوزخ مخصوص کافران است؛ اما از آیات دیگر استفاده می شود که هر گنه کاری - مؤمن یا کافر - دوزخی است. در سازگاری این دو آموزه، باید گفت که در این آیه، خدا دو گروه را در مقابل یک دیگر نهاده است: کافرانی که به آیات الهی باور ندارند و مؤمنان پرهیزگار و اهل انفاق در راه خدا. گروه نخست را اهل دوزخ و گروه دوم را اهل بهشت می خواند. بنابراین در

۱. شوری / ۵۲.

۲. نحل / ۹۷.

۳. بقره / ۲۰۱.

این مقام، اساساً از مؤمنان معصیت کار سخنی به میان نیامده و حکمی برای آنان صادر نشده است. از سوی دیگر، آیه شریفه، آتش مطلق را برای کافران ثابت نمی‌کند، بلکه با تعبیر «یصلی»، آتش «همیشگی» را سزای آنان می‌داند. اما آتش منهای خلود، شامل مؤمنان گناه کار نیز می‌شود.

چهار. تعبیر نگون بخت‌ترین (اشقی)، در خور تأمل است. گویا نگون بختی اقسامی دارد و برخی بدبخت‌ترین‌اند. پس نباید فقر و بیماری یا هر مصیبت دیگری را بدترین بخت دانست؛ زیرا بدتر از آن هم وجود دارد که نصیب کسانی است که مال و ثروتشان، آنان را به سوی دوزخ کشانده است. امیر مؤمنان علیه السلام در این باره، کلامی زیبا دارند: «خیری که نتیجه‌اش آتش باشد، خیر نیست و شری که ثمره‌اش بهشت باشد، شر نیست. هر نعمتی که بهشت را از دست انسان درآورد، بی‌ارزش است و هر بلایی که آتش را از انسان دور کند، عافیت است؛ ما خیر بخیر بعده النار، ولا شرّ بشر بعده الجنة! وكلّ نعیم دون الجنة فهو محقورٌ وكلّ بلاءٍ دون النار عافیه.»^۱

پنج. در تمییز بدبخت از خوش‌بخت، ملاک‌ها و معیارهای الهی با ملاک‌های بشری متفاوت است. از دیدگاه الهی بدبخت‌ترین انسان‌ها کسی است که سرنوشتش دوزخ است. در آیه بعد می‌فرماید: پارساترین شما کسی نیست که از دنیا بهراسد؛ کسی است که از خشم الهی بیم دارد. تعبیر «الاتقی = پرهیزگارترین» که صفت تفضیلی است، تشویق مردم برای سبقت و پیشی گرفتن از یک‌دیگر در پرهیزگاری است. عاقل همیشه می‌کوشد که خود را به قلّه برساند.

شش. در آیه «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى» واژه «ناراً» نکره است و نمایانگر بزرگی آتش جهنم. فعل «تَلَظَّى» نیز مضارع است و استمرار را می‌رساند؛ یعنی آتشی که همواره

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۸۷، ص ۵۴۴.

شعله‌هایش زبانه می‌کشد.

بی‌گمان، نجات از آتش دوزخ در گرو اعمال صالح، به‌ویژه انفاق است؛ اما نمی‌توان به سعی و عمل خود بسنده کرد؛ زیرا شاید غفلتی رخ دهد و انسان گناهی کند و سزاوار آتش شود؛ بلکه همواره باید به توفیق الهی امید داشت. از این‌رو خدا نجات از آتش را به خود نسبت می‌دهد. فعل «سُيِّجَتْهَا الْأَشْقَى» گرچه مجهول است، فاعل پنهان آن پروردگار است.

هفت. در آیات این سوره، انفاق گاهی مقرون تقوا است و گاه همراه تزکیه. «تزکیه»، یا از جنس اعمال است، مانند انفاق به نیت پاک‌سازی درون؛ یا نتیجه عمل است، مانند صفا و جلایی که دل پس از انفاق، تجربه می‌کند: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾^۱. برپایه «یؤتی ماله»، ملاک مجاهدت در راه خدا انفاق از اموال شخصی است، نه از اموال دیگران.

هشت. خطاب‌های قرآنی همواره با مقتضای حال هماهنگ است و در آن، حکمت و مصلحتی نهفته است. نیز هر گونه انتقال از غیبت به خطاب یا به عکس، حکمتی دارد. مثلاً انذار و هشدار با حالت خطابی تناسب دارد؛ زیرا تهدید هنگامی اثربخش‌تری دارد که مستقیماً متوجه مخاطب باشد. از این‌رو کلام از حالت غیبت به خطاب تغییر یافت: ﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى﴾. اما مقام مدح و ثنای پروردگار، با غیبت سازگارتر است؛ به دلیل ابّهت پروردگار. همچنین خدا هنگام ستایش خود به حضور مستمعان و مخاطبان نیازی ندارد: ﴿إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾.

نه. کسی که به وجه و جمال زیبای پروردگار می‌نگرد، دیگر هیچ جمالی او را

دل بسته خود نمی‌کند و هیچ مؤثری به جز او در هستی نمی‌بیند: ﴿إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾. در آیات بسیاری از قرآن کریم از «وجه» پروردگار سخن به میان آمده است؛ از جمله در این سوره. به نظر می‌رسد این کلمه دو تفسیر داشته باشد:

الف. «وجه» جلوه بیرونی هر چیزی است. وجه انسان سیمای او است که در «مواجهه» به چشم می‌آید. وجه پروردگار نیز آثار و صفاتی است که بندگان از طریق آنها با او ارتباط برقرار می‌کنند.

ب. مراد از «وجه» چیزی خارج از ذات است؛ اما انتسابش به او به گونه‌ای است که قصد آن وجه، قصد ذات خواهد بود؛ البته با اذن او. وجه در این معنا، شاید پیامبران و اولیای الهی باشد.

ده. انفاق پرهیزگاران، خالی از هرگونه شائبه ریا است؛ که همان شرک خفی است. آنان تنها وجه پروردگار را می‌بینند و خالصانه برای او انفاق می‌کنند؛ در حالی که بسیاری از انفاق‌های مردم، در پاسخ به انفاق‌های مشابهی است که پیشتر از دیگران دریافت کرده‌اند.

سؤال: آیه شریفه می‌فرماید: «پرهیزگارتر کسی است که حقی از کسی برگردن او نیست که با انفاق، حق او را ادا کند: ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى﴾». در حالی که هیچ کسی نیست مگر اینکه حقی از دیگران برگردن او است.

پاسخ: گروهی از پرهیزگاران به درجه‌ای از بصیرت می‌رسند که مؤثری در وجود، جز خدا نمی‌بینند و هر خیری را که از دیگران به آنان می‌رسد، از پروردگار می‌دانند: ﴿بِيَدِكَ الْخَيْرُ﴾.^۱ البته می‌توان گفت که آیه درباره جایی است که احسان در مقابل انفاق متقابلی انجام نشده باشد و انفاق انسان پرهیزگار در راه رضای خداوند و بدون هیچ منتی بر شخصی صورت گرفته باشد.

۱. آل عمران / ۲۶. حصری که در این آیه وجود دارد بر انحصار خیر در دستان خدا دلالت می‌کند.

یازده. بالاترین پاداشی که پرهیزگار از خدای والا دریافت می‌کند، از سنخ پاداشی است که به رسول گرامی ﷺ عنایت می‌شود. آیاتی از قرآن به رسول خدا ﷺ وعده می‌دهند که خدا او را خشنود و راضی خواهد کرد، که در تفاسیر به نعمت «شفاعت» تفسیر شده است. به حق نیز نعمتی بالاتر از نجات مؤمنان از آتش نیست. براساس این آیات، مؤمن نیز می‌تواند به درجاتی از شفاعت دست یابد، اگر به صفاتی که در این سوره آمده است، آراسته گردد. روایات اهل بیت ﷺ نیز دلالت دارند که مؤمن هم می‌تواند روز قیامت عده‌ای را شفاعت کند.

سوره ضحی

آیات ۱ - ۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَالضُّحَى (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى (۳) وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (۴) وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرَضَى (۵).

به نام خداوند بخشنده مهربان. سوگند به روشنایی روز، (۱) و به شب چون آرام گیرد، (۲) [که] پروردگارت تورا وانگذاشته و از تو ناخرسند نیست. (۳) و به حتم آخرت برای تواز دنیا نیکوتر است. (۴) و به زودی پروردگارت تورا چندان عطا دهد که خشنود گردی. (۵)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. بسیاری از سوگندهای قرآنی، به زمان‌ها است؛ مانند فجر،^۱ صبح،^۲ ضحی، عصر،^۳ لیل.^۴ این سوگندها، بر ارزشمندی و اهمیت «وقت» دلالت دارد؛

۱. فجر / ۱: «وَالْفَجْرِ»

۲. تکویر / ۱۸: «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ».

۳. عصر / ۱: «وَالْعَصْرِ».

۴. لیل / ۱: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى».

زیرا اولاً بسیاری از اعمال دینی باید در زمانی خاص صورت گیرد و ثانیاً در پی تکرار شبانه روز، پس از مدتی این نعمت بزرگ برای انسان عادی می شود و انسان از تفکر درباره خالق و مدبر این اوقات بازمی ماند. از این رو خداوند با یادآوری این زمان ها، ضرورت توجه به آفریدگار را در دل ها زنده می کند تا انسان حتی در وقتی که عملی انجام نمی دهد، خدا را فراموش نکند.

دو. قسم های قرآنی، هدف مند و حکیمانه است و میان سوگندها و آنچه قسم به او تعلق گرفته است، تناسب زیبایی وجود دارد؛ چنانکه در این سوره مبارک، نخست به «ضحی» سوگند می خورد که زمان چاشت و بالا آمدن خورشید است و سپس به تاریکی شب که همه جا را می پوشاند و سپس «مقسم علیه» ذکر می شود که توجه و التفات الهی به پیامبر است.

خدای سبحان در این آیات، این نکته ظریف را نیز بازمی گوید که شب و روز را او جابه جا می کند؛ پس می تواند حالات انسان را نیز دگرگون کند و نگرانی و اضطراب را از قلب حبیبش بیرون سازد «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» و آنقدر به او احسان کند که او خشنود گردد «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى». خدایی که می تواند زمین را از تاریکی شب بیرون آورد و روز را جایگزین آن کند، می تواند بنده اش را از ظلمت هوا و هوس آزاد گرداند. دستی که جهان مادی را دگرگون می کند، در عالم معنا نیز مقلب القلوب است.

سه. تقسیم زمان به شب و روز، از حکمت عالی خداوند سرچشمه می گیرد؛ شب را برای استراحت و آرامش «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً»^۱ و روز را که از زمان چاشت می آغازد، برای کسب روزی «وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً»^۲ قرار داده است، اما برخی بر

۱. نبأ/ ۹.

۲. همان/ ۱۱.

خلاف این قانون الهی، در شب جنب وجوش دارند و در روز خواب و استراحت!

چهار. در تفسیر ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾، دو دیدگاه وجود دارد:

الف. به دیده برخی، چند روزی وحی الهی بر پیامبر ﷺ قطع شد و حضرت را نگران ساخت که مبادا خدا از او ناراحت و روی گردان است. آنگاه این آیات نازل شد و ترس و نگرانی را پیامبر ﷺ برطرف کرد و توجه رسول خدا ﷺ به حضرت حق بیشتر شد.

ب. بعضی می‌گویند: وحی الهی قطع شد و مخالفان، پیامبر ﷺ را سرزنش کردند که خدا تو را رها کرده است. سپس این آیات نازل شد و پیامبر ﷺ را دلداری داد. جالب است که در این سوره مبارکه پانزده بار رسول مکرم اسلام ﷺ با صفت ظاهر و ضمیر، خطاب شده است؛ با آنکه وحی، بنا بر روایتی دو شب و بنا بر روایتی چهل روز، قطع شده بود.

پنج. با توجه به این تفسیر از آیه ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ که پیامبر گرامی ﷺ از تأخیر در ابلاغ وحی ناآرام و نگران بوده است، خدای متعال برای رفع نگرانی از ایشان، آیات یادشده را نازل فرمود. این آیات، به اضافه آیاتی که درباره پیامبران پیشین نازل شده است، خصوصاً پیامبرانی که پیروانشان در دوران پیامبر ﷺ زندگی می‌کردند (همچون موسی و عیسی) و نیز آیاتی مانند ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ﴾^۱، در اثبات وحی بودن قرآن، کافی است؛ زیرا اگر قرآن را خدا نازل نکرده بود، نگرانی از تأخیر وحی، معنا نداشت. همچنین اگر دعوت پیامبر ﷺ الهی نبود، ستودن انبیا وجهی نداشت.

شش. خدای سبحان، استمرار وحی را برای پیامبرش ضمانت کرده است؛ زیرا لازمه رسالت و نبوت است؛ به‌ویژه در زمانی که به وحی الهی نیاز فوری است؛

مانند وقتی که مسئله‌ای از پیامبر ﷺ می‌پرسند یا حادثه‌ای رخ داده است. اما بر اساس این سوره، خدا در یک فترت زمانی، وحی را قطع کرد؛ چندان که معاندان، پیامبر ﷺ را سرزنش کردند و مایه اضطراب و نگرانی حضرت شد. این مسئله به خوبی می‌فهماند که فیض‌های خاص نیز همانند عنایات همگانی به دست مولا است و کسی او را به کاری وانمی‌دارد. برپایه روایتی در همین حادثه، پیامبر ﷺ به جبرئیل امین فرمود: «در این مدت، مشتاق بودم که تورا ببینم. جبرئیل گفت: ای رسول خدا، من مشتاق تر بودم اما بدون اذن پروردگار نزد شما نمی‌آیم.»^۱ بنابراین ارسال یا انقطاع وحی در اختیار رسول نیست. از این رو مؤمن باید در مسیر عبودیت قدم بردارد و تسلیم پروردگار باشد و فیوضات الهی را به خود او بسپارد تا هرگاه و به هر اندازه و هرگونه که خواست، افاضه فرماید.

هفت. شایسته است که مبلغان دینی، اشتیاقشان به موفقیت در تبلیغ از اشتیاق خدا بیشتر نباشد؛ زیرا این خطر وجود دارد که اندك اندك موفقیت در جذب مردم و تأثیرگذاری بر آنان، به نوعی حظ نفس و خودمحوری انجامد؛ یعنی موفقیت در تبلیغ، هدف اصلی شود و از این کار لذت نفسانی برند. از همین رو خدای متعال، وحی را بر نبی مکرم ﷺ قطع می‌کند؛ هر چند زبان دشمنان به سرزنش ایشان دراز شود. خدا اگر بخواهد، همه آفریدگان را به سوی خود هدایت می‌کند «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً»^۲ ولی سنت الهی، دادن اختیار به بشر است: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۳. بنابراین همه همت و هدف

۱. «أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ لَجِبْرَائِيلَ (ع): مَا جِئْتُ حَتَّى اشْتَقْتُ إِلَيْكَ. فَقَالَ جِبْرَائِيلُ: وَأَنَا كُنْتُ أَشَدَّ إِلَيْكَ شَوْقًا؛ وَلَكِنِّي عَبْدٌ مَأْمُورٌ وَمَا نَتَزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ.» (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱،

ص ۷۶۴)

۲. یونس / ۹۹.

۳. ملک / ۲.

مبلّغان باید اصل تبلیغ و دعوت و جذب مردم به سوی خدا باشد، نه به مردم و شمارشان؛ زیرا وظیفه مبلّغ، تبلیغ دین است، و پذیرش آن برعهده مردم. پیامبر ﷺ نیز با داشتن معجزات و کرامات فراوان نتوانست هر که را می خواهد، هدایت کند: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾^۱.

هشت. کرم پروردگار محدود نیست؛ اما دنیا برای تجلّی و بروز همه عنایات و هدایای الهی گنجایش ندارد. از همین رو در قرآن فرمود: ﴿وَلَا خَيْرَ لَكَ مِنَ الْأُولَى﴾. یعنی با آنکه خدای سبحان در حق پیامبر گرامی ﷺ در دنیا کوتاهی نکرده است، جایزه بزرگ خود را برای روز قیامت نگه داشته است: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾.

امامان معصوم ﷺ در تفسیر این آیه، نکات مهمی را گفته اند. امام صادق ﷺ می فرماید: «پیامبر اکرم ﷺ وقتی راضی می شود که شفاعتش درباره امتش پذیرفته شود و هیچ موحدی در آتش نباشد؛ رضا جدّی آن لا یبقی فی النار موحد.»^۲ امام باقر ﷺ نیز فرمود: «برخی می گویند امیدوارکننده ترین آیه قرآن، ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾^۳ است؛ ولی ما اهل بیت معتقدیم امیدوارکننده ترین آیه، ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ است. به خدا قسم آنچه را خدا به رسولش عنایت می کند، مقام شفاعت است و به اندازه ای اهل توحید شفاعت می شوند که رسول خدا ﷺ می گوید راضی شدم.»^۴

نه. از این سوره مبارکه، به پیوست روایاتی که گذشت، دانسته می شود که رضایت پیامبر اکرم ﷺ به عنایت و عطای الهی، به شخص ایشان محدود

۱. قصص / ۵۶.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۷۶۵.

۳. زمر / ۵۳.

۴. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۴۷.

نمی‌شود؛ یعنی از هدیه الهی و حق شفاعت، برای عفو همه افراد امت، حتی مرتکبان گناهان کبیره بهره می‌گیرند و این درسی برای همه مؤمنان است که تمام همت خود را در راه خدمت به مردم بسیج کنند؛ زیرا همه چیز را برای خود خواستن، گونه‌ای شرک است که بندگان مؤمن از آن پیراسته‌اند؛ ولی شریک کردن دیگران در خواسته‌های خود شرک نیست؛ بلکه از لوازم توحید و حب الهی است؛ زیرا در عشق الهی، انسان دوست دارد که معشوق او محبوب دیگران هم باشد.

ده. با آنکه بیشتر عمر شریف رسول گرامی ﷺ در مجاهدت و تحمل سختی‌هایی گذشت که از مردم به ایشان تحمیل می‌شد، اشتیاق و عشق و علاقه آن حضرت به يك انسان‌ها به اندازه‌ای است که جز به شفاعت، به چیزی دیگر خشنود نمی‌شود. این رحمت و کرم حضرت، شمه‌ای از رحمت بیکران الهی است. پس بنگر که رحمت پروردگار چگونه است! در برخی روایات^۱ در بیان بزرگی و رحمت او، چنین آمده است: هنگام برپایی قیامت، رحمت الهی، شیطان را نیز به طمع می‌اندازد.

یازده. با این آیات - حتی بدون تمسک به روایات - می‌توان بر اعطای مقام شفاعت به رسول خدا ﷺ استدلال کرد؛ زیرا خدای متعالی در دنیا به رسول خود فرمان می‌دهد که برای مؤمنان و مؤمنات درخواست غفران کند ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾^۲ و بی‌شک خشنودی درخواست‌کننده، اجابت خواسته‌اش هست. از سویی دیگر، معنای آیه ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ این است که خدا پیامبرش را خشنود می‌کند. بنابراین شفاعت ایشان در حق گناهکاران ثابت می‌شود.

۱. قال الصادق (ع): «إذا كان يوم القيامة نشر الله تبارك و تعالی رحمته حتى يطمع إبليس في رحمته». (الأمالی للصدوق، ص ۲۰۵).

۲. محمد / ۱۹.

دوازده. محور رضایت پیامبر اکرم ﷺ خشنودی خدا است؛ یعنی اگرچه رضایت، حالتی درونی است، اما در عالم غیب، آن حالت درونی حضرت، با خشنودی الهی هماهنگ است و به جهت محبوبیت و عظمت پیامبر ﷺ نزد خدا، حضرت حق رضایت او را در دنیا و آخرت می طلبد؛ زیرا محب با محبوب خود این گونه است؛ چنانکه رسول گرامی ﷺ به قبله مکی رضایت داشت و خدا نیز قبله را تغییر داد: ﴿فَلَوْلَيْتَكَ قَبْلَةً تَرْضَاهَا﴾.^۱ نیز ایشان شفاعت همگان را خواستار است، خدا نیز فرمود: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾.

آیات ۶-۱۱:

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱).

آیا تورا یتیم نیافت، پس پناحت نداد؟ (۶) و تورا سرگشته یافت، پس راه نمود؟ (۷) و تورا تنگ دست یافت و بی نیازت گردانید؟ (۸) و اما یتیم را، میازار، (۹) و گدا را، از خود مران، (۱۰) و نعمت پروردگار را [با مردم] بازگوی. (۱۱).

پیام ها و آموزه ها

يك. زندگانی پیامبران ﷺ می نمایاند که همه آنان در دوره های گوناگون زندگانی شان به انواع بلاها دچار بوده اند. همچنین گاهی بر اساس دستور الهی می بایست به کاری بپردازند که درد و رنج مردم ناتوان جامعه را درک کنند؛ همان گونه که امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا هیچ پیامبری را برنگزید، مگر اینکه او را به

چوپانی گماشت، تا از این رهگذر، تربیت مردم را نیز بیاموزد؛ ما بعث الله نبیا قط، حتی یسترعیه الغنم، یعلمه بذلك رعیة الناس.^۱ افزون بر آنکه بلا و سختی، سبب رویکرد بیشتر به پروردگار است و گویا بلایا با میزان ایمان تنظیم می شوند: هر اندازه ایمان بیشتر باشد، ابتلا بیشتر است.

بنابراین می توان بلادیدگان را دلداری داد و به آنان گفت: اگر بلا مرحمت الهی نبود، خدای سبحان پیامبران خود را مبتلانمی کرد.

دو. بلاهایی همچون فقر یا از دست دادن نزدیکان، شاید برخی را دچار مشکلات روانی یا عقده های روحی کند، یا آنان را به فکر انتقام اندازد، اما اهل ایمان، پس از نجات از این ابتلائات، می کوشند از درد و رنج مردم بکاهند؛ چراکه تلخی بلایا را چشیده اند. به همین سبب، خدای سبحان پیامبران خود را گاهی به انواع بلاها گرفتار می کند. حضرت یوسف علیه السلام، هنگام غذا خوردن، خود را سیر نمی کرد تا دوران گرسنگی اش را فراموش نکند و فقر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یتیمی ایشان از همین رو است. بنابراین اگر مؤمن دچار بلایی شد، نباید شیون و زاری کند؛ زیرا ممکن است این بلا از سنخ همان ابتلائاتی باشد که به پیامبران الهی می رسیده است.

سه. یتیم شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کودکی، آثار و برکات فراوانی داشت: اولاً همیشه یتیمان را می نواخت و آنان را سرپرستی می کرد؛ ثانیاً یتیمی باعث شد ایشان از همان دوران کودکی به پروردگار سبحان روی آورد و مهر و محبت پروردگار را جایگزین مهر مادری و پدری در وجودش کند؛ ثالثاً یتیمی، چهره زشت دنیا را بیشتر به ایشان نشان داد؛ رابعاً از همان کودکی به کار و کوشش روی آورد تا وامدار کسی نباشد.

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۲.

چهار. پروردگار متعالی همواره در پی اظهار لطف خود به بندگان شایسته خود است.

در آیه «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى»، خداوند یکی از الطاف خود بر پیامبر ﷺ را چنین برمی‌شمارد: «اگر عنایت الهی نبود، تواز نعمت هدایت بهره‌مند نبودی.» یعنی بدون هدایت الهی، پیامبر ﷺ نیز راه را نمی‌یافت، اگرچه هیچ زمانی نبوده است که آن حضرت از هدایت و رهیافتگی محروم باشد. بدین ترتیب، مفاد آیه با آیات «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ»^۱، «وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»^۲ و «فَعَلُّهَا إِذَا وَآتَا مِنَ الصَّالِينَ»^۳ یکسان خواهد بود.

پنج. پدر پیامبر اکرم ﷺ پیش از تولد حضرت، از دنیا رفت و عبدالمطلب ایشان را سرپرستی کرد و سپس ابوطالب، عموی حضرت. در دوران جوانی به کمک خدیجه (س)، از فقر شدید بیرون آمد.

با آنکه خدای متعال قادر مطلق است، همه امور باید از مجرای طبیعی خود بگذرد. از این رو نباید بنده توقع داشته باشد که بی‌رنج یا با تکیه بر دیگران، روزی‌اش به دستش برسد. خدایی که بر هر چیزی توانایی دارد، می‌توانست گنج‌های پنهان زمین را در اختیار رسولش گذارد تا او به ثروت خدیجه نیازی نداشته باشد. پس دعا به هدف اینکه انسان از مردم بی‌نیاز شود، بی‌معنا است؛ بلکه همواره باید از خدا خواست که بنده‌اش را از حاجت‌مندی خوارکننده بی‌نیاز کند.

شش. بر پایه آیات «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» و سیره پیامبر گرامی ﷺ، انسان نباید درخواست‌کننده را از خود ناامید کند و براند. نباید با سائل -

۱. شوری / ۵۲.

۲. یوسف / ۳.

۳. شعرا / ۲۰.

چه گدای مال باشد، چه جوای دانش؛ راستگو باشد یا دروغگو - طوری رفتار کرد که لئیمان رفتار می کنند. اگر نمی توانیم همه نیاز او را برآوریم، دست کم باید اندکی به او کمک کنیم. همچنین از کمک به ایتم نباید هیچ دریغ کرد و هرگز حق تحقیر آنان را نداریم و باید چنان مهربانانه با آنان رفتار شود که آلام روحی شان، تسکین یابد. پیامبر ﷺ نیز چون فقرو یتیمی را با هم داشت، برای شکر نعمت، هیچ فقیر و یتیمی را نراند.

هفت. بهترین اکرام ایتم و نیازمندان، آن است که پیش از تقاضا باشد. روایات فراوان و شگفت انگیزی درباره اهمیت و ثواب اکرام یتیم وجود دارد؛ از جمله آنکه پیامبر ﷺ جایگاه اکرام کننده ایتم را، در بهشت نشان دادند.^۱ پروردگار متعال، خود نیز یتیم نواز است؛ زیرا همین که پیامبر ﷺ را یتیم و فقیر و بی سرپرست یافت، بی درخواست آن حضرت، او را به سرپرستی قبول کرد و بی نیازش کرد. پس اگر سائلی آبروی خود را ریخت و تقاضایی کرد و ما نیز بر او منت گذاشتیم، چنین اجابتی ارزش ندارد.

هشت. بازگو کردن نعمت های الهی گاهی زبانی و به هدف افزایش عشق و علاقه مردم به خدا است؛ چنان که بنا به روایتی، خدا به حضرت موسی ﷺ می فرماید: «کاری کن تا من بندگانم را بیشتر دوست داشته باشم و آنان نیز به من عشق بورزند.» موسی ﷺ پرسید: «چگونه؟» فرمود: «همواره نعمت های من را برای ایشان بازگو کن تا مرا دوست داشته باشند.»^۲

یادآوری نعمت های الهی سبب می شود بشر کمبودها را کمتر حس کند و از

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۷۴۰.

۲. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۰۸: «حَبِّبْنِي إِلَى خَلْقِي، وَحَبِّبِ الْخَلْقَ إِلَيَّ. قَالَ: يَا رَبِّ! كَيْفَ

أَفْعَلُ؟ قَالَ: ذَكِّرْهُمْ أَلَاءِي وَنِعْمَائِي، لِيَحِبُّونِي.»

بیماری‌ها شکوه نکند. همچنین هر مشکلی، او را به خشم نمی‌آورد و بر خداوند جسارت نمی‌کند. نیز بازگو کردن نعمت‌ها مردم را به کار خیر تشویق می‌کند. امام حسین علیه السلام فرمود: «عمل خیرت را برای دوستان بازگو کن تا آنان نیز تشویق شوند و به تو اقتدا کنند.»^۱

گاهی بازگو کردن نعمت‌ها عملی است؛ چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا هنگامی که نعمتی به بنده‌ای عطا می‌کند، دوست دارد آثار آن را در او ببیند.»^۲

۱. مفاتیح الغیب، ج ۳۱، ص ۲۰۱: «إذا عملت خيراً فحدث إخوانك ليقتدوا بك.»

۲. الکافی، ج ۱۳، ص ۲۲: «إن الله إذا أنعم على عبد أحب أن يراها عليه.»

سوره انشراح

آیات ۱-۴:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ
وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴).

به نام خداوند بخشنده مهربان. آیا به سینه‌ات گشایش ندادیم؟ (۱) و سبک‌بارت
نکردیم؟ (۲) باری که پشتت را می‌شکست. (۳) و نامت را برای تو برکشیدیم. (۴)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. مضمون و محتوای این سوره مبارکه با سوره ضحی ارتباط روشنی دارد. لزوم جمع این دو سوره در نماز به همین دلیل است. هر دو سوره بیان الطاف و عنایت‌های بی‌شمار پروردگار سبحان به پیامبرگرامی ﷺ است. در سوره ضحی به نعمت‌های پروردگار به ایشان، از دوران کودکی تا روز قیامت اشاره شد؛ نعمت‌هایی همچون سرپرستی او در کودکی، هدایت ویژه، بی‌نیاز کردن او از لحاظ مالی و خشنود کردن او در روز قیامت. سوره انشراح نیز بخشی دیگر از نعمت‌های پروردگار را بیان می‌کند؛ نعمت‌هایی همچون شرح صدر، برداشتن بار سنگین، بلندآوازی و آسان کردن سختی‌ها.

در این دو سوره مجموعاً ده عنایت ویژه به پیامبر بیان می‌شود و یازده بار با

ضمیر - ظاهر و مستتر - ایشان مورد خطاب قرار می‌گیرد که عمق عنایت و توجه خداوند را به پیامبر گرامی نشان می‌دهد.

دو. پروردگار مهربان، گاهی نعمت‌های خود را بر بندگان بازگویی کند، تا آنان را به خضوع و خشوع بیشتری وادارد و همواره در اعماق وجودشان خود را بنده او بدانند. پس قصد منت‌گذاری بر بندگان ندارد؛ زیرا عادت کریم، منت‌گذاری نیست؛ چه رسد به پروردگار که اکرم الاکرمین است؛ اگرچه منت او نیز حکیمانه است.

سه. شرح صدر، از مقاماتی است که شایسته است هر انسانی آن را از خدای خویش درخواست کند؛ همچنان‌که موسای کلیم علیه السلام از پروردگارش خواست که به او شرح صدر عنایت کند؛^۱ نه تنها برای حفظ از آزار فرعون، بلکه برای اینکه بتواند معارف الهی را دریافت کند؛ معارفی که دیگران از درک و دریافت آن ناتوان‌اند؛ جز معدودی از انسان‌های بزرگ، همچون لقمان حکیم.^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی دارد که عظمت شرح صدر را آشکار می‌کند: می‌فرماید: «روزی از پروردگارم درخواستی کردم که کاش نمی‌کردم. گفتم: پروردگارا، باد را برای برخی پیامبران پیشین رام کردی و به برخی از آنان قدرت احیای مردگان دادی. خداوند در پاسخ گفت: آیا یتیم نبودى و ما پناهت دادیم؟ گفتم: آری. گفت: آیا ما تو را هدایت نکردیم؟ گفتم: آری. گفت: «آیا شرح صدر به تو ندادیم و بار سنگینی را از دوشت برنداشتیم؟ گفتم: آری، ای پروردگارم.»^۳

۱. طه / ۲۵: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾.

۲. لقمان / ۱۲: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۷۰: «لَقَدْ سَأَلْتُ رَبِّي مَسْأَلَةً، وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَسْأَلْهُ. قُلْتُ: أَيُّ رَبِّ! إِنَّهُ قَدْ كَانَ أَنْبِيَاءَ قَبْلِي مِنْهُمْ مَنْ سَخَّرَ لَهُ الرِّيحَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَانَ يَحْيِي الْمَوْتَى. قَالَ: فَقَالَ: أَلَمْ أَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَيْتُكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَلَمْ أَجِدْكَ ضَالًّا فَهَدَيْتُكَ؟ قُلْتُ: بَلَى أَيُّ رَبِّ! قَالَ: أَلَمْ أَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْتُ عَنكَ وَزْرَكَ؟ قُلْتُ: بَلَى أَيُّ رَبِّ.»

چهار. رهبر و هادی معنوی جامعه که باید به مبارزه با مفسد و مشکلات برخیزد، قطعاً نیازمند شرح صدر است تا بتواند پیامدهای مسئولیت را تحمل کند؛ زیرا شیاطین انسی و جنی، دست به دست هم می دهند تا او را شکست دهند و در این میان، فقط شرح صدر چاره ساز است و آن نیز در گرو الطاف الهی است.

پنج. شرح صدر آثار و برکاتی فراوان دارد؛ از جمله:

الف. دارنده شرح صدر، از هدایت ویژه الهی برخوردار می شود و در وقت شک و ابهام، راه درست را براونمایان می سازد.

ب. صاحب شرح صدر، از انوار الهی و روشن بینی خاص برخوردار است.

ج. شرح صدر، بنده را بر هدایت مردم به سوی خدا و نجات آنان از تاریکی، قادر می سازد.

شش. شرح صدري که حضرت موسی علیه السلام از خدا می خواست «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي»^۱ بدون درخواست به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عنایت شد «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» و این، درجات پیامبران را نشان می دهد.

هفت. شرح صدر، هدیه ارزشمند خدا به اهل ایمان است. هدایای الهی، نشانه هایی دارند و نشانه شرح صدر نیز - به گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله - توجه به سرای آخرت و رهایی از دام دنیای فریبنده و آمادگی برای رویارویی با مرگ پیش از رسیدن آن است.^۲ بنابراین اگر کسی این نشانه ها را در وجود خود نیابد، نباید رسیدن به این مقام را ادعا کند.

هشت. شاید بتوان گفت آیه «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» تأکید و توضیحی است

۱. طه / ۲۵.

۲. الامالی، ص ۵۳۲: «الإنابة إلى دار الخلود والتجافي عن دار الغرور والاستعداد للموت قبل نزوله.»

برای آیه «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ»^۱ زیرا کسی را که خدا به خود وانگذاشته باشد، به او شرح صدر می‌دهد و بلندآوازه‌اش می‌گرداند. این هدیه، اوج مهر و محبت خدا را به پیامبر اسلام ﷺ نشان می‌دهد. البته قرآن کریم سرشار از تعابیری است که از لطف و عنایت ویژه الهی به رسول الله ﷺ خبر می‌دهند؛ مانند آنجا که خدا به جان ایشان قسم یاد می‌کند «لَعَمْرُكَ»^۲ یا مهربانانه به ایشان می‌فرماید: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ؛ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به رنج افکنی.»^۳ یا هنگامی که امور خانوادگی پیامبر و همسرانش را بر عهده می‌گیرد: «عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ»^۴.

نه. آثار عملی شرح صدر در وجود رسول اکرم ﷺ در زندگانی ایشان، فراوان است. با آنکه ایشان با قومی روبه‌رو بودند که از هیچ‌گونه اذیت و آزاری فروگذار نمی‌کردند، رفتاری بی‌مانند با آنان داشت. هرگز نفرینشان نکرد؛ بلکه همواره می‌گفت: «پروردگارا، قوم مرا هدایت کن، که در نادانی به سر می‌برند؛ اللهم اهدِ قومی فإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.»^۵ این شیوه تعامل با مردم و دشمنان، بسیار آموزنده است و مؤمنان نیز باید از رفتار ایشان سرمشق بگیرند و با منحرفان از دین، رفتاری متین و سنجیده داشته باشند.

ده. چهار آیه آغازین این سوره مبارکه، به چگونگی تعامل خدا با پیامبران به‌ویژه پیامبر گرامی اسلام ﷺ اشاره می‌کند. بر اساس آیات این سوره ارجمند، خداوند چهار هدیه ویژه به رسولانش می‌دهد: شرح صدر، سبک‌باری، نام‌آوری، آسانی پس از سختی. این چهار ویژگی با دو آیه پایانی، به دو صورت

۱. ضحیٰ/ ۳.

۲. حجر/ ۷۲.

۳. طه/ ۲.

۴. تحریم/ ۵.

۵. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۲.

پیوند مستقیم دارد:

۱. به صورت ارتباط علت با معلول: یعنی این ویژگی‌ها نتیجه تلاش و زحمات بسیار ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾ و توجه عمیق به پروردگار ﴿وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب﴾ است.
۲. به صورت ارتباط معلول با علت: یعنی کسی که این ویژگی‌ها را دارد، باید خود را وقف عبادت کند.

یازده. بار سنگینی که خدا از دوش پیامبر ﷺ برداشته است ﴿وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ﴾ نابودی نادانی‌ها در مرحله جاهلیت و دشمنی‌ها در مرحله اسلام است. از همین جا فهمیده می‌شود که سخت‌ترین تکلیف بر بنده رویارویی با دشمنان خدا است. البته پیدا است که هر اندازه تکلیف سخت‌تر باشد، نزدیکی بنده به خدا بیشتر است. پس کسانی که تبلیغ دین را به جهت سختی آن ترک کردند و در خلوت - همچون راهبان - به عبادت مشغول شدند، باری به دوش نمی‌کشند که مورد توجه و عنایات ویژه حضرت حق قرار گیرند تا آن بار را از دوششان بردارد.

دوازده. راه حل دشواری‌ها، گریختن از معرکه یا رفع مسئولیت نیست؛ بلکه می‌بایست از خدا تحمل بیشتر خواست و با توکل و عزم جزم، به جنگ موانع رفت. به قطع یکی از بهترین راه‌ها، آراستگی به شرح صدر است که کلید هر مشکلی است. کسی که شرح صدر دارد، همچون دریایی است که هرگز سرریز نمی‌شود؛ نه چون ظرف کوچکی که با افتادن هر چیزی در آن به تلاطم افتد.

سیزده. بلندآوازی و ذکر خیر پیامبران و اولیای الهی در سطح جهان و در طول تاریخ، از تصرفات تکوینی پروردگار به شمار می‌آید و به همین دلیل از دستبرد بشری در امان است؛ چنانکه حضرت ابراهیم ﷺ با وجود دشمنان بی‌شمار، قلوب مردم را به سوی خود جذب کرد و خلیل الله شد. از سوی دیگر، بلندآوازی برکات فراوانی دارد و تا اندازه بسیاری به موفقیت در امر تبلیغ کمک می‌کند؛ زیرا کسی که نام نیکویی در میان مردم دارد، بیشتر و بهتر می‌تواند بر مخاطبان‌ش اثر بگذارد؛ زیرا

مردم کلام کسی را که دوست داشته باشند، بیشتر قبول می کنند و اثر می پذیرند. جانفشانی اصحاب پیامبر ﷺ در جنگ ها، به همین دلیل بوده است.

چهارده. برخی به هر دری می زنند تا خود را خوشنام و بلندآوازه کنند؛ ولی یا گمنام از دنیا می روند و یا اگر به آرزوی خود هم برسند، ماندگار نیست؛ زیرا خدا دنیا را در میان مردم به نوبت می گرداند: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدُولُهَا بَيْنَ النَّاسِ»^۱. ولی اگر پروردگار بخواهد نام کسی را برکشد، تا روز قیامت نامش را به نیکویی می برند؛ همانند پیامبر اکرم ﷺ که نام مبارکش در شهادتین، اذان، اقامه و تشهد نمازهای واجب و مستحب یاد می شود. از پیامبر ﷺ روایت کرده اند: «جبرئیل امین به من گفت خدای سبحان می فرماید: هرگاه یاد شوی، همراه من یاد خواهی شد؛ قال لی جبرائیل ﷺ: قال الله - عزوجل - إذا ذُکرت ذُکرت معی»^۲.

آیات ۵-۸:

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ
(۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸).

پس [بدان که] با سختی، آسانی است. (۵) آری، با سختی، آسانی است. (۶) پس چون فراغت یافتی، [در طاعت] بکوش؛ (۷) و به سوی پروردگارت راغب شو. (۸)

پیام ها و آموزه ها

یک. یُسْر (آسانی) در درگاه الهی، قاعده ای فراگیر است و با رحمت همگانی او تناسب دارد و گویا عُسْر (سختی) استثنا است که گاهی به انگیزه کمال بخشی به

۱. آل عمران / ۱۴۰.

۲. تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۴۳.

بنده براو عارض می‌گردد. از همین رو گفته می‌شود در برابر هر سختی، دو آسانی است. عسر، معرفه آمده است (العسر) و یسر نکره؛ براساس قانونی در ادبیات عرب، تکرار اسم معرفه افاده تعدد نمی‌کند؛ برخلاف اسم نکره. بنابراین معنای آیات، این است که با هر عسر، دو یسر است. پیامبر اکرم ﷺ نیز فرمود: «لَنْ يَغْلِبَ عَسْرَ يَسْرِينَ؛ هرگز یک سختی بر دو آسانی چیره نمی‌شود.»^۱

دو آسانی همراه سختی‌ها است، نه پس از آن. می‌فرماید با هر سختی، آسانی است؛ نه پس از هر سختی، آسانی است: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا». این پیام، برای مؤمن بسیار آرامش‌بخش است؛ زیرا می‌داند که آسانی در دل سختی است و خدای حکیمی که همه دشواری‌ها و آسانی‌ها به دست او است، آسانی و سختی را همراه هم کرده است؛ نه اینکه آسانی پس از سختی می‌آید. از پیامبر گرامی ﷺ نیز روایت کرده‌اند: «بدان که صبر با پیروزی و شدت با گشایش و سختی با آسانی همراه است؛ واعلم أَنَّ الصبر مع النصر وَأَنَّ الفرج مع الكرب وَأَنَّ مع العسر يسراً.»^۲

سه. می‌توان آیه شریفه «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» را علت شرح صدر دانست. بدین معنا که از مصادیق آسانی برای بندگان، اعطای شرح صدر به کسی است که دچار سختی شده است. همچنین می‌توان این آیه را بیان معلول شرح صدر دانست؛ یعنی تیسیر از آثار شرح صدر است. پس کسی که خدا به او شرح صدر داده و بار سنگین را از دوشش برداشته است، تحمل سختی‌ها برای او آسان است.

چهار. بیان نعمت‌های الهی، به‌ویژه عطایای معنوی (همچون شرح صدر)، توجه و رغبت بنده را به پروردگارش می‌افزاید: «وَالِإِلَهِ رَبِّكَ فَاَرْغَبْ». همچنین شوق بنده را به عبادت پروردگار بیشتر می‌کند: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ».

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۷۷۱.

۲. مشکاة الانوار، ص ۲۱.

پنج. مؤمنان مجاهد در راه خدا، سختی‌ها را به راحتی تاب می‌آورند و پس از آنکه به وظایف خود عمل کردند، مشغول عبادت و مناجات با پروردگارشان می‌شوند تا آمادگی بیشتری برای تحمل سختی‌ها بیابند: ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾. این درسی آموزنده برای مبلغان دین است که نباید درگیری با دشمنان، آنان را از عبادت و نیایش بازدارد؛ بلکه باید بر رغبت آنان در امر عبادت بیفزاید.

شش. گرچه آیات فراوانی در قرآن کریم نعمت‌های مادی بهشت، همچون حور و قصور را بیان می‌کنند، گاهی برای مقربان درگاه الهی، نعمت‌های معنوی، مانند نعمت قرب و رضوان که به تصریح قرآن کریم بالاترین نعمت بهشت است، ذکر می‌شود، تا بر انگیزه آنان افزوده گردد. بنابراین ممکن است آیه ﴿وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾ به این مقام اشاره داشته باشد؛ یعنی ای پیامبر، به خدا توجه کن نه به پاداش او.

سوره تین

آیات ۱-۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ (۱) وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا
الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ
أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵).

به نام خداوند بخشنده مهربان. سوگند به انجیر و زیتون، (۱) و طور سینا، (۲) و این
شهر امن، (۳) به راستی که انسان را در نیکوترین ساختار آفریدیم. (۴) آنگاه او را به
پست‌ترین پایه بازگردانیدیم. (۵)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. در این سوره مبارکه، سوگندهای گوناگون و قابل توجهی یاد شده است:
در آغاز به دو میوه انجیر و زیتون «وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ» و سپس به دو مکان مقدس
«وَطُورِ سِينِينَ * وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ». جای تعجب نیست که خدا به میوه‌ها سوگند
بخورد؛ زیرا هر چیزی که با خدای سبحان نسبت یابد، میوه باشد یا مکان،
مقدس می‌گردد و شرافت الهی به او سرایت می‌کند. در نتیجه می‌توان به آن
سوگند یاد کرد.

دو. کوه طور که در این سوره به آن قسم یاد شده است «وَطُورِ سِینَی» جای اقامت حضرت موسی علیه السلام نبوده است؛ بلکه چهل شب میزبان آن حضرت برای مناجات با خدای سبحان بوده است. پس مکان مناجات بنده با خدای خود - هر چند در زمانی کوتاه - تقدس و شرافت می یابد و شایسته سوگند می شود.

سه. جمله «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»، اشاره به امنیت سرزمین مکه است. امنیت مکه دو معنا را تاب می آورد:

۱. ممکن است امنیت برای مکه، معنای فاعلی داشته باشد؛ یعنی این شهر کسانی را که در حریم او داخل شوند، پناه می دهد. به حکم شرع مقدس نیز هیچ کس حق شکار حیوانات و تعرض به افراد را در این شهر ندارد؛ حتی مجرمان و قاتلان وقتی به آنجا می روند، در امنیت اند.

۲. ممکن است امن بودن، معنای مفعولی داشته باشد؛ به این معنا که خدا خواسته است که این شهر در امنیت باشد: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا»^۱.

پس هر کس بخواهد به امنیت این شهر آسیب بزند، خدای سبحان را به مبارزه طلبیده و عذابی دردناک در انتظار او است؛ همچون اصحاب فیل که می خواستند حرمت این شهر را بشکنند و بدین رو به شدیدترین عذاب دچار شدند. به هر روی، این صفت نمودار شرافت و عظمت شهر مکه در پیشگاه پروردگار است.

چهار. بندگان خدا جو همواره باید همه نعمت های پروردگار را یاد کنند و در پی ادای شکرزبانی و عملی آنها باشند. اما متأسفانه گاهی برخی فقط نعمت های زمینی را می بینند و نعمت های معنوی، مانند نعمت اسلام و ایمان را فراموش می کنند. گروهی نیز نعمت های معنوی را حس و شکرگزاری می کنند، اما شکر

نعمت‌های مادی - مانند آب و غذا - را به جای نمی‌آورند؛ ولی مؤمن نگاهی فراگیر به هدایا و نعمت‌های مولا دارد و چشم او بر درگاه وی است و هر نعمت مادی یا معنوی مولایش را سپاس می‌گزارد.

در این سوره مبارک، نعمت‌های مادی (میوه‌ها) و معنوی (سلامت روح و امنیت)، و محسوسات و معقولات، هر دو کنار هم ذکر شده‌اند.

پنج. به باور برخی مفسران، سوگندهای آغازین سوره به سرزمین‌های چهار پیامبر بزرگ اشاره دارد: تین یا سرزمین شام، هجرت‌گاه حضرت ابراهیم علیه السلام بود؛ زیتون سرزمین فلسطین، محل تولد حضرت عیسی علیه السلام است؛ طور سینا، محل مناجات حضرت موسی علیه السلام بود و بلد امین یا شهر مکه، شهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. به این چهار مکان مقدس سوگند یاد شده است تا شرافت آنها بر دیگر اماکن آشکار گردد. البته شرافت هر مکانی به کسی است که در آن اقامت دارد و شرافت این اماکن، به اقامت آن چهار پیامبر بزرگ در آنها است.

شش. امنیت شهر مکه بر اثر استجابت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است که عرض کرد: ﴿پروردگارا، این شهر را امن قرار ده؛ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا﴾.^۱ و خدا دعای ایشان را استجابت کرد: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا﴾.^۲ افتخاری بس بزرگ است که خدا به درخواست بنده‌ای، امنیت شهری را تا روز قیامت تضمین کند.

هفت. انسان، به گونه‌ای آفریده شده است که می‌تواند با استفاده از استعداد خدادادی‌اش در دو بُعد مادی و معنوی تکامل یابد: ﴿فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾. آدمی از دید مادی با توجه به امکانات الهی‌اش می‌تواند طبیعت را رام کند و شگفتی‌هایی را رقم بزند که برخی از پیشرفت‌های علمی امروزه جلوه‌ای از آن است. از بُعد روحی

۱. بقره / ۱۲۶.

۲. عنکبوت / ۶۷.

نیز چون پروردگار راه تشخیص خیر و شر را در وجودش به ودیعه گذاشته ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾^۱ قابلیت دارد در قوس صعودی تکامل، به بالاترین درجات کمالی دست یابد. پس چقدر در حق خود ستم می‌کند اگر به جای حرکت در قوس صعودی تکامل، در قوس نزول سیر کند و به مرحله‌ای برسد که از حیوانات هم پست تر شود: ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۲.

هشت. خدای سبحان ساختار نیکوی آفرینش را به خود نسبت می‌دهد ﴿أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ﴾؛ همچنان‌که بازگرداندن انسان را به پایین‌ترین درجه: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾. با این تفاوت که آفرینش فعل محض او است؛ ولی بازگرداندن انسان به پایین‌ترین مرحله، فعل او است که به فعل ما تعلق گرفته است. به این معنا که انسان با مجموعه رفتارهای خود کاری می‌کند که به خواری و عقوبت الهی گرفتار می‌شود.

نه. قوس صعودی تکامل، انسان را به مرحله‌ای می‌رساند که خدا درباره او می‌فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾. و ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۳ و به بنده برگزیده‌اش چنین خطاب می‌کند: «لَوْلَاكَ، لما خلقت الأفلاك»^۴ و قوس نزولی، آدمی را به مراحل وحشتناک می‌فرستد: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ و ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾^۵. جالب است که حرکت میان این دو قوس، همه در همین طبیعت خاکی رخ می‌دهد و دنیا با همه کوتاهی‌اش تمام این امور را رقم می‌زند.

۱. بلد / ۱۰.

۲. فرقان / ۴۴.

۳. فاطر / ۱۰.

۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۲۱۷.

۵. نساء / ۱۴۵.

آیات ۶-۸:

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمَا
يَكْذِبُكَ بَعْدُ بِالَّذِينَ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (۸).

مگر کسانی را که گرویدند و کارهای شایسته کردند، که پاداشی بی‌منت برای آنان
است. (۶) پس چه چیز، تو را پس از آن، به تکذیب جزا وامی‌دارد؟ (۷) آیا خدا
نیکوترین داور نیست؟ (۸)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. قرآن کریم نزدیک به پنجاه بار از دو رکن اساسی دین، یعنی ایمان و عمل
صالح در کنار یکدیگر یاد کرده است. زیرا موفقیت، سعادت و نجات در گرو
تحقق این دو رکن است. بنابراین وانهندگان دین اسلام و روش پیامبر ﷺ و اهل
بیت مکرم ، به رکن اول بی‌اعتنایی کرده‌اند و کسانی که از راه راست منحرف
شوند و اعمال صالح به جای نیایند یا نیک و بد را به هم بیامیزند، به رکن دوم
آسیب می‌زنند.

جالب است که آیات بیانگر این حقیقت، بسیار گوناگون‌اند: برخی از عمل
صالح با فعل ماضی یاد می‌کنند «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و بعضی با فعل
مضارع «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ» که نشان‌دهنده استمرار است. در پاره‌ای از
آیات، عمل صالح صفتی مرتبط به ذات دانسته شده است؛ مانند «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ
الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»^۱ در دسته‌ای دیگر، این حقیقت به فردی از مؤمنان نسبت
داده می‌شود: «وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ»^۲ و در برخی دیگر به گروه

۱. انبیاء / ۹۴.

۲. طه / ۷۵.

مؤمنان: ﴿وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ﴾.^۱

دو. پاداش و هدیه برتر دو ویژگی دارد:

الف. همیشگی و بی انقطاع و همواره لذت بخش است و نگرانی قطع آن، لذت آن را مخدوش نمی کند.

ب. بدون منت است.

این هر دو ویژگی از «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» فهمیده می شود؛ چراکه «ممنون» گاهی به معنای نعمت موقت و گاهی به معنای منت گذاشتن تفسیر شده است. ترکیب «لهم» در «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» بدین معنا است که انسان شایسته این پاداش است؛ اگرچه ریشه و گوهر هر پاداشی، تفضل الهی است.

سه. آیه «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِاللَّيْنِ» دو گونه تفسیر شده است:

الف. خطاب به پیامبر ﷺ است؛ در نتیجه خدا رسولش را دلداری می دهد که با این همه ادله و معجزات، کسی نمی تواند تورا تکذیب کند.

ب. خطاب به انسان است؛ یعنی خدایی که انسان را از نطفه آفریده و سپس کامل کرده است، آیا بر اعاده او در قیامت توانایی ندارد؟ بدین ترتیب، قرآن کریم شیوه درست تعامل با پرسش های مردم و چگونگی پاسخ گویی و اقناع آنان را به ما می آموزد. نخست به نکات ایجابی اشاره می کند و از آفرینش در کائنات سخن می گوید و سپس از پیامبران الهی یاد می کند که برای هدایت بشر مبعوث شدند و آنگاه پرسشی توبیخی مطرح می کند، تا خود انسان را به این نتیجه برساند که با وجود این همه عجایب، دیگر شک و تردید روا نیست.

چهار. خدای سبحان گاهی همه اهداف سوره ای را در یک جمله خلاصه می کند؛ چنان که در پایان سوره مبارکه می فرماید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَكْثَرِ الْحَاكِمِينَ».

گویی این آیه نتیجه تمام نکته‌هایی است که از آغاز یاد گردید. آفرینش شگفت‌آور، بالابردن انسان تا درجه پیامبری، بازگرداندن برخی به پایین‌ترین درجات، پاداش مداوم و تهدید تکذیب‌کنندگان قیامت، همه و همه فرع بر حاکمیت مطلق پرورگار قادر متعالی است.

پنج. محتوای این سوره، شبیه سوره عصر است. در سوره عصر این حقیقت سرنوشت‌ساز بیان گردید که طبق قانون الهی، اساساً انسان همواره در خسران و زیان به سر می‌برد و تنها با دارا بودن ایمان و عمل صالح می‌تواند از تحت این قاعده کلی خارج شود. بنابراین اگر انسان سعی و تلاش خود را برای صعود به «احسن تقویم» به کار نگیرد، قهراً به عالم «اسفل سافلین» تنزل خواهد کرد؛ همچنان که در عالم ماده، اگر ماده‌ای به بالا صعود نکند، جاذبه زمین او را به زیر می‌کشد.

سوره علق

آیات ۱-۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ
الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴)
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵).

به نام خداوند بخشنده مهربان. بخوان به نام پروردگارت که آفرید. (۱) انسان را آفرید از
خون جامد. (۲) بخوان و [بدان] پروردگارت تو کریم‌ترین است؛ (۳) همان کس که با قلم
تعلیم داد. (۴) آنچه را که انسان نمی‌دانست، به او آموخت. (۵)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. فرمان «اقْرَأْ = بخوان»، در جایی گفته می‌شود که نوشته‌ای در کار باشد.
بنابراین پیامبر اکرم ﷺ باید چیزی را بخواند که از پیش بر قلب مبارک ایشان نازل
گشته است؛ یعنی قرآن کریم: ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ﴾^۱. گویا قلب حضرت
به مثابه عرش است که وحی از آنجا بر زبان ایشان نازل می‌شود.

دو. هر عملی که به خدای بزرگ منسوب نباشد، ناتمام و ابتر است. از همین رو ما مأموریم پیش از هر کار ارزشمندی نام خدا را بر زبان آوریم. در تفسیر «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» نیز گفته‌اند که این آیه به قرائت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اشاره دارد. نام بردن از پروردگار، پیش از هر امری پسندیده است؛ اما در کاری همچون هدایت مردم، اهمیتی مضاعف دارد. زیرا خداوند نمی‌خواهد دینش از هرااهی و به دست هر کسی منتشر شود. از این رو در آغاز بعثت پیامبر ﷺ به او دستور می‌دهد که راه خود را با نام خدا شروع کند و در پایان سوره از او می‌خواهد که با سجده، به پروردگار نزدیک شود تا قدرت رویارویی با کافران را بیابد. بنابراین موفقیت در دعوت و استمرار آن، به ارتباط با پروردگار وابسته است.

سه. قرآن کریم، همواره خالقیت و ربوبیت پروردگار را کنار هم ذکر می‌کند؛ مانند آیه «رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» که بی‌درنگ پس از «رب» از «خلق» یاد می‌کند. این ادبیات، بدین معنا است که اعتقاد به خالقیت الهی، از اسباب و علل اطاعت از او است. به عبارت دیگر، حق پروردگاری خدا، مقتضی و سبب بندگی و سپاس‌گزاری ما است.

درک آفریدگاری خدا به کوشش فراوانی نیاز ندارد؛ زیرا با اندکی تفکر در مظاهر هستی، انسان به خالق بودن پروردگار پی می‌برد؛ ولی درک مقام ربوبیت او نیازمند طاعات و عبادات است.

قرآن کریم، نخست خلق را مطلق و بدون قید یاد می‌کند «الَّذِي خَلَقَ» و سپس از خلقت انسان به صورت ویژه سخن می‌گوید «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» که بر مقام ممتاز آدمی در میان مخلوقات دیگر دلالت دارد.

چهار. در این سوره مبارکه، خدای سبحان هنگام ذکر مراحل آفرینش، ابتدایی‌ترین مرحله آفرینش را ذکر می‌کند که «علقه = خون پاره‌ای منجمد» است.

در سوره‌ای دیگر، سخن از «ماء مهین» است ﴿ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾.^۱ با آنکه خدا می‌توانست مراحل میانی و پایانی خلقت را هم یادآور شود، به چند دلیل، ابتدایی‌ترین و ناچیزترین مرحله را بیان کرد:
الف. پستی ماده اولیه آفرینش را یادآوری کند.

ب. قدرت خود را به رخ بکشد که چگونه از خونی که هیچ نشانی از حیات و جسم انسانی در او نیست، بشری در بهترین و زیباترین شکل ممکن ﴿فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۲ می‌آفریند. البته او همین قدرت شگفت‌آور را در عالم ارواح نیز به کار بسته و با آفرینش قلم، انسان را از نادانی بیرون آورده است. در عالم اجساد، ماده نخستین خون است؛ ولی در عالم ارواح، ابزار تکامل قلم است. پس با خون و قلم، بشرو علم پدید آمده و سپس تمدن‌هایی بزرگ شکل گرفته‌اند.

پنج. کلمه «رب» در این سوره بارها با اضافه به پیامبر اکرم ﷺ ذکر شده است ﴿وَرَبُّكَ﴾ که نمودار مقام آن حضرت است؛ همان‌طور که عبودیت پیامبر ﷺ به خدا پیوند خورده است ﴿أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ﴾^۳ که از اضافه «رب» به پیامبر ﷺ، شرافت و عظمت بیشتری دارد؛ زیرا این سخن که «تو برای من هستی» باشکوه‌تر است از این سخن که «من برای تو هستم».

در خور تأمل است که در آیه ﴿الَّذِي خَلَقَ﴾، پس از ذکر ربوبیت، از تجلی تکوینی خدا و خالقیت او سخن به میان آمده است؛ اما در آیه ﴿وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾، بعد از ربوبیت با قید «اکرمیت»، سخن از تجلی تشریعی الهی و تعلیم است: ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾.

۱. سجده / ۸.

۲. تین / ۴.

۳. اسراء / ۱.

شش. خداوند هنگام سخن گفتن از آفرینش، خود را به کرم و بخشندگی می‌ستاید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ * الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ»^۱. ولی هنگام ذکر علم و تعلیم، خود را «اکرم = بخشنده‌ترین» می‌خواند: «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ». گویا همه آفرینش در کفه‌ای است و تعلیم انسان در کفه‌ای دیگر، که سنگین‌تر است؛ زیرا بدون علم، خدا و معرفت و دین‌داری و... از زندگی انسان رخت برمی‌بندد.

یادآوری صفت کرم در هر دو مقام، لطف خاص خود را دارد؛ چون نشان می‌دهد که اعطای هر نعمتی به بشر از روی فیض و لطف الهی است، نه استحقاق او.

هفت. برخی مغرضانه اسلام را متهم می‌کنند که دین شمشیر است و با جنگ و خون‌ریزی گسترش یافته است؛ در حالی که اسلام دین قلم و نوشتار است و شعارش: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۲.

علم در اسلام جایگاهی ویژه دارد؛ به گونه‌ای که در نخستین وحی بر پیامبر ﷺ سخن از قلم است «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» و در سوره‌ای دیگر به قلم و نوشتن قسم یاد می‌شود «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»^۳، بی‌آنکه نوشتار به چیزی مقید شود، تا هر نگاشته‌ای را پوشش دهد.

هشت. خدای سبحان در قرآن کریم بارها خود را «آموزگار انسان» خوانده است:
- «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».

۱. انفطار / ۶-۷.

۲. بقره / ۲۵۶.

۳. قلم / ۱.

- «عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۱.
- «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۲.
- «وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ»^۳.
- «وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ»^۴.
- «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»^۵.

براین پایه، معلمی که دانش سودمند به مردم بیاموزد، نه تنها در مسیر پیامبران است، که به اخلاق الهی تأسی کرده است. پس شایسته دریافت کمک‌هایی است که خدا به پیامبران عنایت می‌کند. از همین جا دانسته می‌شود که بسیار تفاوت است میان کسانی که به این صفت الهی تأسی کرده، مردم را تعلیم می‌دهند با کسانی که جز به خود نمی‌اندیشند و برای اصلاح جامعه گام بر نمی‌دارند.

نه. تکرار فعل «عَلَّمَ» در این سوره یک بار مطلق آمده است «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» و یک بار مقید به قلم «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»؛ شاید ناظر به دو علم باشد: الف. علم اکتسابی یا دانشی که از راه اسباب طبیعی، مانند قلم، کتاب و گفتار دانشمندان به دست می‌آید؛ ب. علم الهامی که محصول توجه و عنایت ویژه خدای بزرگ مرتبه است و نصیب بندگان خاص او، مانند حضرت خضر «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^۶ و لقمان «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»^۷ است.

۱. رحمن / ۲-۴.

۲. بقره / ۳۱.

۳. مائده / ۱۱۰.

۴. یوسف / ۶۸.

۵. نجم / ۴-۵.

۶. کهف / ۶۵.

۷. لقمان / ۱۲.

ده. مشرکان، منکر خالقیت نبودند: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾.^۱ ولی ربوبیت پروردگار را باور نداشتند؛ یعنی معتقد بودند که خدا خالق است، نه رب! بنابراین ربوبیت و تدبیر آفریدگان را به بت‌ها یا خدایان بشری نسبت می‌دادند. عبارت ﴿رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾، دست رد بر سینه این پندار ابلهانه است.

بدین ترتیب، مسلمانی که در مقام عمل، دیگران را در عبادت خود شریک می‌کند، اگرچه به ظاهر از مشرکان نیست، روح شرک در او حلول کرده است. از این رو خداوند در سوره «فاتحه» دستور می‌دهد که نخست به ربوبیت پروردگارتان اعتراف کنید و سپس به بندگی خود در مقابل خدا.

آیات ۶-۸

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِيَ (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸).

دریغا، که انسان سرکشی می‌کند، (۶) چون خود را بی‌نیاز پندارد. (۷) به حق، بازگشت به سوی پروردگار تو است. (۸)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. در این سوره پس از سخن درباره دانش و قلم، به نکوهش کسانی می‌پردازد که بر اثر ثروت، خود را بی‌نیاز می‌دانند ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِيَ﴾ و گویا این ترتیب مباحث، به تضاد و تقابل میان علم و ثروت یا اساساً دنیا و آخرت، اشاره دارد.

مست مال و مقام، خدا را به دست فراموشی می‌سپارد و هرگز لذت علم

سودمند را نمی چشد؛ همان طور که هیچ گاه به آموزه های پیامبران تن نمی دهد؛ زیرا کسانی پذیرای موعظه و تعلیم پیامبران اند که در پی هوا و هوس نمی روند و از خدا بیم دارند: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ﴾^۱. فرعون، نمونه ای عینی از کسانی است که احساس کاذب بی نیازی، او را به طغیان واداشت: ﴿أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾^۲.

دو. سرچشمه سرکشی بشر در بی نیازی دیدن خود است: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾. همین احساس دروغین و پوشالی، سبب می شود که او رابطه خود را با غنی ترین ذات هستی (خدا) بگسلد. ثروت به خودی خود ناپسند نیست؛ زیرا چه بسا بر توفیق انسان در نزدیکی به خدا بیفزاید و همچون مزرعه ای برای آخرت باشد؛ اما ثروت واقعی و پایدار و بی وزر و وبال، نزد خدا است و هیچ کس از آن بی نیاز نیست. اگر انسان با خدا پیوند نداشته باشد، ثروت او را به ورطه نابودی می کشاند و او را از غنای واقعی محروم می کند. از این رو موضوع آیه ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾، مطلق انسان است؛ وگرنه انسان مؤمن، ثروت را نردبان ترقی معنوی برای خود می کند. پس جا دارد که آدمی همواره از خدا روزی بسنده بخواهد تا به سرکشی و نابودی دچار نگردد.

سه. قرآن کریم بارها سرنوشت گروه های فتنه گر و مفسد و مخالف پیامبران را بازگفته است تا آنان را رسوا کند و دیگرانی را که چنین قصدی دارند، بر حذر دارد. گاهی از آنان به «ملوک» یاد می کند ﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَاجَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾^۳. گاهی به «مترفین» ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً

۱. یس / ۱۱.

۲. طه / ۴۳.

۳. نمل / ۳۴.

أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا»^۱ و گاه به «مجرمان بزرگ» «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا»^۲ و «مستکبران» «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ»^۳ در این سوره نیز کسانی را می‌شناساند که با اموالشان به جنگ پیامبران رفته بودند؛ همچون قارون و قریش زمان پیامبر ﷺ که «سرمایه‌داران طغیان‌گر» بودند.

چهار. ثروت در کنار علم، مایه رشد و تکامل جامعه انسانی است؛ چنانکه مکنت و علم یوسف علیه السلام، مردم مصر را از اعتقادات فاسد و سرنوشت شوم و مشکلاتی مانند خشک‌سالی هفت ساله نجات داد: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»^۴ اجتماع این دو عنصر در هر زمانی و در هر حاکمی، همین نتیجه را در پی خواهد داشت. در زمان ظهور امام زمان (عج) نیز همین اتفاق مبارك خواهد افتاد.

پنج. فعل «اسْتَغْنَى» از عقیده فاسد مستکبران خبر می‌دهد که ثروت و مکنت خود را پشتوانه خود می‌دانستند و راه طغیان را در پیش گرفتند؛ غافل از آنکه ثروت هیچ کس جز به اراده الهی فراهم نمی‌شود؛ زیرا دنیا و آنچه در آن است، همه از آن اوست که خود می‌فرماید: «الْمُتَرَوِّا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۵ و «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ». این هشدارها و ذکر قیامت و روز جزا، برای آن است که بشر بداند جز خدا هیچ پشتوانه‌ای قابل اعتماد نیست.

شش. پایه رشد و ترقی معنوی، در توجه به دو حقیقت است:

۱. اسراء / ۱۶.

۲. انعام / ۱۲۳.

۳. اعراف / ۸۸.

۴. یوسف / ۱۰۱.

۵. لقمان / ۲۰.

الف. بازگشت همه به سوی خدا است: ﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾.

ب. جهان، محضر خدا است.

درک این دو حقیقت، دل را خاشع، و ظاهر انسان را خاضع می‌کند و از مجموع آن دو، حساب‌رسی آخرت را از یاد نمی‌برد. سپس حالت مراقبه برای او پدید می‌آید و همواره اشراف الهی را در نظر دارد؛ حالتی که بی‌آن، بنده به هیچ کمالی نخواهد رسید. در روایت آمده است که خدا را به گونه‌ای عبادت کن که گویا او را می‌بینی و اگر او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند: «أعبد الله كأنك تراه، فإن كنت لا تراه فإنه عزوجل يراك»^۱.

سوره علق، در آغاز بعثت پیامبر ﷺ و پیش از نزول احکام جزئی دینی نازل شده است؛ اما در همان ابتدا به بیان مبدأ حرکت تکاملی انسان می‌پردازد. پس به گفتار برخی که می‌گویند آن سوی ظاهر شریعت و واجبات و محرمات، چیز دیگری نیست، نباید اعتنا کرد.

آیات ۹-۱۸

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ
(۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۳) أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ
اللَّهَ يَرَىٰ (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ
خَاطِئَةٍ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ
وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (۱۹).

آیا دیدی کسی را که [از حق] باز می‌داشت، (۹) بنده‌ای را آنگاه که نماز می‌گزارد؟ (۱۰)
چه پنداری اگر او بر هدایت باشد، (۱۱) یا به پرهیزکاری وادارد؟ (۱۲) چه پنداری اگر او

به تکذیب روی آورد و [از حق] روی برگرداند؟ (۱۳) مگر نمی داند که خدا می بیند؟ (۱۴) هان، اگر باز نایستد، موی پیشانی اش را سخت بگیریم؛ (۱۵) موی پیشانی دروغگوی خطاکار را. (۱۶) [بگو] تا گروه خود را فراخواند. (۱۷) [ما نیز] به زودی آتشبانان را فراخوانیم. (۱۸) هرگز از او فرمان نبر، و سجده کن و نزدیک شو. (۱۹)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. آیات سه گانه‌ای که با «أَرَأَيْتَ» آغاز می‌شود، نمایان‌گر شگفتی همراه با ناخشنودی خداوند است. این آیات، از طغیانگری یاد می‌کند که مسلمانان را از نماز و تقوا بازمی‌داشت و دین پیامبر را تکذیب می‌کرد. این عمل چنان زشت است که قرآن، ضمن تقبیح آن، می‌پرسد مگر نمی‌داند که خدا می‌داند؟ یعنی قاعده‌ای عمومی برای بازداشتن آدمیان از عمل زشت بیان می‌کند: «همه چیز زیر نظر خدا است.» مخاطبان آن روز قرآن، وجود خدای خالق را منکر نبودند. از این رو این آیه به آنان می‌گوید لازمه ایمان به خدا، ترس از محاسبه او است، و این، از هر تهدیدی بالاتر است. در نتیجه آنان را به مراقبه فرامی‌خواند؛ همان گونه که فرعون را به تزکیه دعوت می‌کرد: «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^۱.

دو. خداوند مهربان حتی مشرکان معاند را به توبه دعوت می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ»^۲. بدین ترتیب بدون توبه، عذاب گناه کاران قطعی است. در این سوره مبارک نیز با اینکه مشرکان را به دلیل بازداشتن مؤمنان از اعمال صالح، تهدید می‌کند، باز هم راه توبه را برای آنان باز می‌گذارد «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ» و این، نشانه حلم و کرم الهی است که به تهدید بسنده نمی‌کند و از توبه و بخشش نیز سخن می‌گوید.

۱. طه / ۴۴.

۲. بروج / ۱۰.

سه. گرچه از آیات پایانی سوره، چنین فهمیده می شود که توبیخ و تهدید خدا علیه کسی است که پیامبر ﷺ را از نماز بازمی داشت، اما می توان گفت که دشمنی با هر انسان مؤمنی به دلیل ایمانش و اینکه نماز می گزارد، خشم الهی را در پی خواهد داشت؛ زیرا دشمنی با نماز در حقیقت دشمنی با خدا است.

چهار. به باور برخی مفسران، سوره علق، نخستین سوره ای است که بر رسول مکرم ﷺ نازل شده است. بر این اساس، بر عظمت پیامبر ﷺ حتی در دوران پیش از بعثت دلالت می کند؛ زیرا نشان می دهد که پیامبر پیش از عهده داری امر رسالت، مردم را به پرهیزگاری دعوت می کرده و نماز می گزارده است؛ گرچه از جزئیات اعمال ایشان آگاهی نداریم.

روشن است که دشمنی با آن رسول خدا ﷺ، پیش و پس از بعثت، دشمنی با شخص پیامبر ﷺ نبود؛ بلکه به رسالت ایشان بازمی گشت. از این رو در این سوره شریف، به جای تصریح به اسم ایشان، تعبیر «عَبْدًا إِذَا صَلَّى» آمده و در اینجا نکره بودن «عبد»، بر عظمت او دلالت می کند.

پنج. در این سوره، سفارش دیگران به تقوا منوط به هدایت شده است: ﴿أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى * أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَى﴾. یعنی کسی حق دارد دیگران را به پرهیزگاری امر کند که خود پرهیزگار باشد. چگونه شخص عریان از تقوا، دیگران را به لباس تقوا دعوت کند؟

متعلق امر در آیه، تقوا است نه عبادات: ﴿أَمَرَ بِالْتَّقْوَى﴾. زیرا عبادت برای تقوا است. مثلاً در روزه، نخوردن و نیاشامیدن مهم نیست، مهم و مطلوب، تقوایی است که از این رهگذر به دست می آید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.^۱ بدین رو مبلغان نیز نباید به تبلیغ احکام شرعی بسنده کنند؛

بلکه می‌بایست تقوا را نیز که نتیجه عمل به احکام شرعی است، در زندگی خود و دیگران محقق کنند.

شش. خداوند اراده کرده است که سرکشان را در قیامت خوار کند. در این سوره شمه‌ای از ذلت کافران را بازمی‌گوید: «لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ». در قیامت موی پیشانی کافران را سخت می‌گیرند و آنان را زیوانه به سوی جهنم می‌برند؛ بدون هیچ مقاومتی.

در این آیات، موی پیشانی کافر، به اعتبار صاحب آن، دروغ‌گو وصف شده است «نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ» که از زشتی دروغ حکایت دارد. آری؛ سبب بسیاری از شرور و زشتی‌ها همین رذیلت است. بنابراین مؤمنان هنگامی که مستکبران را در دنیا مغرور و گردن‌افراز می‌بینند، به فرجام آنان می‌نگرند؛ فرجامی سخت و حقارت‌آمیز.

هفت. بشارت و انذار و تهدید و تبشیر در کنار یک‌دیگر، ضامن موفقیت مبلّغان است. پیامبر اکرم ﷺ نیز دعوت خود را بر پایه تولّی و تبّری استوار کرد و اسلام نیز بر مدار نفی و اثبات است. دستورهای دین نیز سرشار از امر و نهی در کنار یک‌دیگر است. از این رو خدای سبحان در این سوره با تعبیر مختلف، مستکبران سرکش را تهدید می‌کند: «أَرَأَيْتَ»، «لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» و «سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ». چنین تعاملی برای رفع موانع دعوت به سوی خدا لازم است. کسی که قاطعیت لازم را ندارد، نمی‌تواند مردم را به سوی پروردگار بخواند و از روش پیامبر ﷺ که بر تولّی و تبّری استوار است، پیروی نکرده است.

هشت. کافران برای مقابله با مؤمنان، اشتیاق فراوانی به برگزاری جلسات سرّی و علنی داشتند؛ تا با هم فکری راهی برای پیروزی بر اهل ایمان بیابند. قرآن کریم تلاش آنان را به سخره می‌گیرد «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» و در قیامت به آنان خطاب می‌شود که اکنون قوم و عشیره خود را صدا بزنید، ولی دیگر کسی به سراغتان

نمی‌آید مگر مأموران دوزخ! بر این اساس، مؤمن باید همواره در عاقبت کافران بیندیشد تا عزم و اراده بیشتری برای مقابله با نقشه‌های اهل باطل داشته باشد؛ نقشه‌ها و توطئه‌هایی که همچنان ادامه دارد.

نه. احزاب و اجتماعات کافران در طول تاریخ، همواره از یک جنس بوده است. در زمان پیامبر ﷺ، دارالندوه، محل اجتماع سران کفر، همچون ابولهب و ابوجهل بود و اکنون نیز گرچه ممکن است به ظاهر دارالندوه‌ای نباشد، اماکن دیگری هست که سران کفر و گمراهی در آن گرد می‌آیند و ضدّ مؤمنان به دسیسه و نیرنگ می‌پردازند؛ اما همان‌گونه که آنان از بین رفتند، اینان نیز نابود خواهند شد. قرآن مجید تعبیر «تَبَّ = هلاك باد» را، درباره دو تن از سران کفر، یعنی فرعون و ابولهب، در دو برهه زمانی به کار می‌برد: «تَبَّتْ يَدَايَ لَهَبٍ وَتَبَّ»^۱ و «وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ»^۲.

۵۵. گفته‌اند سجود در آیه «وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ»، اشاره به نماز است؛ زیرا کافران پیامبر ﷺ را از نماز باز می‌داشتند و خدا به ایشان دستور می‌دهد که به آنان وقعی نگذارد و به نماز خود ادامه دهد: «كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ». ولی ممکن است مراد از سجود، معنای حقیقی آن یعنی همان مالیدن پیشانی بر خاک باشد؛ چنان‌که سجده، چه در نماز و چه هنگام تلاوت سوره‌های سجده‌دار، واجب است. به تعلیم روایات، نزدیک‌ترین حالت انسان به پروردگار در حال سجده است^۳ و آیه شریفه نیز، نزدیکی به مولا را به سجده عطف کرده است؛ یعنی راه

۱. مسد/ ۱.

۲. غافر/ ۳۷.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۴ - ۲۶۵: «عَلَى بَنِي مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا يَقُولُ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ».

نزدیک تر شدن به خدا از سجاده می گذرد.

یازده. پناه بردن به خدای متعالی، سنت همه پیامبران است. در این سوره مبارکه، به پیامبر دستور داده شد که دعوت خود را با نام پروردگار شروع کند. در سوره انشراح نیز فرمان رسید که هرگاه فراغت یافتی عبادت کن ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب﴾^۱. بنابراین توجه به پروردگار متعالی، از آغاز دعوت تا سرانجام آن، ضروری است و همین، راز موفقیت دعوت رسول مکرم ﷺ تا امروز است.

دوازده. سوره مبارکه علق، غیر از آنکه نخستین سوره قرآن به ترتیب نزول است، امتیازهای دیگری نیز دارد:

۱. شامل حقایق اعتقادی، علمی، اخلاقی و عملی است.
۲. تأکید بر ربوبیت پروردگار و لوازم آن، در عین توجه به خالقیت او.
۳. تقدیس علم و آموختن، چه از راه قلم و کتاب و چه از راه الهامات ربانی.
۴. یادآوری حضور خدا در هر صحنه و هر لحظه ای، که حقیقتی اخلاقی است.
۵. یادآوری نماز و سجده.

سوره قدر

آیات ۱ - ۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَذْرَاكَ
مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنَزَّلُ
الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّى
مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵).

به نام خداوند بخشنده مهربان. ما آن [قرآن] را در شب قدر نازل کردیم. (۱) و توجه دانی
که شب قدر چیست! (۲) شب قدر از هزار ماه بهتر است. (۳) در آن [شب] فرشتگان و
روح، به اذن پروردگارشان، برای هر کاری [که مقدر شده است] فرود می آیند؛ (۴) [آن
شب] تا دمیدن سپیده، سلام است. (۵)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. سوره قدر، براهمیت و بزرگی قرآن کریم دلالت دارد؛ به چند دلیل:
- بدون ذکر نام قرآن، با ضمیر به آن اشاره می‌کند ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾؛ یعنی این
کتاب چنان مشهور و مشهود است که همگان آن را می‌شناسند و نیازی به معرفی
ندارد.

- پروردگار بزرگ، بهترین زمان و شریف‌ترین مکان را برای نزول کتابش برگزیده است؛ چراکه قرآن را در شب قدر - که از هزار ماه برتر است - و بر قلب نازنین عصاره وجود، حضرت محمد ﷺ فرود آورده است؛ همان‌طور که افتخار قرآن به این است که در قلب رسول خدا ﷺ جای گرفته است، نبی مکرم ﷺ نیز می‌بالد که میزبان کلام وحی است.

- خدای یکتا و بی‌همتا در این سوره، برای خود ضمیر جمع آورده است؛ تا عظمت و جلالش را بفهماند؛ همچون ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾^۱ و ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾^۲.

دو. سوره، با ذکر نزول قرآن کریم آغاز می‌شود و به طور طبیعی باید کلام در همین موضوع ادامه یابد؛ اما در ادامه شب قدر وصف می‌شود؛ زیرا وصف شب قدر، در واقع وصف اهمیت قرآن است؛ چنانکه اگر گوینده‌ای درباره اهمیت خانه‌ای سخن بگوید، به‌واقع صاحب خانه را ستوده است که در چنین خانه‌ای زندگی می‌کند. شب قدر نیز ظرف زمانی قرآن است و اهمیت این زمان، بر اهمیت مظروف آن دلالت می‌کند.

سه. تاریکی شب در مسائل معنوی، جایگاهی ویژه دارد؛ چراکه شب قدر در ماه مبارک رمضان قرار گرفته است. خدای حکیم در قرآن کریم به ﴿وَالْفَجْرِ﴾^۳ و ﴿وَالْعَصْرِ﴾^۴ یک‌بار سوگند می‌خورد؛ ولی به «لیل» سه بار: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ﴾^۵.

۱. کوثر / ۱.

۲. حجر / ۹.

۳. فجر / ۱.

۴. عصر / ۱.

۵. تکویر / ۱۷.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾^۱ و ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ﴾^۲ همچنین درباره مؤمنان بارها صفاتی ذکر می شود که با شب پیوند دارند:

- در شب خدا را تسبیح می کنند: ﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۳.
- در شب به نماز بر می خیزند: ﴿يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ﴾^۴.
- حضرت موسی علیه السلام در کوه طور، چهل شب مهمان خدا بود: ﴿فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾^۵.

- پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله شبانه به سفر اسرارآمیز معراج رفت: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾^۶.

چهار. در قرآن کریم معمولاً تعبیر «ما ادریک» درباره امور غیبی به کار می رود؛ اموری که انسان ها از فهمش درمی مانند؛ زیرا درک آن در گرو سیر و سفر به عالم غیب و شهود است؛ همانند قیامت و حالات گوناگون آن. کاربرد این تعبیر درباره شب قدر - که به ظاهر شبی عادی همچون دیگر شب های سال است - می نمایند که این شب، باطن و حقیقتی بزرگ دارد که همگان از درک و فهم آن ناتوان اند.

پنج. عظمت و شرافت شب قدر در اموری چند جلوه گراست:

- افتخار میزبانی بهترین میهمان، یعنی کلام وحی (قرآن کریم) را دارا است.
- در بهترین ماه های سال، یعنی ماه سراسرنور و رحمت، رمضان قرار دارد.
- با اینکه در زبان عربی و هر زبان دیگر، پس از ذکر نامی، برای اشاره به آن از

۱. مدثر/ ۳۳.

۲. فجر/ ۴.

۳. ذاریات/ ۱۸.

۴. آل عمران/ ۱۱۳.

۵. اعراف/ ۱۴۲.

۶. اسراء/ ۶.

ضمیر استفاده می کنند، کلمه «لیلة القدر» در این سوره سه بار به صورت اسم ظاهر تکرار شده است که گویای اهمیت و عظمت آن است.

- وقتی خداوند به پیامبرش می گوید: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ»، تکلیف دیگران نیز روشن است و قطعاً فهم آن در دسترس عقول بشری نیست.

شش. بر پایه روایتی،^۱ نبی مکرم ﷺ به اذن خدا آگاه شد که پیروانش عمرهایی کوتاه دارند و نسبت به امت های پیشین، توقفشان در دنیا کوتاه تر است. برای اینکه در این مدت کوتاه بتوانند زادراه بگیرند، پروردگار کریم، شب قدر را به امت اسلام هدیه داد؛ شبی که برتر از هزار ماه است. پس خدا شب قدر را قرار داد تا با درک آن و به جای آوردن اعمال مخصوص، کوتاهی عمر مسلمانان جبران شود و به درجات بالای معنوی برسند.

آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» در مقام بیان تساوی شب قدر با هزار ماه نیست؛ بلکه سخن از «برتری» است. بنابراین در این آیه شریفه، میزان و مرتبه شب قدر تعیین نمی شود؛ بلکه فقط برتری آن بر هزار ماه اعلام می گردد. سخن پیامبر درباره ضربت علی علیه السلام در جنگ خندق نیز همین گونه است. فرمودند آن ضربت که علی بر عمرو بن عبدود فرود آورد، ارزشمندتر از اعمال امت تا روز قیامت است.^۲

هفت. در چرایی نام گذاری شب قدر، دیدگاه های مختلفی است:

- قدر به معنای ارزش است و این شب دارای قدر و منزلت است.
- تقدیر به معنای تنگ گرفتن است و چون در این شب آن قدر فرشته بر زمین پا می گذارد که عرصه زمین بر آن ها تنگ می شود، این شب را قدر نامیدند.

۱. ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین، ج ۶، ص ۲۹: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَرَى أَعْمَارَ النَّاسِ فَاسْتَقْصَرَهَا وَخَافَ أَنْ لَا يَبْلُغُوا مِنَ الْأَعْمَارِ مِثْلَ مَا بَلَغَهُ سَائِرُ الْأُمَمِ فَأَعْطَاهُ اللَّهُ لَيْلَةَ هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ لِسَائِرِ الْأُمَمِ».

۲. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۶۷: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ».

- قدر به معنای اندازه است و از آنجا که مقدرات بندگان در این شب اندازه گیری می شود، قدر نام گرفته است.

همه این معانی، بجا و زیبا است، و نقطه مشترکشان عظمت شب قدر است؛ چراکه این شب بزرگ، یا شرافت ذاتی دارد (معنای اول)، یا عظمتش به جهت فرشتگانی است که در آن به زمین می آیند (معنای دوم)، یا بر اثر رقم خوردن سرنوشت همه انسان ها در این شب است (معنای سوم). البته پیدا است که از مجموع آن می توان به بزرگی آفریدگار نیز پی برد که چگونه همه کارها در اختیار او است و در شبی کوتاه این همه فیض و عطا از او ساطع می گردد.

هشت. خدای سبحان شب قدر را مبارک گرداند: «لَيْلَةُ مُبَارَكَةٍ»^۱. آب حیات بخش را نیز مبارک خوانده است: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا»^۲. این تعبیر و تنظیر می نمایاند که در این شب استثنایی، از آسمان و زمین، خیرات و برکات بر بندگان فرود می آید. پس جای تأسف است اگر انسان در کنار این چشمه زلال، نتواند خود را شست و شو دهد و غبار از دل برگیرد و عطش جاننش را فرونشاند. یکی از برکات شب قدر، آن است که بسیاری از مردم که در شب های دیگر سال رمقی برای عبادت ندارند، در این شب مبارك، نشاط و سرزندگی خاصی دارند. روشن است که برکات، درجات مختلف دارد و آنچه در این شب بر بقیة الله الاعظم (عج) می گذرد، با دیگران سنجیدنی نیست.

نه. با اینکه قرآن کریم از آغاز بعثت تا رحلت نبی مکرم ﷺ تدریجی نازل گردید، خدای سبحان اراده فرمود که باز هم کلام خود را در این شب به صورت دفعی و یک جا، بر قلب رسولش فرو فرستد که این خود جلوه ای از بزرگی و شرافت «لَیْلَةُ الْقَدْرِ» است؛ چنانکه عظمت آن مرد بزرگ و الهی را نیز می رساند که چگونه

۱. دخان / ۳.

۲. ق / ۹.

فشار و سختی نزول این بار بزرگ و امانت الهی را بر قلب خود تحمل کرده است؛ او که گاهی فرود آمدن آیه‌ای بر قلب مبارکش، جسم عزیزش را متأثر می‌کرد.

ده. کلمه «مبارک» از ریشه برکت به معنای خیر ثابت است. از این روایی را که در یک جا جمع شود، برکه می‌گویند. برکت هر کجا باشد، خواه ناخواه، پیرامونش را هم مبارک می‌گرداند؛ چنانکه قرآن کریم از زبان حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»^۱. یا درباره موسی علیه السلام آمده است: «فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا»^۲.

از آنجا که شب قدر مبارک در ماه رمضان است، این ماه را نیز مبارک کرده است. پس قطعاً شامل حال مؤمنان نیز می‌شود که خود را برای دریافت برکات این شب آماده می‌کنند.

یازده. شب قدر از هزار ماه بالاتر و بالاتر است. این برتری را براساس ارزش اعمال می‌دانند؛ اما ممکن است به لحاظ ذوات و فاعل اعمال باشد، نه صرف فعل؛ یعنی انسان می‌تواند به برکت این شب، ره چندین ساله را یک شبه بپیماید و به مقامات و مراحل برسد که در هزار ماه هم نمی‌توانست آنها را درک کند.

دوازده. مقدّرات سالیانه بندگان در این شب تقدیر می‌شود و سرنوشتشان در چنین شبی رقم می‌خورد؛ چنانکه از آیه شریفه «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»^۳ دانسته می‌شود. پس باید قلب هر انسانی را که نگران دین و دنیای خود است، بلرزاند و چنان او را به حرکت درآورد که از آغاز آن شب تا صبحگاهان دست نیاز به سوی خدای بی‌نیاز دراز کند و پیوسته از آن کریم چاره‌ساز، بخشش‌گناهان گذشته و

۱. مریم / ۳۱.

۲. نمل / ۸.

۳. دخان / ۴.

خیر و خوبی برای آینده درخواست کند؛ به‌ویژه لحظات پایانی آن شب بزرگ را غنیمت شمرد تا بتواند مفاد پرونده خود را پیش از بسته شدن تغییر دهد؛ زیرا مقدراتی که از آسمان به زمین می‌آید، تغییرپذیر است و با دعای خالصانه می‌توان آن را عوض کرد.

سیزده. از مسائل بحث‌انگیز درباره شب قدر این است که قرآن ارزش شب قدر را از هزار ماه بالاتر می‌داند و از سوی دیگر می‌دانیم که خدا مزد هر انسانی را بر اساس کارکردش می‌دهد؛ پس چگونه عبادت يك شب را با عبادت هزار ماه برابر می‌کند؟ پاسخ این است که خدای متعال همان‌طور که در عبادات، آثار خاص نهاده است، به برخی زمان‌ها و مکان‌ها و حتی برخی اشیا نیز اثر ویژه داده است. اگر تابوت موسی علیه السلام یا پیراهن یوسف علیه السلام، یا حجر الاسود و... آثاری خاص داشته‌اند و دارند، از همین رو است.

چهارده. از آنجا که همه اشیا در دستگاه آفرینش الهی، قدر و اندازه مخصوص دارند ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾^۱، در این شب استثنایی، نه تنها سرنوشت آدمیان، که سرنوشت یک‌ساله همه مخلوقات هستی رقم می‌خورد. در روایات^۲ نیز آمده است که اندازه برف و باران زمین و رزق و روزی مخلوقات و همه رخدادهای طبیعی و غیرطبیعی عالم امکان، در این شب تعیین می‌شود. بنابراین کسی که در این شب مبارک خالصانه دست به دعا بردارد و خالصانه با پروردگار خویش مناجات کند، همان‌گونه که می‌تواند در تغییر سرنوشت خود مؤثر باشد، در دگرگونی سرنوشت برادران دینی و بلکه تمام انسان‌ها و تمام عالم خلقت مؤثر خواهد بود.

پانزده. تعیین شب قدر و بیرون آوردن مؤمنان از تحیر، برای پروردگار توانا

۱. قمر/ ۴۹.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۶۲۵.

ممکن بود؛ اما او که دلسوز بندگان است و می‌خواهد زاد و توشه بیشتری بگیرند، این شب را در میان چند شب پنهان نمود تا اهل دل و دوستداران نیایش و عبادت، شب‌های بیشتری را بر سجاده نیاز و عبادت بنشینند.

شانزده. تعبیر «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةِ» یعنی ملائکه نازل می‌شوند و ابلاغ سلام می‌کنند. ظاهر این تعبیر به استناد قواعد زبان عربی (جمع همراه با الف و لام)، نزول همه فرشتگان است و همین باعث شده است که مفسران در تفسیر آن متحیر شوند. چگونه همه فرشتگان در یک شب در زمین گرد هم می‌آیند؟ برخی گفته‌اند همه به زمین فرود نمی‌آیند؛ بلکه گروهی در آسمان و دسته‌ای در زمین قرار می‌گیرند. برخی نیز گفته‌اند که فرشتگان گروه‌گروه می‌آیند و برمی‌گردند و به این اعتبار، اطلاق نزول همه صحیح است؛ اما مهم این است که انسان می‌تواند در شب قدر کاری کند که بهترین بنده باشد و سلام فرشتگان را درک کند.

هفده. درباره روح که بر ملائکه عطف شده است «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» نظرهای گوناگونی وجود دارد: به باور برخی، او فرشته بزرگی است که در میان فرشتگان، نظیر ندارد و گروهی نیز روح را دسته‌ای از فرشتگان می‌دانند که فقط در شب قدر نازل می‌شوند. بعضی معتقدند که روح، جبرئیل امین است که در قرآن به روح القدس وصف شده است و به اعتقاد برخی روح، همان عیسای روح الله ﷺ است که در قرآن نیز به روح توصیف شده است «عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ»^۱ و در شب قدر بر زمین می‌آید تا اعمال پیروان پیامبر خاتم ﷺ را مشاهده کند. به هر روی، ذکر جداگانه و مستقل «روح» بدین معنا است که ساکنان عرش نیز مراتب مختلفی دارند.

هجده. این سوره مبارکه، پیوند عمیقی با مسئله ولایت دارد؛ زیرا حاکی از آن

است که فرشتگان هر سال در شب قدر بر زمین نازل می‌شوند. در زمان حیات پیامبر ﷺ بر وجود شریف آن حضرت وارد می‌شدند و پس از ایشان، باید بر قلب شخصی دیگر که همچون پیامبر ﷺ صاحب ولایت است، فرود آیند، و او جز امام معصوم نیست، که اگر نباشد، زمین اهلش را در خود فرو می‌برد. در زمان ما نیز فرشتگان در شب قدر به حضور حضرت مهدی (عج) شرفیاب می‌شوند. پس دور از واقع نیست اگر این سوره را سوره ولایت بنامیم.

نوزده. فرشتگان، بندگان مطیع خدا هستند و بی‌اجازه اوکاری نمی‌کنند: ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾.^۱ پس نزولشان بر زمین در شب قدر نیز به اذن الهی است. این آفریده‌های قدرت‌مند و لطیف خدا، همان‌گونه که در قیامت با شور و شوق و همراه درود و سلام به استقبال بهشتیان می‌روند ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾،^۲ در شب قدر نیز اشتیاق زاید الوصفی برای زیارت بندگان صالح خدا، به‌ویژه ولی الله الاعظم (عج) دارند.

بیست. تمام مؤلفه‌ها و ارکان شب قدر، به گونه‌ای به خدا منسوب است و رنگ الهی دارد: شب قدر در ماه مبارک رمضان قرار دارد که شهر الله است، و قرآن کریم که کتاب خدا است، به وسیله فرشته‌ای از فرشتگان خدا در این شب مبارک، بر قلب رسول الله نازل گردیده است.

بیست و یک. از شگفتی‌های قرآن کریم، آن است که نه تنها برخی واژگانش، بلکه برخی حروف آن نیز معانی متعدد را برمی‌تابد؛ آن هم معانی متضاد. مثلاً در «مِنْ كُلِّ امْرٍ» سه معنا برای «مِنْ» نوشته‌اند:

- معنای «باء بیان»، برای بیان آنچه در آن شب نازل شده است.

۱. انبیاء / ۲۷.

۲. رعد / ۲۴.

- معنای «باء سببیت»؛ یعنی نزول ملائکه به سبب امر الهی بوده و اراده او باعث نزول ملائکه شده است. بنابراین «امر» در این آیه به معنای «امر» در آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱ است.

- معنای «باء مسببیت»؛ یعنی یکی از آثار نزول ملائکه، تدبیر همه امور عالم امکان می باشد.^۲

بیست و دو. انسان ها در مسائل معنوی، همیشه از سوی دو دشمن بزرگ تهدید می شوند: نفس اماره و شیطان رجیم. بنابراین فعالیت این دو دشمن باید در شب قدر فزونی بگیرد؛ اما این گونه نیست؛ چراکه شیاطین در ماه مبارک رمضان در غل و زنجیرند و - به ویژه - در شب قدر که سیل خروشان ملائکه به سوی زمین سرازیر است، قدرت عرض اندام ندارند. نفس اماره نیز بر اثر روزه داری و با نورانیت شب های قدر، ضعیف می شود. در نتیجه، بندگان الهی با خیالی آسوده در شب قدر به راز و نیاز با خالق خود می پردازند و اینها همه از برکات شب قدری است که سلامت دین و دنیا را به همراه دارد.

بیست و سه. «سلام» در آیه «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» ، ممکن است وصف شب قدر باشد؛ یعنی شب قدر، سلامت و رحمت و برکت را در پی دارد و وسوسه شیاطین و نفس اماره در آن اثر نمی گذارد. ممکن است اشاره به فرشتگان باشد که به زمین نازل می شوند و به يك ديگر و مؤمنان سلام می کنند. شاید هم روی سخن با نبی مکرم اسلام ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام باشد که میزبان فرشتگان الهی هستند و برترین و بهترین سلام ها را به محضرشان ابلاغ می کنند.

۱. یس / ۸۲.

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۹۰.

سوره مینه

آیات ۱-۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا
مُّطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ
بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
خُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيمَةِ (۵).

به نام خداوند بخشنده مهربان، کافران اهل کتاب و مشرکان، دست [از کفر و شکر
خود] برمی داشتند تا اینکه دلیلی آشکار برای آنان آید: (۱) فرستاده‌ای از جانب خدا که
صحیفه‌هایی پاک را [برای آنان] بخواند، (۲) که در آنها نوشته‌هایی سنجیده است. (۳)
و اهل کتاب پراکنده نشدند، مگر پس از آنکه دلیل روشن برای آنان آمد. (۴) و فرمان
نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند، و در حالی که به توحید گراییده‌اند، دین [خود]
را برای او خالص گردانند، و نماز برپا دارند و زکات بدهند. این است دین پایدار. (۵)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. در معنای حرف «مِنْ» در آیه شریفه ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ

وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿۱﴾ دو احتمال وجود دارد:

الف. برای تبیین «الذین کفروا» باشد. بنابراین آیه در پی بیان وضعیت کافران پیش از شروع دعوت پیامبر اکرم ﷺ است. براساس این آیه شریفه، همه کسانی که به پیامبر اکرم ﷺ ایمان نیاوردند، چه از اهل کتاب باشند یا مشرک و بی اعتقاد به کتاب آسمانی، از دیدگاه قرآن کریم کافر شمرده می شوند؛ زیرا با آمدن شریعت اسلام که ناسخ شرایع پیشین است، فرقی نمی کند که کسی به دین منسوخ باور داشته باشد یا اساساً به هیچ دینی معتقد نباشد.

ب. برای تبعیض باشد. در این صورت، اشاره است به وضعیت آنان پس از شروع دعوت پیامبر ﷺ و آیه، آن دسته از اهل کتاب را تویخ و تهدید می کند که پس از آمدن حضرت هم به ایشان ایمان نیاوردند و بر دین خود باقی ماندند.

دو. قرآن کریم، گاهی درباره پیروان ادیان گذشته، تعبیر «أهل الکتاب» را به کار می برد و زمانی «أوتوا الکتاب». در فرق این دو تعبیر گفته اند که اهل کتاب، پیروان ادیان آسمانی معهودند؛ ولی «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» مردمی هستند که معارف و احکام دینی به آنان رسیده است؛ چه در قالب دین واحد و چه به طور پراکنده؛ همچنان که در آیه ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾^۱ یاد شده است؛ ولی نتیجه انکار این دعوت الهی که انحراف از جاده حق است، در هر دو یکسان خواهد بود؛ چه آنان که به دینی آسمانی معتقد بودند ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾^۲ و چه کسانی که برخی معارف دینی

۱. بقره/ ۲۱۳.

۲. زخرف/ ۶۳-۶۵.

را شنیده بودند، ولی به دینی خاص تدين نداشتند؛ مانند کافران: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ﴾^۱.

سه. آیه نخست این سوره، از مشکل ترین آیات قرآن کریم است و مفسران در تفسیر آن دچار ابهام و اختلاف فراوان شده اند؛ چندان که گفته اند این آیه دشوارترین آیه قرآن از لحاظ لفظ و معنا است. بسیاری از سختی های فهم این آیه، در کلمه «مُنْفَكِينَ» است. اختلاف در متعلق انفكاك است. اگر مراد انفكاك از «کفر» باشد، با «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» سازگاری ندارد؛ چون معنای آیه چنین می شود: «کافران پس از آمدن ادله روشن از کفرشان جدا شدند.» در حالی که عملاً این گونه نبود و آنان پس از ظهور بینات نیز بر کفرشان ماندند و حتی بر دشمنی خود افزودند؛ همچنان که در ادامه می فرماید: ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾.

برای حل این اشکال دو پاسخ داده اند:

۱. مراد از «الْبَيِّنَةُ»، به گواهی آیات دیگر، رسولان و پیامبران است. خدا در آیات بسیاری به صراحت از سنتی خبر می دهد که بر اساس آن، هیچ قومی تا رسولی برایشان فرستاده نشود، عذاب نمی شوند:

- ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ﴾^۲.

- ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۳.

بنابراین معنای آیه چنین می شود: خدا بر مشرکان، رسول خود را که بینه است، فرستاد تا حجت را بر آنان تمام کند. تا پیش از ارسال پیامبران، آنان از

۱. بقره/ ۲۵۳.

۲. توبه/ ۱۱۵.

۳. اسراء/ ۱۵.

کفرشان جدا نمی شدند و میانشان اختلافی نبود؛ اما پس از شروع دعوت پیامبر ﷺ میانشان تفرقه و اختلاف افتاد. برخی به پیامبر ایمان آوردند و بعضی بر کفر خود باقی ماندند: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۱.

۲. مراد از عدم انفکاک، ادعای پایداری بر اعتقاد به پیامبر موعود است. بنابراین آیه چنین معنا می شود: مشرکان و اهل کتاب، پیش از آمدن رسول اکرم ﷺ می گفتند: «اگر پیامبری با ادله روشن به سوی ما بیاید، ما پذیرا می شویم.» ولی پس از آمدن پیامبر ﷺ از سخن خود برگشتند و به مقابله با رسول خدا ﷺ برخاستند.

چهار. براساس این سوره مبارک، پیامبر اکرم ﷺ دو ویژگی دارد:

الف. صاحب بینه و دلیل روشن است. در نتیجه همه گفتار و کردارش حجیت دارد.

ب. او قرآنی را بر مردم می خواند که صحیفه هایی پاک است ﴿صُحُفًا مُطَهَّرَةً﴾ و از لوث شیاطین و تحریف کنندگان مصونیت دارد و حاوی نوشته هایی ارزشمند است ﴿فِيهَا كُتِبَ﴾ و هر يك دربردارنده انواع علوم و معارف است: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾^۲، ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ﴾^۳، ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ﴾^۴ و ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ﴾^۵ معارفی که سعادت انسان را در دنیا و آخرت تضمین می کنند. «قیمه» که در هیئت مبالغه است، بر ارزشمندی و جامعیت آن صحیفه ها دلالت دارد.

۱. بقره/ ۸۹.

۲. بقره/ ۱۸۳.

۳. بقره/ ۲۱۶.

۴. بقره/ ۱۸۰.

۵. بقره/ ۱۷۸.

پنج. قرآن کریم به جای تعبیر یهود و نصارا می‌فرماید: «کسانی که کتاب به آنان داده شده است: ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾. این وصف و لقب، آنان را بیشتر سزاوار سرزنش می‌کند؛ زیرا اگر به کتاب‌های خود باور داشتند، می‌دانستند که به زودی پیامبری خواهد آمد: ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾.^۱ اما از روی جاه‌طلبی و منفعت‌خواهی در مقام انکار برآمدند.

سزاوار است که عظمت رسول خدا ﷺ به درستی درک شود؛ زیرا منکر آن حضرت در زمره کسانی است که اساساً به خدا ایمان نیاورده‌اند. قرآن نیز برای تعظیم پیامبر ﷺ به نام مبارکشان تصریح نمی‌کند و عنوان رسالت را می‌آورد ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ﴾؛ چنانکه تعبیر «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» برای تحقیر آنان است.

شش. شاید راز اینکه در آیه نخست، مشرکان و اهل کتاب در کنار یکدیگر ذکر شدند، اما در آیه چهارم تنها از اهل کتاب سخن به میان آمده است، همان نکته‌ای است که در آیه چهارم آمده است. به این شرح: اهل کتاب پس از آنکه پیامبر ﷺ با دلائلی روشن به میانشان آمد، دچار اختلاف و دودستگی شدند و پیدا است که حزب و گروه‌سازی، نیازمند تفکر و دین‌مدون - هر چند باطل - است؛ در حالی که مشرکان به لحاظ فکری در مراحل بسیار پایینی بودند؛ و گرنه بت نمی‌پرستیدند.

هفت. کسی که خدا را به طمع بهشت یا ترس از آتش جهنم می‌پرستد، با کسی که او را مخلصانه و عاشقانه می‌پرستد، فرق دارد. مخلص، هر چند می‌داند که خدا در آینده به او پاداشی بزرگ می‌دهد، اما پاداش در نیت او تأثیر ندارد؛ همچون کسی است که برای خدا غسل می‌کند؛ گرچه بدنش نیز پاکیزه می‌گردد. پس علم به اثر عملی در آینده، با اخلاص منافات ندارد و بسیار اندک‌اند کسانی که

به این درجه از اخلاص برسند که خدا با تعبیری اسمی «مخلصین» نه فعلی،^۱ از آنان یاد کند که مفید دوام است.

هشت. جوهره و روح همه ادیان آسمانی یکی است. در تمام ادیان آسمانی، پس از ایمان به خدا و پیامبر ﷺ، از اعتقاد به عبادات با دویژگی سخن گفته می شود:

الف. اخلاص: «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ». کار برای غیر خدا عبادت نیست؛ هر چند ظاهر آن عبادت باشد.

ب. اعتدال یا دوری از افراط و تفریط. قرآن، کسانی را که این گونه اند، «حنفاء» نامیده است. اسلام با رهبانیت مسیحی موافق نیست. راهبان در دیرها و کنیسه ها به عبادت سرگرم شدند و واجباتی همچون مقابله با مشرکان و خدمت به محرومان را وانهادند. ولی پیامبر ﷺ فرمود: «هرامتی رهبانیتی دارد و رهبانیت امت من نمازهای جماعت و جمعه و تعلیم معارف دینی به یک دیگر است.»^۲

نه. بر پایه اخبار و حیانی، دین اسلام و دیگر ادیان آسمانی در دو عبادت نماز و زکات مشترک اند: «وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ»؛ «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا».^۳ زیرا نماز، تنظیم کننده رابطه بنده و پروردگار است و زکات سامان بخش پیوند بنده و مخلوقات. نماز تلاش درونی برای رسیدن به خدا است و زکات، تلاش بیرونی برای گسست وابستگی به مال و ثروت.

در این سوره، مجموعه شریعت، «دین القیمه» خوانده شده است که می توان آن را «دین الكتب القیمه» یعنی دین کتاب های ارزشمند همه پیامبران الهی دانست. در نتیجه اشاره به این است که توحید خالص، نماز و زکات، از اصول ثابت و ماندگار همه ادیان است. همچنین می توان آن را به معنای دین پیامبر

۱. تعبیر فعلی یا جمله فعلیه، این است که مثلاً بگوید: آنان که اخلاص می ورزند.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۱۵.

۳. مریم / ۳۱.

خاتم ﷺ دانست؛ یعنی دین و آیینی ارزشمند که مصالح و منافع بندگان را تأمین می‌کند، یا به این معنا باشد که اساساً دین به واسطه حقایق نهفته در او ارزشمند و قیمتی است.

ده. در این سوره مبارکه، بر جهانی بودن دین اسلام تأکید شده است. ادیان گذشته، گرچه پیش از اسلام در میان پیروانشان حجت بودند، با ظهور پیامبر گرامی اسلام ﷺ به عنوان آخرین پیامبر، دیگر جایگاهی ندارند و اسلام به تنهایی، جامع تمام دستورهای سودمند ادیان گذشته است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱. پس نباید به معارف دینی که بیرون از دین اسلام یاد می‌شود، خوش بین بود و به دیده احترام نگریست.

یازده. بر اساس این سوره مبارک، خداوند متعال فقط هنگامی دیگران را مؤاخذه می‌کند که حجت را بر آنان تمام و دین خود را با ادله‌ای روشن و در صحیفه‌هایی پاک و با تعالیمی ارزشمند و تضمین‌کننده مصالح بندگان، بر آنان عرضه کرده باشد. بنابراین سزاوار است که انسان‌ها نیز به اخلاق زیبای الهی اقتدا کنند و عذر جاهل قاصر را بپذیرند و با او رفتاری مناسب داشته باشند. نیز بکوشند جاهل مقصر را از نادانی بیرون آورند.

آیات ۶-۸:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ

تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ (۸).

کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند و مشرکان در آتش دوزخ جاودانه می‌مانند؛ اینان بدترین آفریدگان‌اند. (۶) به حق کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، بهترین آفریدگان، آنان‌اند. (۷) پاداش آنان نزد پروردگارشان باغ‌هایی است همیشه خرم که از زیر [درختان] آن، جویبارها جاری است. جاودانه در آن می‌مانند تا همیشه. خدا از آنان خشنود است و آنان از خدا خشنود. این است [پاداش] کسی که از پروردگارش بیم دارد. (۸)

پیام‌ها و آموزه‌ها

یک. خدای والا در این سوره ارجمند، تهدید خود را بر بشارت مقدم می‌کند. نخست از کیفر بدترین مخلوقات «شَرُّ الْبَرِيَّةِ» سخن می‌گوید و سپس پاداش بهترین مخلوقات «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» را ذکر می‌کند. شاید از آن رو که آیات آغازین سوره، درباره اهل کتاب و مشرکان بود و اقتضای مقام، تقدیم سخن درباره منحرفان است. البته تقدیم انذار، مستند به قاعده عام نیز می‌باشد که نسبت انذار و بشارت، نسبت دوا و غذا است، که نخست باید انسان ضرر را دفع کند و سپس به جلب منفعت پردازد.

دو. دانش آموز مدرسه پیامبران و تعالیم آنان، در صورت دارا بودن ایمان و عمل صالح، از همه موجودات برتر است؛ زیرا «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» مطلق است و شامل همه پدیده‌ها، حتی فرشتگان می‌شود. البته بر اساس برخی روایات نیز شماری از انسان‌ها از فرشتگان برتر و بالاترند و از فرمان الهی به سجود بر حضرت آدم ﷺ نیز همین مطلب فهمیده می‌شود. با آنکه حضرت آدم ﷺ در آن هنگام پیامبر نبود، چون قابلیت صعود به مقامات بالای کمالی را داشت، مسجود ملائکه گردید.

می‌توان آیات پایانی را که به بهترین و پست‌ترین مخلوقات اشاره دارد، همچون آیات سوره تین «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»^۱، اشاره به قوس صعود و نزول در موجودات دانست.

سه. «جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» را دو گونه تفسیر کرده‌اند:

الف. از آنجا که تمام سعی این گروه از بندگان، برای جلب رضای خدا بود و به هیچ کس و هیچ پاداشی دل نبسته بودند، پاداش آنان نیز اختصاصی است.
 ب. پاداش آنان نزد خدا محفوظ است تا روز موعود. حفظ پاداش انسان در پیشگاه الهی، به مؤمن احساسی قوی می‌بخشد تا در دیدن آثار اعمالش، شتاب نداشته باشد؛ زیرا یقین دارد که به آنها می‌رسد.

چهار. بهشت بدون خلود ارزشی ندارد و بالاترین نعمت‌ها هم نمی‌تواند درد جدایی را التیام بخشد. لذا قرآن کریم جاودانگی را مهم‌ترین ویژگی بهشت شمرده و در آیات متعدد به آن اشاره کرده شده است: «عَدْنِ»، «خَالِدِينَ»، «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ»^۲ و «لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا»^۳. این ویژگی به قدری اهمیت دارد که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «جاودانگی در بهشت، از نفس بهشت بهتراست؛ إِنْ الْخُلُودُ فِي الْجَنَّةِ، خَيْرٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَرِضَا اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الْجَنَّةِ»^۴.

پنج. انسان، ترکیبی است از روح و جسم، و در قیامت، جسم او بهشتی دارد و روح وی نیز بهشتی دیگر. بهشت جسم، همان حور و قصور و باغ و... است؛ اما بهشت روح، رسیدن به مقام رضایت پروردگار است. خشنودی پروردگار، از هر

۱. تین/ ۴-۵.

۲. حجر/ ۴۸.

۳. کهف/ ۱۰۸.

۴. مفاتیح الغیب، ج ۳۲، ص ۲۵۲.

نعمتی - حتی نعمت بهشت - برتر و بالاتر است. بدین رو قرآن، هنگام بیان رضایت خود از بندگان مؤمن، لفظ جلاله «الله» را می آورد که جامع صفات کمال و جلال است: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾.

شش. بالاترین درجه کمال، مقام رضوان است؛ مقامی که در آن خدا از انسان خشنود است و انسان نیز از خدا. این، همان مقام نفس مطمئنه است که در سوره فجر آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾.^۱ آیه شریفه ﴿لَمَنُ خَشِيَ رَبَّهُ﴾، راه رسیدن به مقام رضوان الهی را خشیت همراه تعظیم پروردگار می شناساند؛ همچنان که فرشتگان نیز اهل خشیت اند: ﴿وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾.^۲ گفتنی است که خشیت، برخاسته از معرفت است؛ چنانکه می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾.^۳ زیرا درک عظمت پروردگار انسان را از ارتکاب اعمال کبائر و صغائر بازمی دارد و او را به سوی خیر و خوبی رهنمون می کند.

مقام رضوان، بالاترین نعمت بهشت است و پاداشی ویژه، افزون بر پاداش های بهشتی: ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾. بنابراین کسی که در دنیا به این مقام رسیده است، بهترین و بالاترین نعمت بهشتی را دارا است.

هفت. قرآن کریم هنگامی که خشیت الهی را به علما نسبت می دهد، اسم جلاله «الله» را به کار می برد: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾.^۴ زیرا مناسب مقام علم و معرفت، همین اسم است؛ علمی که به واسطه او اوصاف و مقامات پروردگار درک می شود. اما آنجا خشیت را به عموم مؤمنین نسبت می دهد - همانند این

۱. فجر/ ۲۷-۲۸.

۲. انبیاء/ ۲۸.

۳. فاطر/ ۲۸.

۴. فاطر/ ۲۸.

سوره مبارکه - به صفت ربوبیت پروردگار اشاره می کند ﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾ تا تذکاری باشد بر این حقیقت که خشیت، مرتبط با مقام ربوبی است و تدبیر و ربوبیت پروردگار باعث شده است تا بندگان او بهشت را نصیب برند.

سوره زلزال

آیات ۱-۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَأَخْرَجَتِ
الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا
(۴) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵).

به نام خداوند بخشنده مهربان. آنگاه که زمین سخت به لرزه درآید، (۱) و زمین بارهای
سنگین خود را بیرون اندازد، (۲) و انسان بگوید: زمین را چه پیش آمده است؟ (۳) در
آن روز، [زمین] خبرهای خود را بازگوید. (۴) [همان گونه] که پروردگارت بدان وحی کرده
است. (۵)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. قرآن کریم برای هدایت بندگان و تشویق آنان به اعمال نیک، همواره
پیوند میان دنیا و آخرت را به یاد می‌آورد. به همین جهت به گونه‌ای ویژه بر قیامت و
رخدادهای آن تمرکز دارد و در بیشتر سوره‌های قرآن به بیان و بررسی ابعاد حوادث
روز رستاخیز می‌پردازد. این سوره نیز با بیان وقایع دهشتناک در آستانه قیامت آغاز
می‌شود و با یادآوری تجسم اعمال نیک و بد در آخرت پایان می‌یابد.
از این سوره مبارکه برداشت می‌شود که انسان باید همواره به دقت اعمال خود

را وارسد و خیر اندک را کوچک نشمارد؛ زیرا شاید همان نجات دهنده اش باشد. نیز شرّ اندک را سبک نداند، که بسا همان، کفه گناهان او را سنگین تر کند و سبب هلاکت او شود.

دو. زلزله در نزد مردم، از دهشتناک ترین حوادث طبیعی از دیرباز تاکنون بوده است. این پدیده می تواند در ثانیه هایی اندک خسارت های جبران ناپذیر بر جای گذارد. به گواهی سوره زلزال، زمین در آستانه قیامت با زلزله ای بزرگ روبه رو می شود که همه کوه خاکی را درهم می کوبد و همه موجودات را از دل زمین بیرون می افکند:

- «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا».

- «كَانَهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ»^۱.

- «كَالْفَرَّاشِ الْمُبْثُوثِ»^۲.

تعبیر «زلزله ها» و انتساب زلزله به همه زمین، می فهماند که گویی خدا این زلزله را برای چنین روزی نگاه داشته و این زلزله همه کوه زمین را فرا می گیرد و ویژه سرزمینی خاص نیست.

سه. واژه «أثقال» در آیه «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» بر اساس تفاسیر گوناگون، یا به معنای گنج های زمین است یا اجساد انسان ها یا اعم از گنج و اجساد^۳. به هر روی، زمین بار سنگینی را به دوش می کشد و فرقی میان گنج های بی جان و اجساد آدمیان نیست. آن روز، زمین نیز سبکبار می شود.

چهار. آیه «وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا» پریشانی و شگفتی انسان را از حوادث قیامت بیان می کند. انسان با تعجب می پرسد زمین را چه شده است که چنین می لرزد.

۱. قمر / ۷.

۲. قارعه / ۴.

۳. این آیه برخلاف گمان برخی، بر معاد جسمانی دلالت می کند نه معاد روحانی.

برخی گفته‌اند که این شگفت‌زدگی در غیرمؤمنان است؛ همانند آیه ﴿مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا﴾^۱ که تعجب کافران را گزارش می‌کند. اما زلزله بزرگ و خروج یک‌باره انسان‌ها و حرکت آنان به سوی محشر، چنان ترسناک است که تعجب از آن، همگانی است. البته منافاتی ندارد که به خواست الهی، ترس از برخی خواص به صورت همیشگی یا در برخی ایستگاه‌های محشر برداشته شده باشد؛ همان‌گونه که خدا می‌فرماید: ﴿وَهُمْ مِنْ فِرْعَیَوْمَئِذٍ آمِنُونَ﴾.^۲

پنج. در تفسیر ﴿یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾ و خبر دادن زمین از آنچه بر او گذشته است، وجوهی را گفته‌اند:

الف. زمین با زبان حال از حوادث حکایت می‌کند.

ب. خداوند از زمین صدایی را برمی‌انگیزد که همگان را هوشیار می‌کند.

ج. زمین ادراک و شعور دارد و براساس آن از حوادث خبر می‌دهد. این تفسیر با آیات ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾،^۳ و ﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۴ تأیید می‌شود.

شهادت زمین قطعاً شهادتی مقبول در پیشگاه الهی است؛ زیرا زمین همچون برخی شهود دنیایی نیست که برای جلب منفعت یا دفع ضرر بر خلاف واقع شهادت دهد. افزون بر این، شهادت او پیرو شهادت کسی است که علم وی بر زمین و زمان احاطه دارد. بنابراین این پرسش بجا است که اگر زمین قابلیت و استعداد دستیابی به چنین علمی را دارد و می‌تواند جزئیات تمام حوادث را در خود نگه دارد و به امر خدا بازگو کند، انسان در صورت وجود اراده الهی به چه

۱. یس/ ۵۲.

۲. نمل/ ۸۹.

۳. اسراء/ ۴۴.

۴. فصلت/ ۲۱.

مرحلہ ای خواهد رسید؟

شش. بر پایه این سوره در روز رستاخیز، زمین آنچه را براو گذشته، بازگو می کند و بر آنچه دیده شهادت می دهد: ﴿تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾. از تعبیر «تحدیث» فهمیده می شود که زمین، به تفصیل و با ذکر جزئیات، آنچه را براو گذشته است، حکایت می کند. به همین دلیل، اهل بیت علیهم السلام بر نماز خواندن در اماکن مختلف سفارش کرده اند. امام صادق علیه السلام فرمود: «در مساجد گوناگون نماز بگزارید، تا هر مکانی روز قیامت بر نماز شما شهادت دهد؛ صَلُّوا مِنَ الْمَسَاجِدِ فِي بَقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ فَإِنَّ كُلَّ بُقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّيِ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ نیز آن حضرت پس از فراغت از تقسیم بیت المال، در همان مکان دو رکعت نماز خواند و سپس خطاب به زمین فرمود: «شاهد باش که من تو را سرشار از حق و با حق خارج کردم؛ اشهدی اُنّی ملائک بحق، وفرغتك بحق»^۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روزی پس از خواندن این آیه، فرمود: «آیا می دانید اخبار زمین چیست؟» اصحاب گفتند که خدا و رسول او آگاه ترند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زمین، اعمال هر مرد و زنی را اطلاع می دهد و می گوید فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داده است»^۳.

روز قیامت، چه روز دشواری برای گنه کاران است؛ روزی که در آن همگان شرمسارند؛ زیرا می بینند زمینی که از دید آنان جامد و بی جان بود، اعمال آنها را يك يك بازگو می کند.

۱. وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۱۸۸.

۲. لئالی الاخبار، ج ۵، ص ۷۹.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۹۸: أن النبی (ص) قرأ يوماً قول الله تعالى: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» فقال: «أندرون ما أخبارها؟» قالوا: «الله ورسوله أعلم». قال: «أخبارها أن تشهد على كل عبد و أنه بما عمل على ظهرها، تقول عمل كذا وكذا في يوم كذا وكذا».

آیات ۶-۸

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸).

آن روز، مردم پراکنده برآیند تا [نتیجه] کارهایشان را ببینند. (۶) پس هر که به اندازه ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید. (۷) و هر که ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید. (۸)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. مردم در قیامت به صورت گروه‌های پراکنده از قبرها بیرون می‌آیند ﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا﴾، و این پراکندگی به دلیل پراکندگی سعی آنان در دنیا است: ﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى﴾.^۱ ولی پراکندگی آنها منافاتی ندارد که هر دسته‌ای با پیشوایان خود در دنیا محشور شوند: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾.^۲ واژه «يَصْدُرُ» لطافت و زیبایی ویژه‌ای دارد؛ زیرا در زبان عربی، «صدور» به بازگشتن شتر از آبشخور به سوی اقامت‌گاه گفته می‌شود. پس این تعبیر می‌نماید گویی مردم در دنیا کنار برکه‌ای پرآب بودند و با رسیدن قیامت، دیگر وقت آن است که برکه آب را ترک گویند و به خانه‌های خود برگردند؛ اما عده‌ای سیراب و عده‌ای همچنان تشنه. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «ای مردم، امروز روز عمل است نه محاسبه، و فردا روز محاسبه است نه عمل؛ اَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ، وَإِنَّ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ».^۳

۱. لیل / ۴.

۲. اسراء / ۷۱.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۵۸.

دو. پیامبر گرامی، آیات «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» را «آیات جامعه» خوانده‌اند؛ یعنی آیاتی که مقام جمع دارند و همه چیز و همه کس را پوشش می‌دهند؛ به چند دلیل:

الف. اطلاق آیات، پیامبران را نیز در برمی‌گیرد. زیرا موصول «من» هر مکلفی را شامل می‌شود.

ب. از عمل انسانی به ذره تعبیر شده است. ذره یا ریزگرد، در فضا معلق است و هنگامی که آفتاب از روزه‌ای به اتاق می‌تابد، آشکار می‌شود. معنای دیگر ذره، مورچه است. به هر روی، ذره، نماد ریزترین موجودات است.

ج. ذره بین الهی، اعمال نیک و بد را با هم می‌بیند و این‌گونه نیست که رحمت الهی، مانع ثبت اعمال بد شود.

د. روز قیامت، اعمال رؤیت می‌شوند، که بر تجسم اعمال دلالت می‌کند، یا بر دیدن پاداش اعمال. در آیات دیگر از تعبیر علم و وجدان استفاده شده است.

سه. مطابق آیات «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»، انسان همه اعمال خود را می‌بیند و این، به ظاهر با آیاتی که از حبط اعمال نیک بر اثر اعمال بد «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ»^۱ و یا آیاتی که درباره پاک شدن گناهان است «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»^۲ سخن گفته‌اند، منافات دارد. این گمان درست نیست؛ زیرا سوره زلزال از قانونی کلی خبر می‌دهد و اشکالی ندارد که خدا در قانونی دیگر، موارد استثنایی را بیان کند. از سویی می‌توان گفت کسی که خدا عمل او را بر اثر گناه بزرگی محو کرده است، اساساً اعمال گذشته او خیر نبوده است؛ زیرا عمل خیر استمرار دارد، و گذرا نیست.

۱. زمر/ ۶۵.

۲. هود/ ۱۱۴.

چهار. یادآوری رخدادهای قیامت برای کسی که به برپایی قیامت یقین دارد، کافی است که او را از گناه بازدارد. از این رو از مرگ به نابودگر لذت‌ها تعبیر شده است. پس قیامت که بسیار عظیم‌تر از مرگ است، چگونه خواهد بود؟ بر پایه روایتی، مردی خدمت پیامبر اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: «از آنچه خدا به تو آموخته، به من بیاموز.» حضرت او را به یکی از یارانش سپرد تا قرآن را به وی تعلیم دهد و او سوره زلزال را به وی آموخت، تا به آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ...» رسید. آن مرد از جای برخاست و گفت همین آیه مرا بس است. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «آن مرد برگشت، در حالی که فقیه شد.»^۱

۱. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷: «أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ (ص). فَقَالَ: عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ. فَدَفَعَهُ إِلَى رَجُلٍ يَعْلَمُهُ. فَعَلَّمَهُ إِذَا زُلْزِلَتْ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. قَالَ: حَسْبِيَ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): انصرف الرجل وهو فقيه.»

سوره عاديات

آیات ۱-۱۱:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲)
فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ
الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ
لَشَدِيدٌ (۸) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹) وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ
(۱۰) إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (۱۱).

به نام خداوند بخشنده مهربان. سوگند به اسب‌های تازنده و نفس‌زنان (۱) که با
سم‌های [های] خود از سنگ آتش می‌جهانند، (۲) و صبحگاهان می‌تازند، (۳) و گرد
برانگیزند، (۴) و به میان دشمنان درآمدند، (۵) که انسان، پروردگارش را سخت
ناسپاس است، (۶) و او خود گواه است. (۷) و سخت شیفته مال است. (۸) مگر
نمی‌داند زمانی را که از گورها بیرون ریزند، (۹) و آنچه در سینه‌ها است فاش گردد. (۱۰)
در چنان روزی پروردگارشان به [حال] ایشان نیک آگاه است؟ (۱۱)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. محور سوگندهای این سوره مبارکه، حالات و حرکات اسب‌های

مجاهدان است و این، نمودار ارزش و عظمت آنها است. خدا به نَفَسِ اسب‌ها «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا»، به جرقه‌هایی که از برخورد سم آنها با سنگ بیرون می‌جهد «وَالْمُورِيَّاتِ قَدْحًا»، به هجوم غافل‌گیرانه صبحگاهی علیه دشمنان «وَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا» و به گرد و غباری که از تاخت اسب‌ها برمی‌انگیزد «فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا»، قسم یاد می‌کند. اگر مرکب مجاهدان چنین ارزشی دارد، پس آنان خود چه مقام و درجه‌ای دارند؟ آیا افتخاری بالاتر از این برای انسان است که خدا به مرکب او سوگند خورد؟

دو. بزرگی و شرافت، تسری‌پذیر است و گاه از شخصیتی بزرگ به منسوبان او می‌رسد. داستان پیراهن یوسف «فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا»^۱، تابوت موسی «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ»^۲ و شتر حضرت صالح «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا»^۳ شاهدان قرآنی بر حقیقت پیش‌گفته است. اسبان مجاهدان نیز همین حکایت را دارند. آنها به دلیل انتسابشان به مجاهدان، چنان ارج و ارزشی می‌یابند که خداوند به سم و گرد و غبار راهشان سوگند یاد می‌کند: «وَالْمُورِيَّاتِ قَدْحًا * وَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا * فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا».

سه. خداوند به شبیخون مجاهدان در سپیده‌دم نیز سوگند می‌خورد و این، از مطلوبیت غافل‌گیری دشمن در جنگ خبر می‌دهد. در هنگام سپیده‌دم، هوا نه همچون شب، تاریک است که دشمنان دیده نشوند و نه چون روز روشن و نورانی است که دشمن آماده نبرد باشد. بنابراین بهترین فرصت برای حمله غافل‌گیرانه به

۱. یوسف / ۹۶.

۲. بقره / ۲۴۸.

۳. شمس / ۱۳.

دشمن، صبح زود است. البته غیر از آن، باید اسباب و علل دیگر نیز آماده باشد تا پیروزی نصیب گردد: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾^۱. پیدا است که «اسب» در این سوره یا آیات دیگر، موضوعیت ندارد، بلکه چون در آن زمان بهترین مرکب جنگی بوده است، از او سخن رفته است.

چهار. برخی مفسران برای آیات آغازین و سوگندهای آن، تفسیر دیگری نیز بیان کرده‌اند؛ از جمله گفته‌اند سوگندهای ابتدایی سوره، به شتران حاجیان است؛ شترانی که حجاج را میان عرفات و منا و مزدلفه جابه‌جا می‌کردند.^۲ بر این اساس، هر مرکبی که در خدمت عبادت و جهاد باشد ارزش می‌یابد؛ چه اسب باشد و چه شتر و چه خودروهای جدید.

پنج. میان سوگند و هدف سوگند ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ﴾ پیوندی آشکار و ظاهر به چشم نمی‌خورد؛ زیرا اسب‌های جهاد یا شتران حج، چه ربطی به ناسپاسی انسان دارد؟ اما با درنگ بیشتر، نکات مهمی در اینجا به دست می‌آید:

۱. سوگند به اسب‌های مجاهدان برای تأکید بر ناسپاسی انسان، برای مقایسه‌ای میان دو گروه است: گروهی که از جانشان در راه دینشان می‌گذرند و از هیچ فداکاری دریغ نمی‌کنند، و گروهی که چنان دچار بخل و ناسپاسی‌اند که حتی اندکی از مال خود را در راه خدا هزینه نمی‌کنند. پس تکریم و تعظیم مرکب‌های مجاهدان، تعریض و کنایه به گروه دوم است که گویی حتی اسب و شتر هم از آنان پیشی گرفته‌اند.

۲. جهاد، برای مبارزه با انسان‌های بیماری است که به پروردگار و نعمت‌های او کفر می‌ورزند. بنابراین آیات در پی تحقیر آنان است که در زیر شمشیر اسب‌ها خوار

۱. انفال / ۶۰.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۵۶.

شدند.

شش. خدای سبحان انسان را به دلیل برخی صفاتش سرزنش کرده است؛ صفاتی مانند ظلم و نادانی «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»،^۱ حرص «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»،^۲ ناامیدی و کفر «إِنَّهُ لَيَنُوسُ كُفُورًا»،^۳ سرکشی «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ»^۴ و ناتوانی «وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا». در این سوره نیز به صفتی دیگر اشاره می‌کند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ؛ انسان پروردگارش را سخت ناسپاس است». پیدا است که مراد این آیات، کسی است که هنوز تحت نظر مربیان الهی، تربیت نشده، از هوای نفس پیروی می‌کند. این صفات، زمینه بزهکاری و عصیان را در انسان فراهم می‌کنند و اگر انسان خود را ترکیه نکند، در دام این صفات گرفتار می‌آید و تا دوزخ، رهایی ندارد.

هفت. اگر مرجع ضمیر در «وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ» انسان باشد نه خدا، مضمون آیه با آیه «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ»^۶ یکسان است و نشان می‌دهد انسان به شرور و بدی‌ها آگاهی دارد و این آگاهی قطعاً سبب تشدید عذاب او در روز قیامت خواهد شد؛ زیرا دانسته کفر می‌ورزد یا معصیت می‌کند. بنابراین هیچ عذری از او پذیرفته نیست.

هشت. این سوره حقایقی مهم از دنیای درون انسان را آشکار می‌کند؛ همچون ناسپاسی، علاقه شدید به گردآوری اموال، آگاهی به خوب و بد اعمال و حقایقی از

۱. احزاب / ۷۲.

۲. معارج / ۱۹.

۳. هود / ۹.

۴. علق / ۶.

۵. نساء / ۲۸.

۶. قیامه / ۱۴-۱۵.

غیب الهی، همچون علم خدا به بندگان. از آنجا که این معارف با حواس ظاهری درک نمی شوند، بیان آنها با ادوات تأکیدی فراوان همراه شده است؛ مانند قَسَم، حرف تأکید «إِنَّ»، جمله اسمی و لام تأکید.

نه. در این سوره مبارک، از مال به خیر تعبیر شده است: ﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾. در آیات دیگر همین تعبیر به کار رفته است:

- ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا﴾^۱.

- ﴿وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾^۲.

شاید این تعبیر، از زبان و مطابق ادبیات مردم دنیا باشد که مال را خیر می دانند. همچنین ممکن است به این لحاظ باشد که «مال» به خودی خود ناپسند نیست؛ بلکه دل بستگی به آن سرچشمه مشکلات است: ﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾^۳. زیرا انسان را از یاد خدا غافل می کند و فتنه می انگیزد ﴿أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾^۴ و گاه دشمن جان انسان می شود: ﴿إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾^۵.

بهترین دلیل برای اینکه ثروت ذاتاً مذموم نیست، زندگی حضرت سلیمان علیه السلام است که به تصریح قرآن کریم، مال و ثروت فراوان داشت، بی آنکه ذره ای به عزم او در مسیر عبودیت آسیب زند. چنین حالتی در زمان ظهور امام زمان (عج) رخ خواهد داد. در آن روزگار، گنج های زمین و نزولات آسمان، در اختیار ایشان است.

ده. اجساد انسانی در این سوره، اشیای بی جان تلقی شده است؛ زیرا

۱. بقره/ ۱۸۰.

۲. معارج/ ۲۱.

۳. فجر/ ۲۰.

۴. انفال/ ۲۸.

۵. تغابن/ ۱۴.

می فرماید: زمین، اجساد مدفون در قبور را مانند دیگر دفینه هایش بیرون می ریزد و خود را از این بار سنگین سبک می کند. «بُعْثِرَ» یعنی بیرون آوردن چیزی از درون زمین؛ همچون کشاورزی که زمین را شخم می زند تا محصولات را از دل آن بیرون آورد. این تلقی و تعبیر برای محتویات درون زمین، نشان می دهد که نزد قرآن مجید، اجساد بی روح، ارزشی ندارند و اگر قبلا شرافتی داشته اند، به دلیل نسبت آنها با ارواحشان بوده است؛ چنانکه ارزش خوشه گندم به دانه های گندم است، وگرنه کاه را یا به دست باد می سپارند یا در آتش می سوزانند یا غذای چارپایان می کنند.

یازده. خداوند در آیه «وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ»، اعمال قلبی را محور محاسبات اخروی قرار داده است، نه اعمال جوارحی را؛ زیرا نسبت میان قلب و جوارح، نسبت علت و معلول است و ذکر علت، شایسته تر از ذکر معلول. از این رو آنچه محاسبه و سرانجام سبب نجات انسان در روز قیامت می شود، قلب سلیم است؛ همچنان که در آیه «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^۱ بر آن تأکید شده است. بنابراین کسی که به اعمال ظاهری می پردازد، اما به فکر اصلاح درون خود نیست، در نهایت زیان کار است. آیات دیگری از قرآن کریم، محوریت عمل درونی را تأیید می کند:

- «وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ إِثْمٌ قُلْبُهُ»^۲. در این آیه، اثم و معصیت به قلب نسبت داده شده است.

- «فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»^۳. این آیه، مریضی قلبی را سبب چشم چرانی و نگاه حرام می داند.

۱. شعراء / ۸۹.

۲. بقره / ۲۸۳.

۳. احزاب / ۳۲.

- ﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾.^۱ به گواهی این آیه، پرهیزگاری قلب، اعمال صالحی همچون تعظیم شعائر را در پی دارد.

دوازده. خدای سبحان به مقتضای علم غیب خود از همه اعمال انسان‌ها، قبل از وقوع و هنگام وقوع آگاه است؛ اما آیه ﴿إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ﴾ ظرف علم الهی را روز قیامت می‌داند و لازمه آن، این است که خدا فقط در قیامت به اعمال بندگانش علم می‌یابد! اما باید دانست که قیامت، ظرف اصل علم نیست، بلکه ظرف ظهور آثار علم است. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾.^۲ با آنکه ملک و پادشاهی خدا ازلی و ابدی است، در این آیه از پادشاهی خدا در قیامت سخن گفته می‌شود که اشاره به پادشاهی و فرمانروایی مشهود او در آن روز است و این، نافی پادشاهی خدا در دنیا نیست.

همچنین در این آیه ﴿إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ﴾، متعلق علم الهی، ذات انسان قرار گرفته است، نه افعال او، که بیانگر احاطه کامل علم خدا بر وجود انسان است؛ بالتبع فعل قلبی و جوارحی انسان را نیز شامل می‌شود.

۱. حج / ۳۲.

۲. غافر / ۱۶.

سوره قارعه

آیات ۱ - ۱۱:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْقَارِعَةُ (۱) مَا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَذْرَاكَ مَا
الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴) وَتَكُونُ
الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي
عِشَّةٍ رَاضِيَةٍ (۷) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹) وَمَا
أَذْرَاكَ مَا هِيَه (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱).

به نام خداوند بخشنده مهربان. [روز] کوبنده. (۱) چیست آن [روز] کوبنده؟ (۲) و توجه
دانی که آن [روز] کوبنده چیست؟ (۳) روزی است که مردم چون پروانه [ها]
پراکنده‌اند، (۴) و کوه‌ها مانند پشم حلاجی رنگین شود. (۵) اما هر کس [کفه‌های]
ترازویش [از اعمال صالح] سنگین باشد، (۶) پس وی در زندگی خوشایندی خواهد
بود! (۷) و اما هر کس [کفه‌های] ترازویش [از اعمال صالح] سبک باشد، (۸) پس
جای او هاویه باشد. (۹) و توجه دانی که آن چیست؟ (۱۰) آتشی است سوزاننده. (۱۱)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. آیات نخستین این سوره، از حوادث کوبنده قیامت سخن می‌گوید؛

همچون سوره حاقه: ﴿الْحَاقَّةُ * مَا الْحَاقَّةُ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ﴾.^۱ هر دو سوره، نخست با گزارش وضع ویژه قیامت آغاز می شود و سپس از ماهیت قیامت می پرسد و آنگاه با «وَمَا أَدْرَاكَ» می فهماند که حقیقت قیامت، چنان عظیم و شگفت است که در تصور هیچ کس نمی گنجد.

دو. تعبیر «ما أَدْرَاكَ» بیشتر از ده بار و تعبیر «مَا يَدْرِيكَ» بیش از سه بار در قرآن کریم آمده اند. در فرق میان این دو، گفته اند: در «ما أَدْرَاكَ» قصد گوینده آگاه سازی مخاطب است؛ ولی «ما يَدْرِيكَ» تأکید بر پوشیدگی موضوع است؛ مانند زمان قیامت که حتی از پیامبر نیز پوشیده است: ﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾.^۲ نکته درخور توجه، ادبیات قرآن کریم در تفهیم معارف دینی است، که به بیان ساده بسنده نمی کند، بلکه از همه ابزار لفظی بهره می گیرد تا بیانی اثرگذار داشته باشد.

سه. آیه شریفه ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾، مردم را در قیامت به پروانه ها یا ملخ هایی پراکنده مانند می کند. این تشبیه، یا از آن رو است که پروانه ها و ملخ ها چنان ضعیف و کوچک اند که مجتمع یا متفرق، به شماره نمی آیند؛ یا برای آن است که آنها هنگام پرواز، نقطه معلومی را در هدف نمی گیرند، بلکه بی جهت و بی هدف پرواز می کنند. مردم نیز در قیامت چنین حالتی دارند. وقتی از قبر برمی خیزند، چنان ترس و وحشت آنان را فرا گرفته است که ضعیف و بی اختیار و بی هدف به راه می افتند.

چهار. از آیات قیامت، روی هم رفته چنین برمی آید که جهان در قیامت دست خوش تغییرات و تحولات شگفت آوری می شود و آرامش و ثبات کنونی آن،

۱. حاقه / ۱-۳.

۲. شوری / ۱۷.

دگرگون می‌گردد. از نمادهای ثبات در دنیا کوه‌های سربلند است که گاه با رنگ‌های گوناگون خود، زیبایی خاصی به طبیعت می‌بخشند: ﴿وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ﴾.^۱ بر اساس آیه شریفه ﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾ این کوه‌ها در قیامت، سرنوشت هولناکی خواهند داشت و چونان پشم حلاجی شده در هوا معلق می‌شوند.

از سوی دیگر انسان‌ها نیز که در دنیا آسوده و راحت در پی امور زندگانی خود بودند، آن روز همچون ملخ‌ها و پروانه‌ها پراکنده می‌شوند. این سرنوشت، به ما می‌آموزد که به هیچ شیء یا لذتی در دنیا نباید دل بست؛ زیرا همه چیز دگرگون می‌شود.

پنج. در قرآن کریم بیش از هفتاد بار، به قیامت اشاره شده است و این نشانه اهمیت اعتقاد به معاد در زندگی انسان‌ها است؛ به طوری که معادباوری از ارکان خداپرستی و خداجویی است؛ زیرا دوری انسان از پروردگار دو عامل دارد: غفلت و غلبه هوای نفس. اعتقاد به معاد و یادآوری آن، این دو عامل را از ریشه برمی‌کند و انسان را به اندیشه واهی دارد.

شش. سنگینی و سبکی، تنها در اشیاء مادی نیست؛ بلکه گاه امور معنوی نیز به سبکی و سنگینی وصف می‌شود. از طرفی، میزان و ترازو نیز به هر وسیله‌ای اطلاق می‌شود که به توان با آن چیزی یا ارزشی را وزن کرد. ترازو و معیارهای اعمال انسان نیز حق و حقیقت است: ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.^۲ بنابراین اعمال انسانی با میزان حق و حقیقت سنجیده می‌شود و تطابق با حق، سبب سنگینی آن می‌گردد. پس بنده باید در هر حالی از باطل

۱. فاطر / ۲۷.

۲. اعراف / ۸.

بگریزد؛ هم در آنچه مربوط به خودش می‌شود، مانند شنیدن لهویات، و هم در تعامل با دیگران، مانند معاملات باطل: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾^۱.

هفت. بر پایه روایات اهل بیت علیهم‌السلام^۲ اصلی‌ترین عوامل سنگینی میزان در قیامت، ذکر صلوات بر محمد و آل محمد است. این صلوات از نشانه‌های محبت به ذوی القربی و از مصادیق دعای مستجاب است. چه دعایی به اجابت نزدیک‌تر از دعا برای طلب انزال برکات بر شریف‌ترین مخلوقات است؟ جمع بودن «موازین»، ممکن است به دلیل جمع بودن «اعمال» انسان باشد که وزن می‌شود و ممکن است به دلیل تعدد ترازوها باشد.

هشت. اسلام، دین واقع‌گرایی است نه آرمان‌گرایی. اسلام از انسان‌ها نمی‌خواهد که تمام اعمالشان خیر محض باشد؛ زیرا مقام عصمت از آن معصومان است و لازمه وجود نفس اماره در انسان، خطا و لغزش است و اساساً همین که اعمال روز قیامت با ترازو سنجیده می‌شود، نشان می‌دهد که از انسان‌ها هم اعمال خیر سر می‌زند و هم اعمال شر؛ زیرا در ترازو همواره کفه‌ای سنگین‌تر از کفه دیگر است و مهم این است که در پایان، کفه خوبی‌ها سنگین‌تر شود.

نه. از نشانه‌های زندگی شیرین، خشنودی انسان از زندگی است. از سوی دیگر، زندگی ناخوشایند از هر عذابی برای انسان سخت‌تر و تلخ‌تر است. از این رو خدای سبحان، اهل بهشت را گروهی می‌داند که از زندگی خود خشنودند و پیدا است که سرچشمه زندگانی شیرین آخرتی، دنیا است و مؤمن می‌تواند در دنیا همچون اهل بهشت، از زندگی خود خرسند باشد.

۱. حج / ۶۲.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۳۵۴: «مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

ده. ﴿فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾ دو گونه تفسیر می شود:

الف. مقصود از «ام» همان مادر است. مادر پناه و مرجع فرزند است و فرزند به هر سو که برود، دوباره به آغوش مادر بازمی گردد. پس گویی دوزخیان فرزندان آتش بوده اند و اکنون پناه گاهی جز آتش ندارند و به موطن خود بازگشته اند.

ب. «ام» را می توان «سر» معنا کرد و خداوند برای تحقیر و تمسخر کافران می فرماید آنان با سر که شریف ترین عضو بدن است، به جهنم سقوط می کنند. بنابراین می توان میان این آیه و آیه ﴿نَاصِيَةٌ كَازِبَةٌ خَاطِئَةٌ﴾^۱ ارتباط برقرار کرد؛ یعنی دروغ از اسباب فرو افتادن در جهنم است.

یازده. در آیات آغازین، تعبیر «وَمَا أَذْرَاكَ» درباره قیامت به کار رفته است تا بفهماند که آن روز برای مردم قابل درک نیست و پس از چند آیه، دوباره از همین تعبیر - این بار برای جهنم - استفاده شده و از غیر قابل ادراک بودن دوزخ سخن گفته است: ﴿وَمَا أَذْرَاكَ مَا هِيَهٗ﴾. این تعبیر مشترک، بر اهمیت جهنم دلالت دارد. گویی در میان نشانه های قیامت، باید به جهنم بیشتر توجه کرد.

گفتنی است که آیه، آتش را به سوزندگی وصف می کند ﴿نَارٌ حَامِيَةٌ﴾. صفت سوزنده برای آتش دوزخ، به این معنا نیست که آتش های دیگر نمی سوزانند؛ بلکه بدین معنا است که آتش حقیقی، آتش آخرت است و آتش دنیا در قیاس با آتش آخرت، سوزندگی ندارد.

سوره تکاثر

آیات ۱ - ۸:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲)
كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴) كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ
عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ
لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸).

به نام خداوند بخشنده مهربان. افزون طلبی شما را غافل کرد؛ (۱) تا گورها را زیارت [و
شمارش] کردید. (۲) نه چنین است! به زودی خواهید دانست. (۳) باز هم نه چنین
است! به زودی خواهید دانست. (۴) هرگز چنین نیست! اگر بدانید به علم یقین، (۵)
به یقین دوزخ را می بینید. (۶) سپس آن را به عین یقین درمی یابید. (۷) سپس در آن
روز شما را از نعمت [ها] می پرسند. (۸)

پیام ها و آموزه ها

يك. «التكاثر = افزون خواهی، زیاده طلبی» در آیه نخست «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ»،
فاعل است؛ یعنی زیاده خواهی و تفاخر بر روح شما حکم می راند و به جای آنکه
انسان نفس خویش را به دست گیرد، اموری اعتباری (مانند مباهات به ثروت و

مکنت)، افسار انسان را در اختیار دارد و به هر سومی کشاند. پس انسان باید نفس خود را کنترل کند تا از سیطره اوهام بیرون آید و به کمک زهد و تقوا، به عزت نفس و مناعت طبع دست یابد. بر پایه روایتی،^۱ هیچ کس تکبر نمی ورزد، مگر آنکه در خود احساس حقارت کند.

دو. زیاده خواهی آدمی، تنها در ثروت و فرزند نیست؛ چنانکه قرآن امور دیگری را نام می برد:

۱. عمر: ﴿يُودُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾.^۲

۲. خانه: ﴿تَبْتُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَعْبَثُونَ﴾.^۳

۳. خوردنی ها: ﴿لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا﴾.^۴

بنابراین چون متعلق تکاثر در آیه، مشخص نشده است، همه سرگرمی های دنیا را شامل می شود. البته آیه دوم ﴿حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾، به مورد غالب تکاثر، یعنی تفاخر به فرزندان اشاره می کند.

سه. معتقد به روز قیامت باید از لهودوری کند. لهوبه معنای هر کار بیهوده ای است که سرگرم شدن به آن، انسان را از سعادت واقعی محروم کند. لهو، تنها اشتغال به باطل نیست؛ بلکه گاهی اشتغال به کاری مهم، سبب غفلت از کاری مهم تر و با ارزش تر می شود؛ مانند بسیاری از کارهای انسان در دنیا که به ظاهر لهو نیست، ولی در قیاس با آخرت، لهوشمرده می شود.

۱. الکافی، ج ۳، ص ۷۶۱: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ.»

۲. بقره / ۹۶.

۳. شعراء / ۱۲۸.

۴. بقره / ۶۱.

چهار. تکاثر و زیاده‌خواهی در ثروت و جمعیت، گاه واقعی است و گاهی موهوم؛ یعنی گاهی مردم به ثروت واقعی و موجود تفاخر می‌کنند و گاهی به چیزی که وجود خارجی هم ندارد. هر دو نیز مذموم است؛ اما تفاخر دوم، مصداق لهو نیز می‌باشد؛ زیرا تفاخر بیهوده به سرمایه‌های خیالی است!

پنج. در تفسیر ﴿حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾ دو وجه گفته‌اند:^۱

الف. زیارت مقابر، کنایه از مرگ است. بنابراین معنای آیه چنین است: «تفاخرشان آنان را در دنیا تا لحظه مرگ به خود سرگرم کرده است.»

ب. برخی در تکاثر به درجه‌ای رسیده بودند که برای بالا بردن آمار جمعیت خود به قبرستان‌ها می‌رفتند و مردگان خود را می‌شمردند! متأسفانه انسان گاه چنان سقوط می‌کند که به امور موهوم متوسل می‌شود. کمال انسان زنده، به دیگر زندگان نیست، چه رسد به مردگان! به‌ویژه مردگان جاهلیت که فاقد کمالات بودند.

شش. در این سوره، کافران چند گونه تهدید شده‌اند:

الف. ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾، یعنی به‌زودی خواهید دانست؛ ولی معین نمی‌کند که چه چیزی را خواهید دانست، تا ذهن مخاطب به همه‌جا برود و تهدید مؤثرتر افتد. شروع این آیه و آیه پس از آن با کلمه «کلا» تأثیرگذاری آن را بیشتر می‌کند.

ب. در آیه ﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾، به اجمال از عقاب و عذاب الهی یاد می‌شود، بدون ذکر جزئیات؛ تا تأثیر تهدید بیشتر شود؛ چنانکه آیه ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يُوقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ﴾^۲ به ایستادن در پیشگاه خدا اشاره دارد، اما نمی‌گوید که بر آنان چه می‌گذرد.

هفت. بر اساس آیه ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾ تنها راه نجات از غفلت و

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۵۱.

۲. انعام / ۳۰.

اشتغال به تفاخر و مباهات، علم یقینی است. در تعریف علم یقین گفته اند: «اعتقاد قطعی مطابق با واقع و زوال ناپذیر.» یعنی علم یقین، مرکب از دو علم است: «علم به معلوم و علم به اینکه خلاف آن محال است.» بر این اساس، بدون علم یقین، حتی عبادت‌های دراز آدمی، گاه به دام بیهودگی می‌افتد. منزلت بالای علم و عالمان، و برتری آنان از عابدان و زاهدان نیز از همین جا دانسته می‌شود.

هشت. آگاهی، به‌ویژه اگر به درجه یقین برسد، به قطع مانع نزدیک شدن انسان به امور بیهوده می‌شود؛ چراکه این آگاهی، حجت را بر انسان تمام می‌کند و می‌داند که اگر به علم خود عمل نکند، دچار حسرت و ندامت خواهد شد. از همین رو خداوند، معرفت و آگاهی را دشمن تکاثر و تفاخر می‌شناساند. از نام‌های قیامت، روز حسرت است.^۱ در قیامت، انسان‌ها - چه نیکوکاران و چه غیر آنان - دچار حسرت می‌شود؛ زیرا نیکوکار، حسرت می‌خورد که چرا بیش از این، عمل صالح با خود نیاورده و زشت‌کار پشیمان است که چرا با عمل صالح به قیامت نیامده است.

نه. ادراك در ﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ یا ادراك قلبی اجمالی است، چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «لا تدركه العيون بمشاهدة العيان، ولكن تدركه القلوب بحقائق الإيمان؛ چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ اما قلب‌ها او را از راه حقایق ایمانی درک می‌کنند.»^۲ یا رؤیت قلبی تفصیلی، چنانکه ابراهیم علیه السلام از آن بهره‌مند بود: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾.^۳ آیه پسین ﴿ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾ که از رؤیت حسی سخن می‌گوید، این تفسیر را تأیید

۱. مریم / ۳۹: ﴿وَأَنذَرُوهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾.

۲. نهج البلاغه، ص ۲۵۸.

۳. انعام / ۷۵.

می کند.

۵۵. یقین سه مرحله دارد:

- علم الیقین؛ مانند یقین به آتش با دیدن دود.

- عین الیقین؛ مانند دیدن آتش با چشم.

- حق الیقین؛ مانند حس کردن آتش و سوختن.

در هر سه مرحله، یقین برای انسان حاصل می شود، اما با فرق های بسیار. در دنیا، بیش از علم الیقین حاصل نمی شود ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾ اما در آخرت با چشم خود، دوزخ و بهشت را می بیند: ﴿ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾. قرآن، از مؤمنان می خواهد که به حق الیقین برسند؛ همان گونه که امیر المؤمنین علیه السلام در وصف پرهیزگاران فرمود: «آنان در دنیا زندگی می کنند، اما بهشت را می بینند و در نعمت های آن غوطه ورنند؛ فهم والجنة کمن قد رآها فهم فیها منعمون».^۱

یازده. گرچه آیه ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ در سیاق اهل تکاثر و تفاخر ذکر شده است، خطاب آن فراگیر است و همه انسان ها را شامل می شود. خدا از تمام مردم درباره نعمت های خود سؤال خواهد کرد. همچنین گرچه بیشتر تکاثر اهل دنیا در اموال و فرزندان است، از جهت نعمت هم عمومیت دارد و همه انواع نعمت را در برمی گیرد. البته برخی، نعیم را در آیه، در نعمت های معنوی حصر کرده اند؛ به این دلیل که شأن پروردگار بالاتر از آن است که بخواهد با نعمت های مادی بر کسی منت بگذارد؛ کاری که انسان های کریم نیز نمی کنند. پس پروردگار تنها از نعمت های معنوی سؤال و بازخواست می کند؛ همچنان که درباره نگهبانان دوزخ می فرماید: «از جهنمیان می پرسند: مگر برای شما منذر نیامد؟ می گویند: آری؛

۱. نهج البلاغه، ص ۳۰۳.

﴿كَلَّمَ الْاُنْحَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ* قَالُوا بَلَىٰ﴾.^۱

این سخن امام صادق علیه السلام نیز همین معنا را تأیید می کند: «خداوند کریم ترازان است که درباره نان و آب، از شما سؤال کند. اواز نعمت محبت به ما اهل بیت علیهم السلام می پرسد؛ الله اکرم وأجل من أن يطعمكم طعاماً فيسوغكموه، ثم يسألكم عنه. ولكن يسألكم عما أنعم عليكم بمحمد وآل محمد.»^۲

دوازده. سؤال از «نعیم»، سؤال از نحوه بهره گیری از آن است. پس بهترین راه شکر نعمت های خدا، استفاده از آنها در راه خدا است. مثلاً شکر بدن، روزه گرفتن است؛ شکر اموال، زکات دادن است؛ شکر روح، نمازی معراج گونه است... دریغا که چنین شکرگزارانی اندک اند: ﴿قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾.^۳

سیزده. میان آیات این سوره که از تفاخر به ثروت و فرزند نهی می کند و آیاتی که ذکر نعمت های الهی را توصیه می کند ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۴ تنافی نیست؛ زیرا بیان نعمت ها، اگر با هدف تشویق دیگران بر کار خیر باشد، نوعی شکرگزاری است؛ اما اگر از باب مباهات و تفاخر باشد، امری ناپسند است.

۱. ملک / ۸، ۹.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۸۰.

۳. اعراف / ۱۰.

۴. ضحی / ۱۱.

سوره عصر

آیات ۱ - ۳:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (۳).

به نام خداوند بخشنده مهربان. سوگند به عصر، (۱) که به حتم انسان در زیان است؛ (۲) مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و همدیگر را به حق سفارش کردند و به صبر توصیه نمودند. (۳)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. این سوره مبارکه، از سوره‌های کوچک قرآن کریم است؛ اما جلوه‌های گوناگونی از تأکید را در بردارد. آیه نخست آن با سوگند آغاز می‌شود «وَالْعَصْرِ» که از بهترین شیوه‌های تثبیت و تأکید است. آیه دوم، جمله اسمیه و سرآغازش «إِنَّ» است و خبر آن با «لام تأکید» آغاز می‌شود. راز تأکیدهای گوناگون این سوره، اهمیت استثنایی مضمون آن است؛ اما متأسفانه بیشتر مردم از آن غافل‌اند.

این سوره مبارکه، نخست خسران فراگیر و همه جانبه‌ای را برای همه انسان‌ها ثابت و آنگاه اهل ایمان و عمل صالح را استثنا می‌کند. بر این اساس هر که یقین نداشته باشد که از قاعده کلی خسران بیرون نرفته است، همچنان از گروه

زیان‌کاران خواهد بود. به سخن دیگر، خسارت دلیل نمی‌خواهد، خلاف آن، نیاز به دلیل دارد.

دو. در تبیین و تفسیر مفهوم «عصر» آرای گوناگونی بیان شده است:

الف. اشاره به زمان عصر در شبانه‌روز است؛ چنانکه خدای سبحان به مقاطع دیگر زمانی نیز سوگند یاد کرده است: «الفجر»، «الصبح»، «النهار»، «الیل» و «الضحی».

ب. اشاره به نماز عصر است. برخی روایات، نماز «وسطی» را که در قرآن دستور خاص دارد «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى»^۱ همین نماز عصر دانسته‌اند؛ زیرا جایگاهی ویژه نزد خدای بزرگ دارد.

ج. دوره‌های زمانی ممتاز، مانند عصر رسالت و عصر ظهور امام زمان (عج). عصر رسالت، دوران شکل‌گیری اسلام بود و عصر ظهور، دوران تجدید و احیای دین. د. مطلق زمان. زیرا عمر، گران‌مایه‌ترین سرمایه آدمی است.

سه. به تعلیم قرآن کریم، حیوانات و نباتات نیز برای هدفی خاص آفریده شده‌اند که برای رسیدن به آن، براساس هدایت الهی، سیرو حرکت می‌کنند: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۲. بنابراین هیچ‌گاه زیان‌کار نیستند و «خسارت» درباره آنان صدق نمی‌کند؛ اما انسان اراده و اختیار دارد که گام در راه درست بگذارد یا در راه کج. پس همواره زیان و خسارت، او را تهدید می‌کند. انسان‌هایی که با اختیار خود از مسیر الهی خارج شوند و راه دیگری برگزینند، به حقیقت زیان‌کارند و از هر حیوانی پست‌تر: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۳.

۱. بقره / ۲۳۸.

۲. طه / ۵۰.

۳. اعراف / ۱۷۹.

چهار. حروف قرآن، همانند اسما و افعالش، هدفمند و دقیق گزینش شده‌اند و همگی در خدمت بیان اهداف و منویات خدا قرار دارند. در این سوره نیز، حرف «فی = در» به کار رفته است تا عمق فاجعه را نشان دهد؛ زیرا سخن آیه، این نیست که انسان زیان می‌کند؛ بلکه می‌گوید «در زیان» است؛ یعنی خسارت، او را از هر سو محاصره کرده است.

پنج. خسران در لغت به معنای کم شدن سرمایه است و پیدا است بالاترین سرمایه هرانسانی عمر او است که هر روز کوتاه‌تر می‌شود. هر اندازه که انسان عمر خود را در مسیر الهی بگذراند، سرمایه خود را پاس داشته است؛ وگرنه به باد فنا داده است. فرق است میان کسی که سرمایه خود را از مکانی به مکان دیگر منتقل کند با کسی که آن را به هدر می‌دهد.

شش. ایمان و عمل صالح، آثار و نتایج پیدا و پنهانی در زندگانی انسان دارد:
الف. نجات از زیان و زیان‌کاری: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾.

ب. حیات طیبه در دنیا و آخرت: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾.^۱

ج. محبوبیت در پیشگاه الهی و دل‌های اهل ایمان: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾.^۲

د. بهره‌مندی از رحمت خدا: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ﴾.^۳

۱. نحل / ۹۷.

۲. مریم / ۹۶.

۳. جاثیه / ۳۰.

هفت. سوره عصر، نخست همه انسان‌ها را زیان‌کار می‌خواند ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ﴾ و سپس چهار شرط برای نجات از زیان می‌شمارد: ایمان، عمل صالح، توصیه به حق، توصیه به صبر. بنابراین سعادت در امور اخروی، در گرو تحقق مجموع این شرایط است؛ بدون خلل و نقص در ارکان آنها. بر این اساس رهایی انسان از خسران، مشروط به ایمان و عمل و حق‌گویی و توصیه دیگران به صبر است. بنابراین عابدان خلوت‌گزین که به اصلاح جامعه هیچ اهمیتی نمی‌دهند، نباید به اعمال نیک خود مغرور شوند؛ چراکه دین، ترکیبی از اجزای مختلف است و فقدان هر جزء، آن را بی‌خاصیت می‌کند.

هشت. همان‌گونه که سود و زیان در تجارت، امری نسبی است، سود و زیان معنوی نیز نسبی است؛ یعنی کسی که به برخی دستورهای دین عمل کند و برخی دیگر را وانهد، هم سود کرده است و هم زیان. پس انسان‌ها سه گروهند: عده‌ای فقط سود می‌کنند؛ عده‌ای فقط زیان می‌بینند و گروهی نیز هم سود می‌کنند و هم زیان. وظیفه مؤمن، آن است که بکوشد پیوسته بر سود خود بیفزاید تا آنجا که جایی برای زیان نماند.

این نسبیت، در اعتقادات، باطل است؛ یعنی - مثلاً - کسی که به توحید ایمان آورد، اما نبوت را نپذیرد، هیچ سودی نکرده است: ﴿وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾^۱.

نه. به نظر می‌رسد که «تواصی به حق و صبر» غیر از امر به معروف و نهی از منکر است. امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه الهی بندگان مؤمن در مقابل انسان‌های فاسق است. در نتیجه واجبی یک سویه است؛ یعنی مؤمنان آمرند و

ناهی، و در مقابل، فاسقان مأمورند و منهی. اما سفارش به حق و صبر، تکلیفی دو سویه است و مخاطب آن نیز مؤمنانند؛ یعنی خدای سبحان از مؤمنان خواسته است تا مراقب هم باشند و به یکدیگر پند دهند و از همدیگر پند پذیرند؛ زیرا انسان هر قدر هم که معنوی و پارسا باشد، باز هم به یادآوری نیاز دارد؛ چنانکه خدا می‌فرماید: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱.

گفتنی است که تواصی و سفارش، دو حالت دارد:

الف. سفارش به صبر بر طاعات و ترک محرمات، که ارتباط انسان را با خداوند استوارتر می‌کند.

ب. سفارش به حق که برای تنظیم پیوند انسان با مخلوقات است؛ چون به رعایت حقوق دیگران سفارش می‌کند.

ده. از آنجا که تمام لحظات زندگانی انسان در سود و زیان نهایی او نقش دارند، نجات از خسران، غیر از ایمان و عمل صالح، در گرو فضل و عنایت الهی نیز هست؛ زیرا اهل مراقبه و محاسبه نیز شاید لحظه‌ای دچار غفلت شوند و به دام شیاطین افتند. اما فضل و رحمت الهی، مانع چنین غفلت‌هایی می‌شوند؛ چنانکه قرآن می‌فرماید:

- ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۲.

- ﴿فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۳.

البته این فضل و رحمت، زمینه‌ساز تواصی به حق و صبر است.

یازده. با آنکه تواصی به حق و تواصی به صبر، از مصادیق اعمال صالح است،

۱. ذاریات / ۵۵.

۲. نساء / ۸۳.

۳. بقره / ۶۴.

آن دو را بعد از عمل صالح بیان کرده تا نقش مهم آن دو عمل را در جلوگیری از زدایش خسران گوشزد کند. همچنین توصیه به حق، توصیه به صبر نیز می باشد؛ اما چون بیشتر انسان ها از پذیرش وعظ و نصیحت سر باز می زنند، توصیه به حق زمانی عملی می شود که انسان دارای صبر کافی باشد. از این رو برای تأکید بر این مطلب، توصیه به صبر جداگانه یاد شده است.

دوازده. این سوره مبارکه با آیات اندکش، فلسفه هستی انسان را به طور کامل بیان می کند: نخست چگونگی سیرانسان را در دنیا بازمی گوید که به ظاهر حرکتی رو به جلو و همراه پیشرفت دارد؛ اما نگاهی عمیق تر روشن می سازد که انسان در پسرفت و خسرانی عظیم و همیشگی به سر می برد. سپس در ادامه، تنها راه فرار از این خسران هولناک را - در مواجهه با خدا - ایمان و اعمال صالح می شناساند و - در مواجهه با جامعه - اصلاح گری و سفارش به حق و صبر معرفی می کند.

سوره هجره

آیات ۱ - ۹:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا
وَعَدَّدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴) وَمَا
أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۷)
إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹).

به نام خداوند بخشنده مهربان. نفرین بر هر بدگوی عیب جوی، (۱) که مالی گرد آورد و
بشمارد. (۲) گمان می کند که مالش او را ننگه می دارد، (۳) اما هرگز! در آتش کوبیده
درمی غلتد. (۴) و توجه دانی که آن آتش کوبیده چیست؟ (۵) آتش خدا است که
افروخته است. (۶) [آتش] که بردل ها زبانه می کشد. (۷) آنان را در میان می گیرد. (۸)
[آتش] که [در استوانه های کشیده است. (۹)]

پیام ها و آموزه ها

يك. «ویل» در زبان عربی، برای نفرین همراه تهدید و توبیخ به کار می رود و در
اینجا برای تأکید، نکره است. کلمه ویل، هفده بار در قرآن کریم به کار رفته است؛

یا در حق مخالفان اعتقادی (کافر و مشرک)^۱ و یا برای منحرفان اخلاقی؛ همچون دروغ‌گو و یا عیب‌جو. بنابراین خدای سبحان گناهی مانند عیب‌جویی را کنار گناهانی چون کفر و شرک قرار داده است که نشانه قبح فراوان آن در پیشگاه الهی است. همچنین نشان می‌دهد که اولاً مسائل اخلاقی، به اندازه اعتقادات اهمیت دارد و ثانیاً رهایی انسان در گرو پیروزی بر دشمنان درونی (مانند وسوسه‌های شیطانی) و بیرونی (مانند عیب‌جویی) است.

دو. گرچه لغت‌شناسان «لمز» را غیر از «همز» دانسته‌اند، اما معنای مشترک آنها، ذکر عیوب دیگران است؛ اعم از جدی یا شوخی، در امور دینی یا دنیایی، با گفتار یا کردار و در حضور شخص یا غیبت او. در مجموع، از این آیات و آیات ناهی غیبت، فهمیده می‌شود که خدای متعالی از ریختن آبروی دیگران ناخوشنود است و دوست می‌دارد بندگان را به جای ذکر عیوب هم‌دیگر، به اصلاح نفس خود و زدودن عیب‌های خویش مشغول باشند.

سه. همواره باید ریشه گناهان بیرونی انسان را در درون او کاوید. متکبر خودبزرگ‌بین، چون در درون خویش احساس خواری می‌کند، به تکبر روی می‌آورد. فروشنده‌ای که حق دیگران را می‌خورد، گرفتار حب مال و ثروت‌اندوزی است. عیب‌جو نیز که آبروی مردم برای او اهمیت ندارد و دیگران را پست می‌بیند، تحت تأثیر باطن زشت‌خوی خود است. عیب‌جو و مستهزی و اهل غیبت، گاه هیچ سودی از عمل خود نمی‌برند، ولی نمی‌توانند از فرمان نفس سرپیچی کنند و به ورطه عذاب نیفتند.

غیبت و عیب‌جویی، گناه هم‌سنخ‌اند. از این رو عذابی که در پایان این سوره برای عیب‌جو ذکر شده است، شامل غیبت‌کننده نیز می‌شود.

۱. مانند ﴿وَيُلْ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾. (ابراهیم / ۲)

چهار. قرآن کریم در سوره توبه، عیب جویی را از خصال منافقان می‌شمارد؛ آنان گاه به پیامبر اکرم ﷺ در تقسیم صدقات عیب می‌گرفتند؛ در حالی که امانت‌داری ایشان برای آنان محرز بود: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»^۱. گاهی نیز صدقات مستحب مؤمنان را تمسخر می‌کردند: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ»^۲. اما در این سوره، به وسیله کلمه «کَلَّ»، عیب جویی را به طور مطلق مذمت می‌کند: «لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ»^۳. بنابراین شامل غیر منافقان نیز می‌شود. بدین ترتیب، عیب جویی از پیامدهای نفاق است.

پنج. ثروت، اگر در مسیر صحیح هزینه نشود، مذموم و ناپسند است؛ هر چند حرام مصطلح فقهی نباشد؛ زیرا مقدمه‌ای است برای مفاسد دیگر. در مذمت آن، همین بس که کنار عیب جویی و استهزا یاد شده است: «الَّذِي جَمَعَ مَالًا»^۴. قلب آدمی، اگر آلوده به حب دنیا شود، آفریدگار را فراموش می‌کند و به تعبیر قرآن، خداوند یاد خود را از آنان دریغ می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»^۵. ثروت‌اندوزی انسان را به بی‌نیازی موهوم و کاذب گرفتار می‌کند که سبب خودبزرگ‌بینی و انحراف از مسیر حق است: «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسَ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۶. امام رضا علیه السلام فرمود: «ثروت‌اندوزی همواره با پنج صفت همراه است: بخل شدید، آرزوی دراز، طمع، قطع رحم و ترجیح دنیا بر آخرت؛ لا یجتمع المال إلا بخصال خمس: ببخل شدید و أمل طویل و حرص غالب و قطیعة رحم و إیثار الدنيا على الآخرة»^۷.

۱. توبه / ۵۸.

۲. همان / ۷۹.

۳. حشر / ۱۹.

۴. الخصال، ج ۱، ص ۲۵.

۵. الخصال، ج ۱ ص ۲۸۱.

شش. اگر انسان در حقوق الهی کوتاهی نکرده باشد و پس از ذکر و عبادت خدا به تجارت پردازد، نه تنها عملش نکوهیده نیست، بلکه پسندیده و ستوده است: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱. اما اگر تجارت در مقابل ذکر الهی قرار گیرد، امری ناپسند است: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^۲.

در این سوره مبارکه نیز گردآوری مال نکوهش شده است؛ زیرا کسانی به جمع اموال و شمارش آن می پردازند که عاشق آن باشند و ثروت برایشان ارزش ذاتی داشته باشد. چنین اشخاصی، هیچ گاه به مقام بندگی بار نمی یابند.

هفت. قرآن کریم، گاه برای دور کردن بندگان از کژی ها، منحرفان را به شدت تحقیر و تنبیه می کند. این سوره، نخست با کلمه «ویل» و سپس با تعبیر «لَيَنْبَذَنَّ»، منحرفان را سزاوار نفرین و خواری می خواند. «نبذ» یعنی پرتاب و دور افکندن از روی بی اعتنائی. گویی اینها موجوداتی بی ارزش اند که باید هر چه زودتر از دستشان رهایی یافت. همچنین از آتش به «الْحُطْمَةِ» تعبیر شده است که معنای آن، خردکننده است. از همه مهم تر، جمله «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» است که تمسخر باور احمقانه آنان است که گویی از درک ساده ترین حقایق ناتوان اند و می پندارند که ثروتشان اسباب جاودانگی آنان را فراهم می کند.

هشت. تعبیر «وَمَا أَدْرَاكَ» معمولاً در وصف قیامت و حوادث هولناک آن به کار می رود. ولی یادآوری این تعبیر درباره آتش جهنم در این سوره که به بیان قبح عیب جویی می پردازد، کافی است که انسان را از این امر ناپسند دور کند؛ گناهی که

۱. جمعه / ۱۰.

۲. جمعه / ۱۱.

متأسفانه در بسیاری از جوامع، عادی و متعارف شده است. بنابراین انسان باید از هرگونه فعل حرامی اجتناب کند؛ چراکه از ملکوت گناهان اطلاعی ندارد و در آخرت به ماهیت آنها پی می‌برد، که البته دیگر دیراست: ﴿وَأَنِّي لَهُ الذَّكَرَى﴾^۱. تناسب آتش خُردکننده ﴿الْحُطْمَةُ﴾ با کار زشت عذاب‌شوندگان، روشن است: آنان در دنیا با سخنان خود شخصیت مؤمنان را خُرد و تضعیف می‌کردند و در آخرت نیز به عذابی خُردکننده گرفتار می‌شوند. پس جزا با عمل متناسب است.

نه. اگر گناه کبیره، گناهی باشد که خداوند در قرآن، به آن وعده آتش داده است، قطعاً شامل دوگناه عیب‌جویی و تمسخر می‌شود؛ اگرچه مرتکبان گناهان زبانی، معمولاً می‌پندارند که گناهانشان مانند زنا و سرقت و قتل نیست و آنها را کوچک و سبک می‌انگارند؛ در حالی که معصیت‌های زبانی خاستگاه بسیاری از گناهان دیگر است؛ مثلاً گاه گفتاری نابجا زمینه‌ساز قتل، و کلامی شهوت‌آلود، مقدمه زنا می‌شود.

ده. برخی، آیه ﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾ را این‌گونه تفسیر کرده‌اند: عذاب، افزون بر سوزاندن پوست ظاهری، به درون بدنشان نفوذ می‌کند؛ اما می‌توان آیه را این‌گونه نیز تفسیر کرد: عذاب نه تنها بدن خاکی آنان را فرامی‌گیرد، بلکه جان و قلبشان را نیز درمی‌نوردد؛ همان قلبی که سرچشمه تمام شرور و بدی‌ها است. از همین رو است که گنه‌کاران در دنیا نیز حالت جهنمی‌ها را دارند و پیوسته در اضطراب و دل‌شوره‌اند: ﴿وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ﴾^۲.

یازده. از رنج‌آورترین تنبیه‌ها، زندان است؛ از این‌رو از آرزوهای هر زندانی، گریختن از زندان است؛ اما اهل آتش در زندان جهنم گرفتارند و هیچ راهی برای فرار

۱. فجر/ ۲۳.

۲. انعام / ۱۲۵.

ندارند؛ چراکه آتش و نگهبانان آن از هر سو آنان را احاطه کرده‌اند: ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ﴾.

احساس ناگزیری از عذاب، خود عذابی دیگر است؛ همچنان‌که از کلمه «غم» در آیه ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا﴾^۱ فهمیده می‌شود.

دوازده. نکته جالب در این سوره، تقابل زیبای ثروت‌اندوزی ﴿أَخْلَدَهُ﴾ با افکندگی در آتش ﴿الْحُطْمَةِ﴾ به چشم می‌خورد. ثروتی که گمان می‌شد از اسباب جاودانگی در دنیا است، باعث افتادن در آتش و جاودانگی در آن می‌شود! همچنین تقابل لطیفی میان شمارش و افزایش پول ﴿عَدَّدَهُ﴾ و افزونی عمودهای آتشین و برکشیده ﴿مُمَدَّدَةٍ﴾ دیده می‌شود. گویی هر چه بر میزان ثروت دنیاپرستان افزوده می‌شود، بر شمار عمودهای آتشین در جهنم اضافه می‌گردد.

سوره فیل

آیات ۱-۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ
الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا
أَبَابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ
مَّأْكُولٍ (۵).

به نام خداوند بخشنده مهربان. آیا ندیدی پروردگارت با سپاه فیل چه کرد؟ (۱) آیا
نیرنگشان را برباد نداد؟ (۲) بر سر آنها، «آبایل» را به پرواز درآورد. (۳) [که] بر آنان
سنگ‌هایی از گل خشک می‌افکندند. (۴) پس خدا آنان را چون کاه جویده
گردانید. (۵)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. تعبیر «الم تر = آیا ندیده‌ای» به جای «الم تعلم = آیا نمی‌دانی» بدین معنا
است که این حادثه بی‌نظیر، بسیار نزدیک به زمان پیامبر ﷺ رخ داده و افزون بر آن،
چندان مشهور و متواتر بوده است که گویی آن حضرت با چشم خود آن را دیده
است.

استفهام در آیه، تقریری است. در این گونه از استفهام، گوینده می‌خواهد از راه پرسش، برای مطلب خود از مخاطب تأیید بگیرد. استفهام تقریری در قرآن کریم، گاه در امور محسوس، همچون نزول باران «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»^۱ و گاه در امور پنهانی همچون سجده همه آفریده‌ها «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ»^۲ به کار رفته است. از آنجا که حادثه عام الفیل، رخدادی شگرف و بی‌نظیر بوده، از استفهام تقریری استفاده شده است.

دو. قرآن کریم، فراوان سرگذشت پیشینیان را نقل کرده است؛ اما داستان‌های قرآنی، برای سرگرم کردن مخاطبان نیست؛ بلکه قصه‌هایی آموزنده است که مخاطبان را به فکر و تأمل وامی‌دارد؛ چنانکه خدای سبحان می‌فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ»^۳. این آیه، نخست به سیر در زمین دستور می‌دهد و سپس به دیدن و دقت کردن و آنگاه به فرجام گنهکاران اشاره می‌کند.

خدای متعالی در این سوره مبارکه از مخاطبان می‌خواهد که در این حادثه بزرگ فکر و تأمل کنند؛ زیرا در «دیدن»، میان انسان‌ها و حیوانات تفاوتی نیست و حیوانات نیز همانند انسان‌ها پدیده‌های پیرامونی‌شان را می‌بینند؛ اما نمی‌توانند آنها را تحلیل کنند و نتیجه بگیرند.

سه. با آنکه خدای متعالی پروردگار همه عالمیان است و تمام موجودات زیر سایه ربوبی او به سر می‌برند، در بیش از دویست آیه در قرآن کریم، کلمه رب (پروردگار) به مخاطبان خاصی، همانند برخی از انبیاء، اضافه شده است. از

۱. حج / ۶۳.

۲. همان / ۱۸.

۳. انعام / ۱۱.

آنجا که قاعده اولیه نسبت دادن به کل است نه جزء، عدم رعایت این قانون جز با دلیل قطعی میسر نیست. با تأمل می توان دو دلیل در اضافه رب به پیامبر (رُئِک) در این سوره بیان کرد:

الف. چون رخداد عام الفیل، تجلّی غضب و انتقام الهی است، اضافه رب به پیامبر ﷺ مایه تسکین و آرامش قلب او و مؤمنان است.

ب. این اضافه، نشان دهنده عظمت پیامبر ﷺ و سبب دل گرمی ایشان است و ناراحتی و اندوه را از آن حضرت می زداید.

چهار. «اصحاب» جمع «صاحب» است و آن، به معنای دوست، معمولاً در قرآن کریم برای دو موجود هم جنس، مانند دو انسان به کار می رود؛ چه اعتقادی واحد داشته باشند «فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ»^۱ چه اختلاف فکری «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ»^۲. بنابراین «صاحب» بر غیر عاقل اطلاق نمی شود؛ مگر حکمتی داشته باشد. در این سوره نیز به دو دلیل از لشکر ابرهه به «اصحاب الفیل» یاد شده است:

الف. لشکر ابرهه در حیوانیت و عدم تعقل، مانند فیل بودند.

ب. صاحب فیل، صاحب قدرت محسوب می شد و چون قدرت او از فیل بود، او را از اصحاب فیل می شمردند.

پنج. تفاوت اصلی اهل ایمان با کافران در این است که مؤمنان در همه حالات تکیه گاهشان خدا است و او از دوستان خودش حمایت می کند؛ ولی کافران یا تکیه گاهی ندارند و یا به چیزهایی تکیه می کنند که فاقد قدرت واقعی اند: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»^۳.

۱. قمر/ ۲۹.

۲. کهف/ ۳۷.

۳. محمد/ ۱۱.

شش. «کید» به معنای فریب و نیرنگ نهانی است و اطلاق آن بر لشکرکشی ابرهه که آشکار بود، از آن رو است که قصد وی از تخریب کعبه، روی گردانی مردم از این خانه مقدس بود. به عبارت دیگر، مصداق کید اصحاب فیل، حمله آن نیست، قصد پنهان آنان است. ابرهه قصد داشت نگاه مردم را از کعبه به بنایی در یمن برگرداند. «کید» برخبت باطنی آنان نیز دلالت می‌کند؛ زیرا نشان می‌دهد آنان در پی جنگی خدعه‌آمیز بودند.

هفت. از قرآن کریم چنین برداشت می‌شود که نقشه‌های کافران و کید و مکرشان را نباید کوچک شمرد: ﴿إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِيَتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ﴾.^۱ زیرا گاهی نقشه‌های پلیدشان در دل‌های مؤمنان ترس می‌افکند. از همین رو خدا برای تقویت روحیه مسلمانان، تعبیر شدیدی به کار می‌برد:

- ﴿إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ﴾.^۲

- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾.^۳

- ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾.^۴

- ﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانُهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ﴾.^۵

- ﴿وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ﴾.^۶

خدای متان کید و مکر اصحاب فیل را نیز تباه کرد: ﴿أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ﴾. «تضلیل» در این آیه به معنای تباهی و خنثی‌سازی نقشه‌های دقیق

۱. ابراهیم / ۴۶.

۲. فجر / ۱۴.

۳. حج / ۳۸.

۴. محمد / ۷.

۵. نحل / ۲۶.

۶. فاطر / ۱۰.

است؛ همچنان که دعای کافران در روز قیامت، «ضلال» است: ﴿مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾.^۱ «ضلال» در این آیه به فعل کافران منسوب است؛ ولی در آیه ﴿وَالضَّالِّينَ﴾^۲ به خود آنان. ضالّ، کسی است که گمراهی و تباهی در همه ابعاد زندگانی اش، اعم از رفتار و گفتار و سرنوشت او، دیده می شود.

هشت. در قرآن گاهی یک فعل هم به خدا نسبت داده شده است و هم به بندگان. لیکن روشن است که هیچ کس نمی تواند بی اجازه خدای سبحان در جهان کاری انجام دهد. پس در اصل، خدا فاعل است و مخلوقات با اجازه او حق دارند در امور تصرف کنند. در آیات آغازین این سوره نیز فرستادن پرندهگان به خدا نسبت می یابد ﴿أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ﴾، ولی پرتاب سنگ ریزه ها به پرندهگان منسوب می شود ﴿تَرْمِيهِمْ﴾. نمونه دیگر، اسناد قبض ارواح و میراندن، هم به خدا ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۳ و هم به فرشتگان موکل و مأذون در قبض ارواح است: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾.^۴ از همه روشن تر آیه ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۵ است که پرتاب تیر را از پیامبر ﷺ نفی می کند؛ یعنی تا خدا اراده نکند، تیری از کمان خارج نمی شود. بر این اساس، به راحتی می توان کارهای شگفت برخی بندگان صالح خدا را توجیه کرد.

نه. در این سوره مبارکه، میان فیل (بزرگ ترین حیوان) و پرنده های مهاجم (از کوچک ترین مخلوقات خدا)، تقابل زیبایی شکل گرفته است؛ یعنی اگر خدا بخواهد، بزرگ ترین حیوان با لشکریان سوار بر او هیچ کاری از پیش نمی برد و این درس بزرگی

۱. رعد / ۱۴.

۲. حمد / ۷.

۳. زمر / ۴۲.

۴. سجده / ۱۱.

۵. انفال / ۱۷.

برای مؤمنان است که در رویارویی با دشمن به سازوبرگ و شمار دشمن ننگرند.

۵۵. قبیله قریش، بت می پرستیدند و این اعتقاد فاسد، کمتر از تخریب کعبه نبود؛ اما همانند لشکر ابرهه عذاب نشدند. چرا؟ پاسخ این است که لشکریان ابرهه با اینکه علم داشتند راهشان و هدفشان باطل است، ستیزه جویی کردند و قصد داشتند خانه خدا را ویران کنند؛ حال آنکه حجازیان بت پرست، در حریم امن الهی به سر می بردند و در میان آنان بندگان صالح و موحد، مانند عبدالمطلب نیز زندگی می کردند. نوشته اند عبدالمطلب، در زمان حمله ابرهه چنین زمزمه می کرد:

لا هم ان المرء یمنع رحله فامنع رحالک لا یغلبن صلیبهم ومحالهم عدوا محالک
«بار الها، هر کسی از آنچه دارد دفاع می کند. تو نیز از خانه ات که مظهر جلال تو است دفاع کن و نگذار با صلیب و کعبه قلابی خود، به کعبه تو تجاوز کنند و حرمت آن را بشکنند.»

یازده. سنگریزه هایی که پرندگان بر لشکر ابرهه فرو می ریختند، از کجا آمده بود؟ چگونه پرتاب شدند که آنان را همچون کاه جویده کردند؟ این دسته بزرگ از پرندگان از کجا آمدند و به کجا برگشتند؟ پیدا است که به این پرندگان، از غیب الهام می شده و مسخر خداوند بودند: «لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ»^۱.
دریغا که پرندگان، رام و کارگزار پروردگار باشند، اما انسان بر پروردگار خود عصیان کند و او را به مبارزه بطلبد!

دوازده. با آنکه لشکر ابرهه می توانستند سوار بر اسب و با تیشه و کلنگ خانه کعبه را ویران کنند، بر فیل سوار شدند؛ تا در دل های مکیان وحشت افکنند و جنگ روانی به راه اندازند؛ ولی خدای متعالی لشکریان و فیل هایشان را سرنگون

کرد، تا بفهماند که قدرت از آن او است ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾^۱ و هیچ گاه به قدرت ظاهری نباید اعتماد و بسنده کرد.

سیزده. بی تردید، مجازات و انتقام الهی در دنیا نیز متناسب با میزان جرم است. خدای متعالی در قرآن کریم از مجازات‌های گوناگون خود خبر می‌دهد: ﴿فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ همه را به گناهشان فرو گرفتیم؛ بر بعضی بادهای ریگ بار فرستادیم، بعضی را فریاد سهم‌ناک فرو گرفت، گروهی را در زمین فرو بردیم، دسته‌ای را غرق ساختیم و خدا به آنان ستم نکرد. آنان خود به خویشتن ستم کردند.﴾^۲

با وجود گوناگونی عذاب، اجسام معذبان در حالت‌های مختلفی پس از عذاب بر جا می‌ماند؛ چنانکه قرآن می‌فرماید اجسام برخی همچون تنه‌های درخت خرما پوسیده شد ﴿فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَازٌ نَحْلٍ خَاوِيَةٍ﴾^۳ و بعضی دیگر پس از زمین‌لرزه‌ای شدید در صبحگاهان، در جای خود بمردند: ﴿فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾.^۴

عذاب اصحاب فیل بی‌مانند است؛ چراکه آنان بر اثر سنگ‌ریزه‌ها همچون کاهی خُرد شده متلاشی شدند و هیچ اثری از اجسام آنان باقی نماند. عذاب اصحاب فیل، شباهتی به عذاب‌های امم گذشته ندارد؛ شاید از آن رو که آنان قصد داشتند که نماد توحید را از زمین بردارند.

۱. بقره/ ۱۶۵.

۲. عنکبوت/ ۴۰.

۳. حاقه/ ۷.

۴. عنکبوت/ ۳۷.

سوره قريش

آیات ۱ - ۴:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ (۱) إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ
وَالصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ
وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴).

به نام خداوند بخشنده مهربان. برای سامان بخشی به قریش، (۱) سامانشان در هنگام
کوچ زمستان و تابستان. (۲) پس باید بپرستند خداوند این خانه را؛ (۳) همان که در
گرسنگی اطعامشان کرد، و از بیم، امانشان داد. (۴)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. جامعه‌ای در تحقق رستگاری اجتماعی و دینی توانمند است که افزون بر
یک پارچگی، از هرگونه درگیری در امان باشد. پیامبر اکرم ﷺ نیز یک پارچگی
اجتماعی مردم مکه را در نظر داشت و می‌دانست که در فضای محبت‌آمیز و
همگرایی، به‌ترمی‌توان حقایق و حیانی را تبلیغ کرد. از همین رو خدا بر مؤمنان منت
نهاد و این اُلفت را میان آنان برقرار کرد: ﴿وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱.

و از هرگونه تفرقه و اختلاف در آینده بر حذر داشت: ﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَعَفَا غُفَاؤُكُمْ﴾^۱ بسیار روشن است که تفرقه، نه تنها آفت است، سبب چیرگی دشمنانی می شود که در کمین جامعه اسلامی نشسته اند.

دو. پیوند این سوره با سوره پیشین (سوره فیل) به قدری است که به فتوای فقها، جمع بین این دو سوره در نماز واجب است.

هلاکت اصحاب فیل، مقدمه ای برای انس و الفت قریش با سرزمین مکه بود. اگر لشکر ابرهه نابود نمی شد، ترس و رعب همیشگی در سرزمین مکه حاکم می گشت، و مردم چاره ای جز تفرقه و مهاجرت نداشتند و قریش نیز همچون قوم یهود به قبیله های کوچک تقسیم می شدند: ﴿وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا﴾^۲. افزون بر آن، نعمت امنیت در سفرهای تابستانی به سوی شام و سفرهای زمستانی به سوی یمن، از آنان سلب می شد. آنان تنها در سایه سار این امنیت، بر ترک خانه و دیار جرأت کرده، از شهری به شهری دیگر می رفتند و تجارت می کردند اگر چنین نبود، به سرزمین های دوردست می رفتند و از نعمت همسایگی با خانه خدا محروم می شدند.

سه. سفر و کوچ کردن در فصل های مختلف سال، برای کسب روزی، امری پسندیده است؛ وگرنه خدا، آن را دست مایه منت بر قریش منت نمی کرد. اکنون می توان گفت اگر قریش برای رسیدن به انس و الفت به سرزمین خود، به کوچ زمستانی و تابستانی نیاز دارد، قطعاً امت اسلامی برای تبلیغ دین الهی و گسترش آن در دل ها به این گونه سفرها نیازمندتر است؛ همان گونه که هر انسانی برای نزدیکی به خدای سبحان بدان نیازمند است.

۱. همان / ۴۶.

۲. اعراف / ۱۶۸.

چهار. یاد کردن نعمت‌های الهی قطعاً سبب گرایش به پدیدآورنده نعمت می‌شود. حتی حیوانات نیز از این قاعده مستثنا نیستند و با کسی که خوراک آنها را تأمین می‌کند، پیوند عاطفی پیدا می‌کنند. از این رو خدای والا به نعمت‌های مختلف خود به قریش اشاره کرده، آن را مقدمه‌ای قرار می‌دهد تا قریش را به عبادت خدای کعبه بخواند. انس و الفت به سرزمین، آسان‌سازی کوچ تابستانه و زمستانه، روزی رساندن و امنیت، پاره‌ای از این نعم الهی است. بر این اساس، شایسته است که انسان‌ها نیز در جامعه از این قاعده بهره‌برند. برای نمونه پدر می‌تواند برای دعوت فرزند خود به نیکی و احسان، بدون منت‌گذاری یا فخر فروشی، نعمت‌های مختلفی را که در اختیار او گذاشته است، یادآوری کند.

پنج. خانه کعبه، مقام و منزلتی والا نزد خدا دارد؛ چنانکه گاه آن را به خود نسبت می‌دهد ﴿وَطَهَّرَ بَيْتِي﴾^۱ و گاه خود را به آن ﴿رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ﴾. پیدا است تعبیر «البیت» نیز در این سوره، دلیلی خاص دارد: گویا خدا با این تعبیر به مردم یادآوری می‌کند که فقط کسی که کعبه را از شرّ ابرهه و لشکریان او نجات دهد، شایستگی عبادت دارد و برای شکر این نعمت باید او را نیک پرستید.

شش. تقدیم دفع ضرر بر جلب منفعت، قانونی معروف و مقبول همگان است و در دو سوره مبارک فیل و قریش به زیبایی به کار رفته است؛ زیرا خدای بزرگ، در سوره فیل چگونگی هلاک ابرهه و لشکریان او را بیان کرد و سپس در سوره قریش به بازگفت نعمت‌ها و منافع، همچون امنیت و رفاه پرداخت. بنابراین راز ترتیب و جمع میان این دو سوره نیز با همین قاعده به خوبی توضیح داده می‌شود. بر اساس این دو سوره مبارک می‌توان گفت که اکرام کامل، هنگامی رخ می‌دهد که ضررها دفع و منافع جلب شود.

هفت. با آنکه قبیله قریش سالیان متمادی در کفر و الحاد به سر می برد و اعمال زشت آنان، همچون جنگ و خونریزی، بر همگان آشکار بود و آزارشان به رسول گرامی ﷺ حتی پس از گذشت سال ها از نشر دعوت ایشان ادامه داشت، چرا خدا نعمت رفاه و آسایش را به آنان ارزانی داشت؟ در پاسخ می توان چهار عامل را برشمرد: ۱. همسایگی و مجاورت با کعبه؛ ۲. زندگی در حرم امن الهی؛ ۳. وجود بندگانی شایسته همچون عبدالمطلب در میان آنان؛ ۴. قریشی بودن پیامبر گرامی اسلام ﷺ و تولد ایشان در این قبیله.

آری؛ خدای متعال گاه به یمن وجود بنده ای پاک و صالح در میان قومی، آنان را احترام و اکرام، یا بلاها را از آنان دفع می کند.

هشت. عبادت پروردگار، نیازمند سبک بالی و تمرکز و بهره گیری از تمام نیروهای نفسانی است. از این رو بروز هرگونه سختی در معیشت، به سستی در عبادت می انجامد. از همین رو است که خدای والا پس از یادآوری نعمت رفاه و امنیت، بی درنگ به بندگی و عبودیت فرمان می دهد. گویا می خواهد به آنان بفهماند که دیگر هیچ عذری نمانده است. امام صادق علیه السلام به نقل از سلمان فرمود: «اگر انسان، به اندازه کافی وسایل زندگی نداشته باشد، در اطاعت و عبادت سستی و کوتاهی می کند و نشاط ندارد.»^۱

نه. احسان و اطعام از صفات الهی ﴿قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾^۲ و بندگان صالح او است و قرآن کریم، آن را موجب توفیق انسان در گذشتن از گردنه های خطرناک قیامت می داند: ﴿أَوْ اطْعَمَ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ﴾^۳ اگر اطعام برای نیازمندان و گرسنگان واقعی باشد، اثر آن دو چندان

۱. الکافی، ج ۹، ص ۵۱۷.

۲. انعام / ۱۴.

۳. بلد / ۱۴.

است: «أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ». اینکه «جوع» و «خوف» نکره آمده‌اند، برای دلالت بر گرسنگی توان فرسا و هراس بلندمدت است.

ده. ترس و گرسنگی، از ابزارهای پروردگار برای آزمایش بندگان است: «وَلَتَبْلُؤَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ».^۱ گاهی این دو عذاب الهی برای نعمت یافتگان ناسپاس است «فَكَفَرْتُ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ»^۲ و گاهی لطف و عنایت خدا برای بیدارسازی وجدان‌های خفته است: «أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَّنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ».

یازده. امنیت و آسایش، از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی به بندگان است؛ زیرا انسان سبک‌بال و بدون مشغولیت ذهنی، قلبی سلیم و تجلی‌گاه انوار جمال و جلال الهی خواهد داشت. امام صادق علیه السلام در تفسیر «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^۳ می‌فرماید: صاحب قلب سلیم، با پروردگار خود دیدار خصوصی خواهد کرد.^۴

امنیت و آسایش، هم در دنیا نعمت است «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۵ و هم در آخرت: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ».^۶

۱. بقره/ ۱۵۵.

۲. نحل/ ۱۱۲.

۳. شعراء/ ۸۹.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۶: «عن الامام الصادق (ع): القلب السليم الذي يلقي ربه، وليس فيه أحد سواه».

۵. نور/ ۵۵.

۶. انعام/ ۸۲.

دوازده. اگر دعای پیامبران الهی اجابت شود، اثر آن قرن‌ها پایدار خواهد ماند؛ همچون امنیت و آسایش مردم مکه که نتیجه اجابت دعای حضرت ابراهیم است: ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾^۱. جالب است که حضرت ابراهیم علیه السلام تنها برای بندگان صالح دعا نکرد؛ بلکه امنیت را برای همگان خواست. پس شایسته است که ما نیز به این پیامبر عظیم‌الشأن صلی الله علیه و آله اقتدا کرده، در دعاهای خود نسل‌های آینده را هم یاد کنیم.

سوره ماعون

آیات ۱ - ۷:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالَّذِينَ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي
يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲) وَلَا يُخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ (۳) فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ
(۴) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يَرَاوُونَ (۶)
وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷).

به نام خداوند بخشنده مهربان. آیا دیدی کسی را که به [روزی] جزا باور نداشت؟ (۱) او
که یتیم را می‌راند، (۲) و [دیگران را] به اطعام بینوا ترغیب نمی‌کند. (۳) پس وای بر
نمازگزارانی (۴) که در نمازشان غافل‌اند، (۵) آنان که ریا می‌کنند، (۶) و زکات را
بازمی‌دارند. (۷)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. استفهام در «أَرَأَيْتَ»، استفهام تعجبی است؛ تعجب و شگفتی از
کسانی که به تکذیب اعتقادی و علمی دین می‌پردازند و گویی چنین کسانی در
میان مخلوقات بسیار اندک‌اند که تعجب‌برانگیزند؛ گرچه متأسفانه شمارشان
به‌واقع بسیار است.

دو. درباره دین در آیه «يُكَذِّبُ بِاللِّينِ» دو احتمال وجود دارد:

الف. اسلام: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۱.

ب. روز جزا و مجازات: «وَكُنَّا نُكَذِّبُ بَيُّومِ الدِّينِ»^۲. همچنین برخی اشتقاقات کلمه دین، به معنای جزا به کار رفته است: «إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَعِظَماً ءَإِنَّا لَمَدِينُونَ»^۳.

علت اینکه در میان اصول اعتقادی، معاد و روز قیامت از جایگاهی ویژه برخوردار است و تکذیب‌کنندگان آن به شدت نکوهش شده‌اند، این است که اعتقاد به معاد تأثیر بسیاری در رفتار انسان دارد. منکر معاد خود را آزاد و رها می‌بیند و به هیچ اصلی پایبند نیست و هر عمل زشتی را برای خود روا می‌داند؛ به ویژه اگر وجدانش نیز خفته باشد.

سه. کسی که در ادای حقوق الهی کوتاهی می‌کند، به طریق اولی در ادای حقوق مردم سستی می‌ورزد؛ زیرا کسی که از پروردگار هستی غافل است، چگونه از آفریده‌های او غافل نباشد؟ از همین رو قرآن کریم در آیات فراوانی، به پیوند میان ترک نماز و کمک نکردن به نیازمندان اشاره می‌کند: «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ»^۴. همچنین انکار خدا و خودداری از اطعام فقرا را کنار هم می‌آورد: «إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ»^۵. این سوره نیز کسانی را نکوهش می‌کند که به خدا ایمان ندارند و مردم را به اطعام فقرا و مساکین تشویق نمی‌کنند: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِاللِّينِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ *

۱. آل عمران / ۱۹.

۲. مدثر / ۴۶.

۳. صافات / ۵۳.

۴. مدثر / ۴۳-۴۴.

۵. حاقه / ۳۳-۳۴.

وَلَا يَخُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ».

چهار. شایسته است که بنده مؤمن هیچ عبادتی را کوچک نشمارد؛ همچنان که نباید هیچ معصیتی را سبک پندارد؛ چرا که بر پایه روایات، رضایت و خشم الهی، گاه در اموری است که انسان پیش‌بینی نمی‌کند. بدین رو وقتی از اهل آتش می‌پرسند چرا چنین سرنوشتی یافتید، می‌گویند اطعام مساکین و فقرا را ترك کردیم «وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ»^۱ و با اهل معصیت هم‌نوا شدیم «وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ»^۲. اطعام نکردن فقیران و هم‌نشینی با اهل باطل، به نظر گناهانی بزرگ نمی‌آیند؛ اما قرآن این گناه‌های به ظاهر كوچك را سبب ورود به دوزخ دانسته است. در این سوره مبارکه نیز تشویق نکردن دیگران برای کمک به نیازمندان، که زشتی آن از اطعام نکردن کمتر است، از نشانه‌های تکذیب‌کنندگان روز قیامت شمرده شده است.

پنج. آیات بسیاری تصریح دارند که در حقیقت، مالک اصلی هستی خدا است و داشته‌های انسان، مملوک او نیست؛ بلکه امانتی است از خدا که به طور موقت در اختیار انسان قرار گرفته است؛ تا هم خود بهره‌گیرد و هم به دیگران انفاق کند:

- «وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ»^۳.

- «آتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ»^۴.

بنابراین اگر کسی از اموالی که خدا به او داده است، انفاق نکند، در امانت خیانت کرده است. در حدیث قدسی زیبایی چنین آمده است: «المال مالی

۱. مدثر/ ۴۴.

۲. مدثر/ ۴۵.

۳. حدید/ ۷.

۴. نور/ ۳۳.

والفقراء عیالی والأغنیاء وکلائی، فمن یخل بمالی علی عیالی أدخله النار ولا أبالی؛ مال، مال من است و نیازمندان خانواده من، و ثروتمندان وکلای من و سرپرستان آنان. پس اگر وکلای من نفقه و رزق خانواده من را ندهند، آنان را در آتش می افکنم و باکی ندارم.^۱

در این سوره نیز تعبیر «طعام» شده است نه اطعام؛ گویا نیازمندان در اموال اغنیا شریک هستند و در واقع حق خودشان به آنان پس داده می شود: ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾.^۲

شش. در این سوره از برخی صفات، مانند تشویق نکردن مردم به اطعام نیازمندان، با تعبیر «ویل» نکوهش شده است؛ اما در فقه، نگفته اند که تشویق نکردن مردم به اطعام نیازمندان، حرام است. چرا؟
اولاً، به نظر می رسد علت اصلی مذمت این گروه، تکذیب عملی قیامت است و امور دیگر، آثار آن به شمار می آید. ثانیاً، صفاتی مانند تشویق نکردن مردم به انفاق، نشانه پستی درون است. کمک نکردن به فقرا شاید توجیهی داشته باشد؛ اما تشویق نکردن مردم به اطعام نیازمندان به هیچ روی پذیرفتنی نیست. پس مذمت آنان به خاطرنیت بد آنان است و می دانیم که احکام فقهی در حق افعال است، نه نیات.

هفت. «ویل» در قرآن کریم به معنای اوج و شدت عذاب الهی در روز قیامت است و بارها درباره تکذیب کنندگان روز قیامت به کار رفته است. تکذیب در این سوره، به اموری مانند غفلت و سهل انگاری در نماز تفسیر شده است. وقتی سهل انگاری در نماز مشمول ویل است، فرجام تارکان نماز چه خواهد بود؟

۱. جامع الاخبار، ص ۸۰.

۲. ذاریات / ۱۹.

هشت. در این سوره مبارکه، در حق سهل انگاران و غافلان از نماز، «ویل» به کار رفته است: ﴿قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾. این تعبیر بسیار دقیق است؛ چون می فرماید: «عن صلاتهم» نه «فی صلاتهم». زیرا سهو «در» نماز برای هر کسی رخ می دهد، اما سهو «از» نماز، از اهل ایمان سر نمی زند. بی اعتنایی به نماز، شکل های گوناگونی دارد؛ همچون ترك مقطعی، تأخیری عذر و ریاورزی در آن. از آثار سبک شمردن نماز، بی اعتنایی به نیازمندان است ﴿وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾؛ زیرا کسی که منافع حقیقی خود را نشناسد و نمازش را سبک شمارد، برای دیگران نیز دلسوزی نمی کند. همین نکته، پیوند میان این دو آیه را روشن می سازد.

نه. هرانسانی دوست دارد ستایش شود و پاداش گیرد. بر این اساس، طبیعی است که منکر معاد و روز جزا، برای جلب توجه مردم ریا و سالوس ورزد. فعل مضارع «یرائون» نیز دلالت بر استمرار ریاکاری منکران دارد. اما معتقد به معاد که می داند پاداش و مجازات اعمال خود را در آخرت خواهد دید، تمام همت خود را برای رضایت او به کار می گیرد؛ چنانکه قرآن از زبان اهل بیت علیهم السلام می گوید: ﴿إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً﴾.^۱ یعنی ما برای خدا، اطعام می کنیم و از غیر او پاداش نمی خواهیم.

ده. دین اسلام، مجموعه ای به هم پیوسته و جامع است. بنابراین هرگونه خلل در گوشه ای از دین، گوشه های دیگر را نیز مختل می کند. مثلاً اگر نماز که ارتباط انسان را با خدا تنظیم می کند، به ریا آلوده گردد، تکالیف مرتبط با مردم، مانند یتیم نوازی و انفاق و اطعام، را هم مختل می کند. پس کسی که به بهانه عبادت خدا، از تکلیف های اجتماعی خود سرباز می زند، عبادت او نیز پذیرفته نیست؛ زیرا دین داری او جامعیت ندارد.

یازده. متأسفانه برخی از مسلمانان، انحرافات اعتقادی را جدی نمی‌گیرند و عقاید را مسائل شخصی انسان‌ها می‌دانند! خصوصاً اگر شخص منحرف، خدمات اجتماعی داشته باشد، به اعتقادات او کاری ندارند؛ در حالیکه کژی‌های اعتقادی زمینه‌ساز بسیاری از مفاسد اخلاقی و اجتماعی است؛ همان طور که به گفته قرآن، تکذیب معاد، به سنگ‌دلی در حق ایتام و نیازمندان می‌انجامد. گاهی انحرافات اعتقادی سبب می‌شود که کسی حتی به آداب و سنن عرفی و اجتماعی نیز بی‌اعتنا شود. مثلاً از هرگونه کمک مالی یا علمی یا خدماتی به دیگران خودداری کند. همچنان‌که در این سوره مبارکه، معادستیزان به بخل در ماعون متهم می‌شوند. «ماعون» بر اساس تفسیر امام صادق علیه السلام، یعنی اشیای کوچکی که مردم، به‌ویژه همسایگان از یک‌دیگر عاریه می‌گیرند؛ مانند ظروف غذا.^۱

دوازده. این سوره مبارکه در مقام بیان تکالیف مؤمن، بیشتر از تکالیف عدمی سخن می‌گوید؛ نظیر طرد نکردن یتیم و منع نکردن از ماعون. و آنجا هم که سخن از حقوق فقرا به میان می‌آید، بندگان را تنها به تشویق مردم به یاری نیازمندان وامی‌دارد که البته این کار مستلزم کمک از مال شخصی نیست. بنابراین پابندی به دین اسلام، بسیار آسان است؛ زیرا مثلاً در اینجا از ما بیش از این نمی‌خواهد که دیگران را به انفاق و سخاوت تشویق کنیم.

سیزده. گاهی انسان احساس می‌کند که عواطف خاصی درباره نیازمندان ندارد. این احساس اگر گذرا باشد، درمان‌پذیر است و بهترین درمان آن، این است که انسان همواره به زیارت قبور در قبرستان‌ها برود تا ناپایداری دنیا را به چشم ببیند. اما اگر این بی‌اعتنایی در او نهادینه شود، بدین معنا است که

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۹۸.

عواطفش مرده است. خدای سبحان همین حالت را در این سوره مبارکه، نکوهیده است؛ با تعبیرهای «لایحض» و «لایدع» که صیغه‌هایی مضارع‌اند و بر استمرار دلالت دارند.

چهارده. ماعون در نظر بسیاری از مفسران، شیء کم‌ارزش است که مردم، به‌ویژه همسایه‌ها از یک دیگر عاریه می‌گیرند یا تملک می‌کنند؛ مانند نمک و نان و کبریت و ظروف. انسان، اشیاء بی‌ارزش را با شرمساری، از دیگران درخواست می‌کند و اجابت نکردن این خواسته‌های کوچک، نشان‌دهنده بخل و پستی است. از این رو قرآن، چنین بخل‌ورزانی را سزاوار «ویل» معرفی می‌کند، که معمولاً برای امور مهم و بزرگ به کار می‌رود.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «کسی که ماعون را از همسایه خود دریغ کند، خدا روز قیامت خیر را از او باز می‌دارد و وی را به خود وامی‌گذارد و هر کس را خدا به خود وانهد، بدا به حالش؛ من منع الماعون جاره منعه الله خیره یوم القيامة و وکله إلى نفسه و من وکله إلى نفسه فما أسوء حاله.»^۱

پانزده. قرآن کریم بارها از پیوند تنگاتنگ نماز و زکات سخن گفته است؛ زیرا این دو، رابطه انسان را با خدا و جامعه، تنظیم می‌کنند. یکی انسان را ارتقا می‌بخشد و دیگری جامعه را سامان می‌دهد. بدین ترتیب، هم جامعه از انسان‌های معنوی برخوردار می‌شود و هم انسان‌ها در جامعه سالم زندگی می‌کنند.

شانزده. منافقان، همان‌گونه که به خدا و معاد ایمان قلبی ندارند ﴿يُكَذِّبُ بِاللَّيْنِ﴾ و دین را سبک می‌شمارند ﴿عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ و به ریا و سالوس آلوده‌اند ﴿يُرَاءُونَ﴾، اهل هم‌دردی با مردم نیز نیستند ﴿وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ﴾ و ماعون را هم از دیگران دریغ می‌کنند ﴿وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾ و یتیم‌نوازی را وظیفه

۱. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱.

خود نمی‌دانند «يَدْعُ الْيَتِيمَ». بنابراین مبارزه قرآن با نفاق و منافق، جنبه اجتماعی نیز دارد.

هفده. از محتوای سوره چنین برمی‌آید که راه رستگاری دو چیز است: توجه به خدا و خلق خدا. هر يك بدون دیگری، ناقص است و امر ناقص، موجب رستگاری انسان نمی‌شود.

سوره کوثر

آیات ۱ - ۳:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ
(۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳).

به نام خداوند بخشنده مهربان. ما تو را کوثر بخشیدیم، (۱) پس برای پروردگارت نماز
بگزار و قربانی کن. (۲) بی گمان دشمن تو، خود بی تبار است. (۳)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. سوره کوثر، کوچک‌ترین سوره قرآن است. با وجود این، سبکی متفاوت با
سوره‌های دیگر ندارد. بنابراین در قلمرو تحدی قرآن می‌گنجد. خدا جنّ و انس را به
مبارزه می‌طلبد تا از هم کمک گیرند و سوره‌ای مانند سوره‌های قرآن بیاورند:
﴿قُلْ قَاتُوا بِسُورَةِ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱
این سوره با سه آیه، از مظاهر اعجاز حضرت حق است؛ زیرا دانشمندان
فصیح و بلیغ و سخنوران عرب، از آوردن سوره‌ای مانند آن ناتوان‌اند.

دو. از ویژگی‌های سوره کوثر، کلمات نامکرر آن است: «کوثر»، «نحر»، «شانی» و

«آبتر». زیرا مخاطب این سوره، وجود شریف و نامکرر پیامبر گرامی ﷺ است.

سه. گزینش و چینش واژگان قرآن کریم، بسیار هدفمند و دقیق است. نمونه‌اش چگونگی کاربرد ضمیر برای خدای سبحان است. در موارد بسیاری هرگاه خدا در مقام بیان پیوند تنگاتنگ و نزدیکی خود به بندگان است، ضمیر مفرد به کار می‌گیرد: «أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۱، «فَإِنِّي قَرِيبٌ»^۲ و «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۳. هنگامی که می‌خواهد بزرگی خود و افعالش را بیان کند، ضمیر جمع می‌آورد: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا»^۴، «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا»^۵، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^۶ و «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ». هیچ يك از آنچه در این آیات به خدا منسوب شده است، خالی از عظمت و شرافت نیست؛ اموری مانند فتح المبین و آزادسازی مکه؛ برانگیختن حضرت نوح ﷺ به پیامبری که از پیامبران اولوالعزم و تاریخ‌ساز است و پس از حضرت آدم ﷺ پدر دوم انسان‌ها شمرده می‌شود؛ نزول کامل‌ترین کتاب آسمانی، یعنی قرآن کریم؛ اعطای کوثر که شریف‌ترین نعمت الهی است به حبیب خود.

چهار. اکرام همیشه همراه تملیک نیست؛ زیرا گاهی فقط استفاده از چیزی برای کسی مجاز می‌شود و عین را به او نمی‌بخشند؛ اما «اعطا» ظهور در تملیک دارد. پس «اعطیناک» یعنی کوثر را به تو بخشیدیم. صد البته دریافت‌کننده نیز باید شایستگی و قابلیت هدیه را داشته باشد؛ زیرا اگر قابلیت نباشد، فاعلیت نیز بی‌اثر

۱. حجر/ ۴۹.

۲. بقره/ ۱۸۶.

۳. طه/ ۱۴.

۴. فتح/ ۱.

۵. نوح/ ۱.

۶. قدر/ ۱.

است. بنابراین اعطای کوثر به رسول گرامی اسلام ﷺ، خبر از قابلیت‌ها و شایستگی‌های بی‌مانند ایشان می‌دهد.

پنج. برای واژه «کوثر» بیش از بیست نظریه وجود دارد.^۱ اما معنای اصلی آن، خیر فراوان است و معانی دیگر، مصادیق آن به شمار می‌آیند. مشهورترین نظریه، آن است که «کوثر»، نسل مبارک پیامبر اسلام ﷺ است؛ به چند دلیل:

الف. در این سوره، کوثر در مقابل ابتر است و از آنجا که همه پسران رسول خدا ﷺ در کودکی از دنیا رفتند، دشمنان ایشان که جاهلانه می‌پنداشتند بی‌پسری یعنی ابتری، حضرت را ابتر می‌خواندند. خدا نیز در دفاع از پیامبرش به شیوه مقابله به مثل فرمود: **﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾**. در این تفسیر، پیوند زیبایی میان آیه نخست و آیه پایانی شکل می‌گیرد.

ب. معمولاً اعراب پس از تولد فرزند، قربانی می‌کردند و گوشت آن را به مستمندان و فقیران می‌دادند. خداوند نیز به پیامبرش دستور می‌دهد که به شکرانه کوثر، قربانی کند.

این آیه، خبر غیبی نیز محسوب می‌شود؛ چراکه این بشارت زمانی به پیامبر ﷺ رسید که ایشان در مکه، تنها بودند و دشمنانی قدرت‌مند داشتند. اما او که پسری نداشت، نسلش سراسر گیتی را درنوردید و دشمنانش که همه چیز داشتند، ابتر ماندند.

شش. چون برای کوثر در قرآن مصداقی یاد نشده است، مفسران در تفسیر آن آرای گوناگونی دارند؛ از تفسیر کوثر به علمای امت تا نهری در بهشت و حکمت. قرآن کریم گاه ابهام‌گویی می‌کند تا اولاً انسان‌ها به فکر فرو روند و ثانیاً وادار شوند به مفسران حقیقی قرآن یعنی اهل بیت علیهم‌السلام رجوع کنند.

هفت. در زمان جاهلیت، خبر تولد دختر، پدر را غصه دار می کرد؛ به گونه ای که چهره اش از غم سیاه می شد ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾^۱ و از مردم می گریخت و گاهی نیز دخترش را زنده به گور می کرد. اراده و سنت الهی بر این استوار شد که نسل مبارك و جاودانه پیامبر ﷺ از راه دخترش به جهانیان هدیه شود؛ همان گونه که حضرت عیسی ﷺ از طریق مادرش حضرت مریم (س) به این عالم پا گذاشت. پس روح انسان، فراتر از جنسیت است و تأنیث و تذکیر از نشانه های جسمانی است.

هشت. خدای سبحان در سوره ضحی به پیامبر گرامی ﷺ وعده داد که به زودی هدیه ای به تو می دهیم که خشنودیات را در پی داشته باشد: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾^۲ به احتمال قوی، این سوره اجابت همان وعده است. بر این پایه، نبی مکرم ﷺ در انتظار این وعده رضایت بخش به سر می برده و با تولد فاطمه زهرا (س)، این کوثر الهی و هدیه آسمانی، انتظار حضرت به سر رسید. نیز خشنود شد و نسل بابرکتی از او به یادگار ماند.

نه. هنگام فتح مکه و اسلام آوردن دسته جمعی مشرکان، خدای سبحان تنها به تسبیح دستور داد: ﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ﴾^۳ ولی برای عطا کردن کوثر فرمود نماز بگزاز: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ﴾. پس اهمیت کوثر، از اسلام آوردن مشرکان بیشتر است؛ چراکه در فتح مکه، مردم همان زمان و شهر مسلمان شدند؛ اما کوثر پیامبر ﷺ سبب ایمان آوردن هزاران نفر در طول تاریخ است.

ده. با آنکه هرگز نماز رسول خدا ﷺ برای غیر خدا نبوده است، با تأکید ویژه به پیامبر امر می فرماید که نماز را برای پروردگارت بخوان: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ﴾. این امر و

۱. نحل / ۵۸.

۲. ضحی / ۵.

۳. نصر / ۲.

تأکید، برای آن است که همگان بدانند که نماز و هر عبادت دیگری، اگر به قصد قربت نباشد، ارزشی ندارد.

یازده. هر قدر که «کوثر» لطف الهی است، «تکاثُر» رذیلت اخلاقی است. این دو کلمه در عربی، از یک ریشه‌اند، اما تفاوت‌های مهمی با یک دیگر دارند:

- کوثر هدیۀ الهی است که شکرانه آن نماز است ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ﴾؛ ولی تکاثُر رقابتی منفی و غفلت‌زا است: ﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ﴾.^۱

- اعطای کوثر همراه بشارت است ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾؛ اما تکاثُر تهدیدهای خدا را در پی دارد: ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾.^۲

- کوثر انسان را به مسجد می‌برد ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ﴾؛ ولی تکاثُر به گورستان و برای سرشماری مردگان: ﴿حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾.^۳

- کوثر، حقیقتی پایدار است؛ ولی تکاثُر توهم است.

دوازده. امر «صلِّ = نماز بگزار» پس از «اعطیناک»، می‌نمایاند که میان یادآوری هدیه‌ها و نعمت‌های الهی و برپایی نماز، پیوندی مستحکم برقرار است و اساساً نماز خاشعانه بدون یادکرد نعمت‌های خدا در ذهن ممکن نیست. دعوت مردم به سوی خدا نیز باید از راه یادآوری نعمت‌ها و عطایای الهی به آنان باشد. در حدیث قدسی، پروردگار به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «بکوش تا بندگانم مرا دوست داشته باشند و من هم از بندگانم خشنود باشم.» موسی علیه السلام می‌پرسد: «چگونه؟» خدای سبحان می‌گوید: «نعمت‌های مرا به آنان یادآوری کن.»^۴

۱. تکاثُر / ۱.

۲. همان / ۳-۴.

۳. همان / ۲.

۴. الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، ص ۵۲۵: «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى (ع) حَبِيبِي إِلَيَّ خَلَقِي وَحَبِيبُ خَلَقِي إِلَيَّ. قَالَ: «يَا رَبِّ! كَيْفَ أَفْعَلُ؟ قَالَ: ذَكِّرْهُمْ آلَائِي وَنِعْمَائِي لِيَجِبُونِي.»

سیزده. از اضافه رب به پیامبر ﷺ در آیه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ» فهمیده می شود که همه تفضلات و الطاف الهی به نبی مکرم ﷺ برخاسته از ربوبیت حضرت حق است و خدا با اینکه پروردگار همه هستی است، عنایت ویژه ای به وجود مقدس پیامبر ﷺ دارد. گویا خدا تعهد کرده است که یاد و نام پیامبر ﷺ را همیشه در جهان زنده نگاه دارد. از این رونمائی ماندگار «الْكَوْثَرُ» به او بخشیده است. فخر رازی در تفسیر این آیه می نویسد: مراد از کوثر، نسل رسول الله ﷺ است. از آنجا که پسران پیامبر ﷺ در کودکی از دنیا رفتند، دشمنان می گفتند او دیگری عقبه و ابتر است و خدا به وی از راه فاطمه زهرا (س) فرزندان داد که تا قیامت در جهان زنده باشند.^۱ از این نسل مبارک، ائمه اطهار ﷺ برخاستند و نیز هزاران دانشمند و عارف و مجاهد.

چهارده. در این سوره که سه جمله بیشتر ندارد، پنج بار به پیامبر ﷺ خطاب شده است؛ زیرا افزون بر ضمیر کاف در «أَعْطَيْنَاكَ»، در کلمه های «صَلِّ» و «لِرَبِّكَ» و «أَنْحَرْ» و «شَانِئَكَ» پیامبر ﷺ مخاطب است. بنابراین گرچه سخن از کوثر است، محور اساسی سوره، پیامبر گرامی ﷺ است.

پانزده. در تفاسیر، واژه «انحر» به ذبح شتر تفسیر شده است.^۲ بنابراین پس از نماز که برای خدا است، نوبت به قربانی شتر و اطعام مساکین می رسد. این ترتیب، نشان می دهد که عبادت خدا بدون خدمت به مردم، ناتمام است. در آیات دیگر نیز پس از نماز، بی درنگ سخن از زکات شده است.^۳ آیه ای دیگر، ترک احسان را علت نماز غافلانه می شمارد.^۴ در این آیات نیز پروردگار بزرگ، پس از یادآوری

۱. مفاتیح الغیب، ج ۳۲، ص ۳۱۳.

۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۳۷.

۳. بقره / ۴۳، ۸۳، ۱۱۰؛ مریم / ۵۵.

۴. ماعون / ۴-۷.

اعطای کوثر به نبی مکرم، هم به نماز دستور می دهد و هم به کمک به نیازمندان.

شانزده. براساس برخی تفاسیر، مراد از «وَأَنْحَرْ»، بالا آوردن دست تا مقابل گودی زیر گلو (نحر)، در هنگام تکبیر نماز است. در این صورت، ذکر تکبیر الاحرام «وَأَنْحَرْ» پس از ذکر نماز «فَصَلِّ لِرَبِّكَ» نشانه بزرگی این رکن است؛ زیرا نماز که معراج انسان است، با این جزء آغاز می شود و با یکی از مهم ترین ذکرهای الهی «اللَّهُ أَكْبَرُ» همراه است.

هفده. برپایه این سوره، از بهترین هدیه های خدا به بندگان شایسته خود، نسل با برکت و ماندگار است. نیز از بهترین راه های شکر پروردگار، نماز خالصانه، بلافاصله پس از دریافت نعمت (فَصَلِّ) و قربانی کردن در راه خدا و کمک به مستمندان و فقرا است.

هجده. به گواهی قرآن کریم، سنت پروردگار سبحان، بردفاع از اولیا و مؤمنان استوار است: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا».^۱ اما خداوند با عنایت ویژه به پیامبر ﷺ از ایشان جانانه دفاع کرد و جسارت به حضرت را به شکلی جبران می کند. مثلاً به پیامبر ﷺ گفتند که تو جن زده ای «أَمْ بِهِنَّ جِنَّةٌ».^۲ و خدا فرمود: «به لطف الهی تو مجنون نیستی؛ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ».^۳ همچنین گفتند تو فرستاده خدا نیستی «لَسْتَ مُرْسَلًا»^۴ و خدا فرمود: «قَطْعاً تَوَازِ بِمَیْمَرَانِي؛ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ».^۵ نیز به او شاعری و خیال بافی را نسبت دادند «لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ»^۶ و خدا فرمود: «ما به

۱. حج / ۳۸.

۲. سبأ / ۸.

۳. قلم / ۲.

۴. رعد / ۴۳.

۵. بقره / ۲۵۲.

۶. صافات / ۳۶.

او شعر نیاموختیم و برای وی سزاوار نیست؛ وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ^۱. همچنین آن حضرت را ابتر خواندند و خدا فرمود: «إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ». این پاسخ در لفظ باقی نماند، بلکه کوثری به ایشان دادند که چشم همگان را خیره کرد و عقل همه را مبهوت.

نورده. مجازات الهی با کردار انسان‌ها متناسب است. بر همین اساس، وقتی پسران پیامبر ﷺ در کودکی از دنیا رفتند، دشمنان به آن حضرت جسارت می‌کردند و با تمسخر به او می‌گفتند که تو ابتر و بی‌دودمان هستی. در مقابل، پروردگار متعالی به پیامبر ﷺ کوثر عطا فرمود تا نسل پر خیر و برکتی از او تا قیامت باقی بماند و دشمنانش را ابتر و بی‌اسم و رسم گرداند.

بیست. روشن است که هر عمل مرتبط با بندگان خدا – همچون قربانی کردن و اطعام فقرا – یا مرتبط با خدا – همچون نماز – اگر به پروردگار منتسب نشود، بی‌نتیجه و ناقص خواهد ماند. پس اخلاص، ضامن ماندگاری عمل است. از این رو واژه «لربک» میان «صلّ» و «انحر» قرار گرفت. از سویی دیگر، ریا همه اعمال را نابود و تباه می‌کند؛ چنانکه در سوره ماعون جمله «يُرَآؤْنَ»^۲ میان «صَلَاتِهِمْ»^۳ و «يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»^۴ می‌نمایاند که ریا همه عبادات را بر باد می‌دهد.

بیست و یک. خدا در این سوره مبارک، دشمنان پیامبر ﷺ را تهدید می‌کند که ابتر خواهند شد و بعضی قرائن می‌فهماند که این تهدید، به دشمنان زمان پیامبر ﷺ اختصاص دارد. یکی از قرائن، ضمیر فصل (هو) است که مفید اختصاص است.

۱. یس / ۶۹.

۲. ماعون / ۶.

۳. همان / ۵.

۴. همان / ۷.

ولی مورد نزول آیه سبب اختصاص نمی شود. پس هر کس با پیامبر ﷺ دشمنی کند، سرنوشتش همانند دشمنان صدر اسلام است و این مطلب از نگاه ادبی نیز قرینه محکمی دارد. به کار بردن اسم فاعل (شانی) به جای فعل، بر ثبوت این وصف برای صاحب صفت در همه زمان ها دلالت می کند.

سوره کافرون

آیات ۱ - ۶:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ
(۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ (۴) وَلَا أَنْتُمْ
عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۶).

به نام خداوند بخشنده مهربان. بگو: ای کافران، (۱) نمی پرستم آنچه را شما
می پرستید. (۲) و آنچه من می پرستم، شما نمی پرستید. (۳) و من پرستنده نیستم آن را
که شما پرستیدید. (۴) و نه آنچه من می پرستم شما می پرستید. (۵) دین شما برای شما، و
دین من برای من. (۶)

پیام ها و آموزه ها

يك. مراد از کافران در این سوره، برخی کافران دوران پیامبر ﷺ است که عناد
ورزیدند و ایمان نیاوردند؛ زیرا برخی کافران به اسلام گرویدند؛ مانند کسانی که پس
از فتح مکه ایمان آوردند. بر این اساس، گرچه ظاهراً مخاطب قرآن همه کافران
است، در اینجا کافران لجوج و نادان زمان پیامبر ﷺ مراد است.

دو. در این سوره مبارک، در چهار آیه مشابه، بر توحید و شرک نورزیدن در

عبادت، تأکید شده است که از جایگاه والای مباحث اعتقادی در شکل‌گیری پایه‌های ایمان خبر می‌دهد؛ مخصوصاً توحید که همه رفتارهای انسان در پرتو آن، معنا و جان می‌گیرد.

سه. در این سوره مبارکه، هنگام بیان دیدگاه پیامبر ﷺ درباره پرستش خدایان اهل کفر، و دیدگاه کافران درباره پروردگار، حرف «لا» به کار رفته است: «لَا أَعْبُدُ». این حرف، هنگامی که سرفعل می‌آید، بر نفی آن در زمان آینده دلالت می‌کند. در نتیجه خدا از آینده خبر می‌دهد که هیچ‌گونه سازشی میان پیامبر ﷺ و مشرکان رخ نخواهد داد. از این‌رو هیچ‌گونه مداخله و تنازل در دین پذیرفتنی نیست. البته سازش‌کاری با صلح متفاوت است؛ زیرا گاهی بنا بر مصالحی و در مواردی میان مسلمانان و کفار صلح برقرار می‌شود؛ مانند صلح حدیبیه در زمان پیامبر ﷺ.

چهار. حرف «ما» در زبان عربی برای غیر عاقل به کار می‌رود و کار بست آن درباره خدایان کافران بسیار بجا است: «مَا تَعْبُدُونَ». اما از زبان پیامبر ﷺ نیز می‌گوید: «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ»، نه «مَنْ أَعْبُدُ». در اینجا چند احتمال وجود دارد:

الف. چون از معبود آنها با «ما» تعبیر شده است، از معبود حضرت نیز با «ما» یاد می‌شود. این قرینه‌سازی را «مشاکله» می‌گویند.

ب. کلمه «ما» مصدری است نه موصول، و معنای آیه چنین است: «من عبادت شما را انجام نمی‌دهم و شما هم عبادت من را انجام نمی‌دهید.»

ج. واژه «ما» به معنای راه و روش است؛ یعنی شما کافران روش من را نمی‌پذیرید.

پنج. از قرآن کریم چنین فهمیده می‌شود که مشرکان، خدا را آفریدگار جهان می‌دانستند؛ اما بت‌ها را واسطه می‌دانستند و از این‌رو آنها را می‌پرستیدند:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾.^۱ آنها که جز خدا را اولیای خود قرار دادند، معتقد بودند که بت‌ها را نمی‌پرستیم، مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند. پس در حقیقت اختلافشان با رسول خدا ﷺ بر سر توحید عبادی بود. از این رو در سوره مبارکه، همواره از معبود سخن به میان می‌آید نه از خالق. ریاکاران نیز بیشتر در توحید عبادی دچار کثری می‌شوند؛ هر چند به مقام خالقیت حق باور دارند.

شش. از مهم‌ترین ادله تکرار در این سوره، ناامید کردن مشرکان از تسلیم مسلمانان است و مسلمانان نیز از ایمان نیاوردن کافران لجوج مطمئن باشند. این نکته، درباره پیامبر گرامی ﷺ با دو تعبیر فعلی ﴿لَا أُعْبُدُ﴾ و وصفی ﴿لَا أَنَا عَابِدٌ﴾ بیان شده است که در نفی همسویی با کفار رسا تر است.

هفت. درباره تکرار در این سوره سه احتمال داده‌اند:

الف. برخی از سران قریش به پیامبر ﷺ پیشنهاد کرده بودند که یک سال ایشان از آیین آنان پیروی کند و یک سال آنان از دین پیامبر ﷺ. این سوره در ردّ چنین پیشنهاد سخیفی فرود آمد. پس تکرار نفی در آیات سوره، به اعتبار پیشنهاد مرکب آنان است. این احتمال مطابق قاعده است؛ زیرا در بیان مطالب، اصل تأسیس است و تأکید، خلاف اصل.

ب. حرف «ما» در دو آیه ﴿لَا أُعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾ * و ﴿لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أُعْبُدُ﴾ موصول است؛ ولی در دو آیه ﴿وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ﴾ * و ﴿لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أُعْبُدُ﴾ مصدری است. بنابراین دو جمله نخست، اختلاف در معبود را بیان می‌کند و دو جمله بعدی، اختلاف در عبادت را.

ج. می‌توان تکرار مضمون را در آیات، بر اساس چندگانگی زمان تفسیر کرد؛

چراکه در ﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾ فعل مضارع به کار رفته و به نفی عبادت در زمان حال اشاره دارد و در ﴿وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ﴾ فعل ماضی به کار رفته و اشاره به نفی در زمان ماضی است.

هشت. در دو جمله ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ مسند (خبر) بر مسندالیه (مبتدا) مقدم شده و برپایه علم بلاغت، این گونه تقدیم، مفید حصر است. در این مقام نیز مسندالیه منحصر در مسند است؛ یعنی دین شما برای شما، نه من، و دین من برای من، نه شما. از این بیان به خوبی پیدا است که کافران و مسلمانان در مسائل دینی هیچ گونه اشتراکی با یک دیگر ندارند. پس هیچ گونه سازش و مداخله ای روا نیست.

نه. قرآن کریم فریادگر توحید است و هیچ گاه دینی جز اسلام را به رسمیت نمی شناسد و به شدت بت پرستی را می کوبد. بنابراین هرگز آیه ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ بت پرستی و مانند آن را تجویز نمی کند. متأسفانه این روزها از زبان برخی روشنفکران و در واقع گمراهان، شنیده می شود که حق مطلق وجود ندارد و همه ادیان و فرقه ها بهره ای از حق و حقیقت را دارند. اما به هیچ رو از آیات، چنین فهمیده نمی شود؛ زیرا لحن آیه نشان می دهد که این تعبیر، نوعی تهدید است؛ یعنی دین شما ارزانی خودتان باد و به زودی عواقب آن را خواهید دید؛ نظیر آیه ﴿لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ﴾^۱ که برای تهدید است.

ده. مؤمن همیشه یک وظیفه و تکلیف ندارد، بلکه وظیفه او در موقعیت های گوناگون تغییر می کند:

الف. در برابر مؤمن غافل، تکلیف او یادآوری است: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ

تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ^۱.

ب. در برابر مؤمن فاسق، تکلیف وی امر به معروف و نهی از منکر است:
﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۲.

ج. در برابر مؤمن ستمگر، وظیفه اولی اصلاح ذات البین است: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي﴾^۳.
د. در برابر کافر مهاجم، وظیفه دفاع و قتال دارد: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ﴾^۴.

ه. با کسانی که سر جنگ ندارند، وظیفه اش نیکی و رفتار عادلانه است: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾^۵.

یازده. قرآن کریم همواره مؤمنان را به دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا فراخوانده است. آیه نخست سوره براءت، نمونه روشن این دعوت است: ﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۶. در این سوره نیز مسلمانان را به بیزاری و عدم سازش با کافران فرامی خواند. مخاطب اصلی این دعوت الهی، رهبران جامعه است که معمولاً تن به سازشکاری می دهند.

۱. ذاریات / ۵۵.

۲. آل عمران / ۱۰۴.

۳. حجرات / ۹.

۴. بقره / ۱۹۰.

۵. ممتحنه / ۸.

۶. توبه / ۱.

سوره نصر

آیات ۱ - ۳:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ
يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ
كَانَ تَوَّابًا (۳).

به نام خداوند بخشنده مهربان. چون یاری خدا و پیروزی فرارسد، (۱) و ببینی مردم را
که دسته دسته در دین خدا درآیند، (۲) پس پروردگارت را ستایشگرو نیایشگرباش و از
او آمرزش خواه، که وی همواره توبه پذیر است. (۳)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. معمولاً اگر انسان به چیزی یا کسی علاقه مند شود، برای به دست آوردن
آن می‌کوشد و به سمت او می‌رود. اما صاحب مقام و موقعیت، در جای خود
می‌نشیند و آنچه را می‌خواهد به محضرش می‌آورند. خدای سبحان در وصف
بهشت، می‌فرماید: ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱ یعنی بهشت به سوی مؤمنان
می‌شتابد. بر پایه این سوره نیز مجاهدان به سوی فتح و ظفر نمی‌روند، بلکه نصرو

ظفر به حضور آنان می‌رسد: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾.

دو. خدای سبحان، سرچشمه و مبدأ همه خوبی‌ها و خیرات است. پس نصرت هم که به دست بندگان حاصل شده است، باید به پروردگار نسبت داده شود؛ همان طور که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾؛ اگر خدا را یاری کنید، او نیز شما را یاری می‌کند. بر اساس این آیه، خدای حکیم نصرا را مطلق و بدون قید، وعده می‌دهد. بنابراین همه انواع نصر و ظفر را در همه میدان‌های جهاد اصغر و اکبر در برمی‌گیرد. البته اخلاص بندگان، شرط راه است.

سه. در آیه آغازین این سوره، سخن از نصر و ظفر الهی است و در میان مصادیق متعدد، فتح مکه را ذکر می‌کند؛ زیرا فتح مکه، ریشه کفر و شرک را در حجاز سوزاند و ضربه نهایی را بر پیکر دشمنان اسلام وارد کرد. بنابراین مؤمنان نیز باید در منازعات، به ریشه‌ها توجه بیشتری کنند.

چهار. با دقت در سوره‌های پایانی قرآن کریم، چنین برداشت می‌شود که خدای سبحان در پی شمارش نعمت‌ها و الطاف خود بر مسلمانان و پیامبر ﷺ است. در سوره ضحی وعده نعمتی را به پیامبر ﷺ می‌دهد که رضایت او را در پی خواهد داشت. در سوره انشراح، نعمت شرح صدر را بیان می‌کند، و در سوره کوثر، نعمت عظیم کوثر را و در سوره قدر، انزال قرآن را در شب قدر... در این سوره نیز از نصرت و پیروزی در فتح مکه یاد می‌کند که به مسلمانان و رسول گرامی ﷺ ارزانی داشت.

با بررسی واژه‌های نصر و فتح در قرآن کریم، تفاوت این دو روشن می‌شود. نصر در درجه‌ای پایین‌تر از فتح قرار دارد. قرآن کریم در یادآوری جنگ بدر و اینکه چگونه خدا کید و مکر دشمنان را بی‌اثر و مسلمانان را پیروز کرد، تعبیر نصر را

می‌آورد؛ چراکه بدر پیروزی کامل نبود و پس از آن مسلمانان در احد شکست خوردند؛ اما درباره فتح مکه، از هر دو کلمه (نصر و فتح) استفاده می‌کند؛ چون فتح مکه فتح الفتوح و پیروزی نهایی بود و کار مشرکان با این نبرد یکسره شد. این تفاوت فتح و نصر در دنیای بیرونی، در دنیای درون نیز دیده می‌شود؛ زیرا گاهی پروردگار بنده خود را در جهاد اکبر پیروز می‌کند، ولی او را به مرحله فتح نمی‌رساند که همان اعطای مقام نفس مطمئنه و درآمدن به بهشت است.

پنج. واژه‌های قرآن کریم، سرشار از نکات و لطایف و ظرایف و دقایق است و گزینشی بسیار حکیمانه دارد. در این سوره مبارکه از مردمانی که گروه‌گروه به دین خدا درمی‌آیند، به ناس (مردم) تعبیر می‌شود؛ اما در سوره‌ای دیگر، آنان را که عصیان می‌کنند، انعام (حيوانات) می‌نامد؛ بلکه گمراه‌تراز حیوانات: ﴿كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۱ ذیل همین سوره، روایتی وارد شده است که از امام حسن علیه السلام می‌پرسند: ناس در این آیه چه کسانی هستند و حضرت فرمود: «نحن الناس، وأشیاعنا أشباه الناس، وأعداؤنا النسناس؛ مقصود از ناس ما اهل البيت هستیم و پیروان ما شبیه به ما هستند و دشمنان ما نسناس اند.»^۲

شش. پیش از فتح مکه، مردم یک‌یک مسلمان می‌شدند؛ ولی پس از فتح مکه، مردم گروه‌گروه اسلام آوردند و از آنجا که پروردگار متعال همیشه از جمع و جماعت، بیشتر رضایت دارد، از اسلام گروهی با تعابیری اختصاصی و زیبا در این سوره مبارک یاد می‌کند.

پیام ارزشمند آیه چنین است: هر کس که بتواند زمینه استقبال گروهی مردم را از دین الهی فراهم کند، فتح و نصرت الهی را نصیب خود کرده و در مقابل، هر که

۱. اعراف / ۱۷۹.

۲. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۶۰.

با رفتار و گفتارش مردم را از دین خدا دور یا جدا کند، طعم تلخ شکست را خواهد چشید. متأسفانه در مرحله‌ای از تاریخ مسلمانان، این آسیب رخ داده است؛ چنانکه پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «مردم گروه‌گروه وارد دین شدند؛ اما دسته‌دسته نیز خارج خواهند شد.»^۱

هفت. بی‌تردید، گرایش به دین، امری فطری است و مجموعه مسائل دینی، با فطرت انسانی انطباق کامل دارد. از این‌رو شریعت محمدی را حنیفیه نیز می‌نامند؛ چراکه حنیف به معنای عدم انحراف از جاده حق است. ولی فطرت برخی اشخاص همانند فرعون‌ها و نمرودها دست‌خوش هواهای نفسانی و تحت تأثیر القائنات شیطانی قرار می‌گیرد. اگر آنها هم به فطرت اولیه خود برمی‌گشتند، راه نجات را می‌یافتند. ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ نیز به معنای بازگشت به همین فطرت اولیه است.

هشت. نصرت و پیروزی زمانی ارزشمند است که زمینه ورود مردم را به دین الهی فراهم کند؛ مانند فتح مکه. اساساً هر نعمت زمینی و دنیایی که جنبه آسمانی در آن نباشد، هیچ ارزشی ندارد و قیمت هر چیزی به میزان پیوندش با خدا است. هر اندازه به خدا نزدیک‌تر، قیمت آن نیز بیشتر است. اگر دنیادوستان و دنیاپرستان این حقیقت را می‌فهمیدند، خوشی‌های دنیا سرمست‌شان نمی‌کرد.

نه. خدای سبحان هنگام سخن از نصر و دین، آنها را به ذات مقدس خود نسبت می‌دهد: «نصر الله» و «دین الله». اما رسول گرامی را به صفت ربوبی خود منتسب می‌کند: «ربک». در این تعبیر، نکات زیبایی نهفته است:

الف. رب، اشاره به ربوبیت پروردگار است و در آن، معنای حمایت و عنایت نیز وجود دارد.

۱. التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۳۳۸.

ب. برای پیامبر ﷺ ضمیر مخاطب می‌آورد که توجه و التفات الهی را به آن حضرت نشان می‌دهد.

ج. اشاره‌ای است به آنکه نصرت و یاری خداوند، مرتبط به اسم رب است؛ چراکه همه پیروزی‌ها درگرو مقام ربوبیت است.

ده. انسان در همه حالات و مقاماتش نیازمند ذکر الهی است و قرآن کریم نیز همیشه انسان‌ها را به ذکر تشویق می‌کند. اما در برخی زمان‌ها و مکان‌ها، عوامل بیشتری برای فراموش کردن خدا وجود دارد؛ مانند میدان جنگ. از این رو پروردگار عالم دستور می‌دهد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در مقابل دشمنان قرار گرفتید، ثابت قدم باشید و بسیار ذکر خدا گوئید. شاید رستگار شوید.

نصرت و پیروزی نیز می‌تواند به غفلت و فراموشی از یاد خدا بینجامد؛ چراکه گاهی مسلمانان پس از پیروزی به گردآوری غنایم سرگرم می‌شدند و سرمست از فتح و ظفر بودند. از همین رو خداوند در این سوره شریفه، پس از بیان نصر، دستور استغفار و تسبیح می‌دهد.

یازده. در آیه ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾ می‌توان تحقق تسبیح الهی را با حمد چند گونه تفسیر کرد:

الف. دستور است که تسبیح و تحمید، همراه هم باشند؛ همان‌گونه که باید تهلیل و تکبیر کنار هم ذکر شوند؛ با اینکه ارتباطی با هم ندارند.

ب. تسبیح، تنزیه خدا از هرگونه عیب و نقصی است که سپاس و ستایش پروردگار را در پی دارد؛ چون کسی شایسته ستایش است که از هر عیب و نقصی پیراسته باشد.

ج. هدف نهایی، تسبیح و تنزیه خدای سبحان است؛ اما این هدف بزرگ در پرتو ستایش او تحقق می‌پذیرد؛ چنانکه انسان همه کارهای نیک را همراه حمد الهی به خود نسبت می‌دهد؛ مثلاً می‌گوید شکر خدا که نماز را خواندم.

دوازده. خدای سبحان بارها بندگان را به تسبیح خود فراخوانده است و شاید یکی از اسرار این سفارش مؤکد، سرکشی مداوم بندگان باشد. بنابراین همواره بایستی انسان همه عیوب و نقایص را از خود بداند و خدا را تسبیح و تنزیه و تعظیم کند. این چنین تسبیحی و اساساً چنین حالتی بسیار ارزشمند است و سبب رفع بسیاری از گرفتاری‌ها می‌شود. حضرت یونس علیه السلام با تسبیح پروردگار «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۱ از شکم ماهی نجات یافت. نیز عذر فرشتگان در پیشگاه الهی بر اثر تسبیحشان پذیرفته شد: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۲.

سیزده. تسبیح حقیقی، پیراستن پروردگار از هرگونه عیب و نقصی است و اگر خدای سبحان زمینه فتح حقیقی بندگان را فراهم نکند و زمینه‌ساز خواری آنان گردد، دیگر منزه نخواهد بود و به وعده‌ای که از ابتدای خلقت به بندگان خود برنصر و ظفرداده عمل نکرده است. از همین رو بارها در قرآن کریم از یاری بندگان خود یاد می‌کند و در سراسر تاریخ، نصرت او شامل بسیاری از مؤمنان شده است. البته سنت الهی به شکل مبادله است؛ یعنی مؤمنان خدا را یاری می‌کنند و او نیز مؤمنان را: «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»^۳.

چهارده. بی‌تردید، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در سراسر عمر شریفشان گناه صغیره

۱. انبیاء / ۸۷.

۲. بقره / ۳۲.

۳. حج / ۴۰.

یا کبیره‌ای انجام نداده‌اند. اما از آنجا که در این سوره مبارکه - همچون برخی دیگر از سوره‌های قرآن - ایشان مأمور به استغفار شده‌اند و شاید اندکی شک و تردید در مخاطبان قرآن پدید آید، شایسته است این مسئله با نگاهی عمیق‌تر بررسی و روشن گردد. علت استغفار پیامبر به یکی از صور زیر برمی‌گردد:

الف. گرچه مخاطب پیامبر گرامی ﷺ است، اما مخاطب حقیقی انسان‌های گناه کارند. گویا خدای متعال با تعبیر کنایی می‌فرماید پیامبر از گناه ناکرده استغفار می‌کند، ولی شما بندگان گناهکار آمرزش نمی‌خواهید! از پیشوای خود بیاموزید و سربر استغفار فرود آرید و توبه کنید.

جالب است که این رفتار اکنون از روش‌های مهم تربیتی به شمار می‌رود. در علوم تربیتی سفارش می‌کنند که گاهی معلم و مربی در کلاس درس باید بر شاگرد ممتاز بیشتر سخت بگیرد؛ تا شاگردان کم‌کار به خود آیند و به درس، بیشتر اهمیت دهند.

ب. شاید از آنجا که پیامبر گرامی ﷺ همیشه خود را در محضر الهی می‌داند، حس می‌کند کاری مهم‌تر را به قصد کاری کم‌اهمیت‌تر ترک کرده و این را چونان گناهی واقعی می‌شمرد و استغفار می‌کند. بنابراین گرچه استغفار دیگران، استغفار از گناه است، در مورد ایشان از استغفار از ترک اولی است.

ج. آنان که در وادی سیر و سلوک‌اند و با مباحث عرفانی و معرفتی آشنایی دارند، می‌دانند سالک الهی به هنگام عبور از منزلی به منزلی بالاتر و یافتن معرفت بیشتر به پروردگار والا، خود را در برابر عظمت الهی کوچک‌تر و مقصرت‌تر می‌یابد و به لحاظ منزل پیشین گناه‌کار. پس شاید همین احساس نقصان همیشگی، سبب استغفار می‌شود.

پانزده. استغفار، نوعی دعا است. بنابراین رعایت تمام آداب دعا در استغفار نیز لازم است و همان‌طور که پیش از دعا به ستایش و تسبیح الهی سفارش شده، بهتر است استغفار نیز پس از ستایش باشد. از این رو خدای سبحان در این سوره،

نخست پیامبر ﷺ را به تسبیح و تحمید فرمان می دهد و سپس به استغفار.

شانزده. استغفار پس از فتح و ظفر، کمی عجیب به نظر می رسد؛ اما با تأمل می توان به راز آن پی برد. از آفات همه پیروزی ها، عجب و غروری است که گریبان گیر فاتحان و قهرمانان می شود. راهکار خدای سبحان برای حل این مسئله، استغفار است. استغفار، انسان را به خدای قادر متوجه می کند و در نتیجه سبب می شود که غرور کاذب انسان بشکند. از سوی دیگر، استغفار سبب می شود که فاتحان، نصر را حقیقتاً به خود منتسب نکنند، چون خدای بزرگ حقیقت نصر را از آن خود می داند، نه دیگری: ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾.^۱

هفده. تعبیر «تَوَاب» به جای «غفار» از آن رو است که تواب، خود زمینه توبه را در عبد ایجاد می کند. یعنی نخست خداوند به بنده مؤمن التفات می کند و سپس او توفیق توبه می یابد: ﴿تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا﴾.^۲ اما غفار اعم از آن است که بنده خود بازگردد یا به لطف الهی توفیق بازگشت یابد.

۱. آل عمران / ۱۲۶.

۲. توبه / ۱۱۸.

سوره مسد

آیات ۱ - ۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ
وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ
(۴) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (۵).

به نام خداوند بخشنده مهربان. بریده باد دو دست ابولهب، و مرگ براو باد. (۱) مال و
منال او، سودی برای او نداشت. (۲) به زودی در آتشی شعله ور درآید. (۳) و زنش، آن
همیشه کش [آتش افروز]، (۴) برگردنش طنابی از لیف خرما است. (۵)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. در این سوره، «تبت» و «تب» را، چه جمله خبری بدانیم و چه جمله
انشایی (لعن و نفرین)، یک بار شخص ابولهب را هدف گرفته است و بار دیگر به
دست‌های او که ابزار اعمال قدرت است. بنابراین لعنت الهی، همان طور که خود
کافران را نابود می‌کند، اعمال آنها را نیز از بین می‌برد. قطعاً چنین وعده‌ای، ترسی
در دل مؤمنان باقی نمی‌گذارد.

دو. ابولهب، عموی پیامبر گرامی اسلام ﷺ بود و در عرف جامعه، عمو پدر دوم

شمرده می‌شود؛ چنانکه در قرآن کریم برای آزر، عموی حضرت ابراهیم علیه السلام لفظ اب (پدر) به کار رفته است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزر﴾^۱ این مذمت شدید، نشان می‌دهد که نزدیک‌ترین خویشان پیامبر نیز اگر راه طغیان را در پیش گیرند، نفرین و عذاب خواهند شد. آیا در قرآن سوره‌ای وجود دارد که تماماً دربارهٔ يك نفر باشد؟ اختصاص سوره‌ای به نفرین ابولهب و همسرش نشان می‌دهد که نسبت او با پیامبر صلی الله علیه و آله تأثیر در سرنوشت او ندارد.

سه. برخی از لعن و نفرین، خودداری می‌کنند؛ در حالیکه در قرآن کریم واژه لعن و مشتقاتش بیش از چهل بار به کار رفته است. در این سوره نیز تعبیر «تب» آمده است که نوعی لعن و نفرین است. در قرآن کریم گاهی کافران و مشرکان به گونه‌ای عام، لعن و نفرین شده‌اند و زمانی نیز همانند این سوره، کافر معینی همچون ابولهب لعن شده است.

دلیل اختصاص این سوره به ابولهب، آن است که او از سرسخت‌ترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و مانند سایه، پیامبر صلی الله علیه و آله را تعقیب می‌کرد تا آزاری به ایشان برساند. در تاریخ برای دشمنی‌های او نمونه‌هایی شگفت‌آور گزارش شده است؛ مثلاً هنگامی که زائران مکه به اعتبار پیوند خویشاوندی ابولهب با پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او می‌رفتند و دربارهٔ اسلام می‌پرسیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله را ساحر می‌خواند. گاهی برخی به او می‌گفتند تا با محمد ملاقات نکنیم، از اینجا نمی‌رویم. او پاسخ می‌داد: «محمد مجنون است و ما سرگرم مداوای او هستیم.» همچنین نقل شده است که گاهی به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگ پرتاب می‌کرد.

چهار. لعن و نفرین کسی، یعنی دعا برای دور شدن او از رحمت الهی در آخرت؛ اما برخی آیات، برخی پیامدهای دنیایی لعن نیز اشاره کرده‌اند:

- شکست در مقابله با پیامبر ﷺ، که در این سوره به آن اشاره شده است.
 - در آیه «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْيُؤْفَكُونَ»^۱ خدا آنها را بکشد! چگونه و به کجا از حق منحرف شدند؟ خدا وعده می دهد که خود عهده دار نبرد با کسانی است که از رحمت او طرد شده اند. و چه کسی توان جنگیدن با خدا را دارد؟
 - نابودی اموال و سرمایه ها، از دیگر آثار لعن و دوری از رحمت الهی است که در قصه فرعون آمده است: «رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»^۲ ای پروردگار ما، اموالشان را تباه کن.

- ویرانی بنیادها نیز سرنوشت مطرود و ملعون است؛ چنانکه به آن تصریح شده است: «قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ»^۳ همانا کسانی که پیش از آنان بودند، حیل و نیرنگ کردند. پس خدا بنیانشان را از پایه ویران کرد و سقف از بالای سرشان بر آنان فرو ریخت و عذاب از آنجا که گمان نمی کردند، آنان را رسید.

پنج. مؤمن، همواره با قرآن زندگی می کند و هنگام تلاوت آیات نورانی آن، احساس می کند که گویا قرآن در همان لحظه در حال نزول بر او است. وقتی آیات بهشت جاودان و نعمت های بیکران را می خواند، شوق دیدار سرپای وجودش را فرامی گیرد و با تلاوت آیات عذاب الهی، صدای ضجه اهل آتش را می شنود و شعله های داغ آن را حس می کند و از شر آن به پروردگار پناه می برد. زمانی که خدا نعمت هایش را به او یادآوری می کند، شکر آن را به جای می آورد و اگر دشمنان به میان می آید، از آنها بیزاری می جوید. هنگام تلاوت این سوره نیز، مؤمن باید

۱. توبه / ۳۰.

۲. یونس / ۸۸.

۳. نحل / ۲۶.

ابولہب و مانند او را لعن و نفرین کند. امام صادق علیہ السلام می فرماید: «هرگاه این سوره را خواندید، ابولہب را نفرین کنید. او هرگز تکذیب پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم و قرآن را رها نکرد.»^۱

شش. اگر برکت الہی نباشد، هیچ يك از نعمت های دنیا کارایی ندارد و به انسان کمکی نمی کند و او را بی نیاز نمی سازد؛ زیرا خدا است که نعمت می بخشد و هم او است که به آن برکت می دهد.

در آیات بسیاری، سخن از دنیا دوستانی است که می پندارند نعمت های دنیا، بی نیازشان می کند و تکیه گاه استواری است؛ در حالی که نمی دانند اگر اراده الہی نباشد، هیچ نعمتی برایشان سودی ندارد:

الف. مال و فرزند: «لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً؛^۲ کافران به جای تکیه بر رحمت الہی، به مال و فرزند خود متکی هستند و بی نیازی را در مال و اولاد می جویند؛ در حالی که هرگز آن را نمی یابند».

ب. دوستان و یاران: «يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً؛^۳ دوستان و یارانی که تکیه گاه شما در دنیا بودند، هیچ سودی به حال شما در آخرت ندارند».

ج. مکر و حيله: «يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً؛^۴ آنان که در دنیا با مکر و حيله، کار خود را پیش می برند، در قیامت هیچ کاری از دستشان بر نمی آید».

د. شفاعت خدایان: «عَاتِخْذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةٌ إِنْ يُرِذِنِ الرَّحْمَنُ بَصُرٍ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونِ؛^۵ مشرکانی که امیدوارند روزی بت ها، آنان را نزد خدا

۱. ثواب الأعمال، ص ۱۲۷: «إِذَا قَرَأْتُمْ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ فَادْعُوا عَلَى أَبِي لَهَبٍ فَإِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِالْبَيِّنَاتِ صَ وَبِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَرَّوَجَلٌ».

۲. آل عمران / ۱۰.

۳. دخان / ۴۱.

۴. طور / ۴۶.

۵. یس / ۲۳.

شفاعت کنند، بدانند که شفاعت خدایان سودی برای آنان ندارد.^۱
 هـ. فزونی نیروها: «لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتُكُمْ شَيْئاً وَلَوْ كَثُرَتْ»^۱ مشرکان می‌پنداشتند که فزونی نیرو، آنان را پیروزی می‌کند؛ اما نیروهای آنان هر اندازه فراوان باشد، در مقابل خدا پوچ و بی‌اثر است.

هفت. می‌توان در تفاوت «مال» با «ماکَسَب» گفت که اولی به مایملک انسان گفته می‌شود، هر چند از راه کسب و کار نباشد (مانند ارثیه)؛ ولی دومی به اموال اکتسابی اطلاق می‌شود. بر این اساس، پس از لعن و نفرین الهی، خشم خدا تمام هستی ابولهب را فرا می‌گیرد و او با کفر می‌میرد و همه اموالی که با زحمت به دست آورده یا به او ارث رسیده بود، برباد می‌رود.

هشت. قرآن کریم در آیات بسیاری به کید و مکر و حیلۀ کافران و مشرکان اشاره می‌کند؛ اما برای آنکه مؤمنان در دل‌های خود ترس نداشته باشند، کید و مکر آنان را همیشه تحقیر می‌کند و آن را کوچک و پست می‌شمارد: «مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»^۲، «أَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ»^۳.

ابولهب نیز مردی ثروتمند و مغرور بود که در مقابله با پیامبر ﷺ بر ثروت خود تکیه می‌کرد؛ اما به فرموده خدا ثروت او نه تنها از نابودی‌اش جلوگیری نمی‌کند، اموالش در جهنم هیزمی می‌شود که آتش عذاب وی را شعله‌ور می‌سازد.

نه. عذاب پروردگار در آخرت با کردار انسان در دنیا سنخیت و تشابه کامل دارد؛ چنانکه ابولهب در جهنم - به تناسب کنیه‌اش - به آتشی عذاب خواهد شد که لهیب شعله‌هایش هریبنده‌ای را به هراس می‌افکند. لهب، یعنی آتش زبانه‌دار

۱. انفال / ۱۹.

۲. غافر / ۲۵.

۳. انفال / ۱۸.

و شعله ور. نکره بودنش عظمت آتش را می فهماند.

- عذاب همسرا و نیز از سنخ عمل وی خواهد بود؛ زیرا هیزم‌ها را گرد می آورد و آنها را با طناب می بست و سپس در مسیر پیامبر ﷺ می ریخت تا آن حضرت را بیازارد. در قیامت نیز هیزم کش آتش دوزخ است و آن طناب‌هایی که برای جمع آوری هیزم به کار می گرفت، به گردنش آویخته می شود.

۵۵. در قرآن کریم از چهار گونه زن و شوهر سخن رفته است:

- هر دوزخست کار و جهنمی؛ مانند ابولهب و همسرش: ﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾.

- مرد در راه حق، ولی زن در راه باطل؛ مانند حضرت نوح و لوط علیهما السلام که همسران شان به آنان ایمان نیاوردند و اهل جهنم شدند: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ﴾.^۱

- زن در راه حق، ولی مرد در راه باطل؛ مانند فرعون و همسرش: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.^۲

- زن و شوهری که هر دو بهشتی اند؛ یعنی وجود مقدس امیرمؤمنان و حضرت زهرا (س): ﴿مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾.^۳

قرآن کریم در انتخاب واژه‌ها بسیار دقیق است؛ بدین رو برای زن یا شوهر دوزخی، تعبیر زوج یا زوجه که نشانه الفت و محبت خدایی است، به کار نمی برد؛ بلکه از تعبیر «امراة» بهره می گیرد؛ مانند زن ابولهب «امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» و زن نوح

۱. تحریم / ۱۰.

۲. تحریم / ۱۱.

۳. رحمان / ۱۹-۲۲.

و لوط ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ﴾.^۱

یازده. تأثیر زن و شوهر بر یک‌دیگر و اثرپذیری آنها از یک‌دیگر، واقعیتی انکارناپذیر است و نمونه‌های فراوان در جامعه دارد. معمولاً میان زن و شوهر سنخیت و تشابهی است که آن دو را در کارهای نیک یا بد با یک‌دیگر همراه می‌کند. پس همراهی همسر ابولهب با شوهرش در شرارت‌ها و خباثت‌های او اتفاقی نیست؛ بلکه از همان سنخیت سرچشمه می‌گیرد؛ چراکه اگر در او نیروی خیر و نیکی غلبه داشت، می‌توانست مانع شوهرش شود؛ یا دست‌کم قدری از رفتار ناشایست او بکاهد. براین اساس باید انسان در انتخاب همسر، بسیار دقت و مواظبت کند.

دوازده. از شیوه‌های عذاب الهی، تحقیر در جهنم است. نمونه بارزش همسر ابولهب است که در این سوره مبارکه به بیان سرنوشت او می‌پردازد و گوشزد می‌فرماید که به پست‌ترین شکل در جهنم استقرار می‌یابد؛ زن‌ها معمولاً با گردن‌بند، خود را می‌آرایند؛ در حالی که در دوزخ طنابی خشن و آتشین بر گردن او می‌آویزند و هیزم آتش خود را بر پشت حمل می‌کند؛ به جرم آنکه در دنیا هیزم‌هایی را که گرد آورده و با طناب می‌بست تا بر سر راه پیامبر ﷺ بریزد و ایشان را بیازارد. پس عذاب او، تجسم اعمال او است.

سیزده. در این سوره، سرنوشت ابولهب و همسرش پیش‌گویی شده است؛ زیرا او و همسرش با کفر از دنیا رفتند. البته آن دو می‌توانستند با اختیار خود همانند دیگران به پیامبر ﷺ ایمان بیاورند و ایمان آن دو موجب عملی نشدن تهدید الهی شود؛ ولی خدای سبحان می‌دانست که آن دو هیچ‌گاه ایمان نمی‌آورند. از این بیان، قاعده مهمی به دست می‌آید: علم الهی، سبب ایمان نیاوردن

نیست، بلکه علت ایمان نیاوردن کافران، تعصب و عناد خودشان است. ابولہب ایمان نمی‌آورد و خدا این را می‌داند؛ نه اینکه چون خداوند علم دارد، ایمان نمی‌آورد؛ وگرنه جبر لازم می‌آید و دیگر عذاب معنا و توجیہ ندارد.

سوره اخلاص

آیات ۱ - ۴:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴).

به نام خداوند بخشنده مهربان. بگو: او است خدای یکتا، (۱) خدای بی نیاز، (۲) نزاده و زاده نشده است، (۳) و کسی همتای او نیست. (۴)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يٰك. سوره مبارکه اخلاص در وصف پروردگار متعالی، شأن و جایگاهی همچون آیه الکرسی دارد و به بیان ویژگی‌های خاص خدا می‌پردازد؛ همچون یگانگی و بی‌همتایی در سه مقام ذات، صفات و افعال. اینها اوصافی انحصاری است که او را سزاوار پرستش و پیراسته از شائبه جسمیت و ترکیب می‌کند. از آنجا که این سوره با آیاتی اندک، تبیین بزرگ‌ترین حقیقت هستی را برعهده دارد، از شرافت و جایگاهی ویژه در قرآن کریم برخوردار است. امام صادق علیه السلام در حدیث معراج می‌فرماید: خدای سبحان به رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: «سوره اخلاص را همان‌گونه که نازل شده است، بخوان؛ زیرا این سوره شناسنامه من

است.^۱ همچنین سوره اخلاص، تنها سوره‌ای است که می‌توان پس از قرائت آن در رکعت دوم نماز، با عبارت «کذلک الله ربی؛ چنین است پروردگار من» تصدیقش کرد.

دو. روایات بسیاری، این سوره را معادل یک سوم قرآن کریم شمرده‌اند.^۲ در تحلیل آن، چند احتمال بیان شده است:

الف. در یک نگاه کلی می‌توان معارف اعتقادی را در قرآن کریم، دارای سه محور اساسی دانست: توحید، نبوت و معاد. این سوره عهده‌دار تبیین مباحث توحیدی است. پس چکیده یک سوم قرآن در آن است.

ب. پایه دین اسلام، شناخت خدا در سه مقام ذات و صفات و افعال است و سوره توحید به زیباترین شکل، آینه معرفت و توحید ذاتی است.

ج. می‌توان گفت بازگشت همه معارف قرآن کریم به سه مسئله عقاید، احکام و سرگذشت پیشینیان است و سوره توحید در جهت تبیین قسم یکم یعنی عقاید، نازل شده است.

سه. از آنجا که در آغاز چهار سوره اخلاص، کافرون، فلق و ناس، فعل امر «قل» به کار رفته است، این سوره‌ها در اصطلاح به «چهار قل» مشهورند. گونه‌ای از پیوستگی نیز در میان آنها به چشم می‌خورد. محور اساسی هر چهار سوره، شناخت پروردگار است؛ ولی هر یک از زاویه‌ای به این موضوع نگریسته است. سوره مبارکه اخلاص، بیشتر به جنبه اثباتی توحید پرداخته و اینکه خدا یگانه و بی‌نیاز است و همه آفریدگان باید در تمام امور به او تکیه کنند و سر بر آستانش نهند. در سوره کافرون، جنبه سلبی برجسته‌تر است؛ چراکه در این سوره از نفی التفات و توجه به

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۷.

خدایان دروغین سخن رفته است. هر دو سوره نیز مرتبط به افعال قلبی است. دو سوره ناس و فلق، در مقام بیان راه‌های نجات از وساوس شیطانی است و اینکه خدا تنها پناه گاه انسان‌ها برای در امان ماندن از وسوسه شیاطین است، و هر دو سوره مرتبط با افعال بیرونی است.

چهار. نام مقدس «الله» اسم خاص پروردگار است و جز بر او اطلاق نمی‌شود. چون جامع صفات کمال و جلال پروردگار سبحان است؛ اما دیگر نام‌های پروردگار معمولاً اشاره به یکی از اوصاف او است؛ مانند «کریم» و «رحیم» که به کرم و رحمت او اشاره دارند. لفظ جلاله «الله» بیش از دو هزار و پانصد بار در قرآن آمده است.

پنج. ترکیب و چینش کلمات در آیات آغازین سوره اخلاص، بیانگر مفاهیم و معانی ژرف و عمیقی است. در آغاز، ضمیر غائب «هو»، اشاره به جایگاه رفیع و دست‌نایافتنی خدا است؛ اشاره‌ای که از هر تصریحی بالاتر است. سپس لفظ جلاله «الله» می‌آید که جامع همه صفات و ویژگی‌های او است و آنگاه دو اسم «احد» و «صمد» که دو صفت مهم خدا را نشان می‌دهند.

بنا به روایتی از امیرالمؤمنین (ع)، ضمیر «هو» اشاره به جایگاهی رفیع دارد، بدون اینکه از آن اسم یا وصفی آورده شود:

«شب پیش از نخستین نبرد جهان اسلام، جنگ بدر، در عالم رؤیا حضرت خضر (ع) را دیدم. از ایشان خواستم که به من چیزی بیاموزید تا به یاری آن بر دشمنان غلبه کنم. گفت: این ذکر را بر زبان آور: «یا هو یا من لا هو الا هو». صبح گاهان آنچه را در شب دیده بودم، برای رسول الله (ص) نقل کردم. فرمود: علی جان، به تو اسم اعظم الهی را آموخته‌اند. پس این ذکر را پیوسته در روز جنگ بدر زمزمه می‌کردم.»^۱

شش. نتیجه عملی اعتقاد به توحید در هر سه مرحله ذات و صفات و افعال، در توحید عبادی جلوه گر می شود. کسی که در چنین جایگاه یگانه و بی همتایی قرار دارد، پرستش جز او عاقلانه نیست. بنابراین هر چه شناخت نظری انسان عمیق تر شود، در اعمال عبادی اثر خود را نشان می دهد و انحصار پرستش در خدا را در پی دارد؛ چراکه انسان ها بر اساس سرشت و فطرتشان کسی را می جویند که همه نیازهای آنها را برآورد. اکنون، اگر واقعاً از لحاظ نظری به یقین برسند که مؤثری در جهان هستی جز خدا نیست، به گونه ای طبیعی تنها به او پناه می آورند و وی را می پرستند؛ هر چند عبادتشان به هدف برآوردن نیازهایشان باشد؛ نه اینکه واقعاً خدا را شایسته عبادت یافته باشند.

هفت. درباره نام مقدس «الله» در زبان عربی، دو نظریه وجود دارد:

۱. مشتق از «اله» به معنای تحیر و سرگردانی است؛ زیرا عقول و افکار از درک ذات ازلی او عاجز و در فهم او سرگردان اند؛ چنانکه امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «الله، معناه المعبود الذی یأله فیہ الخلق، والله هو المستور عن درک الابصار، المحجوب عن الاوهام والخطرات». ^۱ نیز حضرت باقر علیه السلام فرمود: «الله معناه المعبود الذی أله الخلق عن درک ماهیته والإحاطة بکیفیه». ^۲

۲. مشتق از «وله» به معنای پناهندگی است؛ زیرا او پناه هر پناهنده ای است.

هشت. «واحد» و «احد» در زبان عربی، معانی متفاوت دارند و کاربردی جداگانه. «واحد» در جایی به کار می رود که ثانی و ثالثی برای آن فرض شود؛ برخلاف «احد» که یعنی یکتایی که ماندنی برای آن قابل تصور نیست.

«واحد» در جملات منفی، سلب عموم نیست؛ چنانکه «ما جائنی واحد»

۱. التوحید، ص ۸۹.

۲. همان.

یعنی: «یک نفر نیامد؛ [بلکه چندین نفر آمدند]». اما نفی «احد» مستلزم نفی همه افراد است؛ چه خارجی و چه ذهنی؛ چنانکه «ماجائی احد» یعنی: «هیچ کس نیامد.» از این رو است که صفت «احدیت» جز بر ذات مقدس حضرت حق اطلاق نمی‌گردد.

تعابیر ظریف و انتخاب‌های دقیق و چینش‌های زیبای این سوره، سبب شده است که ژرف‌اندیشان و متفکران، نگاه ویژه‌ای به این سوره داشته باشند. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «پروردگار متعالی می‌دانست که در آخرالزمان مردمی ژرف‌اندیش خواهند آمد. از این رو سوره اخلاص و آیات آغازین سوره حدید را نازل فرمود.»^۱

نه. قرآن کریم در بیان حقایق و معارف، سبک و روشی ویژه دارد که اندیشه و ذهن مخاطب را فعال می‌کند. بدین رو گاه کلماتی را به کار می‌برد که منعطف و انطباق‌پذیر بر مصادیق گوناگون‌اند؛ مانند کلمه «کوثر» در سوره کوثر. گاهی نیز از دو ترکیب متفاوت در بیان یک مطلب بهره می‌گیرد که هریک زیبایی و عمق خاص خود را دارد؛ مانند ضمیر غائب «هو» در آغاز سوره اخلاص که به ذات مبهم و غائب از نظر پروردگار اشاره می‌کند؛ ولی در ادامه، اسم ظاهر «الله» در جمله خبری می‌آید که بر حضور روشن او و نشانه‌های بی‌شمارش دلالت دارد.

ده. «صمد» در زبان عربی به معنای قصد و مقصود است، و کسی که همه مخلوقات در امورشان به او اعتماد کامل دارند و وی را قصد می‌کنند. امام جواد علیه السلام در بیان معنای صمد فرمود: «السید المصمود الیه فی القلیل والکثیر»^۲ بزرگی که

۱. الکافی، ج ۱، ص ۹۱: «سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ فَمَنْ رَأَى ذَٰلِكَ فَقَدْ هَلَكَ.»

۲. همان، ص ۱۲۳.

مخلوقات در همه کارهای خرد و کلان خود به وی رجوع می‌کنند و محتاج او هستند.» بنابراین «صمد» به صورت حقیقی، جز بر ذات مقدس الهی اطلاق نمی‌گردد.

آیات یکم و دوم سوره اخلاص، توحید را به کامل‌ترین شکل بیان کرده‌اند؛ زیرا در آنها لفظ جلاله «الله» به روش و بیانی مشترک (مبتدا و خبر) به دو ویژگی «احدیت» و «صمدیت» وصف شده است. «احدیت» اشارت به ذات مقدس الهی، و «صمدیت» معرف توحید افعالی است.

یازده. در آیات سوره توحید، انسجام و پیوستگی منطقی و زیبایی مشاهده می‌شود. آیه نخست از «احدیت» و یگانگی خدا سخن می‌گوید و بی‌درنگ لازمه آن، یعنی «صمدیت» را بازگو می‌کند؛ زیرا تنها خدای احد و بی‌نظیر است که می‌تواند مصمود و مقصود همه موجودات باشد. همچنین صمدیت و بی‌نیازی او از همه چیز، او را از فرزند و والدین و همسری نیاز می‌کند.

دوازده. پاره‌ای از فرهنگ‌های واژگانی، «صمد» را چیزی دانسته‌اند که جوف و شکم (فضای خالی) ندارد. امام حسین علیه السلام فرمود: «الصمد الذی لا جوف له.»^۱ اشکی نیست که کاربرد «صمد» به این معنا برای خدا مجازی است و در بیان وجه اطلاق آن، می‌توان دو احتمال داد:

الف. اجسام توخالی اثرپذیرند و دچار قبض و بسط می‌شوند؛ ولی خدای سبحان از چیزی متأثر نمی‌گردد. ب. جسمی که جوف و شکم نداشته باشد، نمی‌زاید. از این رو یکی از صفات خدا، صمد است. آیه «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» نیز تأکیدی بر آن است.

سیزده. بیشتر مشرکان و اهل کتاب برای خدا قائل به فرزند بودند؛

۱. شیخ صدوق، التوحید، ص ۹۰.

همچون یهودیان که عزیر^۱ را فرزند خدا می دانستند ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ﴾^۱ و نظیر مسیحیان که عیسی^۲ را فرزند او به شمار می آوردند ﴿وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾^۲ و مانند مشرکان که معتقد بودند فرشتگان فرزندان خدایند ﴿وَحَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۳ ﴿أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا﴾^۴ اما فرزند بودن را به ندرت به خدا نسبت داده اند. از این رو «لم یلد = نمی زاید»، بر «لم یولد = زاده نشده است» مقدم شده است.

چهارده. بر پایه علم بلاغت، مقدم آوردن کلمه ای که جایگاه آن متأخر است، مفید حصرو انحصار است. در آیه ﴿لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ نیز «له» بر «کفوًا» مقدم شده است که جایگاهش پس از آن است. این تقدیم، بر انحصار یگانگی در خدای متعالی دلالت می کند؛ یعنی شامل هیچ موجود دیگری نمی شود. بنابراین فقط او است که مثل و مانند ندارد. از همین قاعده در آیه ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۵ می توان دریافت که قلب ها تنها با یاد و نام خدا آرامش می یابند.

پانزده. در سراسر تاریخ، هیچ کس به شرک ذاتی برای خدای سبحان - یعنی اعتقاد به وجود دو واجب الوجود - معتقد نشده است؛ اما از زمان های دور، اعتقاد به وجود شرکایی برای خدا در تدبیر امور جهان، رایج بوده است. بت پرستان یا انسان پرستان - مانند کسانی که فرعون را می پرستیدند - چنین عقیده ای داشتند که ضد توحید افعالی است. شاید بتوان گفت اعتماد انسان در زندگی به دیگران، از مصادیق پنهان شرک افعالی باشد؛ هر چند از لحاظ اعتقادی شرک

۱. توبه / ۳۰.

۲. همان.

۳. انعام / ۱۰۰.

۴. اسراء / ۴۰.

۵. رعد / ۲۸.

محسوب نمی شود.

شانزده. توحید، افزون بر بعد فردی، جنبه اجتماعی نیز دارد؛ زیرا معنای آن، انحصار حق حاکمیت و تشریع قوانین در خدا است. هر کس که به یگانگی و بی‌همتایی خدا باور داشته باشد، در عرصه اجتماع نیز حق حاکمیت و جعل قوانین را برای خدا محفوظ می‌داند. قرآن کریم، کسی را که به توحید اجتماعی اعتقاد ندارد، کافر می‌شمارد: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾.^۱

سوره فلق

آیات ۱ - ۵:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲)
وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴) وَمِنْ شَرِّ
حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵).

به نام خداوند بخشنده مهربان. بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده دم، (۱) از شر آنچه
آفریده است، (۲) و از شر تاریکی آنگاه که می گسترده، (۳) و از شر دمندهگان افسون در
گره ها، (۴) و از شر هر حسودی که حسد ورزد. (۵)

پیام ها و آموزها

يك. استعاذه، پناه بردن به دیگری از هر شر و بدی است و سه رکن دارد:
۱. مستعیذ (پناه آورنده)؛ ۲. مستعاذ به (پناه گاه)؛ ۳. مستعاذ منه (چیزی که انسان
از او می گریزد و به جایی پناه می برد). این سوره مبارکه به روشنی اصل استعاذه و
ارکان آن را بیان می کند. پیامبر اکرم ﷺ و امت ایشان که مخاطب «قل اعوذ»
هستند، «مستعیذ = پناهنده»، و پروردگار، «مستعاذ به = پناه گاه» و شرور و آفات،
«مستعاذ منه» هستند.

دو. تأکید ویژه‌ای شده است که قرائت قرآن کریم با استعاذه و التجا به پروردگار آغاز شود؛ چنانکه می‌فرماید: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ»^۱. دقت در تعبیر قرآن کریم می‌نمایاند که استعاذه در هنگام قرائت قرآن با استعاذه مطلوب در این سوره، فرقی ظریف دارد. در استعاذه نخست، ذات مقدس «الله» پناه‌گاه است، ولی در این سوره، استعاذه به یکی از اوصاف الهی «رَبِّ الْفَلَقِ» است. شاید بتوان راز و حکمت این تنوع تعبیر را چنین بازگو کرد: از آنجا که هنگام قرائت قرآن کریم انسان به مقام قرب الهی گام می‌گذارد و می‌خواهد با قرائت قرآن به پروردگار نزدیک‌تر گردد، شیطان با تمام توان به منحرف کردن او اقدام می‌کند و از وسوسه‌های قوی‌تر خود بهره می‌گیرد؛ پس برای دفع شر او نیز باید به اسم اعظم الهی «الله» استعاذه کرد؛ اما در این سوره، ضررها و شروری که از تاریکی و سحر و حسد به انسان می‌رسد، خطرهای دنیایی است و اوصاف الهی برای راندن آنها کفایت می‌کند.

سه. بهتر است پیش از هر رخداد برای انسان، او به پروردگار خویش پناهنده شود و به استعاذه روی آورد؛ زیرا قطعاً استعاذه سبب دفع شرور است و پیش‌گیری آسان‌تر از درمان است. پیامبر گرامی اسلام ﷺ همیشه با خواندن این سوره مبارک، از شرور و آفات به پروردگار پناه می‌برد و برای دفع بلا یا از وجود امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، آن دورا با این سوره مبارکه و سوره ناس تعویذ می‌کرد. برخی معتقدند که پیامبران هرگز سحر نمی‌شوند؛ زیرا مایه و هن ایشان است؛ اما این استعاذه، از شری است که واقع نمی‌شود.

چهار. پناهنده واقعی، به استعاذه اکتفا نمی‌کند و عمل خود را نیز صالح و شایسته می‌سازد؛ همان‌گونه که اهل بیت علیهم السلام - بر طبق آنچه قرآن کریم

نقل می کند - این گونه بودند و خوف از پروردگار را با عمل صالح جمع می کردند: ﴿إِنَّمَا نُنْطَعِمُكُمْ لِرَوْحِهِ اللَّهُ لَا نُزِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا نُكُورًا* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾^۱.

پنج. تناسب و پیوند روشن و آشکاری میان «رب الفلق» و استعاذه از شرور وجود دارد:

الف. پروردگاری که هر روز، تاریکی شب را می شکافد و صبح را برمی آورد، پناهنده اش را نیز از ظلمت شرور می رهاند.

ب. فلق یا سپیده دم، از زمان های ویژه در اسلام است. در آن هنگامه، نسیم رحمت الهی می وزد و استغفارکنندگان در سحر، جایگاهی خاص در پیشگاه خدا دارند ﴿الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾^۲ و طلوع فجر، مشهود فرشتگان آسمان و زمین است ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾^۳. از این رو استعاذه و التجا به پروردگار در آن زمان، به استجابت نزدیک تراست.

شش. «فلق» نیز مانند «کوثر» و «فجر»، از کلمات انطباق پذیر بر معانی و احتمالات گوناگون است. مفسران بر سر معنای آن اختلاف دارند و سه احتمال داده اند:

۱. سپیده دم؛ زیرا در این هنگام، پرده سیاه شب شکافته و روز آشکار می گردد.

۲. آشکارکننده ظرفیت ها و قابلیت های حیوانات و گیاهان و پوشاندن لباس وجود بر قامت آنان؛ چنانکه «فالق» در آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾^۴ به معنای

۱. انسان / ۹-۱۰.

۲. آل عمران / ۱۷.

۳. اسراء / ۷۸.

۴. انعام / ۹۵.

شکافنده دانه در درون خاک است.

۳. شکافنده عدم و آفریننده هستی.

هفت. اگر سؤال شود که چگونه خدا در این سوره مبارکه به استعاده از شر موجوداتی دستور می دهد که خود او آنها را آفریده است «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ»، پاسخ این است که مخلوقات الهی دو گونه اند: برخی با قصد و توجه، سراغ شرور و زشتی ها می روند، مانند آدمیان، و بعضی دیگر همچون حیوانات درنده و حشرات گزنده که عقل و شعور ندارند، بر اساس سرشت و غریزه خود به کاری دست می زنند. هر دو گروه را پروردگار جهانیان آفریده است. پس اعمال آفریده ها یا تخلف از قوانین آفرینش و مسیر اصلی آنها است، یا همچون حشرات و حیوانات موزی، رفتاری غریزی است. براین اساس، ضروری است که انسان همواره به پروردگارش پناه برد که مدبر خیر و شر هستی است تا او را از انحراف در فطرت نجات دهد.

هشت. در این سوره مبارکه، نخست استعاده از شر آفریدگان به صورت کلی یاد می شود و سپس استعاده از شب «مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» به شکلی خاص. «غاسق» در لغت به معنای تاریکی شدید شب است و «وقب» داخل و فراگیر شدن.

از آنجا که شب برای برخی ترس آور است و ظلمت و تاریکی فراگیرش به ارتکاب پاره ای از شرور کمک می کند و به افراد شرور فرصت حمله یا توطئه می دهد و وقوع برخی از گناهان را آسان می کند، باید از شروری که در شب رخ می دهد، به خدا پناه ببریم.

روی هم رفته، همین عوامل سبب شده است که پس از استعاده از مطلق شرور در آیه پیشین، استعاده از شر شب، به طور خاص بیاید. و چقدر فرق است میان شبی که بستر شرور است و شبی که مؤمنین در آن به مناجات پروردگار مشغول اند:

﴿يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ﴾^۱.

نه. در هستی، شروری یافت می شود که آشکارند؛ همچون حیوانات درنده. شروری نیز تنها با چشم مسلح دیده می شوند؛ مانند میکروب ها. در همین جهان، شرور و آفاتی نیز با حواس ظاهری درک نمی شوند؛ نظیر تأثیرات سحر و چشم زخم که در این سوره مبارکه به آنها اشاره شده است: ﴿وَمِنَ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ * وَمِنَ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾.

قرآن کریم تأثیر این گونه شرور نامحسوس را پذیرفته و در آیاتی از آنها نام برده است؛ مثلاً درباره سحر می فرماید: ﴿لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ﴾^۲. و درباره چشم زخم گفته است: ﴿وَإِنْ يَكَذُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ﴾^۳. درباره جن نیز در قرآن می خوانیم: ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾^۴. بنابراین حقیقت موجودات و عوامل نامرئی، مسلم و انکارناپذیر است. شواهد و قرائن خارجی نیز وجود آن را تأیید می کند.

ده. «نفاثات» از ماده «نفث» به معنای دمیدن، و «عقد» به معنای گره است. برخی، «نفاثات» را به زنان ساحر در زمان پیامبر ﷺ تفسیر کرده اند؛ زیرا آنان اورادی می خواندند و در گره هایی می دمیدند و این گونه سحر می کردند. بر پایه این تفسیر، «نفاثات» به زنان ساحر در زمان آن حضرت اختصاص دارد؛ اما می توان آیه را به مطلق زنان زشت خو تفسیر کرد؛ زیرا آنان معمولاً در رویارویی با مردان، به کید و مکر و حيله روی می آورند.

۱. آل عمران / ۱۱۳.

۲. بقره / ۱۰۲.

۳. قلم / ۵۱.

۴. جن / ۶.

یازده. شاید مراد از سحر در آیه، دمیدن در گره‌های نخ‌ی و مانند آن نباشد، بلکه اشاره است به تلاش آنان برای جذب و جلب قلوب مردان. زیرا زنان از راه عشوه‌گری و دلبری بهتر می‌توانند مردان را سحر کنند و به کارهای ناشایست وادارند؛ به‌ویژه مردان سست‌عنصر را. بنابراین باید از چنین زنانی، مانند ساحران، پرهیز کرد.

دوازده. در این سوره مبارکه، واژگان «غاسق» و «حاسد» نکره و کلمه «النفاثات» معرفه آمده است. در اینجا دو احتمال وجود دارد:

الف. تنکیر در زبان عربی، گاهی برای تعظیم است، و بسیار روشن است که خطر غاسق و حاسد از «نفاثات» بیشتر است؛ زیرا ابتلا به زنان ساحر همیشه‌گی نیست و به‌ندرت رخ می‌دهد؛ در حالیکه همه روزه به استقبال شب و شرور آن می‌رویم و همواره با حسودان در اجتماع دیدار می‌کنیم. پس مناسب است که غاسق و حاسد، نکره بیایند تا اهمیت آنها برجسته شود.

ب. تنکیر در زبان عربی، گاهی برای تقلیل است و می‌توان گفت که شب گرچه همیشه‌گی است، همواره همراه شر نیست. بسا شبی بگذرد و شری در آن رخ ندهد. حسود نیز همواره ملازم با شر نیست؛ چون ممکن است شری از حسود به انسان نرسد. اما آفت سحرزنان ساحر قطعاً انسان را گرفتار می‌کند. بر این اساس، مناسب است که غاسق و حاسد به صورت نکره، ولی نفاثات به شکل معرفه بیان گردد.

سیزده. حسودی که رشک خود را پنهان می‌کند و آن را بروز نمی‌دهد، عذاب می‌کشد و از همین رو چه بسا خود را مشمول رحمت الهی کند و پروردگار مقلب القلوب قلب او را دگرگون سازد و وی را از این رذیلت نجات دهد. در مقابل، کسی که حسد خود را بروز و ظهور می‌دهد و - مثلاً - با چشم خود دیگران را زخم می‌زند، یا علیه دیگران مکر و حيله به کار می‌گیرد، شری‌وجود او به دیگران خواهد رسید و خشم الهی را برمی‌انگیزد و مصداق حدیث نبوی می‌شود که فرمود: «حسد،

خوبی‌ها و حسنات را می‌خورد؛ آنچنان که آتش خرمی را.»^۱

چهارده. با اینکه «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» همه شرور را در برمی‌گیرد، در سوره مبارکه، شرّ حاسد جداگانه ذکر شده است که این نشانه زشتی حسد در پیشگاه خداوند است. حسود در پایین‌ترین درجه پستی قرار دارد؛ زیرا به دنبال به دست آوردن کمالات نیست؛ بلکه در آرزوی نابود کردن کمالات دیگران است. او در حسیض نادانی به سر می‌برد. زیرا خدایی را که مالک گنجینه‌های آسمان و زمین است، رها می‌کند! در حالیکه طبق نص قرآن، خدا از بندگان می‌خواهد فضل او را بخواهند: «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»^۲.

حسود، در واقع خدا را به مبارزه می‌طلبد و حکمت الهی را بر نمی‌تابد؛ زیرا خدا را در تقسیم فضایل و نعمت‌ها عادل نمی‌داند! چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۳.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۴۵.

۲. نساء / ۳۲.

۳. نساء / ۵۴.

سوره ناس

آیات ۱ - ۶:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲)
إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي
صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶).

به نام خداوند بخشنده مهربان. بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم، (۱) فرمانروای
مردم، (۲) معبود مردم، (۳) از شرّ وسوسه‌گر پنهان؛ (۴) آن کس که در سینه‌های مردم
وسوسه می‌کند، (۵) از جنّ و انس. (۶)

پیام‌ها و آموزه‌ها

يك. گرچه قرآن کریم در سوره‌های فلق و ناس، مردم را به استعاذه و پناه بردن
به خداوند متعال دعوت می‌کند، اما سوره فلق با ناس تفاوت دارد. در سوره فلق،
سخن از آفات و شروری مانند تاریکی، حسد و سحر است که همگی ظاهر و
آشکارند، اما این سوره درباره آفات و شرور نادیدنی است؛ مانند وسوسه‌های درونی
و قلبی و شیاطین انس و جن. البته رستگاری در گرو طهارت از همه آفات ظاهری و
باطنی است.

دو. برخی تنها به استعاذه لفظی بسنده می‌کنند؛ مثلاً پیش از قرائت قرآن، عبارت «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» را بر زبان می‌آورند که نیکو است و دستور قرآن.^۱ اما روشن است که استعاذه زبانی برای نجات از خطرهای بس نیست. بنابراین ﴿قُلْ أَعُوذُ﴾، در صورتی واقعاً استعاذه است که همراه پناه بردن واقعی به خدا باشد. پس باید نخست قلب را به خدای جهان سپرد و سپس از شیاطین گریخت؛ وگرنه حالت انسان، پیش و پس از استعاذه یکسان خواهد بود. لازمه حقیقی استعاذه، اجتناب از هر چیزی است که با استعاذه منافات دارد؛ زیرا عاقلانه نیست که کسی در جنگل از شرّ درندگان به خدا پناه ببرد، ولی در قلعه ایمنی که در کنار او است وارد نشود.

سه. پناه‌گاه (مستعاذ به) در این سوره مبارکه از جهات مختلفی ذکر شده است:

الف. از این روکه خدا «رب الناس = پروردگار مردم» است، بهترین پناه‌دهنده است.

ب. او «ملک الناس = پادشاه مردم» است. پس پناه بردن به غیر او، ترجیح ضعیف بر مقتدر است.

ج. او «اله الناس = معبود مردم» است. پس پناه بردن به غیر او، شرک محسوب می‌شود.

چهار. از آیاتی که جنبه ربوبی والوهی خدای سبحان را بیان می‌کند، آیه «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا»^۲ است و آیه «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»^۳ به پادشاهی او اشاره می‌کند. اما در آیه «ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ

۱. نحل / ۹۸: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾.

۲. مزمل / ۹.

۳. حدید / ۵.

الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصَرِّفُونَ^۱ هر سه عنوان خدا، یعنی «پروردگار، معبود و پادشاه هستی» یاد می شود. بدین رو پناه بردن به او، کامل ترین نوع پناهندگی است.

پنج. در آیات آغازین این سوره، اوصاف الهی با ترتیبی ویژه آمده است: «رب، ملك و اله». شاید از آن رو که انسان، نخست ربوبیت پروردگار را درک می کند (زیرا آثار آن را حتی در کوچک ترین امور زندگانی اش می بیند) و سپس قلمرو بی کرانه پادشاهی اش را برکل هستی درمی یابد و می فهمد که رب عالم، مالک و نیز هست. بنده ای که به این ادراک برسد، به حقیقت در زندگانی خود، جز او را حامی و مددکار خود نمی داند (إِلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ^۲). درك این دو اسم خدای سبحان (رب و ملك)، زمینه را برای پرستش او هموار می کند. بدین ترتیب اسم «اله» نیز در نظر او جلوه گر می شود. بنابراین، ترتیب اوصاف الهی (رب، ملك و اله) با مراتب و مقامات بندگان او، پیوند دارد. از این رو مناسب است از شرور درونی به او پناه بریم؛ اما در سوره فلق سخن از التجا به پروردگار سپیده دم است (بِرَبِّ الْفَلَقِ^۳) که متناسب با آفات و شرور بیرونی است.

شش. این سوره مبارکه، خدای سبحان را با اوصاف سه گانه اش، بدون حرف عطف و با تکرار «الناس» یاد می کند؛ زیرا هر يك از آیات، یکی از اسباب استعاذه را یادآور می شود. مردم نیز در زندگانی روزمره خود و در هنگام گرفتاری ها، همین ویژگی ها را ملاک پناه بردن خود می دانند. از این رو ستمدیده، نخست به کسی پناه می برد که عهده دار امور است (مانند پدر) و اگر مشکل باقی بماند، نزد کسی می رود که فرمان و قدرت به دست او است (مانند حاکم) و اگر از همه ناامید شد، دست به دامان اله و معبودش می شود.

۱. زمر/ ۶.

۲. همان / ۳۶.

۳. فلق / ۱.

هفت. بی شک، وسوسه شیطانی و بشری، بر نفس انسانی اثر می گذارد. از این رو خدای سبحان برای امنیت بندگان از شر، استعاذه و التجا به سه صفت خود را دستور می دهد؛ در حالی که در سوره فلق، یک استعاذه برای چهار شریاد گردیده است؛ زیرا اولاً وسوسه امری درونی و پنهانی است که بر قلب ها «صُدُور» اثر می گذارد؛ ثانیاً دائمی است «یُوسُوسُ»؛ ثالثاً دو منبع متفاوت «الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» دارد؛ رابعاً وسوسه کنندگان از کار خود ناامید نمی شوند و پیوسته سرگرم القا و تلقین اند «الْخَنَاسِ». بنابراین امنیت از چنین شری، استعاذه ای مداوم به خدایی بزرگ را می طلبد.

هشت. پاک سازی درون از اثرگذاری شیاطین، از عوامل مؤثر در پاک سازی اعضای ظاهری است؛ زیرا القاءات پیوسته وسوسه کنندگان در قلب ها، انسان را در معرض تأثیر آنها قرار می دهد. حتی گاه از انسان سلب اراده می کند و به مرحله ای می رساند که ابزار درونی گناه، آدمی را به اجبار به سوی گناه می کشاند. البته خدای سبحان که دست وسوسه کنندگان را باز گذاشته تا اندیشه های زشت خود را به قلوب بیفکنند، به حتم، حق خویش را در مقابل وسوسه شیطان نیز پاس می دارد و به قلوب اولیا و بندگان خیر و خوبی را الهام می کند؛ چنانکه در قصه مادر موسی علیه السلام می خوانیم: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ»^۱ و درباره اصحاب کهف می فرماید: «إِنَّهُمْ فَتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى»^۲.

نه. شیطان بر قلب ها سیطره دارد و همیشه گرداگرد آنها می گردد و همانند خون که در میان رگ ها جریان دارد، درون انسان نفوذ می کند؛ ولی هنگام یادآوری نام خدا پنهان می شود. از این رو بر انسان است که همیشه نام و یاد الهی را در دل

۱. اعراف / ۱۱۷.

۲. کهف / ۱۳.

خود زنده نگاه دارد؛ زیرا وسوسه‌های همیشگی و پیوسته شیطان جز با پناهندگی مستمر به خدای سبحان دفع نمی‌گردد. مضارع بودن فعل‌های «اعوذ» و «یوسوس» نیز از همین رو است؛ یعنی چون او پیوسته وسوسه می‌کند، انسان نیز باید همواره استعاذه کند.

براین پایه باید دانست که قلب آدمیان همیشه بسترالقائات شیطانی است و تنها زمانی می‌توان از چنبره او بیرون رفت که اسباب انصرافش را فراهم کرد؛ چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا شیطان، پوزه خود را روی دل و سینه آدمی نهاده است. هرگاه او خدا را یاد کند، شیطان می‌گریزد و پوزه‌اش را برمی‌دارد. هرگاه خدا را از یاد ببرد، شیطان در آن نجوا و وسوسه می‌کند و این همان وسواس خناس است؛ إِنَّ إِبْلِيسَ يَلْتَقِمُ الْقَلْبَ فَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ خَنَسَ فَلَدَلِكَ سُمَى الْخَنَاسِ»^۱

ده. برپایه ظاهرایه «مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ» وسواس خناس تنها از جتیان نیست؛ بلکه این ویژگی میان انسان و جن مشترک است. پس برخی مردم قدرتی خاص دارند؛ چندان که می‌توانند در قلب‌ها راه یابند و اثر بگذارند؛ زیرا نفوذ شیاطین در قلب‌ها را می‌توان توجیه کرد. اما دامنه نفوذ انسان، جسم و ظاهر دیگران است و از راه عادی نمی‌تواند بر قلب و درون دیگران اثر بگذارد؛ مگر از قدرت شیطانی ویژه‌ای بهره‌مند باشد.

براین اساس، همان‌گونه که از شیاطین باید پرهیز کرد، از انسان شیطان صفت نیز باید گریخت و دانست که آنها نیز خناس‌اند؛ یعنی آن قدر می‌روند و می‌آیند تا شخص را قربانی کنند.

یازده. وسواس، یعنی وسوسه‌گر، و خناس دو معنا دارد: بسیار بازپس‌رونده و بازگردنده؛ بسیار پنهان‌شونده. کنار هم قرار گرفتن این دو ویژگی و معانی آن،

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۲۶.

می فهماند که میان نفس انسانی و شیاطین، صحنه نبردی شکل می گیرد که در آن شیاطین آمدوشد دارند و وسوسه می کنند. از سوی دیگر، نفس ایستادگی می کند تا شیاطین را براند. اگر در این معرکه شیاطین پیروز شوند و انسان به خواسته های زشت آنان تن دهد، دیگر «خنس = پنهان شدن» وجود ندارد و به تعبیر قرآن، مهر بدبختی بر قلب زده می شود؛ «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ»^۱، «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»^۲. و به تعبیر مولای موحدان علی علیه السلام، شیطان بر دوستان خود ولایت می یابد: «فَهَذَا لَكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ»^۳.

دوازده. وسوسه مستقیماً در قلب ها رخ می دهد و انسان نیز بر امور بیرون از حواس ظاهری اش سیطره ای ندارد و همین، نیاز به پناه بردن به پروردگار را بیشتر و شدیدتر می کند؛ زیرا کلید قلب ها تنها در اختیار او است و قلب بنده در میان دو انگشت خدا قرار دارد «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ»^۴ و او است که میان آدمی و قلب وی حائل می شود «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»^۵ و نگاه های خیانت بار و آنچه را در سینه ها پنهان است، می داند: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»^۶.

سیزده. وسوسه شیطان درباره توده مردم با وسوسه او در دل انبیا و اولیا تفاوت جوهری دارد. شیطان، توده مردم را از راه نفوذ در دل و جان وسوسه می کند «صُدُورِ

۱. نحل / ۱۰۸.

۲. بقره / ۷.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۵۹.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۳.

۵. انفال / ۲۴.

۶. غافر / ۱۹.

النَّاسِ»، اما در مورد انبیا وسوسه اش گذرا است و در حد پرتاب سنگ است، نه استقرار دائمی؛ چنانکه درباره حضرت آدم ﷺ می فرماید: «فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ»^۱. نیز قرآن کریم درباره بندگان پرهیزگارش می فرماید هنگامی که شیطان به سراغ آنان می رود تا آنان را وسوسه کند، ایشان دریافته، او را دفع می کنند: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۲.

چهارده. یادآوری انسان ها و شیاطین در کنار هم و عطف آن دو بر یک دیگر در «مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» گویای سنخیت و تشابه آن دو است؛ زیرا همان گونه که پیامبر درونی (عقل) به پیامبر بیرونی (رسولان الهی) کمک می کند، برخی از مردم نیز نماینده بیرونی شیاطین درونی اند و همانند آنان به وسوسه می پردازند: «شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»^۳. حتی برخی انسان ها مطالبی را که شیاطین در سالیان متمادی آموخته اند، در اندک زمانی می آموزند؛ بلکه گاهی برای جلوگیری از دعوت انبیا و پیامبران با یک دیگر همراه و متحد می شوند و به تبادل وسوسه ها و اندیشه های زشت خود می پردازند: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»^۴.

پانزده. از این سوره مبارکه چنین برمی آید که پایگاه اصلی هر انسانی دل او است که اگر به تصرف دشمن درآید، به حتم نابود می شود و شیطان نیز در صدد تصرف همین پایگاه است: «الَّذِي يُوسَّوْسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ». امام صادق ﷺ می فرماید: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تَسْكُنْ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»^۵.

۱. طه / ۱۲۰.

۲. اعراف / ۲۰۱.

۳. انعام / ۱۱۲.

۴. همان.

۵. جامع الاخبار، ص ۱۸۵.

کتاب نامہ

۱. قرآن کریم.
۲. نہج البلاغہ، تصحیح صبحی صالح.
۳. ابن بابویہ، محمد بن علی، معانی الاخبار، مصحح: غفاری علی اکبر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
۴. _____، من لا یحضرہ الفقیہ، مصحح: غفاری علی اکبر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم: ۱۴۱۳ ق.
۵. _____، الخصال، مصحح: غفاری علی اکبر، قم، جامعہ مدرسین، چاپ اول: ۱۳۶۲ ش.
۶. ابن شعبہ حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، مصحح: غفاری علی اکبر، قم، جامع مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۷. ابن شہر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (ع)، قم، نشر علامہ، ۱۳۷۹ ق.
۸. ابن طاووس، علی بن موسیٰ، إقبال الأعمال، تهران، دار الکتب الاسلامیہ، چاپ دوم: ۱۴۰۹ ق.
۹. _____، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، مصحح: مؤسسة صاحب الأمر اصفهان، قم، مؤسسة صاحب الأمر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، چاپ اول: ۱۴۱۶ ق.
۱۰. ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم المقاییس اللغه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۱۱. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیہ، منشورات محمد علی بیضون، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

۱۲. آلوسی سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، بیروت، دارالکتب العلمیہ، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۳. بحرانی سید ہاشم، البرہان فی تفسیر القرآن، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسة البعثة - قم، تہران، بنیاد بعثت، چاپ اول: ۱۴۱۶ ق.
۱۴. بغوی حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق: عبد الرزاق المہدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول: ۱۴۲۰ ق.
۱۵. پایندہ، ابو القاسم، نہج الفصاحۃ، تہران، دنیای دانش، چاپ چہارم، ۱۳۸۲ ش.
۱۶. تویسرکانی، محمدنبی، لثالی الاخبار، قم - تہران، مکتبہ العلمہ، بی تا.
۱۷. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعۃ، تصحیح و نشر: مؤسسۃ آل البیت (ع)، قم، ۱۴۰۹ ق.
۱۸. —، الجواهر السنیۃ فی الأحادیث القدسیۃ، تہران، انتشارات دہقان، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.
۱۹. حسکانی، عبید اللہ بن احمد، شواہد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق: محمدباقر محمودی، تہران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۲۰. حقی بروسوی اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دار الفکر.
۲۱. راغب أصفہانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت - دمشق، دار القلم - الدار الشامیۃ، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۲۲. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانہ آیۃ اللہ مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۲۳. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، نجف، مطبعۃ حیدریۃ، چاپ اول، بی تا.
۲۴. صدوق، ابن بابویہ، محمد بن علی، الأمالی، تہران، کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۲۵. —، التوحید، مصحح: ہاشم حسینی، قم، جامعہ مدرسین، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.
۲۶. —، علل الشرائع، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م.
۲۷. —، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دار الشریف الرضی للنشر، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.

۲۸. طباطبائی سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم: ۱۴۱۷ ق.
۲۹. طبرسی، احمد بن علی، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، مصحح: محمدباقر خراسان، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۳۰. طبرسی، علی بن حسن، *مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار*، نجف، المكتبة الحیدریة، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م / ۱۳۴۴ ش.
۳۱. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، با مقدمه محمدجواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش.
۳۲. طریحی، فخر الدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تهران، نشر مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ش.
۳۳. طوسی محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۴. —، *تهذیب الأحکام*، تحقیق: محمدباقر خراسان، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۳۵. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، مصحح: هاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ق.
۳۶. عطایی، محمد رضا، *آداب و اخلاق در اسلام*، ترجمه مجموعه *وزام: تنبیه الخواطر*، تألیف ورام بن أبی فراس، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.
۳۷. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تهران، المطبعة العلمیه، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق.
۳۸. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
۳۹. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، *الوافی*، اصفهان، ۱۴۰۶ ق.

۴۰. _____، تفسیر الاصفی، تحقیق: حسین اعلی، قم، انتشارات الصدر، چاپ دوم: ۱۴۱۵ ق.
۴۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، قم، دار الكتاب، چاپ چهارم: ۱۳۶۷ ش.
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
۴۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، مصحح: جمعی از محققان، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۴۴. مدنی، سید علیخان بن احمد، ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، مصحح: حسینی امینی محسن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۴۵. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.